

دانشنامه روابط سیاسی حضرت علی علیه السلام با خلفا

به اهتمام: علی لباف

fatimaind.com

* دورنمای مطالب

بخش یکم

گفتار یکم: نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

آیا صرف مشاوره برای احراز حُسن روابط کافی است؟

تحلیل مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس بررسی آماری

بررسی‌های آماری چه چیز را نشان می‌دهد؟

الف) موارد مشاوره ابوبکر با امیرالمؤمنین علیه السلام

ب) موارد مشاوره عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام

آیا خلیفه همواره با امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت می‌کرد و آیا همواره نظر ایشان را برمی‌گرفت؟

ج) موارد مشاوره عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام

از بررسی‌های آماری چه نتایجی گرفته می‌شود؟

تحلیل نهایی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام

تذکر کلامی

چه تفاوتی میان اهداف خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه مشورت‌های صورت گرفته وجود دارد؟

گفتار دوم: نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره همکاری امیرالمؤمنین علیه السلام با حکومت خلفا

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

اسناد و مدارک تاریخی چه می‌گویند؟

نتیجه‌گیری

تحلیل مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا

هدف خلفا از ارائه مسئولیت‌های حکومتی به امیرالمؤمنین علیه السلام چه بود؟

آیا در عصر خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام مسئولیت حکومتی واگذار شد؟

بخش الف) تحلیل مسئولیت‌پذیری حضرت علی علیه السلام در چند مورد خاص

بخش ب) تحلیل مسئولیت‌سپاری به حضرت علی علیه السلام در چند مورد خاص

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به فتوحات عصر خلفا نظر مساعد داشتند؟

آیا یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا حضور فعال داشتند؟

نتیجه‌گیری

شبهه مندرج در فصلنامه هفت آسمان و پاسخ بدان

نقد و بررسی نگاه مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام به فتوحات

شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات خلفا

مقدمه

نقد و بررسی

بررسی شرکت یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در فتوحات و حکومت خلفا

آیا فتوحات خلفا قابل دفاع است؟

مشارکت‌های اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام همواره در نماز جماعت خلفا حاضر می‌شدند؟

تحریف در نقل از منابع شیعه

گفتار سوم: نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره روابط متقابل خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

گروه یکم

گروه دوم

بخش الف) روابط متقابل خلیفه اول و خاندان وحی علیهم السلام

تذکر تاریخی

نمونه‌هایی از تصریحات منابع اهل سنت به غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر

هدف امیرالمؤمنین علیه السلام از سرپرستی محمد بن ابی‌بکر چه بود؟

بخش ب) روابط متقابل خلیفه دوم و خاندان وحی علیهم السلام

نگاهی به اسناد تاریخی

جمع‌بندی

آیا خلیفه دوم خواستار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از خود بود؟

بررسی شبهه ازدواج ام‌کلثوم با خلیفه دوم

آیا صرف ازدواج با بنی‌هاشم دلیل دوستی با آنان است؟

نقد و بررسی

دیدگاه گروه یکم از دانشمندان شیعه

علت رواج یافتن وقوع این ازدواج در افکار عمومی چیست؟

دیدگاه گروه دوم از دانشمندان شیعه

نظر استاد سید علی حسینی میلانی

امیرالمؤمنین علیه‌السلام چند دختر به نام ام‌کلثوم داشته‌اند؟

دیدگاه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره

تحلیل دیگری از ازدواج عمر با ام‌کلثوم

بخش ج) روابط متقابل خلیفه سوم با خاندان وحی علیهم‌السلام

نگاهی به اسناد تاریخی

گفتار چهارم: بررسی‌های پراکنده درباره روابط امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خلفا

الف) انتقادات امیرالمؤمنین علیه‌السلام از خلفا

ب) آیا روایات منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مدح خلفا صحّت دارد؟

بخش الف: روایات مندرج در کتب اهل سنت

بخش ب: روایات مندرج در نهج البلاغه و الغارات

دیدگاه محقق شوشتری

ج) آیا امیرالمؤمنین علیه السلام قائل به مشروعیت حکومت خلفا بوده‌اند؟

متن نامه به معاویه به نقل از کتاب «وقعة صفین»

جمع‌بندی

د) چرا امیرالمؤمنین علیه السلام نام خلفا را بر فرزندان خود نهادند؟

دیدگاهی دیگر درباره این نامگذاری‌ها

نتیجه پایانی: شهادت حضرت زهرا علیها السلام افسانه نیست

بخش دوم

گفتار یکم: عدم رضایت

امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر

اسناد تاریخی

جمع‌بندی

معنای سکوت چیست؟

معنای بیعت چیست؟

نتیجه‌گیری

تذکر

تباین سکوت با بیعت

شرایط تحقق بیعت چیست؟

گفتار دوم: چگونگی تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله

انگیزه دستگاه خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام

نگاهی به اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت

واقدی (متوفی ۲۰۷)

سند شماره ۱

نصرین مزاحیم (متوفی ۲۱۲)

سند شماره ۲

سند شماره ۳

سند شماره ۴

ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶)

سند شماره ۵

بلاذری (متوفی ۲۷۹)

سند شماره ۶

سند شماره ۷

محمد بن جریر بن یزید طبری شافعی (متوفی ۳۱۰)

سند شماره ۸

سند شماره ۹

ابن عبد ربّه (متوفی ۳۲۸)

سند شماره ۱۰

ابن اثیر (متوفی ۶۳۰)

سند شماره ۱۱

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) به نقل از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳)

سند شماره ۱۲

سند شماره ۱۳

نتیجه گیری

تلاش مهاجمان جهت اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام به کجا انجامید؟

سند شماره ۱

سند شماره ۲

سند شماره ۳

سند شماره ۴

سند شماره ۵

سند شماره ۶

سند شماره ۷

اهل سنت این ماجرا را چگونه نقل می کنند؟

سند شماره ۸

جمع بندی اسناد هشت گانه

تذکر

جمع‌بندی نهایی

نتیجه‌گیری نهایی

گفتار سوم: عدم رضایت عمومی از خلافت ابوبکر

اسناد تاریخی

نگاهی دیگر به اسناد تاریخی بیعت عمومی با ابوبکر

سند شماره (۱)

سند شماره (۲)

سند شماره (۳)

سند شماره (۴)

سند شماره (۵)

سند شماره (۶)

سند شماره (۷)

سند شماره (۸)

سند شماره (۹)

سند شماره (۱۰)

سند شماره (۱۱)

گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه پس از شهادت زهر اعلیها السلام

تبیین شبهه

نقش این شبهه در هدم غضب حضرت زهر اعلیها السلام بر ابوبکر

انگیزه اهل سنت برای اثبات وقوع این بیعت چیست؟

اهل سنت ماجرای این بیعت را چند گونه نقل می‌کنند؟

نقد نقل‌های سه‌گانه اهل سنت درباره بیعت مختارانه

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به ماجرای ارتداد عرب (گونه اول)

نقل اهل سنت درباره وقوع بیعت به دلیل ارتداد عرب، قابل اعتماد نمی‌باشد

الف) بررسی اعتبار این نقل

بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن

نتیجه

ب) بررسی دلالت این نقل

ادامه بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن

نتیجه

نگاهی دیگر به ماجرای ارتداد عرب

نتیجه‌گیری

سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره ماجرای ارتداد عرب

در حاشیه بررسی ماجرای ارتداد عرب

تذکر پایانی

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام (گونه دوم)

الف) نگاهی به فرازهای مورد استناد در این نامه

الف - ۱) تذکری درباره کتاب الغارات

الف - ۲) تذکری درباره وجوه مشترک نقل‌های ابن قتیبه و تقی کوفی

ب) نگاهی به ماجرای نگارش این نامه

ب - ۱) جمع‌بندی

ج) نگاهی به اعتبار منابعی که این نامه را نقل کرده‌اند

ج - ۱) شواهد وقوع تحریف در کتاب «الغارات»

ج - ۲) نتیجه حاصل از بررسی شواهد فوق

د) نگاهی به عدم توجه بلاذری به متن نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

در حاشیه بررسی نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر (گونه سوم)

نقل شماره ۱)

نقل شماره ۲)

نکات شگفتی‌آفرین در این ماجرا که هریک به تنهایی نشانه بطلان این دو نقل می‌باشد

الف) کرنش برای آشتی با ابوبکر!

ب) تصدیق فضیلت برای ابوبکر!

ج) خلافت خیری بود که خداوند به ابوبکر عطا فرمود!

د) پذیرش صدقه بودن میراث پیامبر صلی الله علیه وآله!

ه) پیامبر صلی الله علیه وآله ابوبکر را بر دیگران مقدم داشتند!

تبعات و نتایج انحرافی استناد به این نقل‌های دروغین

تاریخ چه می‌گوید؟

سند شماره ۱)

سند شماره ۲)

سند شماره ۳)

سند شماره ۴)

جمع‌بندی نهایی درباره ادعای اهل سنت مبنی بر وقوع بیعتی مختارانه

* آغاز مطالب

بخش یکم

گفتار یکم

نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه‌السلام

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

یکی از تحلیل‌های ناسره تاریخی که از سوی برخی وحدت‌طلبان افراطی و جهت‌انکار هرگونه اختلافات اساسی میان

امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خلفا ابراز گردیده، مربوط به مشاوره خلفا با آن حضرت علیه‌السلام و مراجعه آنان به ایشان می‌باشد.

چنانچه ادعا شده:

«او^۱ پاسخ مشکلات خویش را نزد علی می‌جست و مسائلی را که برایش روشن نبود از علی سؤال می‌نمود و فتاوی قضایی علی را

اجرا می‌کرد و علی نیز چون معشوق مهربان! عاشق خویش! را هدایت و راهنمایی می‌کرد و از هیچ‌گونه خیرخواهی و کوششی دریغ

نمی‌ورزید که به سیره عملی آن حضرت در عهد خلافت عمر نیز می‌پردازیم تا حُسن روابط! این دو شخصیت بزرگ تاریخ اسلام روشن

گردد.»^۲

آیا صرف مشاوره برای احراز حُسن روابط کافی است؟

در بخش‌های بعدی به طور مشروح به نقد و بررسی نظریه «حُسن روابط» می‌پردازیم و شواهد تاریخی مختلفی را جهت نقض این

۱ - [عمر].

۲ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۹۵.

دیدگاه می‌آوریم؛ اما آن چه هم‌اکنون در صدد ارزیابی آن هستیم پاسخ به این سؤال است که آیا صرف ارائه مشورت و رایزنی در مسائل مختلفی که گریبان‌گیر خلفای غاصب گردیده و آثار سوء عجز یا انحراف آن‌ها در حلّ و فصل این مسائل، پایه‌های دین اسلام را هدف قرار داده است، می‌تواند دلیلی برای روابط «عاشق و معشوقی»! میان طرفین این مشاوره قلمداد شود؟

یا این که:

«باید اذعان داشت که اگر امام‌علیه‌السّلام در این موارد به کمک خلفا نمی‌شتافت، مسلمانان دچار سرگشتگی بزرگی می‌شدند و ممکن بود بسیاری از آنها دست از اسلام بردارند، به ویژه با توجّه به این که گاهی سؤال‌کننده هنگام دریافت نکردن پاسخ، اصل اسلام را زیر سؤال برده و آن را دین باطل اعلام می‌کرد.»^۳

پاسخ به این سؤال نیازمند به پژوهشی گسترده در موارد مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و ارائه تحلیل و تفسیر صحیح از آن‌ها می‌باشد. اما نخست، تنها به عنوان یک پاسخ نقض، به بیان این نکته می‌پردازیم که با مطالعه تاریخ می‌توان به مواردی نظیر نظرخواهی معاویه از حضرت امیر علیه‌السّلام نیز دست یافت.

جدول زیر نمایشگر موارد مراجعه معاویه به حضرت علی علیه‌السّلام می‌باشد که از کتاب ارزشمند «علی علیه‌السّلام و الخلفاء» تألیف محقق معاصر شیخ نجم الدین عسکری اقتباس شده است.

(القسم الخامس) بعض مراجعات معاوية بن أبي سفيان إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام		
		۳۴۹
موضوع	ردیف	مراجعات معاوية بن أبي سفيان إلى أمير المؤمنين عليه السلام التي أوردتها علماء السنة
		۳۵۱

۳۵۲	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم نباش للقبور	۱	احکام شرعی
۳۵۲	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من وجد رجلاً... فقتله	۲	احکام شرعی
۳۵۴	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجلين تنازعا في ثوب	۳	احکام شرعی
۳۵۴	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل تزوج بنت فزف إليها غيرها	۴	احکام شرعی
۳۵۵	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب مسائل ابن الأضر	۵	پرسش علمی - مذهبی
۳۵۷	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب مسائل ملك الروم	۶	پرسش علمی - مذهبی
۳۵۸	مراجعة أخرى له في جواب مسائل ملك الروم	۷	پرسش علمی - مذهبی

بر هیچ پژوهشگر آگاهی پوشیده نیست که روابط معاویه و امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز دوستانه نبوده و این مراجعات و کسب مشورت ها، هیچ گاه بر حُسن روابط طرفین این رایزنی ها دلالت ندارد. مگر این که بخواهیم در تیره بودن روابط امام علیه السلام با معاویه نیز احتیاط به خرج داده و جهت حفظ وحدت اسلامی تنها به این مقدار اکتفا کنیم که:

«اما اینکه معاویه را مورد مؤاخذة قرار داد بدین جهت بود که... کار او از مرز اختلاف در رأی گذشت...!»^۴

تحلیل مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس بررسی آماری

بنابراین صرف انجام مشورت، بیانگر انگیزه طرفین آن نمی‌باشد و برای دستیابی به تحلیل صحیحی از مراجعات خلفا به حضرت

امیر علیه السلام لازم است تا تک تک موارد این مراجعات را به طور دقیق مورد بررسی قرار داده، در هر یک، موضوع و نحوه مراجعه را

معین نموده و آن گاه بر اساس اطلاعات آماری و دقت نظرهای علمی به نتیجه‌گیری بپردازیم.

لذا با مراجعه به کتاب «من نور علی، الجزء الثانی، علی و الخلفاء»^۵ تألیف شیخ نجم الدین عسکری، جدولی تنظیم شده است که علاوه بر

ارائه فهرست مراجعات درج شده در این کتاب، موضوع و نحوه هر مراجعه نیز در آن مشخص می‌باشد.

نحوه مراجعه	موضوع	ردیف	(القسم الثاني) بعض مراجعات أبي بكر إلى أمير المؤمنين عليه السلام ٧٣
ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام عليه السلام	پرسش علمی - مذهبی	١	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب اليهود ٧٥
ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام عليه السلام	پرسش علمی - مذهبی	٢	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب الجاثليق ٧٦
ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند	احکام شرعی	٣	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل كان ينجح كما... ٧٧
ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام عليه السلام نظر خواهی شده است	امور نظامی	٤	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في غزو الروم ٧٨
رجوع مستقیم به امام عليه السلام	احکام شرعی	٥	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم شارب الخمر ادعى أنه شربه مع الجهل بالحرمة ٧٨
نحوه مراجعه ذکر نشده، ظاهراً امام عليه السلام حاضر بوده و پاسخ فرموده اند	احکام شرعی	٦	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل تزوج... فولدت في يومها ٨١

ابتدا از صحابه سؤال شده و امام علیه السلام نظرشان را فرموده‌اند	پرسش علمی - مذهبی	۷	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في بناء مسجد على ساحل البحر لم يتمكنوا من بنائه ۸۲
ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام	پرسش علمی - مذهبی	۸	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب سؤال النصرانيين ۸۳
به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند	پرسش علمی - مذهبی	۹	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب رسول ملك الروم ۸۵
خود سؤال کننده به امام علیه السلام مراجعه کرده است	پرسش علمی - مذهبی	۱۰	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب رأس الجالوت ۸۶
به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده‌اند	پرسش علمی - مذهبی	۱۱	سئل أبو بكر عن معنى قوله تعالى: (و فاكهة و أبا) فلم يعرف معنى أبا ۸۸
به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده‌اند	پرسش علمی - مذهبی	۱۲	سؤال أبي بكر عن معنى الكلاله و عدم معرفته معناه ۹۳
سؤال کننده با امام علیه السلام مواجه می شود	پرسش علمی - مذهبی	۱۳	سؤال أبي بكر عن مكان الله و جوابه بجواب لم يقبله الحبر اليهودي ۹۴

<p>نحوه مراجعه ذکر نشده، ظاهراً امام علیه السلام حاضر بوده و پاسخ فرموده اند</p>	<p>احکام شرعی</p>	<p>۱۴</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من قال لرجل... ۹۷</p>
<p>نحوه مراجعه</p>	<p>موضوع</p>	<p>القسم الثالث) بعض مراجعات عمرين الخطاب إلى أمير المؤمنين عليه السلام ۹۹</p>
<p>رجوع مستقیم به امام علیه السلام</p>	<p>پرسش علمی - مذهبی</p>	<p>۱</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في معرفة رجل ميت كان عليه أكفان منسوجة بالذهب ۱۰۱</p>
<p>ابتدا امام علیه السلام مطلب را بیان فرموده و آن گاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است</p>	<p>احکام شرعی</p>	<p>۲</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم زوج أم الغلام ۱۰۲</p>
<p>ابتدا امام علیه السلام مطلب را بیان فرموده و آن گاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است</p>	<p>احکام شرعی</p>	<p>۳</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم زوجة عبد عقبه ۱۰۲</p>
<p>ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام علیه السلام نظر خواهی شده است</p>	<p>امور مالی</p>	<p>۴</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم ما فضل من بيت مال المسلمين ۱۰۳</p>

<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين مقدار ما يجوز أخذه من بيت المال له و لعياله</p> <p>۱۰۶</p>	۵	امور مالی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام عليه السلام نظر خواهی شده است
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في ترك بيع حلى الكعبة أو تقسيمه</p> <p>۱۰۷</p>	۶	امور مالی	رجوع مستقیم به امام عليه السلام
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين حد الشارب للخمر</p> <p>۱۰۹</p>	۷	احکام شرعی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حکم من شرب الخمر مدعیاً جواز شربه له</p> <p>۱۱۰</p>	۸	احکام شرعی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حکم جماعة شربوا الخمر في الشام</p> <p>۱۱۳</p>	۹	احکام شرعی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام عليه السلام نظر خواهی شده است
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حکم قدامة لما شرب الخمر</p> <p>۱۱۵</p>	۱۰	احکام شرعی	به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده اند

ابتدا از صحابه سؤال شده و امام عليه السلام نظرشان را فرموده‌اند	احكام شرعى	۱۱	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امام رأى رجلاً و امرأة على... ۱۱۹
ابتدا از صحابه سؤال شده و امام عليه السلام نظرشان را فرموده‌اند	احكام شرعى	۱۲	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أنه ليس لأحد أن يصرف الناس إلى الجاهليه ۱۲۰
به درخواست طرفین به امام عليه السلام ارجاع شده است	احكام شرعى	۱۳	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجلين أودعا عند امرأة وديعه ۱۲۱
ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام نظر خواهی شده است	احكام شرعى	۱۴	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أن المملوك له أن يتزوج ۱۲۳
ارجوع مستقيم به امام عليه السلام	احكام شرعى	۱۵	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مقدار طلاق الأمه ۱۲۴
ارجاع مستقيم طرفین به امام عليه السلام	احكام شرعى	۱۶	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجلين اختصما معه ۱۲۷
ارجاع مستقيم طرفین به امام عليه السلام	احكام شرعى	۱۷	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في اعرابي اشترى إبله ۱۲۸

<p>امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند</p>	<p>احکام شرعی</p>	<p>۱۸</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من بقرته قتلت جمل غيره</p> <p>۱۲۹</p>
<p>امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند</p>	<p>احکام شرعی</p>	<p>۱۹</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في لزوم الغسل عند... ۱۳۰</p>
<p>امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند</p>	<p>پرسش علمی - مذهبی</p>	<p>۲۰</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أن الحجر الأسود يضر و ينفع ۱۳۳</p>
<p>رجوع مستقیم به امام علیه السلام</p>	<p>احکام شرعی</p>	<p>۲۱</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في محرمين أكلوا بيض نعامه ۱۳۹</p>
<p>رجوع مستقیم به امام علیه السلام</p>	<p>احکام شرعی</p>	<p>۲۲</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مقتول عشر عليه في الكعبة لم يعرف قاتله</p> <p>۱۴۱</p>
<p>رجوع مستقیم به امام علیه السلام</p>	<p>پرسش علمی - مذهبی</p>	<p>۲۳</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين زمان الفتنه ۱۴۶</p>
<p>برخورد اتفاقی با امام علیه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله</p>	<p>پرسش علمی - مذهبی</p>	<p>۲۴</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل من الصحابه قال أحب الفتنه</p> <p>۱۴۷</p>

<p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في فتح بيت المقدس ١٥٥</p>	٢٥	امور نظامی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند
<p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في قضية معن ابن زائدة ١٥٩</p>	٢٦	احكام شرعی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام عليه السلام نظرخواهی شده است
<p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في الرجل الذي أمره أمير المؤمنين عليه السلام أن يمسك عن امرأته ١٦١</p>	٢٧	احكام شرعی	ابتدا امام عليه السلام مطلب را بیان فرموده و آن گاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است
<p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام لإجابة غلام يهودی ١٦١</p>	٢٨	پرسش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام عليه السلام
<p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب قيصر ملك الروم ١٦٨</p>	٢٩	پرسش علمی - مذهبی	رجوع مستقیم به امام عليه السلام
<p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب مسائل ملك الروم ١٧٥</p>	٣٠	پرسش علمی - مذهبی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است
<p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب أخبار اليهود ١٧٩</p>	٣١	پرسش علمی - مذهبی	به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده اند

ارجاع مستقيم سؤال كنده به امام عليه السلام	پرسش علمی - مذهبی	۳۲	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب كعب الأخبار ۱۸۹
رجوع مستقيم به امام عليه السلام	پرسش علمی - مذهبی	۳۳	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب أسقف نجران ۱۹۷
ارجاع مستقيم سؤال كنده به امام عليه السلام	پرسش علمی - مذهبی	۳۴	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب اليهوديين صديقى النبي صلى الله عليه وآله ۲۰۱
ارجاع مستقيم سؤال كنده به امام عليه السلام	پرسش علمی - مذهبی	۳۵	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب قوم من اليهود ۲۰۳
حضور اتفاقی امام عليه السلام و پاسخ آن حضرت به مسأله	پرسش علمی - مذهبی	۳۶	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب كعب بن الأشرف و مالك بن صيفى ۲۰۵
ارجاع مستقيم سؤال كنده به امام عليه السلام	پرسش علمی - مذهبی	۳۷	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب النسوة الأربعين ۲۰۶
به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده اند	احكام شرعى	۳۸	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم المرأة التى... ۲۱۱
با توجه به نقلها، مراجعه مستقيم صورت نگرفته است	احكام شرعى	۳۹	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة ولدت لستة أشهر ۲۱۴

<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة... و هي مضطرة ۲۲۱</p>	۴۰	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم المرأة... المجنونه ۲۲۴</p>	۴۱	احکام شرعی	برخورد اتفاقی با امام عليه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم المرأة الحامل التي اعترفت... ۲۳۰</p>	۴۲	احکام شرعی	برخورد اتفاقی با امام عليه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في ترك الحد عن أبي بكره ۲۳۵</p>	۴۳	احکام شرعی	امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امر امرأة ولدت ولداً له بدنان ۲۴۰</p>	۴۴	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حرة و أم ولد تنازعتا في ولد و بنت ۲۴۲</p>	۴۵	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است

ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام علیه السلام سؤال شده است	احکام شرعی	۴۶	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في دية الجنين الذي اسقطته أمه خوفاً من عمر ۲۴۷
ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام علیه السلام سؤال شده است	احکام شرعی	۴۷	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من ... و هو صائم ۲۵۰
ارجاع مستقیم طرفین به امام علیه السلام	احکام شرعی	۴۸	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من طلق امرأته بغير لفظ الطلاق ۲۵۱
امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند	احکام شرعی	۴۹	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في كيفية بيع بنات الملوك ۲۶۱
امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند	احکام شرعی	۵۰	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أخذ الجزية ۲۶۲
ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام	احکام شرعی	۵۱	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين ميقات المعتمر ۲۶۴
رجوع مستقیم به امام علیه السلام	پرسش علمی - مذهبی	۵۲	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في معنى الحمد لله ۲۶۵

<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في قضية القطف (فراش كسرى) ٢٦٥</p>	٥٣	احكام شرعى	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تقسيم سواد الكوفة (أراضيها) ٢٦٧</p>	٥٤	احكام شرعى	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين ابتداء التاريخ (الهجرى) ٢٦٨</p>	٥٥	پرسش علمى - مذهبى	ابتدا از صحابه سؤال شده و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في محاربة الفرس ٢٧٠</p>	٥٦	امور نظامى	ابتدا با صحابه مشورت شده و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في إرث الجدة ٢٧٥</p>	٥٧	احكام شرعى	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است
<p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأة أنكرت ولدها ٢٧٧</p>	٥٨	احكام شرعى	برخورد اتفاقى با امام عليه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله

مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأة ولدت ولداً أحمر و هي سوداء ٢٨٢	٥٩	پرسش علمی - مذهبی	رجوع مستقیم به امام عليه السلام
مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأة اتهمت الرجل الأنصاري ٢٨٣	٦٠	پرسش علمی - مذهبی	امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند
مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في سارق قطع إحدى رجله و إحدى يديه ٢٨٦	٦١	احکام شرعی	امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند
مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل ضرب قاتل أخيه حتى ظن أنه قتل فبريء فأراد قتله ثانياً ٢٨٧	٦٢	احکام شرعی	در دو نقل مراجعه غیر مستقیم بوده است
مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة تزوجت بشيخ فمات الشيخ... ٢٨٩	٦٣	احکام شرعی	برخورد اتفاقاً با امام عليه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله
مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة تشبهت بأمة رجل ٢٩١	٦٤	احکام شرعی	ارجاع مستقیم به امام عليه السلام

۶۵	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل... ۲۹۱	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است
۶۶	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم يتيمه... ۲۹۲	احکام شرعی	ارجاع مستقیم به امام عليه السلام
۶۷	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجلين تتازعا في ثمانية دراهم ۲۹۵	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است
۶۸	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل مقتول وجدوه في المحراب و عليه لباس النساء ۲۹۹	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام عليه السلام
۶۹	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأتين تتازعتا في ولد ۳۰۷	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام عليه السلام
۷۰	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في الشاب المقدسى المجبوب ۳۰۷	احکام شرعی	امام عليه السلام در صحنه حاضر شده و مداخله فرموده است
۷۱	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل قال لزوجته... ۳۱۲	احکام شرعی	امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده است

امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده است	احکام شرعی	۷۲	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في خمسة أخذوا في الزنا ۳۱۳
ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است	احکام شرعی	۷۳	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مولود له رأسان و... ۳۱۴
امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند	احکام شرعی	۷۴	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مقدار دية رجل ضربه آخر فقطع قطعة من لسانه ۳۲۰
در دو نقل مراجعه غیر مستقیم بوده است	احکام شرعی	۷۵	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل أراد قتل قاتل أخيه مرة ثانية ۳۲۰
امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند	احکام شرعی	۷۶	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم عبد قتل سيده و مولاه ۳۲۳
رجوع مستقیم به امام عليه السلام	احکام شرعی	۷۷	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل طلق امرأته مرة في حال الكفر و مرتين في الاسلام ۳۲۴
امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند	احکام شرعی	۷۸	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل... ۳۲۴

<p>ارجاع مستقيم سؤال كنده به امام عليه السلام</p> <p>پرسش علمی - مذهبی</p> <p>۷۹</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب النسوة اللاتي سألن عن...</p> <p>۳۲۵</p>	<p>برخورد اتفاقى با امام عليه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله</p> <p>احكام شرعى</p> <p>۸۰</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في توريث ولد مال أبيه بعد حرمانه منه</p> <p>۳۲۶</p>	<p>امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند</p> <p>احكام شرعى</p> <p>۸۱</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة...</p> <p>۳۲۷</p>	<p>رجوع مستقيم به امام عليه السلام</p> <p>احكام شرعى</p> <p>۸۲</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم المرأة المفقود عنها زوجها</p> <p>۳۲۸</p>	<p>امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند</p> <p>احكام شرعى</p> <p>۸۳</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم المجوس أهم أهل كتاب أم كفار</p> <p>۳۲۸</p>	<p>رجوع مستقيم به امام عليه السلام</p> <p>پرسش علمی - مذهبی</p> <p>۸۴</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أمور ثلاثة نسي أن يسألها رسول الله صلى الله عليه وآله</p> <p>۳۲۹</p>
---	---	---	---	--	--

امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند	پرسش علمی - مذهبی	۸۵	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين مكان الله لما سئل عنه ۳۳۳
نحوه مراجعه	موضوع	۳۳۵	(القسم الرابع) بعض مراجعات عثمان بن عفان إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في القضايا المشكلة
به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند	احکام شرعی	۱	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة ولدت لستة أشهر ۳۳۷
امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند	احکام شرعی	۲	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في شيخ تزوج... ۳۳۸
ارجاع مستقیم طرفین به امام عليه السلام	احکام شرعی	۳	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل كانت له... ۳۳۹
نحوه رجوع در نقلها متفاوت است	احکام شرعی	۴	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة انصارية مات زوجها ۳۴۰
به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند	احکام شرعی	۵	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم صيد صاده المحل هل يجوز للمحرم أكله ۳۴۲

امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند	احکام شرعی	۶	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل... ۳۴۴
رجوع مستقیم به امام علیه السلام	احکام شرعی	۷	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مكاتبه... ۳۴۴
ارجاع طرفین به امام علیه السلام	احکام شرعی	۸	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم مولى لطم عين رجل من قيس فنزل فيها الماء فلم يبصر ۳۴۵

بررسی‌های آماری چه چیز را نشان می‌دهد؟

الف) موارد مشاوره ابوبکر با امیرالمؤمنین علیه السلام

نتایجی که از بررسی این جدول در رابطه با مراجعات خلیفه اول به امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل می‌شود، بدین قرار است:

در مجموع، ۱۴ مورد مراجعه جمع‌آوری گردیده که به ترتیب شامل:

پرسش‌های علمی - مذهبی، ۹ مورد؛ احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، احکام جزایی و قضاوت‌ها)، ۴ مورد و امور نظامی، تنها ۱

مورد می‌باشد و در امور مالی نیز هیچ مراجعه‌ای در این کتاب ثبت نگردیده است.

نکته قابل توجه در این موارد، نحوه مراجعه خلیفه اول به امیرالمؤمنین علیه السلام است که تنها در ۴ مورد به امام علیه السلام مراجعه

مستقیم و ابتدایی صورت گرفته است که ۳ مورد آن مربوط به پرسش‌های علمی - مذهبی و ۱ مورد آن مربوط به احکام شرعی می

باشد.

در سایر موارد، تنها در ۱ مورد دیگر (نظامی) پس از مشاوره با صحابه از ایشان نیز نظرخواهی شده است. به عبارت دیگر در ۹ مورد

باقی‌مانده، امکان مراجعه به امام علیه السلام و یا حضور ایشان در صحنه نادیده انگاشته شده و در واقع هیچ مراجعه‌ای از سوی خلیفه به

امیرالمؤمنین علیه السلام صورت نگرفته است؛ بلکه این خود امام علیه السلام بوده‌اند که علیرغم این بی‌توجهی‌ها در ۲ مورد پس از مشاوره خلیفه با صحابه نظرشان را مطرح کرده؛ در ۲ مورد به علت حضور در صحنه، خودشان اقدام به مداخله نموده‌اند؛ در ۳ مورد نیز چون به امام علیه السلام خبر رسیده، اقدام فرموده‌اند؛ و در نهایت، در ۲ مورد هم خود سؤال‌کننده به ایشان مراجعه داشته است.

با این اوصاف، قضاوت درباره این قبیل اظهار نظرها را به عهده خواننده فرهیخته می‌نهیم؛ اظهاراتی که با استناد به ردیف ۳ مندرج در جدول مدعی است:

«و اینچنین ابوبکر خلیفه اول، مسائل مشکل و قضایای دشوار را از امام علی (ع) استفتاء می‌کرد.»^۶

و یا گفته‌اند:

«ابوبکر در مدت خلافت خود در کارهای مهم با علی (ع) مشورت می‌کرد.»^۷

در ناروا بودن ادعای اخیر کافی است بدانید که ابوبکر در پایان حیات خود، عمر را به جانشینی‌اش منصوب کرد.

«ابوبکر با در نظر گرفتن مخالفتی که بعداً خواهد شد ابتدا عبدالرحمان بن عوف را فراخواند و تصمیم خود را با وی در میان گذاشت و پس از امتناع وی، اجازه وی را به چنگ آورد.

شخص دومی را که ابوبکر از تصمیمش باخبر ساخت عثمان بن عفان بود.

مطلب قابل ذکر در اینجا این است که وقتی ابوبکر با هر دوی آنها صحبت کرد، به آنها گفت که جریان گفتگوها را با کسی در میان نگذارند...

به هر حال مضاف بر اینکه نفس جریان سؤال برانگیز است، این مسئله نیز وجود دارد که چرا ابوبکر، فقط با این دو مشورت کرد و

دیگران از جمله صحابه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را دخیل نکرد؟

۶ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۶، ص ۱۴.

۷ - همو: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۸.

جالب توجه است که عبدالرحمان بن عوف از قبیله بنی زهره و عثمان بن عفان از قبیله بنی امیه هر دو از دوستان قدیمی ابوبکر بودند و توسط او نیز مسلمان شده بودند و جزء گروه ابوبکر و عمر بوده و بعدها نیز دیده می شود که جزء شورای شش نفره عمر درمی آیند.

به هر حال در صورتی هم که ابوبکر واقعاً نظر مشورتی داشته است، متأسفانه با علی علیه السلام که به قول دکتر نوری جعفر - نویسنده

مصری - ^۸ اولی به رعایت و حساب از دیگران بود، مشورت نکرد و این مشخص ترین حق کشی مجدد، در این جریان بود.^۹

ب) موارد مشاوره عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام

نتایجی که از بررسی جدول در رابطه با مراجعات خلیفه دوم به امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل می شود، بدین قرار است:

در مجموع، ۸۵ مورد مراجعه گردآوری گردیده که به ترتیب شامل:

احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، احکام جزایی و قضاوت ها)، ۵۹ مورد؛ پرسش های علمی - مذهبی، ۲۱ مورد؛ امور مالی، ۳ مورد و

امور نظامی، ۲ مورد می باشد.

جالب است که در مجموع این ۸۵ مورد، تنها در ۲۷ مورد به امام علیه السلام مراجعه ابتدایی و مستقیم صورت گرفته که ۱۳ مورد آن در

احکام شرعی، ۱۳ مورد دیگر در پرسش های علمی - مذهبی و ۱ مورد هم در امور مالی است؛ در حالی که عوام فریبانه ادعا شده:

«حضرت عمر پیوسته! در مشکلات و گرفتاریها به حضرت علی (ع) مراجعه می کرد.»^{۱۰}

دقت در این موارد به وضوح ثابت می کند که خلیفه تنها در مواردی که گمان می کرده سایر صحابه از گره گشایی در کار او ناتوانند، به

امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع کرده است؛ چرا که در ۱۳ مورد دیگر - که باز هم مربوط به احکام شرعی و قضایی است - ابتدا از

صحابه سؤال گردیده و ابتدا آنان طرف مشورت خلیفه بوده اند و سپس نظر امام علیه السلام پرسیده شده است.

۸ - [ر.ک: علی و مناوئوه، مطبوعات النجاح، قاهره ۱۳۹۶ هـ - ۱۹۷۶ م.]

۹ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۳.

۱۰ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۰۴.

همچنین خلیفه در ۲ مورد باقی مانده از امور مالی و نیز ۱ مورد مواجهه با پرسش‌های علمی - مذهبی، باز هم ابتدا به صحابه مراجعه کرده و سپس نظر آن حضرت **علیه‌السلام** را جویا شده است.

بنابراین، آمار علمی نشان می‌دهد در ۴۲ مورد دیگر، هیچ‌گونه مراجعه‌ای از جانب خلیفه دوم به امام **علیه‌السلام** صورت نپذیرفته و امکان دسترسی به ایشان و بالاتر از آن، حضور امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در صحنه نادیده انگاشته شده و خلیفه به واسطه اتکا به رأی خود یا نظر دیگران، خود را از مراجعه به امام **علیه‌السلام** بی‌نیاز دانسته است؛ به نحوی که آن حضرت **علیه‌السلام** جهت جلوگیری از ایجاد انحراف و بدعت - خود اقدام به مداخله فرموده‌اند.

هر چند که با تحلیل غلط از همین اقدامات امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** ادعا می‌شود:

«علی (ع) حضور گسترده و بالایی در دوران عمر می‌یابد، و در میان صحابه جایگاه صدارت! را به دست می‌آورد.»^{۱۱}

اینک با عنایت به وجود ۴۲ مورد بی‌توجهی خلیفه نسبت به امکان مراجعه به امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** و نادیده انگاشتن آن از سوی خلیفه دوم، نظر شما را به نقل دیگری در این زمینه جلب می‌کنیم:

آیا خلیفه دوم همواره با امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** مشورت می‌کرد و آیا همواره نظر ایشان را برمی‌گرفت؟

در منابع تاریخی چنین ثبت شده است که از عمر درباره مسأله‌ای در باب احکام ازدواج و طلاق سؤال گردید و خلیفه در این زمینه حکمی داد که امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** درباره‌اش چنین فرمودند:

«این مطلب را نوشت در حالیکه من حاضر بودم ولی با من مشورت نکرد و از من سؤال نمود، گویی خود را با علمش از من مستغنی می‌دید. خواستم او را نهی کنم ولی با خود گفتم: باکی ندارم تا خدا رسوایش کند. ولی مردم بر او عیب نگرفتند، بلکه تحسینش کردند و آن را سنت قرار دادند و از او قبول کردند و آن را عمل درست حساب کردند، در حالیکه قضاوتی کرد که اگر دیوانه‌ای حکم می‌کرد بر

۱۱ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی **علیه‌السلام** در آیین تاریخی (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۲.

او ایراد می‌گرفتند که چرا چنین قضاوتی کرده است.^{۱۲}»

همچنین سندهایی حاکی از استنکاف خلیفه دوم از قبول مشاوره‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجود دارد که ارائه می‌گردد:

«در سال پانزدهم هجرت عمر بن خطاب با علی علیه‌السلام مشورت کرد و علی علیه‌السلام به او گفت شخصاً به بیت المقدس نرو، ولی

عمر نپذیرفت. می‌گویند که علی علیه‌السلام را به جای خود در مدینه مستقر کرد و خود به جابیه شام و فلسطین رفت.

و باز در همین سال با علی علیه‌السلام مشورت کرد که عایدی عراق و سایر دیار مفتوحه را چه باید کرد؟ و امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت:

آنچه عاید شود، باید هر ساله میان مقاتلین و مجاهدین همان دیار تقسیم گردد. ولی عمر نپذیرفت و عایدی را خزانه کرد و با صوابدید

دیگران به تدوین دواوین پرداخت و حقوق ماهیانه و سالیانه مقرر کرد، آن‌چنان که در ایران باستان مرسوم بود.^{۱۴}»

ج) موارد مشاوره عثمان با امیرالمؤمنین علیه‌السلام

نتایجی که از بررسی جدول در رابطه با مراجعات خلیفه سوم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاصل می‌شود، بدین قرار است:

در مجموع، ۸ مورد مراجعه جمع‌آوری گردیده که تنها شامل احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، نحوه اجرای حدود و قضاوت‌ها) است

و در سایر موارد هیچ مراجعه‌ای ثبت نشده است که البته خود نشانگر مشاوره خلیفه با دیگران و عدم توجه او به حضور امام علیه‌السلام

در جامعه و امکان بهره‌گیری از هدایت‌ها و رهنمودهای ایشان می‌باشد.

با کمال تأسف مشاهده می‌کنیم که در این موارد اندک هم تنها در ۳ مورد رجوع مستقیم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام صورت پذیرفته و در

سایر موارد (به واسطه حضور امام علیه‌السلام در صحنه یا خبر دار شدن) خود ایشان علیه‌السلام اقدام به مداخله فرموده‌اند.

۱۲ - در نسخه دیگری آمده است: «در حالی که این حکمی بود که اگر دیوانه‌ای می‌خواست درباره آن قضاوت کند، بیش از این نمی

گفت.»

۱۳ - رهک: محمد اسماعیل انصاری زنجانی: ترجمه اسرار آل محمد علیهم‌السلام، ص ۳۴۰.

۱۴ - محمد باقر بهبودی: سیره علوی (چاپ اول)، ص ۴۱؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۶۰۸ و ج ۴، ص ۲۰۹.

جالب‌تر این که در یکی از همین معدود موارد (ردیف ۵ جدول) عثمان با این جمله امام‌علیه‌السلام را مورد خطاب قرار می‌دهد که:

«أَنْتَ لَكثِيرُ الْخِلَافِ عَلَيْنَا؛ تو بسیار با ما مخالفت می‌کنی.»^{۱۵}

دقت در این عبارات حاکی از اوج حُسن روابطی است که می‌توان در بحث مراجعات خلیفه سوم به امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بدان قائل

شد!

چرا که:

«از سخن عثمان که به امام‌علیه‌السلام می‌گوید: «أَنْتَ لَكثِيرُ الْخِلَافِ عَلَيْنَا» به خوبی می‌توان استفاده کرد که امام‌علیه‌السلام در موارد

مختلفی با عثمان درگیر می‌شده است.

البته معلوم است که مخالفت امام‌علیه‌السلام با وی از روی عناد و هوای نفس و خودخواهی نبوده است؛ بلکه هنگامی که امام‌علیه‌السلام

می‌بیند خلیفه با حکمی از احکام الهی مخالفت نموده و بدعتی را پایه‌ریزی می‌نماید با وی به مخالفت می‌پردازد و این مطلب از تتبع

موارد درگیری امام‌علیه‌السلام با عثمان کاملاً روشن می‌گردد.

مثلاً در مورد خوردن از گوشت صیدی که دیگری به انسان هدیه کرده است، عثمان در حال احرام آن را تناول می‌کند و هنگامی که

امام‌علیه‌السلام آیه قرآن را که می‌فرماید حُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا^{۱۶} تلاوت می‌کند، بجای آنکه به اشتباه خود اعتراف نماید با

ناراحتی تمام می‌گوید:

این غذا را بر ما تلخ کردی!»^{۱۷}

در حالی که در راستای تحلیل‌های وحدت‌طلبانه ابراز شده:

۱۵ - علی محمد میرجلیلی: امام‌علی‌علیه‌السلام و زمامداران، ص ۲۸۹؛ به نقل از: مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۰.

۱۶ - مائده: ۹۶.

۱۷ - همان منبع، ص ۲۹۰؛ به نقل از: وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۴ - ۴۶.

«اوضاع در دوران عثمان بن عفان نیز به مانند خلیفه پیشین بود که او در بسیاری! از مسائل اعتقادی و فقهی به شکلی که کتب حدیث و

فقه و تاریخ آن را نگاشته‌اند، به آن حضرت رجوع می‌کردند.»^{۱۸}

جهت درک اعتبار علمی ادّعی فوق به این سند تاریخی نیز توجه نمایند:

«عثمان با امام علی‌السّلام در نحوه برخورد با فرزند عمر مشورت نمود. حضرت نظر داد که وی را قصاص نموده و اعدام نماید زیرا

دستش به خون مسلمان بی‌گناهی آلوده شده است.

البته عثمان نظر امام علی‌السّلام را نپذیرفت.»^{۱۹}

بدین ترتیب در این ماجرا^{۲۰}؛

«عثمان سخن عمرو بن العاص را بر سخن امام علی‌السّلام و مهاجرین و انصار ترجیح داد.»^{۲۱}

از بررسی‌های آماری چه نتایجی گرفته می‌شود؟

نتیجه الف) از مجموع ۱۰۷ مورد مراجعه گردآوری شده در این جدول، تنها ۳ مورد مربوط به امور مالی و ۳ مورد نیز مربوط به امور

نظامی می‌باشد که در هیچ‌کدام از این موارد اندک نیز امیرالمؤمنین علی‌السّلام قبل از نظرخواهی عمومی یا خصوصی خلیفه، آغاز به ارائه

مشورت فرموده‌اند.

حال این سؤال مطرح است که در طول دوران ۲۵ ساله حکومت خلفا، تنها با استناد به وجود ۶ نوبت مداخله غیر ابتدائی امام علی‌السّلام

۱۸ - محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۳۲.

۱۹ - علی محمد میرجلیلی: امام علی‌السّلام و زمامداران، ص ۱۷۴؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴.

۲۰ - همان منبع، ص ۲۶۴ - ۲۶۹.

۲۱ - همان منبع، ص ۲۶۹.

در امور مالی و نظامی (که در واقع مربوط به امور دولتی و فعالیت‌های سیاسی و جهادی می‌شود) چگونه می‌توان گفت:

«آن حضرت در تمام! صحنه‌های سیاسی و جهادی آن دوران در نقش عالیت‌ترین مشاور امین و صدیق خلفا، حضور فعال! داشت.»^{۲۲}

آیا تمام صحنه‌های سیاسی و جهادی در آن دوران ۲۵ ساله، در همین ۶ مورد اندک خلاصه می‌شود؟!

تاریخ نشان می‌دهد که این گونه موارد در هر حکومتی بیش از این تعداد است.

با کمی تأمل «به صراحت می‌توان گفت که با حاکم شدن گروه ابوبکر و عمر، دوران انزوای سیاسی حضرت علی علیه‌السلام شروع شد و

این دوران ۲۵ سال بطول انجامید.»^{۲۳}

نتیجه ب) از مجموع ۱۰۷ مورد مراجعه گردآوری شده در این جدول، ۷۱ مورد مربوط به مراجعه در مسائل فقهی و احکام قضایی و

۳۰ مورد مربوط به مراجعه در پرسش‌های علمی و مذهبی می‌باشد که در مجموع ۱۰۱ مورد را تشکیل می‌دهند.

توقع ما از مطالعه تحلیل‌های وحدت‌طلبان افراطی آن است که با توجه به ادعاهایی از قبیل:

«عمر نیز کاری را بدون مشورت او انجام نمی‌داد.»^{۲۴}

«خلیفه دوم می‌گفت: ... ما از جانب پیامبر ما موریم که با علی مشورت کنیم.»^{۲۵}

«خلیفه دوم معمولاً نظر آن حضرت را بر نظر سایر صحابه مقدم می‌داشت.»^{۲۶}

«قبل از وی ابوبکر و بعد از وی عثمان نیز همواره! از علی مشورت می‌کردند.»^{۲۷}

۲۲ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورّخ ۲۶ خرداد ۱۳۷۹.

۲۳ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه‌السلام در قبال مخالفین، ص ۵۱.

۲۴ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متّین، ج ۷، ص ۸.

۲۵ - همو: سیمای امام متّین، ج ۶، ص ۶.

۲۶ - همو: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۶.

۲۷ - همو: سیمای امام متّین، ج ۲، ص ۷.

«مضاف بر نقشی که حضرت علی(ع) در بیست و پنج سال حکومت خلفای راشدین داشت که تماماً نقش مشاوره و راهنمایی بود.»^{۲۸}

«آنها نیز او را بعنوان مشاور در کلیه امور مورد توجه قرار داده‌اند.»^{۲۹}

در تمامی این ۱۰۱ مورد و یا حداقل در اکثر این موارد، خلفا به طور مستقیم و بی‌واسطه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام مراجعه نمایند؛ در حالی که (در طول ۲۵ سال) ارقام تنها ۱۷ مورد مراجعه مستقیم در مسائل و احکام فقهی - قضایی و ۱۶ مورد مراجعه مستقیم در مسائل علمی - مذهبی را نشان می‌دهد که در مجموع شامل ۳۳ مورد از ۱۰۱ مورد بوده و کمتر از یک سوم موارد ثبت شده است. به عبارت دیگر در ۶۸ مورد باقی‌مانده یا از سوی خلیفه هیچ توجهی به حضور امام علیه‌السلام صورت نگرفته (۴۲ مورد) و یا به هر دلیلی؟! خلیفه وقت نخواست است تا به امام علیه‌السلام رجوع نماید. لذا ابتدا نظر سایرین را جویا شده و سپس از امام علیه‌السلام سؤال کرده است (۱۶ مورد).

در مواردی هم، چون خلیفه حضور ایشان را نادیده انگاشته، امیرالمؤمنین علیه‌السلام خود به عنوان یکی از افراد حاضر در جمعیت نظرشان را بیان فرموده‌اند (۱۰ مورد). البته کشف دلایل این بی‌توجهی‌ها چندان هم دشوار نمی‌باشد؛ کافی است سیاست‌های خلفا در هدف قرار دادن امامت را از یاد نبریم. در یک جمله می‌توان گفت که خلفا،

«از هر نوع عمل و حتی سخنی که به تقویت اعتبار اجتماعی او بیانجامد احتراز می‌کردند.»^{۳۰}

تحلیل نهایی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه‌السلام

۲۸ - محمد جواد حجّتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.

۲۹ - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص ۳۶ - ۳۷.

۳۰ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه‌السلام در قبال مخالفین، ص ۵۱.

«این طور نبوده است که خلفا از آن حضرت به عنوان مشاور و وزیر دعوت به شرکت در اداره حکومت کنند و آن حضرت نیز بپذیرند و سپس این مطلب نشانی بر موافقت و همدلی حضرت با خلفا دانسته شود. بلکه خلفا این مقدار نیز انصاف و دلسوزی برای امت نشان ندادند و مردم را از تدبیر و درایت امیرالمؤمنین محروم کردند و آن حضرت در انزوای سیاسی و اجتماعی به کشاورزی و حفر چاه مشغول گشتند.

و اگر گهگاه برای حل مشکلات به سراغ آن حضرت می‌رفتند، از این جهت بود که برای باز شدن گره‌ها چاره‌ای جز این نداشتند. و اگر تحسین و تمجیدی از جانب آنها در حق امیرالمؤمنین در تاریخ به چشم می‌خورد برای آن است که انکار فضایل آن بزرگوار ممکن نبوده است.»^{۳۱}

خلفا براساس نیازشان به عدم رسوایی و به علت جهل در شناخت اسلام^{۳۲} و قوانین شرعی حکومت داری - به ویژه در امور قضایی - تنها گاهی به ایشان علیه‌السلام مراجعاتی داشته‌اند که خود دلیلی بر عدم لیاقت و کاردانی آنها «به عنوان تکیه‌زننده بر جای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله» در امر خلافت می‌باشد. در مقابل نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ۴۲ مورد نادیده انگاشتن آن حضرت علیه‌السلام از سوی خلفا، با مداخله خود در حل و فصل این مسائل، ضمن جلوگیری از برخی بدعت‌ها و انحرافات، عدم شایستگی آنان در رهبری امت را اعلان و اثبات فرموده‌اند؛ به گونه‌ای که صفحات تاریخ شاهد ثبت موارد فراوانی از اعترافات خلیفه دوم به عجز علمی خود و برتری امام علیه‌السلام می‌باشد. البته این قبیل اعتراف‌ها هرگز دلیل بر همیاری، حسن روابط و نظر مساعد امام علیه‌السلام به آنان نمی‌

۳۱ - دکتر سید محمد تقی نبوی: جزوه بر آستانه غدیر (گفتارهایی با موضوع غدیر و امامت، مقاله موضع امیرالمؤمنین در عصر خلفا - مؤسسه فرهنگی اعراف نور - زمستان ۸۰)، ص ۱۹.

این جزوه در سال ۱۳۸۲ با ویرایش جدید و به صورت کتاب به چاپ رسیده است.

۳۲ - «خلیفه دوم به دلیل همین ضعف بنیه علمی بود که چندان از بحث و جدل دینی خشنود نبود.» (عبدالله خاتقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهم‌السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۹۷)

باشد، چرا که معاویه نیز در مواردی به منزلت والای امام علیه السلام اعتراف می‌کند^{۳۳} و بدیهی است که اگر صرف این قبیل اعترافات بتواند به عنوان نشانه‌ای بر وجود روابط حسنه تلقی شود، باید قائل به وجود این رابطه دوستانه میان معاویه و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بشویم؟!!

همان طور که گفتیم یکی از دلایل مداخله امام علیه السلام در حلّ پاره‌ای مسائل مطرح شده در عصر خلفا، اعلان و اثبات عدم لیاقت خلفا در رهبری جامعه اسلامی بود؛ شواهد تاریخی نشان می‌دهد که خلیفه دوم در عصر خویش درباره یکی از مسائل و احکام ارت (که از آن به «عَوْل» تعبیر می‌شود) قانونی وضع کرد که تاکنون مورد قبول پیروان او باقی مانده است.^{۳۴}

امام علیه السلام حکم عمر در این زمینه را بدعتی می‌دانست که ناشی از جهل وی به احکام خدای متعال است؛ آن حضرت علیه السلام ضمن مخالفت با خلیفه در این مسئله، امت اسلامی را نیز مورد مؤاخذه قرار داده و می‌فرماید:

«سبب بروز این بدعتها آن است که رهبری جامعه اسلامی را به افرادی که لیاقت آن را نداشتند سپردید. اگر قدرت حکومت در دست کسی که خداوند او را مشخص کرده است بود، مسئله عَوْل مطرح نمی‌شد و هیچگاه اختلاف در احکام خدا پیش نمی‌آمد؛ زیرا علم تمام این امور نزد علی وجود دارد.»^{۳۵}

همچنین به هنگام مواجهه با جملاتی نظیر «اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود» به یاد داشته باشید که:

«عمر این جمله را درباره کسی بکار بُرد که خود با قریش همدست شده و حقّ او را غصب کردند.»^{۳۶}

نکته مهمی که در تحلیل اعترافات خلفا نباید از یاد بُرد، این است که این قبیل ادّعاها در یک افق دیگر، به جهت توجیه و سرپوش نهادن

۳۳ - رک: همان منبع، ص ۱۹۱ - ۲۲۰.

۳۴ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۷۳ - ۲۷۶.

۳۵ - همان منبع، ص ۲۷۶؛ به نقل از: وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۲۶.

۳۶ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۵.

بر غضب حکومت حقّه و الهیّه امام علیه السّلام عنوان گردیده است.

لذا ادّعی مشورت همیشگی با امیرالمؤمنین علیه السّلام آن هم در تمامی امور کشوری و لشکری، در واقع مغالطه‌ای بود که در پاسخ به

اعتراض‌کنندگان همچون ابن‌عبّاس مطرح می‌شد.

به این سند تاریخی دقّت نمایید:

«عمر در دوران خلافتش به ابن‌عبّاس گفت: علی برای حکومت از من و ابی‌بکر سزاوارتر بود.

ابن‌عبّاس بلافاصله پرسید: چرا با اعتراف به این مطلب، وی را کنار زدید؟

عمر فوراً پاسخ داد: بدون مشورت و اذن او تصمیم نمی‌گیریم!»^{۳۷}

و بدین ترتیب راه اعتراض را بر هرگونه مخالفتی با حکومت غاصبانه خود، مسدود کرد.

همچنین اقدامات خلفا جهت کسب مشورت از صحابه را می‌توان به نوعی سیاستمداری نیز تحلیل کرد که به واسطه آن، صحابه احساس

مشارکت در امور مملکتی و اداره جامعه را نموده و به مقدار زیادی از اعتراضات آنان کاسته می‌شد؛ به‌ویژه آن که ابوبکر در سقیفه با

همین شگرد انصار را ساکت ساخت.

همچنین شواهد تاریخی نشانگر آن است که خلیفه دوم در برخورد با برخی صحابه (که به کار گماردن آنان در پست‌های حکومتی به

مصلحتش نبود) پیشنهاد مشاور بودن را می‌داده است؛ برای مثال:

«خلیفه از یک طرف در تلاش بود تا از خاندان عباس در مسائل حکومتی بهره بگیرد، لیکن همواره از اینکه آنان با کسب قدرت به

حکومت دست یابند در هراس بود، و لذا از این امر منصرف می‌شد. هنگامی که عامل و حاکم حُصّ^{۳۸} مُرد، خلیفه نزد عبدالله بن عباس

۳۷ - رهک: علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السّلام و زمامداران، ص ۱۶۷؛ به نقل از: محاضرات الادبا، ج ۴، ص ۴۷۸.

آمد و نظر او را نسبت به حکومت حمص جویا شد؛ ولی قبل از هر چیز نگرانی خود را با وی بی‌پرده مطرح ساخت...^{۳۹}

ابن عباس نیز در جواب خلیفه گفت: نمی‌خواهم عامل تو شوم... عمر سرانجام به عبدالله گفت: پس به من مشورت بده...^{۴۰}

به نظر می‌رسد عمر بن خطاب این سیاست را در سقیفه بنی‌ساعده و از ابن‌ابی‌قحافه آموخته بود؛ زیرا همان‌طور که گفتیم ابوبکر با همین

شگرد توانست انصار را وادار به سکوت کند:

«ابوبکر در پایان به آنها اطمینان داد که در صورت پذیرفتن زمامداری مهاجران، گروه انصار معاون ایشان خواهند بود و هیچ کاری بدون

مشورت آنها صورت نمی‌گیرد.»^{۴۱}

این سیاست در قبال امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز پی‌گیری می‌شد تا به دیگران - تا بدین زمان -، چنین القا شود:

«امامت و مرجعیت علمی امام علی (ع) حتی برای خلفا کاملاً شناخته شده و مورد قبولشان بوده است.»^{۴۲}

از سوی دیگر خلفا همواره برای کسب مشروعیت خود در تلاش بودند تا به هر نحوی که با توجه به شرایط زمانی امکان‌پذیر بود، نظر

امام علیه‌السلام را به سوی خود جلب کرده و یا دست کم در انظار عمومی چنین وانمود کنند که میان آنها و امیرالمؤمنین علیه‌السلام

تفاهم برقرار می‌باشد. بنابراین از هیچ‌گونه تلاش عملی جهت دست‌یابی به این هدف کوتاهی نمی‌کردند؛ چه رسد به اعترافات زبانی و

ادعاهای آن‌چنانی که برای دستگاه خلافت نه تنها هیچ هزینه‌ای دربرداشت، بلکه در جهت فریب افکار عمومی و سرپوش نهادن بر

نقاط ضعف خودشان نیز کارآمد و مؤثر بود.

۳۹ - «به عبدالله پیشنهاد کرد فرماندار حمص شود به شرط آنکه از موقعیت خود برای خلافت علی علیه‌السلام پس از خلیفه استفاده نکند.»

(یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۱)

۴۰ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۱۲۰.

۴۱ - یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۲۷؛ به نقل از: الکامل، ج ۲، ص ۳۲۹؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص

۲۴۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲.

۴۲ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۵۶.

زیرا هرگاه مداخله امیرالمؤمنین علیه السلام در حلّ مسائل پیچیده قضایی یا پاسخ به سؤالات غامض مذهبی، این سؤال را در ذهن

ناظران مطرح سازد که:

«چرا باید فردی با این همه توانایی علمی، عهده‌دار مسئولیت مهمی چون خلافت اسلامی نگردیده و به جای او فردی سرپرستی جامعه

را بر عهده داشته باشد که از تمام این قابلیت‌های خدادادی محروم است؟»

در پاسخ او، خلیفه به واسطه اعترافات شگفت‌انگیزش، همراه و در کنار عالم‌ترین فرد امت جلوه داده می‌شود؛ چنانچه ابراز شده:

«برحسب نقل فریقین خلیفه دوم که می‌گفت لولا علی لهلک عمر و خطاب به حضرت علی (ع) می‌گفت انت مولای، مُشعر بر روابط

متقابل حسنه‌ای است که میان او و امام علی (ع) وجود داشته است.»^{۴۳}

گویی امام علیه السلام برای او در نقش یک مشاور و وزیر، ایفای وظیفه می‌نماید؟!!

و با حضور خود در کنار خلیفه، حکومت او را از حصار بی‌لیاقتی بیرون می‌کشاند و عهده‌دار جبران ضعف‌ها و نقص‌های آن می‌شود؟!!

چنانچه ابراز گردیده:

«خلفا در بسیاری از مسائل از آن حضرت نظرخواهی و مشورت می‌کردند و حضرت بر کار زمامداران نظارت و آنان را نصیحت و

راهنمایی می‌فرمود.»^{۴۴}

«عمر در زمان خلافتش بارها! با علی بن ابی‌طالب مشورت می‌کند و یا بدون درخواست او، علی (ع) نظر خود را بیان می‌کند و عمر

تصدیق می‌نماید.»^{۴۵}

۴۳ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۴۴ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۵.

۴۵ - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۲.

«عمر در بدترین شرایط از حضرت علی(ع) مساعدت خواسته و با راهنمایی‌های آن بزرگوار، مشکلاتش حل و فصل گردیده است.»^{۴۶}

«از آنجا که انقلاب اسلامی، انقلابی دینی و فرهنگی بود، بیش از مبارزه مسلحانه، نیاز به مبارزه علمی و فرهنگی داشت. امام علی(ع)

بعد از رحلت پیامبر عالیقدر اسلام، به این امر مهم پرداخت.»^{۴۷}

«به این ترتیب امام همچنان خواستار حفظ موقعیت پیشین خود در جامعه به عنوان یک مشاور و وزیر ارزنده و نیکخواه برای حاکمان و

یک مرجع و مأخذ معتبر برای مؤمنین و مسلمین در سیره و سنت اسلامی پیامبر اکرم(ص) بود.»^{۴۸}

«امام علی(ع) در عین حال از ارائه هرگونه مشورتی به خلفای راشدین دریغ نمی‌ورزید.»^{۴۹}

«امام علی(ع) بعد از رحلت پیامبر(ص) در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود و بار

انقلاب فرهنگی را به عهده داشت و به حفظ وحدت مسلمین و دادن رهنمود به مردم و خلفا پرداخت.»^{۵۰}

نکته‌ای که در تبیین و تحلیل فعالیت‌های علمی - اعتقادی و قضاوت‌های فقهی - قضایی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیهما السلام

بایستی بدان توجه نمود این است که زمانی اقدامات امام علیه السلام (مواردی که جدول آن ترسیم شد) هویت اصلی خود را آشکار می

نماید که قبل از آن، به حرکت تخریبی و اسلام‌زدایانه خلفا نظر نماییم.

برای مثال در زمان خلیفه دوم،

«انبوه قضاوت‌هایی که از علی علیه السلام در این دوران بر جای مانده، حیرت‌انگیز است. همه اینها پس از زمانی بوده است که خلیفه

۴۶ - فاروق صفی‌زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۱.

۴۷ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۶.

۴۸ - مرکز پژوهش‌های صدا و سیما: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۲، آذر ۸۰، ص ۳۷.

۴۹ - محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۳۴.

۵۰ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متّین، ج ۷، ص ۱۸.

حکمی خلاف می‌داده و علی‌علیه‌السَّلَام آن را اصلاح می‌کرده است.»^{۵۱}

در این صورت است که تمامی رفتارهای حضرت علی‌علیه‌السَّلَام را تنها در راستای زدودن غبار تحریف و تخریب از چهره تعالیم واقعی اسلام و جلوگیری از بدعت‌ها و خلاف شرع‌های واقع شده در مسائل فقهی و قضایی و در نهایت تبلیغ و تبیین مبانی دین اسلام می‌یابیم؛ نه رابطه دوستی، همراهی، همکاری و همیاری فرهنگی با جوّ حاکم و همراه با سایر سیاست‌های نظامی - اقتصادی به اجرا درآمده در

دوران غصب خلافت؟!

چنانچه ابراز شده:

«رفتار حضرت علی(ع) در دوران ۲۵ ساله زمامداری خلفای ثلاث آکنده! است از همکاری و معاضدت، ارشاد و نصیحت، جلوگیری از

انحرافات و اشتباهات خلفا و ممانعت از هرگونه عملی که به اقتدار و محوریت آنان لطمه وارد آورد. آیا اینها دشمنی است؟»^{۵۲}

«از دیگر موارد همراهی! و وحدت‌طلبی علی(ع) مسئله همکاری! و همفکری! و رایزنی و طرف شور قرار گرفتن آن حضرت با خلفای

قبل از خود بود، چه در مسائل پیچیده سیاسی، نظامی و چه در مسائل غامض و پیچیده قضایی و اجتماعی و حتی شخصی.»^{۵۳}

«در دوران عمر نیز، حضرت با ورود فعالتر و بیشتر در صحنه حیات فکری - اجتماعی جامعه اسلامی، در ادامه و استمرار خط مشی

همساز گرایانه خود! طرف شور و راهنمایی خلیفه وقت قرار می‌گرفت و عمر در زمان خلافتش بارها! با آن حضرت مشورت می‌نمود یا

بدون درخواست او، حضرت نظر خود را بیان کرده^{۵۴} و او تصدیق می‌نمود.»^{۵۵}

۵۱ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه‌السَّلَام، ص ۱۲۵.

۵۲ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۵۳ - سید احمد موقّتی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵.

۵۴ - [مواردی که امام علیه‌السَّلَام نظر خود را «قبل از آن‌که رأی خلیفه دوم اعمال شود» ابراز فرموده‌اند، تنها شامل ۸ مورد از مجموع

۸۵ مورد مراجعه ثبت شده در جدول می‌باشد.]

۵۵ - همو: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

«در این جا گوشه‌ای از همکاری سیدنا علی با سیدنا عمر را یادآور می‌شویم و به بیان رابطه و دوستی مخلصانه و صمیمیت زایدالوصف!

آنها با یکدیگر و همکاری در کارهای خیر و پیشبرد اهداف خلافت! و خیرخواهی آنها می‌پردازیم.»^{۵۶}

«علی مرتضی‌ترین مشاور و خیرخواه صمیمی! سیدنا عمر... بود.»^{۵۷}

«حضرت علی... همواره! در طول خلافت ابوبکر یاور مخلص و مشاور دلسوز او بود.»^{۵۸}

تذکر کلامی

یکی از مهم‌ترین موارد کاربرد اعترافات خلفا (در اثبات حَقَّانیت عقاید شیعه در مبحث امامت) نقض ادّعی‌افضلیت خلفا و در نتیجه زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت آن دو می‌باشد.

باید دانست که اهل سنت در شرایط خلیفه اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای مانند فضل‌بن‌روزبهان افضلیت را از شرایط خلافت نمی‌دانند؛ لیکن برخی دیگر همچون ابن تیمیّه ضمن قبول این شرط، تمام سعی خود را در اثبات افضلیت خلفا و تکذیب کردن تمام ادله‌ای که امامیه بر افضلیت مطلق امیرالمؤمنین علیه‌السلام اقامه می‌نماید، به کار برده‌اند.^{۵۹}

چه تفاوتی میان اهداف خلفا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمینه مشورت‌های صورت گرفته وجود دارد؟

در یک نگاه کلی می‌توان خطّ مشی خلفا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بدین گونه تفکیک نمود:

۵۶ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.

۵۷ - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.

۵۸ - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱.

۵۹ - ر.ک: سید علی حسینی میلانی: امامت بلافصل (تهیه و تنظیم: محمد رضا کریمی)، ص ۱۶۰.

«علی‌علیه‌السلام، در عهد خلافت ابوبکر و در عهد خلافت عمر نیز در هیچ کاری راه خلاف نیوئید. او در کارهای سیاسی و اجتماعی دخالت نمی‌کرد. گویا مصالحه‌ای صورت گرفته بود که آنان از سر علی‌علیه‌السلام و خاندان مبارکش دست بردارند و علی‌علیه‌السلام از کارهای سیاسی دست بشوید، مگر آنکه خلیفه خود صلاح بداند که از فکر و درایت و دانش او کمک بگیرد.»^{۶۰}

«عمر در اموری که اهمیت فوق‌العاده داشت و خود توان تصمیم‌گیری فردی نداشت با افرادی چون علی‌علیه‌السلام مشورت می‌کرد.»^{۶۱}

زیرا «یکی از ویژگیهای فکری عمده خلیفه دوم آن است که برای خود بعنوان حاکم جامعه اختیارات گسترده‌ای قائل بود، او نه تنها در محدوده امور سیاسی و اجرایی، بلکه درباره تشریح و قانونگذاری، حقّ خاصی برای خود قائل بود. وی در دوره خلافت خود با اتکا به همین اختیارات، به ابداع (به تعبیر مذهبی تر یعنی بدعت) و ابتکار پرداخته و به هیچ روی خود را مقید به چیزی جز شناخت کلی خود از قرآن و شرع نمی‌کرد. در مواردی نیز که خود را عاجز می‌دید، دست به مشورت زده و با رایزنی صحابه (از جمله علی‌علیه‌السلام) کارها را به پیش می‌برد.»^{۶۲}

«... بعید است که ما جز عمر و عثمان که اختیارات خود را در حدّ تشریح و دخالت در عبادات نیز می‌دانستند، خلیفه دیگری را پیدا کنیم...»

چنین آزاد منشی در امور عبادی، در بخش امور غیر عبادی می‌توانست ادعای تصرف بیشتری را نیز به همراه داشته باشد. خلیفه از نوآوری پرهیز نداشت، توسعه یکباره کشور اسلامی در عهد وی او را با مسائل زیادی روبرو کرد و لذا اغلب می‌کوشید حتی اگر با مشورت صحابه نیز شده، راه حلی برای آن بیابد. مجموعه این راه حلها که از یک سو بر پایه میراث رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله^{۶۳} و از

۶۰ - محمد باقر بهبودی: سیره علوی (چاپ اول)، ص ۴۱.

۶۱ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی‌علیه‌السلام در قبال مخالفین، ص ۵۵.

۶۲ - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین‌علیهم‌السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۹۷.

۶۳ - «البته اگر چیزی به ذهنش نمی‌رسید، در پی سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌بود.» (همان منبع، ص ۹۹)

سوی دیگر مشورت با صحابه و از ناحیه سوم معلول ابتکارات خود خلیفه بود،^{۶۴} به وسعت

دامنه تشکیلات حکومتی انجامید.»^{۶۵}

و در مقابل،

«به وضوح دیده می‌شود همکاری و راهنمایی حضرت بخاطر رفع اشتباهات بی‌شمار خلیفه بوده است تا بدین ترتیب جامعه مسلمین را از خطر سقوط نجات دهد و اساس اسلام از بین نرود... اگر حضرت **علیه‌السلام** در خصوص مسائل مذهبی، سیاسی دخالت و همکاری نمی‌کردند، به منزله انحراف اسلام از مسیر حقیقی و ایجاد چالش‌های عظیم در آئین و دستورات آن به حساب می‌آمد، **علی‌علیه‌السلام** هرگز نمی‌خواست چنین چیزی اتفاق بیفتد.»^{۶۶}

لذا آنچه مورد اعتقاد قلبی امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** بود، حفظ اسلام از خطر نابودی و تحریف کامل می‌باشد و در این میان خلیفه و نظام خلافت هیچ جایگاهی نزد ایشان نداشت؛ هرچند که جهت وارونه نمودن حقایق اظهار شود:

«آیا همکاری حضرت **علی** (ع) با خلفای ثلاث در مدت ۲۵ سال که تا آخرین لحظه حیات خلیفه سوم ادامه داشت، بدون اعتقاد قلبی!

به لزوم و وجوب این همکاری‌ها و مساعدت‌ها و مشاورت‌ها در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و نظامی بوده است؟!»^{۶۷}

«البته این نکته را نباید فراموش کرد که او [حضرت **علی‌علیه‌السلام**] تا مرحله‌ای وارد میدان فعالیت و دخالت در بعضی از امور، آن هم

تا حد مشورت می‌شد؛ که دستگاه خلافت در مسیر تقویت خود، از همگامی و همراهی او به نفع خویش بهره‌نگیرد و مشروعیت دینی به

کار خود ندهد، زیرا او می‌دانست که امت اسلامی، بین مقبولیت و اعتبار سیاسی برشدگان خلافت با مشروعیت دینی خویش

۶۴ - «اینها اجتهادات شخصی خلیفه بود که نوعاً براساس «مصلح» مورد نظر او صورت می‌گرفت.» (همان منبع، ص ۹۹)

۶۵ - همان منبع، ص ۹۸ - ۹۹.

۶۶ - همان منبع، ص ۵۶.

۶۷ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

(علی‌علیه‌السلام) تفاوت می‌نهند و تمام تلاش دستگاه خلافت نیز این بود که بتواند با همگام و همراه ساختن علی‌علیه‌السلام، مشروعیت

دینی را با مقبولیت سیاسی و عرفی به دست آمده از طریق سقیفه همدوش و تکمیل کند؛ که موفق نشدند و سرانجام علی‌علیه‌السلام با

انگشت نهادن بر عدم مشروعیت دینی ایشان، مقبولیت عرفی سیاسی پذیرفته شده آنان از سوی مردم را برای حفظ مصلحت علیایی دین

پذیرفت^{۶۸} و این شکست بزرگی برای خلافت بود.

آنان تا آخر کار نیز افسوس می‌خوردند که نتوانستند این دو را با هم توأمان کنند.^{۶۹}

«علی‌علیه‌السلام هرگاه در مسائل سیاسی، فرهنگی و قضایی جامعه، با نوعی خلأ سوء مدیریت و کجروی از سوی طبقه حاکم روبه رو

می‌شد که این نواقص به طور مستقیم در سرنوشت اسلام و مردم مسلمان و حدود و احکام الهی تأثیر داشت، خود را [موظف] به دخالت

در آن امور و هدایت افکار خواص و عوام می‌دید؛ تا از خسارات و زیانهای جانی و مالی مترتب بر آن جلوگیری کند. در اینجا، او که

بر سر یک دو راهی اجتناب‌ناپذیر قرار می‌گرفت هر جایی که احساس خطر می‌کرد، وارد عمل می‌شد.»^{۷۰} لذا «در هیچ یک از منابع

دیده نشده است که خلیفه از او نظری مشاورانه خواسته و او ارائه نکرده باشد، چرا که او حتی به عنوان یک فرد دلسوز و فداکار در

جامعه اسلامی و کسی که سالها برای اعتلای اسلام در تلاش و ایثار و از جان گذشتگی بود، نمی‌توانست نسبت به جان و مال مسلمانان

و آنچه در جامعه می‌گذشت، بی‌تفاوت بماند. و می‌بینیم که هرگاه خلیفه از او در این خصوص و یا در هر موردی نظری مشاورانه می

خواست با وجود آنکه حق خویش را پایمال شده می‌دید، به هیچ وجه دریغ نمی‌داشت.»^{۷۱}

۶۸ - [این فراز نیاز به تصحیح دارد و عبارت «عدم قیام به سیف» جایگزین مناسب‌تری می‌باشد؛ به نظر می‌رسد که مؤلف آن، سعی

در ارائه تحلیلی نو درباره بیعت آن حضرت علی‌علیه‌السلام با خلفا داشته است (رفتاری که تا حدودی شبیه به رفتار بیعت‌کنندگان می‌باشد) و

آن را پذیرش رعایت مقبولیت عرفی سیاسی خلافت (و نه اعتبار آن) دانسته است که به طریق اولی فاقد مشروعیت دینی هم می‌باشد.]

۶۹ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علی‌علیه‌السلام، ص ۹۷ - ۹۸.

۷۰ - همان منبع، ص ۱۰۳ - ۱۰۴.

۷۱ - همان منبع، ص ۱۰۹.

گفتار دوم

نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره همکاری امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** با حکومت خلفا

چه شبهه‌هایی در این باره مطرح می‌شود؟

از دیگر تحلیل‌های تاریخی مطرح شده درباره مواضع سیاسی و سیره عملی امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در رابطه با خلفا، مسأله مشارکت و همکاری آن حضرت **علیه‌السلام** با دستگاه خلافت و قبول پُست و مناصب لشکری و کشوری از جانب ایشان و برخی از یارانشان می‌باشد.

تلاش افراطی وحدت‌طلبان جهت اثبات حُسن روابط میان امام **علیه‌السلام** و خلفا، موجب تفسیرهای ناسره و انحرافی از برخی رویدادهای تاریخی گردیده که با نادیده گرفتن برخی سندهای تاریخی دیگر قرین شده و در نهایت خواننده را به این نتیجه غلط می‌رساند که:

میان امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** و یارانش با خلفا، نوعی همکاری و همیاری متقابل در امر خلافت و اداره حکومت برقرار بوده است که وجود این نوع همکاری‌ها به نفع هرگونه شکاف میان این دو جناح مخالف می‌انجامد.

چنانچه ادعا شده:

«اگر او ۲۵ سال با خلفا همکاری کرد و... اگر او با حکومت خلفا، با نرمش و مدارا رفتار کرد و... شما هم در مواردی چنین کنید... و از

سیره آن حضرت (ع) در مورد خلفا پیروی کنیم.»^{۷۲}

«آن حضرت در هیچ لحظه‌ای از حضرت ابوبکر کناره نگرفت.»^{۷۳}

«وقتی آن حضرت با ابوبکر بیعت کرد، در پذیرش هر مأموریتی که به وی داده می‌شد، درنگ نمی‌کرد و این حالت بر روابط او با خلیفه نیز حاکم بود.»^{۷۴}

«اما همکاری و همیاری و همسازگاری امام علی(ع) و یارانشان با عمر، به همفکری صرف و مشورتها و رایزنی‌ها محدود نمی‌شد، بلکه آنها عملاً نیز در این راه گام نهاده و حتی از قبول پستهای حکومتی و شرکت در جنگها نیز پرهیز نمی‌نمودند.»^{۷۵}

«در دوران خلیفه دوم، حضرت علی همواره به حل مشکلات عقیدتی و مسائل پیچیده فقهی و غیره که خلافت با آن مواجه می‌شد می‌پرداخت. در برخوردها و مسائل جنگ... به دور از هرگونه حساسیت فردی و احساسات منفی گرایانه مشارکت می‌فرمود.»^{۷۶}

اسناد و مدارک تاریخی چه می‌گویند؟

جهت پاسخ به چنین تحریف‌هایی در تحلیل وقایع تاریخی، نخست به ارائه چند سند تاریخی نقض‌کننده می‌پردازیم که از آن‌ها به صراحت به دست می‌آید:

حضرت امیرعلیه‌السلام از قبول مطلق و همیشگی پست‌های حکومتی در زمان حکومت خلفا خودداری می‌ورزید؛ و بلکه فراتر از آن، خلفا نیز از این نوع موضع‌گیری امام‌علیه‌السلام در مقابل آنان به خوبی اطلاع داشتند.

در ارتباط با همکاری امام‌علیه‌السلام با خلیفه اول می‌توان گفت:

۷۳ - فریدون اسلام‌نیا: عشره مبشره (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۴۰.

۷۴ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی‌علیه‌السلام در آیین تاریخی (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۳۸.

۷۵ - سید احمد موقتی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۸.

۷۶ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۰۴.

سند الف) هنگامی که برخی نظیر اسود عنسی و مسیلمه و سجاح، ادّعی پیامبری کردند و ابوبکر لشکری برای جنگ با آنها آماده کرد، برای انتخاب فرمانده سپاه با «عمرو بن عاص» مشورت کرد و نظرش را در مورد حضرت امیر علیه السلام پرسید. عمرو عاص جواب داد: علی با تو همکاری نخواهد نمود؛^{۷۷} از این رو ابوبکر از فرماندهی آن حضرت علیه السلام منصرف گردید.^{۷۸}

سند ب) همچنین خلیفه تلاش داشت تا آن حضرت علیه السلام را برای سرکوبی قبایل کِنده اعزام کند، ولی عمر ضمن تأیید تلاش ابوبکر، آن را بیهوده دانست.^{۷۹}

تنها موردی که ادّعا می‌شود ابوبکر مسئولیتی حکومتی را به حضرت امیر علیه السلام واگذار کرد، حفاظت از گذرگاه‌های اصلی مدینه در زمانی است که لشکر مرتدّین خود را برای حمله به شهر آماده ساخته و تا نزدیکی مدینه پیش آمده بودند.

شایان ذکر است که این نقل تنها در منابع اهل سنت مطرح گردیده و تردیدهای جدّی نیز در صحّت آن عنوان شده است^{۸۰} که به یک نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

«ابن اثیر در آن قسمت از تاریخ خود که اختصاص به مبارزه خلیفه اوّل با پیامبران دروغین... داده است، ذکر می‌کند که: ابوبکر... علی و زبیر و عبدالله بن مسعود و طلحه را بر راههای کوهستانی (اطراف مدینه) گماشت...»

حضرت علی علیه السلام اصل مسأله خلافت را که اهمیّتش بیشتر از درگیری با شخصی که ادّعی نبوت کرده است را نپذیرفته است و در

۷۷ - تاریخ، در آینده (جنگ صفین) نشان داد که علّت مراجعه ابوبکر به عمرو عاص، شناخت عمیق او از شخصیت امیر المؤمنین علیه السلام بوده است. غدیریه او که به قصیده جُلْجُلِیّه معروف است حاکی از شناخت عمیق این دشمن مکار حضرت امیر علیه السلام نسبت به ایشان می‌باشد.

۷۸ - یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۷۹ - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام (چاپ اوّل)، ص ۱۹۸؛ به نقل از: فتوح ابن اعمش، ج ۱، ص ۷۲.

۸۰ - ر.ک: علی لبّاف: پژوهش‌هایی در نیم‌قرن نخستین خلافت، بخش یکم، ص ۱۴۳ - ۱۴۴.

موارد بیشماری مسأله خلافت ابوبکر را زیر سؤال برده...

آیا صحیح است که بعد از آن بیاید و در یک نزاع و درگیری موردی شرکت کند؟

آیا از فرمایشی که ابن‌اثیر دارد این مسأله استنباط نمی‌شود که وی و دیگر همفکرانش تلاش دارند که علی‌علیه‌السَّلام را به عنوان یکی

از کارگزاران خلیفه اول معرفی کنند، ولو به قیمت اینکه نام حضرت را در موردی جزئی نقل کنند! ^{۸۱}

با توجه به این که:

«عقیده شیعه و سنی درباره این همکاری امام‌علیه‌السَّلام یکسان نیست.» ^{۸۲}؛ «لازم به ذکر است بر فرض این که اصل چنین موضوعی

صحت داشته باشد، جنگیدن با مدعیان نبوت (که مسئله بسیار مهمی است) چیزی نیست که نیاز به اذن خلیفه غاصب داشته باشد؛ بلکه

به عکس، هم امت و هم غاصب حق خلافت موظفند که به فرمان امام معصوم با این مدعیان مبارزه کنند، مضافاً بر این که این مسئله بر

خود امام‌علیه‌السَّلام نیز فرض می‌باشد.» ^{۸۳}

لذا بر خلاف ادعای مطرح شده درباره همراهی دائمی امام‌علیه‌السَّلام با ابوبکر باید اذعان کرد:

«روابط امام‌علیه‌السَّلام با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره‌ای باقی نمانده است.» ^{۸۴}

در ارتباط با همکاری امام‌علیه‌السَّلام با خلیفه دوم می‌توان گفت:

«خلیفه دوم نیز از سربچی امام‌علیه‌السَّلام از فرمان وی گله‌مند بود، و چه بسا کسانی را واسطه می‌ساخت تا امام‌علیه‌السَّلام را به

۸۱ - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین‌علیهم‌السَّلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۸۴ - ۸۵.

۸۲ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۲۵.

۸۳ - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین‌علیهم‌السَّلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۸۵.

۸۴ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب‌علیه‌السَّلام، ص ۱۶.

همکاری با حکومت وا دارند؛ اما امیرمؤمنان جز به مصلحت اسلام نمی‌اندیشید و در صورت نیاز، از ارائه نظرهای کارشناسانه دریغ نمی

ورزید، ولی همچنان درخواست خلفا را برای همکاری همه‌جانبه با آنان، نادیده می‌گرفت.^{۸۵}

سند الف) «البته این چنین نبود که همواره امام‌علیه‌السَّلَام مسئولیتهای محوِّله خلفا را بپذیرد، چنانچه در جریان سفر عمر به شام، خلیفه

از امام‌علیه‌السَّلَام خواست به همراه ایشان حرکت کند؛ ولی امام‌علیه‌السَّلَام نپذیرفت و به همین جهت خلیفه از حضرت نزد ابن‌عباس شکوه کرد و گفت:

من از پسر عمویت علی گله دارم، از وی خواستم با من به شام بیاید؛ ولی نپذیرفت...

سند ب) همچنین در جریان جنگ قادسیه که مبارزین مسلمان از عمر طلب کمک نمودند...

خلیفه از امام‌علیه‌السَّلَام خواست که به عنوان فرمانده جنگ به سوی جبهه جنگ با ایرانیان حرکت کند، ولی امام‌علیه‌السَّلَام نپذیرفت.^{۸۶}

از این رو خلیفه سعد بن ابی‌وقاص را اعزام کرد.^{۸۷}

متأسفانه با وجود آن‌که در این موارد به صراحت ذکر شده است که امام‌علیه‌السَّلَام از همراهی خلیفه در سفر شام و قبول فرماندهی جنگ خودداری ورزیده‌اند؛ باز هم شاهد این‌گونه ادعاها هستیم:

«بدین ترتیب علی(ع) همواره؛ در کنار عمر بود.»^{۸۸}

«هنگامی که عمر از حضرت علی(ع) خواست که شخصاً فرماندهی لشکر مسلمانان را برای فتح ایران در اختیار بگیرد، امام می

۸۵ - حسن یوسفیان: مقاله «امام علی‌علیه‌السَّلَام و مخالفان»، مندرج در دانشنامه امام علی‌علیه‌السَّلَام، ج ۶، ص ۲۱۶.

۸۶ - علی محمد میرجلیلی: امام علی‌علیه‌السَّلَام و زمامداران، ص ۲۲۷؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۷۸ - ۷۹

و به نقل از: فتوح البلدان بلاذری، ص ۲۶۴.

۸۷ - مسعودی نیز در کتاب «مروج الذهب» (ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۰) بر این مطلب تصریح کرده است که عثمان واسطه این مذاکره شد

و حضرت امیرعلیه‌السَّلَام این فرماندهی را خوش نداشت و رد کرد.

۸۸ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی‌علیه‌السَّلَام در آیین تاریخی (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۳.

دقت و تأمل در این موارد که حاکی از «عدم قبول همراهی و مسئولیت‌پذیری» همیشگی است، هر پژوهشگر و محقق را در این اندیشه فرو می‌برد که وقتی آن حضرت **علیه‌السلام** همواره و بدون هیچ قید و شرطی در صدد همکاری با نظام خلافت نبوده‌اند، پس حتماً همکاری و مسئولیت‌پذیری ایشان به انتخاب و صلاح‌دید خود امام **علیه‌السلام** بستگی داشته و در واقع مقید به ضوابطی بوده است؛ به گونه‌ای که امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** اهداف و مقاصد معینی را در قبول یا ردّ این موارد تعقیب می‌نموده‌اند.

لذا در مرحله نخست، این اسناد تاریخی بر این تصور خطّ بطلان می‌کشد که آن حضرت **علیه‌السلام** «همواره» به همکاری و همراهی با نظام خلافت پرداخته‌اند؛ و در مرحله دوم نشان می‌دهد که آن حضرت **علیه‌السلام** در مواردی نیز دست‌رد به سینه حاکمان زده و از همکاری با آنان در پاره‌ای امور دولتی و نظامی «خودداری» ورزیده‌اند.

نتیجه‌گیری

عملکرد آن حضرت **علیه‌السلام** در قبول یا ردّ همکاری با حکومت، برگرفته از نگرش خاص و ویژه‌ای بوده است که درک آن می‌تواند ما را به کشف تفسیر صحیح از این نوع ارتباط با خلفا رهنمون گرداند.

درک این بینش امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** به ما کمک خواهد کرد تا هدف و انگیزه خلفا از اعطای این پست‌ها و مسئولیت‌ها را دریافته، در نهایت با دست‌یابی به انگیزه طرفین این همکاری‌ها، به تحلیل جامعی از این مناسبات برسیم.

در واقع پس از اثبات این نکته که امام **علیه‌السلام** از اقدام به پذیرش بی‌قید و شرط هرگونه همکاری با نظام خلافت خودداری می‌نمودند و تنها تحت شرایط ویژه‌ای اقدام به قبول مسئولیت می‌فرمودند، این دو سؤال جدی مطرح می‌شود که:

اولاً: هدف و انگیزه امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** از انجام همکاری با خلفا یا استنکاف از قبول آن، چه بوده است؟

ثانیاً: خلفا بر اساس چه سیاستی به دعوت آن حضرت **علیه السلام** جهت تصدی برخی پست‌های دولتی یا نظامی اقدام می‌نمودند؟

در ادامه این گفتار به سؤالات فوق پاسخ خواهیم داد.

تحلیل مشارکت امیرالمؤمنین **علیه السلام** در حکومت خلفا

«بررسی برخوردهای امام **علیه السلام** با خلفا نشان می‌دهد، حضرت در مواردی که همکاری با آنها به نفع جامعه اسلامی و پیشبرد اسلام

بود، با آنها همکاری می‌نمود؛ ولی در مواردی که یاری دادن آنها سبب تأیید شخص خلفا به حساب می‌آمد، خود را کنار می‌کشید و

بدین وسیله اعتراض خود را اعلام می‌کرد؛ مخصوصاً در اوایل حکومت ابابکر که آغاز انحراف رهبری از مسیر خود می‌باشد و دوران

اصطکاک حضرت با آنهاست، کمتر حضرت را در بین همکاران حکومت می‌بینیم.»^{۹۰}

«البته در این مرحله هم او از پذیرفتن هر نوع منصبی که به تحکیم و تثبیت و یا تأیید حاکمیت انحرافی بیانجامد احتراز می‌کرد.

اما با وجود این در مواردی که از وی درخواست می‌شده و مصحلت اسلام اقتضا می‌کرد، از همکاری با خلیفه ابانداشت.»^{۹۱}

«این همکاری بدین صورت موجود بود، چرا که تحت آن شرایط خاص اجتماعی - سیاسی که اسلام با آن روبرو بود، **علی علیه السلام**

این نکته را مورد توجه قرار می‌داد که همبستگی و امنیت جامعه در گرو همکاری او با گروههای مخالف است، وی واقعیت‌های موجود

زمان را درک می‌کرد و آنچه را برای بقای اسلام ضروری بود، پذیرفت؛ هر چند برای شخص او بسیار تلخ بود ولی همان‌طور که تذکر

دادیم این باعث نشد که مؤید کلیه اعمال حاکمیت موجود باشد و عدم شایستگی آنها در زمینه خلافت را بدست فراموشی بسپارد.

آنها هم از این موضعگیری **علی علیه السلام** بخوبی مطلع بودند.»^{۹۲}

۹۰ - علی محمد میرجلیلی: امام **علی علیه السلام** و زمامداران، ص ۲۲۵.

۹۱ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت **علی علیه السلام** در قبال مخالفین، ص ۵۰.

۹۲ - همان منبع، ص ۵۱.

«این نکته را باید افزود که برای او نمی‌توانست قابل قبول باشد که از سوی همان کسانی که حق جانشینی او را به خود اختصاص داده اند، به مأموریت‌های چنین گمارده شود.»^{۹۳}

«به هر روی زندگی منزویانه امام‌علیه‌السَّلَام در آن جامعه، نشان آن است که هم امام‌علیه‌السَّلَام و هم خلفا می‌دانستند که نمی‌توانند با دیگری به نحوی برخورد کنند که به معنای تأیید دیدگاه او به ویژه در امر خلافت باشد.»^{۹۴}

«کمترین تردیدی وجود ندارد که امام‌علیه‌السَّلَام در دوره خلافت سه خلیفه نخست، مشارکت فعال سیاسی در امور جاری نداشته و جز مشورت‌هایی که در برخی امور قضایی و محدودتر از آن در مسائل سیاسی در کار بوده، حضور جدی در صحنه سیاست نداشته است. به عبارت دیگر، در مجموع ترکیب حکومتی خلفا، امام‌علی‌علیه‌السَّلَام عضویتی نداشته و توان گفت که دورادور رهبری حزب مخالف را عهده‌دار بوده است.»^{۹۵}

هدف خلفا از ارائه مسئولیت‌های حکومتی به امیرالمؤمنین‌علیه‌السَّلَام چه بود؟

براساس آن چه بیان شد می‌توان سیاست خلفا در اعطای این گونه مسئولیت‌ها به امیرالمؤمنین‌علیه‌السَّلَام را چنین ترسیم کرد:

«برای آنان خیلی بهتر بود که مردم علی‌علیه‌السَّلَام را به عنوان یک فرمانده نظامی تحت امر حکومت بشناسند، تا اینکه رقیبی توانا و قدرتمند که با گفته‌های رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله با آنان مواجه و استدلال می‌کند.»^{۹۶}

«آیا می‌توان پذیرفت که خلیفه‌ای که خالدبن سعیدبن عاص را از فرماندهی سپاه عزل کرد به این خاطر که او به علی‌علیه‌السَّلَام تمایل

۹۳ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السَّلَام، ص ۱۰۴.

۹۴ - رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۶۰.

۹۵ - همان منبع، ص ۶۱.

۹۶ - سید جعفر مرتضی‌عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی‌علیه‌السَّلَام، ص ۱۹۹.

دارد، می‌خواهد که علی‌علیه‌السلام در این پست فرمانده باشد؟! مگر اینکه بگوییم: آن‌ها برنامه‌ای داشتند که فرماندهی سپاه را به علی‌علیه‌السلام پیشنهاد کنند، اگر پذیرفت، در حکم تأیید خلافت آنان است، و پس از آن وی را عزل نمایند و به مردم بگویند که علی‌علیه‌السلام کفایت این مقام را نداشت و در هر دو حال برنده خواهند بود.^{۹۷}

همچنین نظام خلافت سعی داشت تا از این طریق علاوه بر جلب نظر طرفداران امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام، صدای معترضین به غصب خلافت را توسط خود آن حضرت علی‌علیه‌السلام خاموش سازد؛ برای نمونه:

«قبایل کنده، از جمله حضرموت، از حامیان علی‌علیه‌السلام بودند و آنان از اینکه خلافت از اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منحرف شده است، دست به اعتراض و عصیان زدند.

به نظر می‌رسد دستگاه خلافت و به‌ویژه ابوبکر، در این پیشنهاد و اقدام - تلاش برای فرستادن علی‌علیه‌السلام به جنگ با آنها - می‌کوشیدند تا نظر این قبایل را جلب کنند و از نام علی‌علیه‌السلام و حضور او در دستگاه خلافت، جهت آرام ساختن عصیان آنان استفاده کنند.^{۹۸}

در مجموع می‌توان گفت:

«خلیفه در تلاش بود تا علی‌علیه‌السلام را در این مسأله وارد سازد و بدین مناسبت با عمر مشورت کرد... عمر ضمن تأیید نظر خلیفه در مورد فضایل علی بن ابی‌طالب علی‌علیه‌السلام، بیم و نگرانی خود را از این عمل چنین بیان کرد که علی در این کار بسیار محتاط است (در برخورد با مرتدان، بی‌میل است) و اگر او به جنگ این عده رغبت نکند، در اسلام توقّفی پدید می‌آید که هیچ‌احدی رغبت نبرد و جنگ با ایشان را نخواهد کرد...

این گفت و گو علاوه بر اینکه بیانگر ترس عمر از عدم رسمیت شناختن جنگ با مرتدان از سوی علی‌علیه‌السلام است، نمایانگر

۹۷ - همان منبع، ص ۱۹۹؛ به نقل از: شیخ علی احمدی میانجی.

۹۸ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علی‌علیه‌السلام، ص ۱۰۲.

جایگاه فکری و معنوی علی **علیه السلام** در میان امت اسلامی است که اگر او این نبرد را به رسمیت نشناخته و تأیید نکند، هرگز کسی حاضر به شرکت در این نبرد نخواهد شد؛ لذا با توجه به همین ترس و نگرانی است که ابوبکر در برخورد با علی **علیه السلام** در این مورد، بسیار محتاطانه وارد عمل شده است.^{۹۹}

«البته عمر ترس دیگری نیز داشت و نمی‌خواست که در حضرموت یمن جبهه دیگری علیه خلافت گشوده شود.

اگر چه علی **علیه السلام** به جنگ آنها نمی‌رفت، ولی دستگاه خلافت حتی قبل از خواستن رأی علی **علیه السلام** از این مسأله ترسیده، عکرمه را فرستادند.^{۱۰۰}

از این رو می‌توان گفت:

خلفا نیز در هر شرایطی مایل به اعطای پست و مقام‌های حکومتی به حضرت امیر **علیه السلام** نبودند و این عدم تمایل به همکاری مستمر، متقابل بوده است.

به عبارت دیگر، تمام سعی خلفا در این بود که از این گونه موقعیت‌ها تنها جهت تثبیت پایه‌های حکومت خود بهره‌برند؛ در حالی که امیرالمؤمنین **علیه السلام** در همکاری‌های خود مسیری مخالف این اهداف را می‌پیمودند.

به هر حال این‌گونه تلاش‌ها پس از اقدام خلفا به کشورگشایی نیز همچنان ادامه یافت، چرا که:

«خلیفه و یارانش در این برهه حساس نمی‌توانست از نیروی کارآمدی همچون او بی‌نیاز و غافل باشد. نقش تعیین‌کننده او [حضرت علی **علیه السلام**] در جنگهای دوران حیات پیامبر **صلی الله علیه و آله**... از او یک مرد جنگی تمام عیار و بلامنازع ساخته بود که این نکته برای بسیاری از کسانی که او را می‌شناختند و شجاعت‌های وی را از نزدیک ملاحظه کرده بودند، مسأله کم‌اهمیتی نبود.

خلیفه و یارانش نیز از کسانی نبودند که به این امر واقف نباشند و یا نسبت به آن بی‌تفاوتی گزینند.

۹۹ - همان منبع، ص ۱۰۲.

۱۰۰ - همان منبع، ص ۱۰۲، پاورقی ۰۳.

از یک طرف دیگر، عدم شرکت او در فتوحات و انزوای وی می‌توانست در جامعه سؤال‌انگیز باشد...

لذا خلیفه و یارانش می‌کوشیدند با ورود و شرکت دادن علی‌علیه‌السلام در فتوحات، از یک طرف میدانی برای طرح چنین ابهامی فراهم نساخته و از طرف دیگر، با ورود او به عرصه فتوحات، اعتبار و مشروعیت چنین اقدامی را در اذهان بسیاری از هواخواهان وی و به ویژه بنی‌هاشم مستحکم سازند.^{۱۰۱}

«علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در قبال فتوحات این دوران، تنها همان موضعی را اتخاذ کرد که در دوران خلیفه اول در پیش گرفته بود... خلیفه نمی‌توانست از راهنماییها و همکاریهای او در این زمینه غافل باشد. او که... می‌دانست علی علیه‌السلام به طور مستقیم حاضر به همکاری و شرکت در فتوحات نیست، لاف در تلاش بود تا از مشاورت وی بهره بگیرد و علی علیه‌السلام نیز از آنجا که نسبت به سرنوشت مسلمانان و اسلام نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد، تنها در قالب مشورت و ارائه نظرات خویش، آنان را یاری می‌رسانده است... به نظر می‌رسد علی علیه‌السلام اکراه داشته است تا به طور مستقیم در این خصوص مسؤلیتی بپذیرد، که ناخودآگاه با این اقدام مؤید خلفا باشد.»^{۱۰۲}

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود سعی دستگاه خلافت بر آن بود تا به هر طریقی، از ارتباط امام علیه‌السلام با حکومت بهره بگیرد.

حال که همکاری مستقیم امکان‌پذیر نبود، خلیفه ایجاد یک ارتباط غیرمستقیم (از طریق مشاوره) را دنبال می‌کرد.

او قبل از این، در زمان خلافت ابوبکر هم این پیشنهاد را مطرح ساخته بود. آن گاه که ابوبکر درباره فرماندهی سپاهیان جهت جنگ با

اشعث بن قیس، با عمر مشورت کرد؛ عمر پس از ابراز نگرانی خود مبنی بر امکان عدم مسؤلیت‌پذیری امیرالمؤمنین علیه‌السلام و

برشمردن آثار سوء آن برای دستگاه خلافت، به ابوبکر پیشنهاد داد:

«نظر من این است که علی علیه‌السلام را در کنارت در مدینه نگهداری؛ چه از او بی‌نیاز نیستی و لازم است در امور مملکت با وی

۱۰۱ - همان منبع، ص ۱۰۳.

۱۰۲ - همان منبع، ص ۱۰۹.

مشورت کنی.»^{۱۰۳}

به راستی، خلیفه چه نیازی به مشورت با امام **علیه السلام** و همراهی با ایشان داشت؟

چرا عمر نسبت به رعایت آن به خلیفه تذکر می داد؟

پاسخ این سؤال را از نگرانی‌های عمر نسبت به ردّ پیشنهاد فرماندهی سپاه از طرف امیرالمؤمنین **علیه السلام** می توان دریافت، آن گاه که گفت:

«می ترسم علی از جنگ با این قوم خودداری کند و با آنان جهاد نکند که اگر چنین کرد، هیچ کس به طرف آنان حرکت نخواهد نمود، مگر از روی اکراه و اجبار.»^{۱۰۴}

حال باید پرسید:

چگونه می توان جهت القای حُسن روابط میان امام **علیه السلام** و خلفا و نیز اثبات فعال بودن مقام ولایت در زمان حکومت آن دو، ادعا کرد که:

«خلیفه اول با اینکه در میدانهای جنگ نیاز فراوان به شجاعت و دلاوریهای وی داشت، همواره در مدینه منوره پایتخت دولت جدید! از رأی و حکمت و علم و حسن بصیرت آن حضرت در امور استفاده می کرد.»^{۱۰۵}

آیا در عصر خلفا به امیرالمؤمنین **علیه السلام** مسئولیت حکومتی واگذار شد؟

۱۰۳ - سید جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی **علیه السلام**، ص ۱۹۹؛ به نقل از: فتوح ابن اعمش، ج ۱، ص ۷۲.

۱۰۴ - همان منبع، ص ۱۹۹؛ به نقل از: فتوح ابن اعمش، ج ۱، ص ۷۲.

۱۰۵ - عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متّین، ج ۴، ص ۱۷.

پس از این بررسی‌ها، تنها موردی که نیاز به تحلیل و تفسیر دارد، این ادعا است که:

«حضرت علی در طول دوران خلافت حضرت عمر به هنگام خروج خلیفه از مدینه به جانشینی منصوب می‌شده است و اداره امور را به دست می‌گرفته است.»^{۱۰۶}

پاسخ به این شبهه را در دو بخش پی خواهیم گرفت:

بخش الف) تحلیل مسئولیت‌پذیری حضرت علی علیه‌السلام در چند مورد خاص

«براساس منابع اهل سنت، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در طول خلافت عمر بن خطاب، سه بار به جانشینی وی در مدینه و اداره این شهر منصوب شده است... البته به نظر نمی‌رسد که علی علیه‌السلام با توجه به اینکه خلیفه را غاصب حق خویش می‌دانسته و در همه جا بارها افضلیت و حقایق خویش را بر خلافت تأکید داشته، پذیرفته باشد تا از سوی همان کسی که حق او را گرفته، به جانشینی وی در اداره مدینه پردازد.

باید قدری در این گونه روایات احتیاط کرد. مورخان شیعه نیز این مسأله را نقل نکرده‌اند...

البته بیشتر به نظر می‌رسد جانشینی علی علیه‌السلام در این دوران، جانشینی قضایی و فتوایی و نه سیاسی و حکومتی بوده...»^{۱۰۷}

«کتاب‌های شیعه، این جانشینی علی علیه‌السلام را چندان تأیید نمی‌کنند.

به نظر می‌رسد که امام علی علیه‌السلام در زمان حکمرانی عمر فقط عهده‌دار امور قضایی و رسیدگی به مشکلات مردم بوده است و هرگز منصب سیاسی و حکومتی را بر عهده نگرفته است.»^{۱۰۸}

«اساساً سؤال این است که چرا باید امام علی علیه‌السلام جانشینی خلیفه دوم را پذیرفته باشد، مگر نه این است که حضرت برای اصل

۱۰۶ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۱۰.

۱۰۷ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۱۲۳ - ۱۲۴.

۱۰۸ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۲.

مسئله خلافت و حاکمیت وی مشروعیتی قائل نبوده است، پس چرا باید چنین عنوانی را از ناحیه عمر پذیرفته باشد؟

پاسخی که می‌توان داد این است که اگر چنانچه نقل طبری و ابن‌اثیر با عقاید شیعه سازگار باشد، همانگونه که اصل مسئله خلافت عمر

از دیدگاه حضرت مشروعیت ندارد، پستهای حساس و کلیدی که به افراد واگذار می‌کند نیز به طریق اولی مشروعیت نخواهد داشت.

پس بنابراین پذیرش چنین مسئولیت‌هایی در واقع زمینه را برای واگذاری آن به افراد غیر صاحب صلاحیت مسدود خواهد کرد، زیرا در

صورتی که مناصب به غیر اهلش واگذار شود اقدامی خلاف موازین الهی و ارزشی اسلام صورت گرفته است و علی‌علیه‌السلام نیک می

داند در جایی که قدرت دارد و می‌تواند جلوی چنین خلفایی را بگیرد، باید چنین کند؛ پس حضرت علی‌علیه‌السلام کسی نیست که موارد

مخالفت با شرع را مشاهده کند و آرام بنشیند.^{۱۰۹}

بخش ب) تحلیل مسئولیت‌سپاری به حضرت علی‌علیه‌السلام در چند مورد خاص

«در این دوره علی‌علیه‌السلام همچنان از صحنه سیاست و رزم دور بود. وی همان‌طور که در زمامداری ابوبکر مسندی را به عهده

نگرفت، در زمان عمر نیز چنین کرد و حتی پیشنهاد فرماندهی سپاه را در حمله به ایران نپذیرفت.

تنها مورد استثناء در این باره این بود که هنگام سفر عمر به فلسطین که وی همه اصحاب عمده پیامبر را برای تأیید مقررات فتح و

پیروزی با خود برد، علی‌علیه‌السلام مسئولیت اداره مدینه را عهده دار شد.

البته شایان ذکر است که عمر به شدت با خروج بنی‌هاشم از مدینه مخالفت به عمل می‌آورد تا بدین ترتیب یا از نفوذ آنها در مناطق

دیگر بکاهد و یا از خطر ایجاد تشکلهای مخالف نظامی که از ناحیه آنها احساس می‌کرد جلوگیری کند.^{۱۱۰}

با تمام این احوال باید از عملکردهای خلیفه دوم تعجب کرد که چگونه از یک سو - بنابر نقل‌های اهل سنت - امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام را

در سه نوبت به عنوان جانشین خود در مدینه قرار می‌دهد و از سویی دیگر در جریان شورای شش نفره، جایگاه ارزشمندی را برای

۱۰۹ - عبدالله خاتلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهم‌السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۱۰۱.

۱۱۰ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی‌علیه‌السلام در قبال مخالفین، ص ۵۴.

ایشان تعیین نمی‌کند؟!

به راستی سیاست خلیفه دوم در واگذاری این گونه مسئولیت‌ها به حضرت امیر علیه السلام چه بود؟

در پایان برای درک عمیق‌تر از نوع روابط حکومتی خلفا با آن حضرت علیه السلام به یک سند تاریخی دیگر اشاره می‌کنیم:

«چون محمد فرزند ابوبکر در بی‌نامه‌ای، معاویه را به نافرمانی از امام علی علیه السلام سخت نکوهش کرد، معاویه در پاسخ به وی نامه

ای نگاشت که به صراحت در آن می‌گوید آن چه او پیش گرفته است به پیروی از دو زمامدار نخست بوده است.

معاویه می‌نویسد... هرگز این دو نفر او را در کارهای خود شرکت نمی‌دادند و در امور محرمانه، وی را آگاه نمی‌کردند...»^{۱۱۱}

از این نامه می‌توان به روشنی دریافت که خلفا هرگز خواستار همکاری و مشورت با امیرالمؤمنین علیه السلام نبودند و در مواردی هم که

اقدام به برقراری این گونه مناسبات می‌نمودند، اهداف و اغراض خاصی را در نظر می‌پروراندند که (برخلاف انگیزه‌های امام علیه السلام

در قبول این همکاری‌ها) هرگز در جهت حفظ اسلام و وحدت اسلامی نبود.

در حالی که ادعا شده است:

«روابط متقابل! علی (ع) و خلفای ثلاثه و سیره و روش آنها! در جهت حفظ بیضه اسلام و وحدت اسلامی بود.»^{۱۱۲}

سعی ما در این بررسی‌ها بر آن بود که اهداف و انگیزه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا را در خصوص همکاری‌های نظامی - دولتی

آن حضرت علیه السلام با حکومت وقت تبیین و تشریح کنیم؛ تا خواننده گرامی ملاحظه نماید که بین مصلحت‌سنجی‌های طرفین این

مناسبات، چه اختلافات ریشه‌ای و ماهوی‌ای وجود دارد؛ به گونه‌ای که هرگز نمی‌توان با استناد به دیدگاه‌های حضرت امیر علیه السلام و

جهت‌گیری‌های آن حضرت علیه السلام در این قبیل موارد، از توجه به سیاست‌بازی‌های خلفا غفلت نمود و اظهار داشت:

۱۱۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۳۶ - ۱۳۷؛ به نقل از: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱ - ۲۲؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۱

و ص ۳۹۳ - ۳۹۷.

۱۱۲ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۰.

«تا دوران روی کار آمدن معاویه... با درایت و صبر و تحمل وصی و جانشین رسول خدا(ص)، یعنی امام علی(ع) و مودت و دوستی و مشورت و همکاری متقابل! آن حضرت و خلفای سه گانه قبل از ایشان، روابط و مناسبات میان مسلمین، علیرغم انتقادات و ایراد و اشکالهایی که... از طرف امام علی(ع) ابراز می‌شد، بر مبنای دیانت و اخلاق و تعهد اسلامی بود.»^{۱۱۳}

آری! دیانت، اخلاق، تعهد اسلامی و تلاش جهت حفظ اسلام و وحدت مسلمین، انگیزه‌های همکاری‌های محدود و کنترل‌شده امام‌علیه‌السَّلام با خلفا را تشکیل می‌دادند، اما آیا مبنای درخواست‌های حکومت و پیشنهادهای آن‌ها به امیرالمؤمنین‌علیه‌السَّلام نیز بر همین امور استوار بود؟

تورق صفحات تاریخ حکایت‌گر آن است که:

«حکومت انتظار داشت که امام‌علیه‌السَّلام، همان طور که بیعت کرده،^{۱۱۴} دست از ادعای حقانیت خود نیز بردارد و شمشیر به دست برای تحکیم پایه‌های قدرت آنان با مخالفانشان از مرتدان بجنگد.

امام‌علیه‌السَّلام این درخواست را رد کرد. با چنین موضعی، طبیعی بود که حکومت باید او را در دیدگان مردم تحقیر می‌کرد. این سیاست می‌توانست به انزوای بیشتر آن حضرت بیانجامد.»^{۱۱۵}

همچنین:

«از انتقادهای امام‌علیه‌السَّلام بر خلفا آن است که آنها سعی در خرد کردن شخصیت و منزلت حضرت داشتند؛ شخصیتی که در زمان

۱۱۳ - همو: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۰.

۱۱۴ - [درباره بیعت، به بخش دوم از همین مجموعه مراجعه فرمایید.]

مؤلف کتاب «پس از غروب» می‌نویسد: «هر چند بیعت علی بن ابی طالب‌علیه‌السَّلام با ابوبکر در بسیج لشکر علیه شورشیان مؤثر بود، نباید از نظر دور داشت که انگیزه حکومت ابوبکر در نبرد با شورشیان مورد تأیید حضرت نبود.» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۷۱)

۱۱۵ - رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از ایشان بالاترین منزلت را نزد مسلمین داشت.»^{۱۱۶}

حال با این وصف چطور می توان ادعا نمود:

«آنچه این نگارنده ادعا و اثبات می کند این است که روابط حضرت علی (ع) و خلفای ثلاث دوستانه بوده...»^{۱۱۷}

برخی نمونه های سیاست تحقیر امیرالمؤمنین علیه السلام عبارت اند از:

«عمر برای شکستن علی علیه السلام، ابن عباس را بزرگ می کرد. این یک سیاست بود که ابن عباس حدیث روایت کند و تفسیر

بگوید.»^{۱۱۸}

«عمر در زمانی که شش نفر را برگزید، هر یک از آنان را متهم به صفتی کرد. در این میان، صفتی به امام علیه السلام نسبت داد که بی

اندازه بی پایه بود و در عین حال خرد کننده. عمر امام علیه السلام را متهم کرد که فرد شوخی است.»^{۱۱۹}

در مجموع می توان گفت:

«شیخین او را از چشم مردم ساقط کرده و حرمت او را در میان مردم شکسته بودند.»^{۱۲۰}

«جندب بن عبدالله می گوید: زمانی پس از بیعت با عثمان به عراق رفتم، در آنجا برای مردم فضایل علی علیه السلام را نقل می کردم.

بهترین پاسخی که از مردم می شنیدم این بود که این حرفها را کنار بگذار، به چیزی فکر کن که نفعی برایت داشته باشد.

من می گفتم: این مطالب، چیزهایی است که برای هر دوی ما سودمند است، اما طرف برمی خاست و می رفت.»^{۱۲۱}

۱۱۶ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

۱۱۷ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۱۱۸ - علامه عسکری: سقیفه، ص ۷۳.

۱۱۹ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۴.

۱۲۰ - همان منبع، ص ۱۵.

۱۲۱ - همان منبع، ص ۱۴ - ۱۵.

«درست به دلیل همین فراموشی امام علیه السلام در جامعه مسلمانان بود که آن حضرت در دوره خلافت، می‌کوشید تا از هر فرصتی برای

معرفی خود و تلاشهایش برای اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم سخن بگوید.»^{۱۲۲}

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به فتوحاتِ عصر خلفا نظر مساعد داشتند؟

همان‌طور که می‌دانید یکی از وقایع تاریخی که در ابعاد گوناگون مورد توجه برخی از نظریه پردازان وحدت اسلامی قرار گرفته، فتوحات

اسلامی در عصر خلفا (به ویژه فتوحات خلیفه دوم) می‌باشد.

چنانچه اظهار شده:

«متأسفانه یکی از اشکالات ما این است که اصلاً برای فتوحات اسلامی ارزش قائل نیستیم... ببینید علی چقدر از این جنگ‌ها حمایت

می‌کرد.»^{۱۲۳}

جهت بررسی این ادعا شما را به مطالعه تحلیل‌های استاد ارجمند علامه جعفر مرتضی عاملی در ترجمه کتاب او به نام «تحلیلی از

زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام» (ویرایش دوم)، صفحات ۱۷۰ - ۲۰۰ دعوت می‌نماییم که در اصل، جهت نقض شبهه

شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات دوران خلفا تدوین یافته است.^{۱۲۴}

اما آنچه در این بخش متذکر می‌گردیم، بررسی و نقد مستند ساختن این قبیل فتوحات به همیاری و همکاری امیرالمؤمنین علیه السلام و

یارانش در امور حکومتی خلفا است که همانند اصل شبهه مشارکت، سعی در یکی ساختن اهداف و انگیزه‌های طرفین این مناسبات

۱۲۲ - همان منبع، ص ۱۶.

۱۲۳ - محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۳۴.

۱۲۴ - همانند این ادعا که: «فرزند برومندش امام مجتبی علیه السلام را نیز در زمره فرماندهان ارتش اسلام به مناطق جنگی اعزام می‌فرمود.»!

(زین العابدین قربانی: علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، ص ۸۸)

دارد؛ چنانچه ابراز شده:

«اگر این وحدت و آرامش از ناحیه آن حضرت حفظ نمی‌شد و آن رفق و مسالمت و تفاهم و همسازگری و همیاری و همکاری در امور

مسلمین میان خلفای راشدین نبود، محال بود آن همه فتوحات در مدتی بسیار کوتاه نصیب مسلمانان گردد.»^{۱۲۵}

در حالی که نباید از خاطر بُرد که در تمام این گونه امور، میان انگیزه‌های امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** و سیاست‌های نظام خلافت شکافی

عمیق وجود دارد که همگون دانستن و متقابل تلقی کردن آن‌ها، یکی از آشکارترین خطاها در تحلیل و تفسیر مواضع امام

علی‌علیه‌السلام می‌باشد.

«ما عقیده داریم که پیشوایان حق، شرکت در این فتوحات و حتی خود آن را به مصلحت اسلام و مسلمانان نمی‌دیدند...

ائمّه - بدون شک - میل داشتند که دامنه نفوذ اسلام گسترش یابد و اسلام در سراسر گیتی منتشر شود، اما آنطور که نصوص تاریخی بیان

می‌کند، راه و روشی را که خلفا برای انجام آن در پیش گرفته بودند، اشتباه و خطرناک می‌دانستند.»^{۱۲۶}

«بر این اساس اگر هم ما اصل فتوحات و عملیات نظامی خلفا را بپذیریم، این واقعیت را نمی‌توانیم انکار کنیم که بسیاری از شیوه‌های

کارگزاران خلفا نه تنها با اصول اخلاقی جنگاوران غیرتمند مسلمان زمان رسول **الله صلی‌الله‌علیه‌وآله** منطبق نبوده است، بلکه در برخی

موارد نیز مغایرت داشته است، لذا با این وضع، موضع امام **علی‌علیه‌السلام** و به تبع آن حسنین **علیهم‌السلام** در برابر این فتوحات مشخص

است... پر واضح است که وقتی امام **علی** و حسنین **علیهم‌السلام**، اصل مسئله خلافت خلفا را قبول نداشته باشند، بطریق اولی، سیاست و

حکومت و جنگهای آنان را هم قبول نخواهد داشت.»^{۱۲۷}

لذا هر چند:

۱۲۵ - سید احمد موّقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۳۷.

۱۲۶ - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی **علیه‌السلام**، ص ۱۹۳ - ۱۹۴.

۱۲۷ - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام **علی** و حسنین **علیهم‌السلام** در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۵۸ - ۵۹.

«آنان می‌خواستند علی علیه‌السلام با آنها همراه باشد، خود حضرت از آن امتناع می‌ورزید.»^{۱۲۸}

بنابراین نه تنها هیچ اقدام ابتدایی درباره فتوحات از جانب آن حضرت علیه‌السلام صورت نپذیرفت؛ بلکه،

«ما در منابع تاریخی شیعه موردی را سراغ نداریم که حاکی از حضور عینی و فیزیکی امام علی علیه‌السلام و حسنین علیهما‌السلام در

فتوحات خلفا باشد، بلکه در تاریخ اهل سنت نیز نقلی که بیانگر شرکت مستقیم امام علی علیه‌السلام در جنگهای خلفا باشد، نیست.»^{۱۲۹}

«ما ضمن اینکه حضور آن بزرگواران در فتوحات خلفا را انکار می‌کنیم، حداکثر نقشی که برای ایشان قائلیم، نقش مشاورانه آنان است

(آن هم بدان دلیل که درصد اشتباه خلفا و یارانشان را کاهش داده باشند) و معتقدیم ابدأً قولی و یا فعلی از ناحیه ایشان صادر نشده است

که مؤید سیاست و حکومتشان باشد.»^{۱۳۰}

هر چند که ادعا شده:

«پر واضح است که اگر حضرت علی نسبت به حضرت عمر سوءنیتی می‌داشت یا قلباً از او ناراضی بود و او را غاصب حق خود می

دانست، همواره منتظر فرصتی برای اعاده حق خود می‌شد و برای از بین بردن غاصب حق خود... او را راهنمایی می‌کرد که شخصاً به

میدان نبرد برود و در آنجا کشته شود.»^{۱۳۱}

«یکی از روشن‌ترین دلایل اخلاص و صداقت علی با ابوبکر... و حمایت از خلافت! ... موضع او در مورد خروج ابوبکر... و به عهده

گرفتن فرماندهی سپاه اسلام بود... اگر حضرت علی خدای ناکرده از حضرت ابوبکر دل خوشی نداشت و با اکراه بیعت کرده بود یا از در

تقیه وارد شده بود، این یک فرصت طلایی بود که به نفع وی می‌انجامید و نباید از رفتن او به میدان نبرد ممانعت می‌کرد.»^{۱۳۲}

۱۲۸ - سید جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه‌السلام، ص ۱۹۷.

۱۲۹ - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهم‌السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۱۲۴.

۱۳۰ - همان منبع، ص ۱۳۰.

۱۳۱ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.

۱۳۲ - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱ و ص ۱۲.

از این رو می‌توان گفت:

تنها زمانی که خلفا آغاز به کشورگشایی کردند و در ضمن این لشکرکشی‌های نظامی، حوادثی پیش آمده که دخالت

امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** - آن هم تنها در حد مشاوره - مانع قتل و غارت بیشتر و یا حافظ اساس اسلام و مسلمین بود، شاهد انجام

اقداماتی از جانب آن حضرت **علیه‌السلام** می‌باشیم؛ در حالی که انگیزه خلفا از این فتوحات و تلاش آن‌ها برای جلب نظر امام **علیه‌السلام**

به آن، با انگیزه‌های آن حضرت **علیه‌السلام** کاملاً متفاوت می‌باشد.

در این جا به یکی از این اهداف سیاسی اشاره می‌کنیم:

«راه اندازی جبهه‌های جنگ با نام جهاد در راه خدا، بهترین وسیله برای جلوگیری از اختلافات داخلی و مخالفت‌های اصولی بود. در آن

موقعیت اگر کسی می‌خواست برای ارجمندترین حق پایمال شده خود، دادخواهی کند، هر چند شریف‌ترین مردم باشد، فردی دنیا دوست

یا ریاست طلب معرفی می‌شد.

بنابراین، آن دوره برای حکومتیان بهترین زمان برای نیل به اهداف سیاسی و تثبیت موقعیت شناخته می‌شد.»^{۱۳۳}

آیا یاران امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در حکومت خلفا حضور فعال داشتند؟

یکی دیگر از شبهاتی که در استمرار تحلیل‌های ناسره از مشارکت و همکاری‌های امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** با خلفا و شرکت ایشان در

امور حکومتی مطرح می‌باشد، همانندسازی میان عملکرد صحابه و یاران خاص امام **علیه‌السلام** با مواضع خود آن حضرت **علیه‌السلام** در

ارتباط با خلفا می‌باشد؛

به گونه‌ای که در نهایت، این بزرگان را تحت فرمان خلیفه قرار می‌دهد؛ چنانچه ابراز شده:

«صحابه و یاران خاص علی (ع) در این خصوص در رفتار و گفتار از مولای خود پیروی می‌کردند، و مانند او با خلفای پیش از او چه

در هنگام خلافت آنان و چه پس از آن رفتار می‌کردند. از سوی خلیفه دوم، سلمان فارسی به استانداری مداین و عمار یاسر به حکومت

کوفه و دیگران به فرمان خلیفه! به میدان‌های جنگ می‌روند...»^{۱۳۴}

جهت آشنایی با دلایل شرکت یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حکومت خلفا، شما را به مطالعه بررسی و تحلیل‌های استاد ارجمند سید

جعفر مرتضی عاملی، مندرج در ترجمه کتاب وی به نام «سلمان فارسی» (چاپ جدید^{۱۳۵}، صفحات ۶۷ - ۷۶) دعوت نموده و در این

بخش تنها به ذکر برخی نکات دیگر اکتفا می‌کنیم.

نکته اول این‌که تمام تحلیل‌هایی که در خصوص انگیزه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت به قبول این مشارکت‌ها به اثبات رسید، عیناً برای

یاران آن حضرت علیه‌السلام نیز صادق است؛ یعنی حضور غیررسمی و محتاطانه در صحنه به جهت حفظ دین؛ با این تفاوت که:

«علی علیه‌السلام در عمل نیز همین روش را دارد. از طرفی شخصاً هیچ پستی را از هیچ یک از خلفا نمی‌پذیرد، نه فرماندهی جنگ و نه

حکومت یک استان و نه اماره‌الْحَاج و نه یک چیز دیگر از این قبیل را.

زیرا قبول یکی از این پست‌ها به معنی صرفنظر کردن او از حق مسلم خویش است و به عبارت دیگر کاری بیش از همکاری و همگامی

و حفظ وحدت اسلامی است.

اما در عین حال که خود پستی نمی‌پذیرفت، مانع نزدیکان و خویشاوندان و یارانش در قبول آن پستها نمی‌گشت، زیرا قبول آنها صرفاً

همکاری و همگامی است و به هیچ وجه امضای خلافت تلقی نمی‌شود.»^{۱۳۶}

«نکته مهم دیگری که در این مبحث باید بدان پرداخت، عدم تمایل دستگاه خلافت برای بهره‌گیری تام از یاران و پیروان علی علیه‌السلام

در مسائل حکومتی جز در موارد معدود است.

۱۳۴ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۴ - ۲۵.

۱۳۵ - این کتاب در سال ۱۳۸۲ توسط شرکت چاپ و نشر بین‌الملل تجدید چاپ شده است.

۱۳۶ - استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۲۰ - ۲۱.

در این دوران، از یاران علی علیه السلام - از صحابه بزرگ - در کارهای سیاسی و حکومتی کمتر بهره گرفته شده است.

خلیفه اول علت و انگیزه این عمل را اغلب به کار نیالودن آنان ذکر کرده است... خلیفه دوم نیز انگیزه خود از عدم استفاده از یاران

علی علیه السلام و اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله را جلوگیری از خروج صحابه از مدینه ذکر می‌کرد...

شاید خلیفه از این موضوع نگرانی و هراس داشته که ایشان از مدینه خارج شده، کم کم محور مستقلی شوند، آن گاه تسلط بر آنان دیگر

ممکن نباشد و بدیهی است، این امر می‌توانست در دسر فراوانی برای خلیفه فراهم آورد.^{۱۳۷}

همچنین «در دوره هر سه زمامدار، هیچ یک از بنی‌هاشم به کاری گماشته نشد.»^{۱۳۸}

بنابراین زمانی می‌توان در این گونه موارد، از همکاری متقابل سخن گفت که تمایل به تشریک مساعی در هر دو طرف مشاهده گردد.

در غیر این صورت، باید به دنبال کشف سیاست‌های پنهان خلفا در این قبیل موارد بود.

«ابن شهر آشوب در این باره می‌گوید: عمر، سلمان را به عنوان امیر به مدائن فرستاد. هدف او این بود که سلمان مرتکب اشتباهی شود و

آن را دستاویزی برای کوبیدن او قرار دهد. اما سلمان پیش از اجازه گرفتن از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن را نپذیرفت.

او به مدائن رفت و تا زمانی که در قید حیات بود، در آنجا ماند. در عبایی هیزم جمع می‌کرد که نصف آن زیراندازش بود و نصف دیگر

روانداز او.»^{۱۳۹}

با توجه به این نوع عملکرد فریبنده و سیاسی دستگاه حکومت می‌توان گفت:

«در مورد اینکه بعضی از بزرگان و مخلصین صحابه در این فتوحات شرکت داشته‌اند باید متذکر شد که ظاهراً از حقیقت امر غافل بوده

اند و منظورشان خدمت به دین خدا و یاری اسلام و مسلمین بوده است و از طرفی آن طور که برمی‌آید، از نظر پیشوایان معصوم درباره

۱۳۷ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۱۱۸.

۱۳۸ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۲.

۱۳۹ - سید جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص ۸۵؛ به نقل از: الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۵.

این فتوحات بی اطلاع بوده‌اند، زیرا همان‌طور که دیدیم آشکارا تلاش می‌شد تا مردم نظر علی‌علیه‌السلام را در این باره ندانند و چه بسا که هیأت حاکمه آنان را با اعمال فشار در چنین کارهای مهمی اعزام می‌کردند.^{۱۴۰}

همچنین:

«لازم به ذکر است که حضور یاران و پیروان علی‌علیه‌السلام در فتوحات، نه به منزله تأیید حکومت و خلافت، بلکه به علت تمایل و علاقه آنان جهت گسترش و اعتلای اسلام در خارج از مرزها است. ایشان، خالصانه، نه برای سرازیر ساختن غنایم و به دست آوردن زمینها و اقطاع^{۱۴۱}، بلکه تنها برای رضای خدا و اعتلای اسلام، در این فتوحات شرکت جستند.»^{۱۴۲}

«تردیدی نیست که علی بن ابی طالب علیه‌السلام و فرزندانش در هیچ یک از این کشورگشایی‌ها شرکت نجسته‌اند و مردم نیز می‌دانستند که با توجه به سابقه دلاوری و شهامت آن جناب، این سیاست نه به دلیل انزوای بی تفاوتی ایشان پیش گرفته شده است و نه به موجب ترس از مرگ.

تنها علت آن بود که وی نمی‌خواست خود را در خدمت کسانی قرار دهد که آنان را غصب‌کننده حق خود می‌دانست. این همکاری، دور از شأن او و تأییدکننده سیاست خلیفه و انمود می‌شد و به رفتار خلیفه و سپاهیان در این جنگها اعتبار و مشروعیت می‌بخشید.

جز اینها، اطلاع ایشان از انگیزه این کشورگشایی‌ها مانع از آن بود که وی بدین آسانی، در آن نبردها شرکت جوید.

آنچه برای امام علی‌علیه‌السلام روا بود و از آن جلوگیری نمی‌کرد، شرکت یاران و پیروانش در آن نبردها بود. حضور آنان... از رخ دادن بسیاری رفتارهای غیر اسلامی سربازان جلوگیری می‌کرد.»^{۱۴۳}

۱۴۰ - همان منبع، ص ۲۰۰.

۱۴۱ - [اقطاع به معنای قطعه زمینی است که در قدیم از طرف پادشاه به کسی واگذار می‌شد تا فرد از درآمد آن امرار معاش کند.]

۱۴۲ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۱۱۶.

۱۴۳ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۹۰.

نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی کلی درباره حضور برخی یاران خاص^۱ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در فتوحات می‌توان گفت:

۱-

برخی از این بزرگان جهت کاستن از عمق فجایی که در این کشورگشایی‌ها رخ داد و به دنبال دستیابی به اهداف و مقاصدی که از سوی امامشان ترسیم شده بود؛ عازم این فتوحات شدند.

۲-

برخی دیگر از این بزرگان تحت فشار دستگاه خلافت و در راستای اهداف مرموزی که خلفا از فرستادن این افراد به جبهه‌های نبرد دنبال می‌کردند؛ به اجبار عازم این فتوحات شده و در واقع تبعید گردیدند. تبعیدیانی که امید می‌رفت هرگز از کارزار نبرد زنده بازنگردند.

۳-

دست خیانتگر تحریف‌گران و وارونه‌نویسان حقایق تاریخی جهت خارج ساختن حکومت خلفا از حصار غصب و مشروعیت بخشیدن به نظام خلافت سقیفه‌ای، نام این افراد را به فهرست لشکریان خلفا اضافه کرده است.

با توجه به این که عمده فهرست‌هایی که در این باب به رُخ کشیده می‌شود برگرفته از منابع سنّیان است، شاید این تحلیل، از همه تحلیل‌ها به واقع نزدیک‌تر باشد.

شبهه مندرج در فصلنامه هفت آسمان^{۱۴۴} و پاسخ بدان

۱۴۴ - از آنجایی که پاسخ‌گویی به این شبهه نیازمند مقدماتی است که در فصل دوم و سوم این نوشتار بدان‌ها پرداختیم، شایسته است

این شبهه که با استناد به مواردی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز ارائه تحلیل‌های ناسره از مشارکت حضرت امیر علیه السلام و یارانش در حکومت خلفا، سعی دارد تا به دفاع از فتوحات صورت گرفته در عصر خلفا بپردازد، چنین آغاز می‌شود:

«ما بررسی کوتاه خود را از جنگ‌های دوران خلفا با سه پرسش در این باره انجام می‌دهیم:

پرسش یکم: شما با این دیدگاه، کمک‌های علی(ع) به خلفا در انبوهی از رخدادها، و راهنمایی‌های سرنوشت ساز او به آنان در هنگامه های بحرانی - به ویژه در چند جنگ مهم که اکنون مورد کاوش ماست - را و نیز شرکت حسنین(ع) و چند تن از خوب‌ترین اصحاب رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین(ع) در برخی از جنگ‌های خلفا را و نیز مسئولیت‌پذیری اینان در حکومت خلفا را چگونه توجیه می‌کنید؟»^{۱۴۵}

در ادامه این پرسش، سه نمونه از سوی نویسنده آن مطرح می‌شود که یکی مربوط به مشاوره ابوبکر در سال اول خلافت خود با امیرالمؤمنین علیه السلام درباره جنگ با مردم کُنده است.

آن حضرت علیه السلام در این مورد ابوبکر را از این کار بازداشته و فرمودند بهتر است دیگران را بفرستد و خود در مدینه بماند. دو مورد دیگر هم مربوط به مشاوره عمر با آن حضرت علیه السلام در جنگ با رومیان و ایرانیان است که امام علیه السلام خلیفه را از حضور مستقیم در این جنگ‌ها پرهیز دادند. سپس مؤلف مقاله از این چند نمونه - که تنها منحصر به همین موارد هم می‌باشد^{۱۴۶} - چنین نتیجه می‌گیرد:

«خدا را، آیا اگر علی(ع) دیدگاه شما... را درباره جنگ‌های خلفا داشت، نمی‌توانست از ارائه رهنمودهای سودبخش و سرنوشت ساز،

که خواننده گرامی مبانی مطرح شده در این دو فصل را هنگام مطالعه پاسخ ما به این شبهه به یاد داشته باشد.

۱۴۵ - سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۵.

۱۴۶ - رک: جدول مندرج در فصل دوم.

خودداری ورزد؟! آیا او ناچار به گفتن بود، آن هم گفتار خوب و سازنده؟!^{۱۴۷}

مؤلف مقاله در ادامه پرسش یکم به نمونه‌های دیگری درباره رایزنی خلفا با حضرت امیرعلیه‌السلام اشاره کرده و می‌افزاید:

«امیرالمؤمنین(ع) بارها! به هنگام نبود عمر در مدینه - که به بازدید جبهه‌های جنگ می‌رفت و یک بار نیز برای امضای عهدنامه با مردم

بیت المقدس به آن سرزمین رفت - جانشینی او را در مدینه پذیرفت.»^{۱۴۸}

وی در ادامه این سه مورد منحصر به فرد (که نمی‌دانیم چرا عوام‌فریبانه از آن به «بارها» تعبیر می‌کند) به مواردی که دلالت بر شرکت

یاران امام‌علیه‌السلام در فتوحات دارند، اشاره نموده و نتیجه می‌گیرد:

«راستی با این نمونه‌ها... همچنان باید بر این ایده پای فشرده که جنگ‌های خلفا، گونه‌ای سرگرمی برای مردم بوده است و سد و مانع، در

راه انتشار اسلام؟! راه انتشار اسلام؟!»

آیا پذیرفتنی است که درباره همکاری بزرگمردانی چون سلمان و عمار و حجر بن عدی و عدی بن حاتم و دیگران، گفته شود که اینان به

حقایق امور و به رأی ائمه(ع) آگاه نبوده‌اند؟!^{۱۴۹}

وی در ادامه نوشتار خود و متأثر از آنچه بدان‌ها اشاره شد، نتیجه می‌گیرد:

«ائمه اهل‌البیت(ع) به جنگ‌های خارجی مسلمین - به صورت کلی - به دید مثبت می‌نگریسته‌اند. برخی از پشتوانه‌های این برداشت

دلایلی است که در زیر می‌آوریم:

(الف)

دلوایسی‌های امیرالمؤمنین(ع) درباره جنگ‌های مسلمانان در روزگار خلفا و دلبستگی وی به پیروزی آنان در آن جنگ‌ها و نیز گره

۱۴۷ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۶.

۱۴۸ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۸.

۱۴۹ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۹.

گشایی‌های او از کار خلفا که زمامدار جنگ‌ها نیز بوده‌اند.

(ب)

شرکت حسنین (ع) در برخی از جنگ‌ها.

(ج)

شرکت برخی از اصحاب بلند آوازه رسول اکرم و ائمه (ع) چونان سلمان و عمار و حُجربن عدی در فتوحات و اداره مناطق فتح شده که بی‌تردید این اقدام از چنین نخبگانی، بدون موافقت امام معصوم (ع) نبوده است...^{۱۵۰} «!»^{۱۵۱}

با توجه به نقل‌هایی که ارائه گردید، عمده دلایل ابرازکننده آن‌ها در دفاع از فتوحات عصر خلفا و این ادعا که ائمه‌علیهم‌السلام به جنگ‌های خارجی مسلمین به دید مثبت می‌نگریسته‌اند، عبارت‌اند از:

ردیف ۱ - کمک‌های حضرت علی‌علیه‌السلام به خلفا در انبوهی از رخدادها و گره‌گشایی از کار خلفایی که زمامدار جنگ‌ها نیز بوده‌اند!

ردیف ۲ - مشاوره و راهنمایی‌های سرنوشت ساز حضرت علی‌علیه‌السلام به خلفا در هنگامه‌های بحرانی به ویژه چند جنگ مهم و عدم خودداری آن حضرت علی‌علیه‌السلام از ارائه رهنمودهای سودبخش و سرنوشت‌ساز و ابراز گفتار خوب و سازنده!

ردیف ۳ - دلواپسی‌های حضرت علی‌علیه‌السلام درباره جنگ‌های مسلمانان در روزگار خلفا و دلبستگی وی به پیروزی آنان در آن جنگ‌ها!

ردیف ۴ - بارها جانشینی حضرت علی‌علیه‌السلام به جای عمر در مدینه، آن هم در زمان فتوحات!

ردیف ۵ - شرکت حسنین علیهما‌السلام در برخی از جنگ‌های خلفا!

ردیف ۶ - شرکت یاران حضرت علی‌علیه‌السلام در برخی از جنگ‌های خلفا با مفروض دانستن اطلاع آنان از نظر امام

۱۵۰ - [دلایل مؤلف ادامه دارد!]

معصوم علیه السلام!

ردیف ۷ - مسئولیت‌پذیری یاران حضرت علی علیه السلام در حکومت خلفا و شرکت در اداره مناطق فتح شده، آن هم با موافقت امام

معصوم علیه السلام!

نقد و بررسی نگاه مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام به فتوحات^{۱۵۲}

یک مرور اجمالی بر مباحثی که تاکنون درباره آن سخن گفتیم، ضعف استدلال‌ها و بی‌ارتباط بودن آن‌ها با ادعای:

«مثبت بودن نگاه ائمه علیهم السلام به فتوحات»! را به روشنی به اثبات می‌رساند. زیرا این گونه نتیجه‌گیری‌ها مبتنی بر مقدماتی است که

همه آن‌ها را در بخش‌های پیشین این نوشتار مورد نقد و نقض قرار دادیم.

اگر نتایج به دست آمده درباره ارائه مشاوره به خلفا از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام را به خاطر بیاورید و بررسی‌های آماری در این باره

را دوباره مرور نمایید؛ به روشنی به مغالطه استنادکنندگان به مشاوره خلفا با آن حضرت علیه السلام پی خواهید بُرد. چرا که آمار و ارقام

نشان می‌دهد که تحلیل این قبیل نویسندگان از مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام، تنها مبتنی بر ساخته‌های فکری آنان بوده و

ربطی به واقعیات تاریخی ندارد.

همچنین استناد به این گونه راهنمایی‌ها (که حکمت‌های آن را برشمردیم) و ارتباط دادن آن با فتوحات، آن هم تنها به این دلیل که طرف

این مشاوره‌ها، هم‌زمان زمامدار جنگ‌ها نیز بوده است، کاملاً نامربوط و غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

زیرا اگر قرار باشد که ارائه مشاوره به خلفا دلیلی برای دید مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام به اموری محسوب شود که خلفا در حین وقوع

مشاوره زمامدار آن نیز بوده‌اند، قبل از هر چیز شامل غصب مقام خلافت آن حضرت علیه السلام می‌گردد، زیرا خلفا در لحظه انجام

مشاوره زمامدار خلافت نیز بوده‌اند؟!

همچنین در همین بررسی‌ها دریافتیم که مشاوره‌های نظامی آن حضرت **علیه‌السلام** با خلفا، تنها محدود به ۳ مورد بوده و از دقت در محتوای آن، علت ارائه این مشورت‌ها هم به خوبی آشکار می‌گردد و ثابت می‌شود که هیچ ربطی به شخص خلیفه یا اصل فتوحات نداشته است.

آنچه در این گونه موارد برای امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** مهم بوده است جلوگیری از وقوع اشتباهاتی در این جنگ‌ها است که می‌توانسته به محو و نابودی کامل اسلام و غلبه کفار بر مسلمین منتهی گردد.

لذا در این قبیل رایزنی‌ها، به هیچ روی شخص خلیفه و یا فلسفه فتوحات مد نظر آن حضرت **علیه‌السلام** نبوده است که بخواهیم از آن‌ها «دید مثبت ائمه‌علیهم‌السلام نسبت به فتوحات» را نتیجه بگیریم.

بدیهی است در شرایطی که حفظ اسلام و جلوگیری از نابودی ظاهری و کامل آن توسط کفار، با موضع‌گیری و عملکرد خلیفه در جنگ‌ها ارتباط مستقیم و ناگسستگی پیدا می‌کند، حضرت **علی‌علیه‌السلام** در این امور مداخله خواهند فرمود؛ اما از یاد نبریم که امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در شرایطی به ارائه گفتار خوب و سازنده درباره فتوحات می‌پردازند که خلیفه مصمم به انجام لشکرکشی گردیده و در واقع بدون مشورت و خودسرانه، به اقدام نظامی دست زده است.

بدیهی است در چنین شرایطی که امکان جلوگیری از لشکرکشی وجود ندارد، حکیمانه است که در برخی اقدامات، اصلاحاتی صورت پذیرد؛ تا آنچه قرار است اتفاق بیافتد و گریزی از وقوع آن نیست، در نهایت به یک خطر و ضرر عظیم و بنیان‌افکن برای اسلام و مسلمین تبدیل نشود.

دلواپسی‌های حضرت امیر **علیه‌السلام** تنها به همین معنا است و هرگز دلیلی بر تأیید فتوحات محسوب نمی‌گردد.

به عبارت دیگر، آن‌گاه که تصمیم‌گیری‌های نابردانه خلفا در مسائل نظامی موجب می‌شده تا جان خلیفه با حفظ اسلام گره بخورد، جهت مصون نگه‌داشتن اسلام از خطر محو و نابودی توسط کفار، چاره‌ای جز ارائه رهنمودهایی سودبخش و سرنوشت‌ساز به خلیفه در این موضوع نبوده است. در مقابل آن‌جا هم که بقای خلیفه و حیات او با بازگشت امت اسلام به دوران شرک و بت‌پرستی عجین گشته، امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** هیچ ارزشی برای جان خلیفه قائل نبوده‌اند؛ چنان‌که آن حضرت **علیه‌السلام** در پاسخ به نظرسنجی خلیفه دوم در

این باره فرمودند: اگر خلیفه توبه نکند و از بازگرداندن مردم به دوره جاهلیت منصرف نشود، سرش را از تن جدا خواهم نمود.^{۱۵۳}

جمع میان این دو برخورد و موضع‌گیری‌های متفاوت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در این دو مورد نشان می‌دهد که در شرایط عادی، جان خلیفه به تنهایی و تا آن زمان که با حفظ اسلام گره نخورده باشد، نه تنها هیچ اهمیتی برای آن حضرت **علیه‌السلام** ندارد، بلکه برعکس،

اگر موجبات ایجاد شرک و بت پرستی یعنی نابودی اسلام را در جامعه فراهم آورد، بی‌ارزش و ستاندنی نیز خواهد شد.

لذا رایزنی‌های نظامی امام **علیه‌السلام** در دوران خلفا، نه دلیلی بر حُسن روابط متقابل بوده و نه تأییدی بر عملکردهای نظامی آنان به شمار می‌آید؛ چه رسد به آن که بخواهیم آن را کوششی جهت تحکیم مبانی قدرت و حکومت خلیفه تلقی کنیم.

چنانچه ابراز شده:

«استنباط درست! از موضعی که حضرت علی(ع) در مدت ۲۵ سال خلافت خلفای ثلاث و نیز دوران نزدیک به ۵ سال حکومت خودش

داشت، به وضوح و بدون کمترین تردید و شبهه‌ای نشان می‌دهد که آن حضرت(ع)... از هیچ‌گونه کوششی برای تحکیم مبانی قدرت و

حاکم مسلمین دریغ نمی‌ورزید...»!^{۱۵۴}

به هر حال دوباره یادآور می‌شویم که اگر حضرت امیر **علیه‌السلام** نسبت به فتوحات نظر مثبتی داشتند و آن را جهاد در راه خدا می

دانستند، پس چرا از شرکت مستقیم در آن‌ها خودداری فرمودند و بلکه فراتر از آن، چرا پیشنهاد فرماندهی نظامی در این جنگ‌ها را با

قاطعیت کامل رد نمودند؟

اما در مورد ادعای عوام‌فریبانه «بارها»! جانشینی حضرت علی **علیه‌السلام** به جای عمر در مدینه که (با توجه به تقارن آن با ایام

فتوحات) دلیلی بر دید مثبت ائمه **علیهم‌السلام** نسبت به فتوحات تلقی شده است، کافی است شواهد تاریخی و تحلیل‌های ارائه شده در

این زمینه را دوباره به یاد آوریم تا میزان صحت و اعتبار علمی سخنان نویسنده مقاله معلوم گردد.

۱۵۳ - رک: نجم الدین عسکری: علی و الخلفاء، ص ۱۲۰؛ به نقل از: مناقب خوارزمی، ص ۵۹.

۱۵۴ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات خلفا^{۱۵۵}

درباره شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات خلفا، علامه جعفر مرتضی در کتاب خود که به نام «تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ویرایش جدید» ترجمه گردیده بحث مبسوطی را ارائه داده‌اند. ضمن تأکید بر لزوم مطالعه دیدگاه‌های استاد، توجه شما را به نقدهای دیگری در این زمینه جلب می‌نماییم:

مقدمه

«قبل از ورود به اصل بحث (سیاست حسنین علیهما السلام در ارتباط با حکومت و فتوحات خلفا) در این خصوص، باید به چند نکته توجه کرد:

۱ - هیچ محققى حق ندارد که قبل از تطبیق منابع و متون تاریخی چیزی را بپذیرد و یا انکار کند، زیرا پرواضح است که برخی از کتب تحت تأثیر عامل قدرت یا عامل تعصب (که نتیجه هر دو جعل و تحریف و افتراست) نگارش یافته است و از این جهت ابداً نباید آنها را سند قرار داد، این نه سخنی است که فقط اعتقاد ما باشد، بلکه می‌نگریم که شیخ شلتوت مفتی اخیر مصر و رئیس اسبق «جامع الازهر» که خود با نوع مؤلفان ملل و نحل هم مذهب است، چنین می‌گوید:

بیشتر کسانی که درباره فرق و مذاهب اسلامی کتاب نوشته‌اند تحت تأثیر روح پلید تعصب بوده‌اند. از این رو، تألیفشان همواره آتش دشمنی و کینه را در میان فرزندان یک امت، دامن زده است. هر یک از این ملل و نحل نویسان، تنها و تنها از یک زاویه، به مخالفان خویش می‌نگریسته‌اند: رأی مذهب مخالف را سخیف شمردن و عقیده طرف مقابل را به سفاهت منسوب داشتن، آن هم با اسلوبی که شر و زیانش بسی بیشتر است تا خیر و سودش، از این جهت است که هر کس که اهل انصاف باشد، نباید از روی این کتابها، درباره مذاهب

اسلامی اظهار نظر کند، بلکه باید درباره هر فرقه‌ای به کتابها و مأخذ مخصوص آن فرقه رجوع کند، تا بدینوسیله به حق نزدیک شود و از خطا دور ماند.^{۱۵۶} بنابراین، جای تأسف است در دانشگاه‌های ما نیز این کتب را مستند قرار می‌دهند و معلومات خود را از آنها می‌گیرند و به شاگردان (جوانان سرزمینهایی که باید حقیقت تشیع را نیک فراگیرند) می‌آموزند، بی‌داشتن تخصص و بی‌مراجعه به مأخذی که به نقد اینگونه کتب پرداخته‌اند، مانند جلد سوم الغدیر.

۲- اصولاً باید به این نکته توجه داشت که اقوال تاریخی مانند مواد خامی هستند که در دسترس ما قرار گرفته است و مورخ در این راستا بیش از یک عنصر اطلاع رسان و وظیفه دیگری ندارد، آنچه مهم است عقل ماست که در هنگام خردورزی و انجام عملیات یا کنار یکدیگر قرار دادن منابع و متون تاریخی و تدوین آن می‌تواند به صحت و سقم قضیه‌ای پی ببرد.^{۱۵۷}»^{۱۵۸}

نقد و بررسی

همان‌طور که می‌دانید، در منابع شیعه و سنی هیچ گزارشی مبنی بر شرکت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در فتوحات خلفا وجود ندارد؛ همچنین هیچ منبع شیعه‌ای از شرکت حسنین علیهما‌السلام در کشورگشایی‌های عصر خلفا سخن نگفته است که این، خود محل تأمل و دقت می‌باشد.

اما برخی از مورّخین اهل سنت از حضور امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام در این فتوحات خبر داده‌اند که به تدریج موجب شهرت یافتن این مسأله و در نتیجه راه یافتن گزارش‌های آنان در آثار مورّخان معاصر شیعه^{۱۵۹} و حتی برخی از علما و فقها^{۱۶۰} گردیده است.

۱۵۶ - به نقل از: اسد حیدر: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۶، ص ۳۹۱ - ۳۹۲.

۱۵۷ - و نیز اگر چنانچه تحلیلی هم انجام داد، در صورتیکه تحلیلش با موازین عقلی و علمی سازگار نباشد، ملزم به پذیرش آن نخواهیم بود.

۱۵۸ - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهم‌السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.

۱۵۹ - ر.ک: باقر شریف القرشی: حیاة الامام الحسن بن علی علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۰۱ - ۲۰۲؛ هاشم معروف حسینی: سیرة الائمة الاثنی

از آن جایی که بسیاری از نویسندگان اهل سنت - همانند ابن اثیر و ابن کثیر - به نقل طبری (متوفی ۳۱۰) در این باره استناد کرده و گزارش‌هایی شبیه به عبارات طبری را در آثار خود به ثبت رسانده‌اند؛ در این نوشتار تنها به بررسی و نقد همین مأخذ اکتفا می‌کنیم. طبری در کتاب تاریخش به نام «تاریخ الامم و الملوک» در این باره می‌نویسد:

«در سال سی‌ام سعیدبن عاص با تنی چند از صحابه هم‌چون حسن، حسین و... به همراه سپاهی از کوفه به قصد خراسان به راه افتادند...»^{۱۶۱}

خبر فوق که نقل اول طبری می‌باشد؛ گذشته از ضعف‌هایی که در سلسله روایان خود دارد^{۱۶۲}، حاوی نکته دیگری است که پذیرش حضور حسنین علیهما السلام در آن فتوحات را سخت دچار مشکل می‌گرداند.

طبری در ادامه همین گزارش درباره چگونگی و نحوه فتح یکی از شهرهای طبرستان (گرگان) به نام «طَمِيسَه» می‌نویسد:

«سعیدبن عاص^{۱۶۳} به مردم شهر امان داد به شرط آن که حتی یک تن از آنان کشته نشوند، اما حصار شهر را که گشود، به جز یک تن، همه آنان را به قتل رساند.»^{۱۶۴}

افزون بر این، نقل دوم طبری نیز از همان روایان نقل اول اخذ شده است؛ با این تفاوت که ضمن تکرار نام بعضی از افراد شرکت‌کننده در فتح طبرستان، نامی از حسنین علیهما السلام در این فهرست به چشم نمی‌خورد.

عشر، ج ۱، ص ۴۸۲ - ۴۸۳ و ج ۲، ص ۱۵ - ۱۶.

۱۶۰ - رک: حسین مدرسی طباطبایی: زمین در فقه اسلامی.

۱۶۱ - طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۲۳.

۱۶۲ - برای مثال: کتاب‌های رجالی اهل سنت از علی بن مجاهد (یکی از روایان این خبر) با عنوان کذاب و جاعل حدیث یاد کرده‌اند.

رک: مزی: تهذیب الکمال، ص ۱۱۸ - ۱۱۹؛ ذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۷۲.

۱۶۳ - [یعنی فرمانده همان لشکری که حسنین علیهما السلام تحت فرمان او بودند].

۱۶۴ - طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۲۴.

نکته جالب دیگری که از گزارش مورّخین اهل سنت در این باره استنباط می‌گردد، مربوط به سال شرکت آن دو امام همام **علیهما السلام** در فتوحات است؛ یعنی **سال سی‌ام هجری** که مصادف با ایّام زمامداری خلیفه سوم می‌باشد.

به عبارت دیگر، آن دسته از نقل‌های تاریخی که متعزّض سال شرکت **حسنین علیهما السلام** در فتوحات شده‌اند، حاکی از حضور ایشان در فتوحات عصر عثمان می‌باشند. یعنی همان دورانی که امیرالمؤمنین **علیه السلام** حتّی از ارائه مشاوره درباره فتوحات نیز اجتناب می‌نمودند؛ تا چه رسد به این که فرزندان خود را به همراه لشکریان عثمان و تحت فرمان بنی‌امیه به جبهه نبرد در طبرستان گسیل دارند. جالب‌تر آن که طبری نقل می‌کند که امیرالمؤمنین **علیه السلام** - جهت حفظ جان **حسنین علیهما السلام** - از شرکت آن‌ها در معرکه صفین ممانعت به عمل می‌آوردند.^{۱۶۵}

حال چگونه می‌توان پذیرفت که آن حضرت **علیه السلام** آن دو یادگار فاطمه **علیهم السلام** را تحت فرماندهی بنی‌امیه به طبرستان گسیل دارند؟!

بنابراین، با توجّه به وجود چنین اشکال‌های سندی و محتوایی و نیز انضمام این موارد به تحلیل‌های علامه جعفر مرتضی، حضور **حسنین علیهما السلام** در فتوحات عصر خلفا، مورد پذیرش نمی‌باشد.

بررسی شرکت یاران امیرالمؤمنین **علیه السلام** در فتوحات و حکومت خلفا^{۱۶۶}

با توجّه به ابراز تعجّب نویسنده مقاله از عدم اطلاع برخی از صحابه نسبت به حقایق امور و رأی ائمه **علیهم السلام** درباره فتوحات، بیان می‌داریم که این تحلیل به عنوان علّت منحصر به فرد شرکت برخی از یاران امام **علیه السلام** در فتوحات مطرح نشده، بلکه تنها به صورت یک احتمال در کنار سایر دلایلی مطرح گردیده‌است که متأسّفانه از توجّه به آن‌ها غفلت شده‌است.

۱۶۵ - طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۴۴.

۱۶۶ - بررسی ردیف ۶ - ۷ شبهه.

لذا عدم قبول این احتمال، هیچ تأییدی برای فتوحات خلفا به دنبال خود نمی‌آورد، زیرا بر فرض که همه یاران امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** با کسب موافقت ایشان در فتوحات خلفا شرکت جسته و تحت فشار نبوده و یا به علت خوش بینی، «به خیال جهاد» در سپاه خلیفه حضور نیافته باشند و نیز بر فرض که آن حضرت **علیه‌السلام** هم می‌توانسته در آن شرایط خاص، نظر خود را به صراحت به همه آنانی که به ایشان رجوع کرده‌اند (بر فرض رجوع)، بازگو نمایند؛ باز هیچ دلیلی وجود ندارد که موافقت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** با شرکت یارانش در فتوحات، تنها به دلیل دید مثبت ایشان به فتوحات خلفا باشد و به زعم مؤلف مقاله هیچ دلیل دیگری هم نداشته باشد؟! در حالی که می‌توان گفت آنان به دلایل سازنده دیگری در این فتوحات شرکت جسته‌اند که نه تنها دلیل بر تأیید فتوحات نبوده، بلکه خود نشان‌دهنده انحرافی است که در اصل این اقدامات نظامی وجود داشته و حال که امکان جلوگیری از وقوع آن میسر نیست، به انجام برخی اصلاحات اکتفا گردیده است تا عمق فاجعه از آن چه می‌توانسته باشد، کمتر گردد و از شدت قتل و غارت‌های سپاهیان خلیفه کاسته شود و حضور یاران امام **علیه‌السلام** به عنوان اهرم‌های کنترل نظامی و رعایت موازین شرعی و اخلاق انسانی مؤثر واقع گردد. با توجه به آنچه گذشت، باید گفت که متأسفانه تحلیل‌های صورت گرفته از مسئولیت‌پذیری‌های یاران آن حضرت **علیه‌السلام** در حکومت خلفا و سرزمین‌های فتح شده نیز ناروا بوده و به غلط، حمل بر موافقت آن حضرت **علیه‌السلام** با اصل فتوحات شده است. در این مورد نیز، بر فرض که بپذیریم این مشارکت‌ها و مسئولیت‌پذیری‌ها در همه موارد و نسبت به همه اصحاب، توأم با موافقت امام **علیه‌السلام** بوده است؛ این موافقت می‌تواند به دلایل و حکمت‌های متعددی صورت گیرد که در تحلیل علامه جعفر مرتضی به برخی از آن‌ها اشاره گردید.

حال باید پرسید: به چه دلیل فلسفه این همکاری‌ها تنها در تأیید فتوحات منحصر گردیده است؟ و چرا از کنار سایر دلایل به سادگی و غافلانه گذر شده است؟

در حالی که قبول این دیدگاه (یعنی نگاه مثبت حضرت علی **علیه‌السلام** به فتوحات) در تعارض آشکار با این فرموده ایشان است که:

«لَا يَخْرُجُ الْمُسْلِمُ فِي الْجِهَادِ مَعَ مَنْ لَا يُؤْمِنُ عَلَى الْحُكْمِ وَلَا يُنْفِذُ فِي الْفِيءِ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.»

فَإِنَّهُ إِنْ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ كَانَ مُعِينًا لِعَدُوِّنَا فِي حَبْسِ حَقِّنَا وَالْإِشَاطَةِ بِدِمَائِنَا وَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ.^{۱۶۷}

مسلمان نباید در رکاب کسی که به حکم خدا ایمان ندارد و فرمان خداوند را درباره غنایم جنگی اجرا نمی‌کند، به جهاد برود.

که اگر برود و کشته شود، دشمن ما را در حبس حقوق ما و ریختن خون‌های ما یاری نموده و مرگش همچون مرگ دوران جاهلیت

است.»

آیا فتوحات خلفا قابل دفاع است؟

الفاکتنده این شبهه در ادامه دفاع خود از فتوحات خلفا، در پاسخ به این ایراد که در زمره فرماندهان این نبردها افرادی چون خالد بن ولید

بوده‌اند، این سؤال را مطرح می‌کند که:

«با مأموریت‌های همین خالد بن ولید از سوی شخص رسول اکرم (ص) چه می‌کنید.»^{۱۶۸}

و سپس نمونه‌هایی از فرماندهی او در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را برمی‌شمارد^{۱۶۹} و بدین ترتیب سعی دارد تا از عملکرد سپاه اسلام

در فتوحات خلفا دفاع نماید؛ چنانچه می‌نویسد:

«عملکرد مسلمانان در جنگ‌ها و فتوحات به خوبی قابل دفاع است و با نادیده گرفتن لغزش‌هایی اندک! که مانند آن در هر درگیری

۱۶۷ - شیخ حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۴.

۱۶۸ - سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۹.

۱۶۹ - بر فرض که صحت این فرماندهی‌ها از نظر تاریخی به اثبات برسد (که خود اول کلام است) می‌توان گفت:

انتصاب خالد بن ولید (جنگ‌آور معروف قریش که روزگاری فرماندهی سپاه کفار و مشرکین مکه در جنگ احد را بر عهده داشت) نشان‌دهنده

تسلیم قریش در مقابل قدرت اسلام و شدت نفوذ آن بود.

این انتصاب تأثیر عمیقی در به زانو درآوردن قبایلی داشت که در تنظیم موضع‌گیری‌های خود نسبت به اسلام و مسلمین، چشم به عملکرد

مکّیان دوخته بودند.

دیگری نیز به چشم می خورد، می توان از مجموعه جنگ های مسلمانان - و نه هر آنچه در آن جنگ ها گذشته است مو به مو - دفاع کرد.^{۱۷۰}!

وی در ادامه، با این بیان که:

«در جنگ های خود رسول اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن(ع) نیز تخلفات قابل ملاحظه ای! از جانب سربازان و افراد تحت امر سر می زده است.»^{۱۷۱}

به ذکر برخی از این نمونه ها پرداخته و چنین نتیجه می گیرد:

«وقتی یک گروه هشت یا دوازده نفره به سرکردگی عموزاده رسول خدا(ص) به مأموریت می رود و دست به کاری ناخواسته و ناشایست مانند کشتن دو نفر در ماه حرام بدون دستور فرماندهی کل، بلکه با نافرمانی از دستور بازدارنده او می زند... وقتی فرماندهی از به کار بستن دستور پیامبر(ص) سرپیچی می کند و شماری از مردم بی گناه - و احتمالاً مسلمان - را با ناجوانمردی و سنگدلی، به خاک و خون می کشد؛

وقتی سربازان تحت امر فرماندهی چونان علی(ع)، بی باکانه! به بیت المال دست درازی می کنند...

شما از فرماندهان و سربازان شرکت کننده در جنگ ها و فتوحات اسلامی که گاهی عدد آنان به شصت هزار نفر می رسیده است، چه انتظاری دارید؟

... آیا با همه این ملاحظات باز هم می توان گفت:

حقیقت این است که شیوه جنگ های پیامبر(ص) با این کشورگشایی ها کاملاً متفاوت بوده است؟^{۱۷۲}

۱۷۰ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۳۵.

۱۷۱ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۴۱.

۱۷۲ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۵ - ۲۲۶.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این بخش سعی شده است تا ثابت گردد شیوه جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله با فتوحات خلفا و عملکردهای نظامی آنان، همانند و یکسان است و هیچ تفاوتی در این زمینه وجود ندارد؛ چرا که اگر در زمان خلفا افرادی چون خالد بن ولید به مأموریت‌های نظامی گماشته شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خالد بن ولید را به مأموریت‌های نظامی اعزام فرموده‌اند و اگر در زمان خلفا از خالد و امثال او خلاف‌هایی سر زده، امثال این تخلفات در جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و از سوی سربازان امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام نیز قابل مشاهده است؟!

در پاسخ باید گفت بر فرض که صحت و اعتبار تاریخی حوادثی که وقوع آن به عصر رسالت نسبت داده شده را بپذیریم، اولاً: میان عملکردهای نظامی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام با رفتارهای جنگی خلفا، یک تفاوت اصلی و ماهوی وجود دارد و آن «اذن خدای متعال» می‌باشد؛ که درباره غاصبان خلافت الهیه هرگز چنین اذنی وجود ندارد؛

«بنابراین، کسانی که بدون داشتن صلاحیت اذن و فرمان الهی، خود را جانشین حضرت داعی الی الله - علیه و علی آله صلوات الله و سلامه - قلمداد کرده‌اند، از نظر قرآن، مُفتریان کذاب و ستمگرترین افراد بشر به حساب می‌آیند و لزوماً مستحق سخت‌ترین کیفرها و شدیدترین عذابها می‌باشند؛ اگر چه از مواضع منبر و محراب غصبی، با قیافه‌های زاهدنمای سالوسی، ندای ارشاد و هدایت سر داده، مردم را به خداپرستی و صدق و صفا و امانت و تقوی دعوت کرده باشند و با جنگیدن با کفار و سرکوب کردن آنان، دامنه حکومت - به نام - اسلامی را گسترش داده و مملکتهایی را به زیر پرچم قرآن آورده باشند.»^{۱۷۳}

ثانیاً:

آنچه در این مغلطه‌ها ساده‌انگارانه از توجّه بدان غفلت شده است، عدم بررسی نحوه عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نسبت به تخلفات مأموران و زیردستان خود و عدم توجّه به تفاوت آشکار آن با عملکردها و موضع‌گیری‌های خلفا در شبیه این موارد می‌باشد.

به‌راستی، چرا در متن شبهات به فرماندهی خالد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و رفتار او با مردم قبیله بنی جَدیمه اشاره شده^{۱۷۴}، ولی

هیچ ذکری از عکس‌العمل پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه به میان نیامده است؟

در حالی که شواهد تاریخی نشان می‌دهد آن‌گاه که:

«خبر جنایات خالد به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت سخت ناراحت شد و برآشفت. دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا از آن‌چه خالد کرده است، به نزد تو بیزاری می‌جویم.

چون خالد به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت بر او خشمگین بود.

بلافاصله به علی علیه السلام مأموریت داد که نزد قبیله بنی جَدیمه رود و خسارتها و خونبهای افراد را بپردازد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: نزد بنی جَدیمه برو، کارهای دوره جاهلی را زیر پا بکن و آن‌چه را که خالد از میان برده است، فدیه‌اش را پرداخت کن.

علی علیه السلام دیه کشتگان آنها را پرداخت و غرامت هر خسارتی را که به ایشان رسیده بود، داد؛ حتی قیمت ظرفهایی را که برای سگها

آب و غذا در آن می‌ریختند و همراهان خالد برده بودند، پرداخت. سپس از آنان پرسید که آیا خونی بی‌دیه یا مالی بی‌غرامت مانده

است؟ و چون گفتند دیگر چیزی نمانده است، مالی را هم که باقی مانده بود، به عنوان احتیاط و برای آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله

خشنود باشند، به آنان پرداخت و گفت: این مقدار را هم به عنوان احتیاط از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما می‌پردازم که اگر

چیزی مانده است که شما اکنون از آن اطلاعی ندارید، ذمه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن بری شده باشد.

سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و گزارش کار خود را به آن حضرت داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بسیار خوب کردی، من به خالد فرمان جنگ نداده بودم، بلکه به او فرمان داده بودم تا آنها را به اسلام

۱۷۴ - رک: سیّد محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۴۴

فراخواند.

و نیز روایت شده است که حضرت دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و سه بار گفت:

خدایا از آنچه خالد کرده است، نزد تو بیزاری می‌جویم.^{۱۷۵}

متأسفانه نه تنها از ذکر این عکس‌العمل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اجتناب شده بلکه معلوم نمی‌باشد که چرا آن‌جا هم که مؤلف در متن مقاله اش پس از یادآوری عملکرد ناشایست عموزاده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ناراحتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و توبیخ فرستادگان توسط ایشان اشاره کرده است، از توجه دادن به این عکس‌العمل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله - که حتی منجر شد آن حضرت به غنائم آنان دست نزنند - غفلت ورزیده و در آن دقت نکرده است؟

همچنین آن‌جا که از دست‌درازی سربازان تحت امر امیرالمؤمنین علیه‌السلام به بیت‌المال سخن به میان آورده، مؤلف مقاله از توجه دادن و دقت به این نکته که این اعمال زشت در غیاب آن حضرت علیه‌السلام صورت پذیرفته و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از این کردار، سخت برآشفتند و جامه‌ها را از تن آنان درآوردند، غفلت کرده است؛ حال آن‌که خود نیز در ضمن نقل این حادثه، همه موارد فوق را نگاشته است.^{۱۷۶}

به هر حال غفلت از توجه به این نکات و عدم دقت در آن‌ها از یکسو و نادیده انگاشتن عکس‌العمل‌های خلفا در برخورد با تخلفات زیردستان حکومتی خود از سوی دیگر، منجر به دفاع نامعقول از فتوحات خلفا گردیده است. گویا القاکننده این مطالب از یاد برده است که خالد بن ولید در زمان خلافت ابوبکر با مالک بن نویره و قبیله او - که تنها حکومت ابوبکر را مشروع نمی‌دانستند - چه کرد؟!

۱۷۵ - مصطفی دلشاد تهرانی: میراث ربوده، ص ۱۷۱ - ۱۷۲؛ به نقل از: المغازی، ج ۲، ص ۸۷۵ - ۸۸۲؛ سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص

۵۳ - ۵۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۴۷ - ۱۴۸؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۶۶ - ۶۸؛ الکامل فی التاریخ، ص ۲۵۵ - ۲۵۶؛ سیره

ابن‌کثیر، ج ۲، ص ۲۰۱ - ۲۰۲.

۱۷۶ - رک: سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۴۴

آن‌گاه که:

«خالد، مالک را در حالی که می‌گفت: من مسلمانم کشت و سر او را پایه دیگ غذا قرار داد و در همان شب با زن او...»^{۱۷۷}

پس از این جنایت فجیع، که توسط خالد - فرمانده و فرستاده خلیفه اول - صورت پذیرفت؛

«ابوبکر گفت: من او را سنگسار نمی‌کنم، او اجتهاد کرده و در اجتهاد خود به خطا رفته است... من شمشیری را که خدا از نیام کشیده در

غلاف نخواهم کرد^{۱۷۸}.»^{۱۷۹}

البته عکس‌العمل خلیفه اول به همین مورد منحصر نبود؛ بلکه آن‌گونه که «طبری می‌نویسد: ابوبکر هرگز گماشتگان و سپاهیان خود را

قصاص نمی‌کرد. گویا وی در سیاست خود اعتقادی به مجازات کارگزاران و سپاهیان نداشت است.»^{۱۸۰}

خلیفه دوم نیز شبیه همین سیاست را نسبت به اطرافیان و هواداران خود اجرا می‌کرد، یکی از این افراد مُغیره بن شُعبه بود که در زمان

خلافت عمر فرماندار بصره گشت. تلاش عمر جهت رهانیدن مغیره از مجازات شرعی سنگسار، نمونه بارزی از نحوه برخورد خلیفه با

خلاف‌کاری‌های گماردگان حکومتی و طرفدارانش بود.

خلیفه دوم نه تنها چهارمین شاهد را از ادای شهادت شرعی علیه او بازداشت، بلکه به دست خود مغیره بر سه شاهد نخست نیز حد

جاری ساخت؟!^{۱۸۱}

حال با توجه به این دو نمونه بر اهمیت، چگونه می‌توان انتظار داشت که خلفا به جنایات جنگی سربازان خود در فتوحات اهمیتی

بدهند، چه رسد که بخواهند به آن‌ها رسیدگی هم بکنند؟!

۱۷۷ - علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۶، ص ۴۴.

۱۷۸ - [ر.ک: البدایة و النهایه، ج ۶، ص ۳۲۲].

۱۷۹ - همان منبع، ج ۱۶، ص ۴۵.

۱۸۰ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۲۹.

۱۸۱ - ر.ک: سید عبدالحسین شرف‌الدین: اجتهاد در مقابل نصّ (ترجمه علی دوانی)، ص ۳۴۰ - ۳۴۵.

این تفاوت بارز و آشکاری است که میان عملکردهای نظامی در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا وجود دارد و نمی‌دانیم به چه دلیل و انگیزه‌ای از سوی نویسنده مقاله نادیده انگاشته شده است؟!

شاید به این دلیل که ابرازکننده این دیدگاه قائل به نادیده گرفتن لغزش‌هایی اندک! که مانند آن در هر درگیری دیگری به چشم می‌خورد! می‌باشد؟! مانند آن‌چه به نام اسلام و حکومت اسلامی بر سر مالک بن نویره و همسرش آمد!^{۱۸۲}

اما پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز لغزش سربازان و فرماندهانش را کوچک نشمرد و از عملکردهای زشت آنان دفاع نکرد و آن‌ها را توجیه نمود و سعی در رهنیدن متخلفان از مجازات‌های شرعی نفرومود. بلکه برعکس در عین قبول مسئولیت و جبران آن، از اعمال و رفتارهای غلط آنان نیز ابراز بی‌زاری و تنفر فرمود؛ در حالی که خلیفه اول و دوم، نه تنها از رفتار فرماندهان و استانداران خود دفاع می‌کردند و تمام تلاش خود را جهت سرپوش نهادن بر این اقدامات ناشایست به کار می‌بستند، بلکه به نظر می‌رسد:

این قبیل جنایات با اتکا به حمایت‌های بی‌دریغ آنان صورت می‌پذیرفت؛ زیرا بنای خلفا بر حمایت کور از طرفداران سیاسی و نظامی شان بوده است، ولو این هواداران مرتکب فجیع‌ترین جنایات شوند؟!

مشارکت‌های اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا

نکته آخری که باید در خاتمه بحث درباره مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا خاطر نشان کرد این است که در برخی موارد، سیاست دستگاه خلافت به گونه‌ای بود که آن حضرت علیه السلام را ناخواسته مجبور به انجام برخی اقدامات می‌نمود؛ برای مثال یکی از اهرم‌های فشار خلفا جهت تثبیت پایه‌های خلافتشان عبارت بود از:

«اهمیت دادن به لزوم جماعت، محکوم کردن و حتی تکفیر کسانی که در جماعت آنان شرکت نمی‌کردند.

احادیثی که در مذمت ترک جماعت مسلمین و ایجاد تفرقه یا شق عصای مسلمین وارد شده بود، لزوم همراهی با جماعت حق به رهبری

پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام را با خود مطابقت دادند و حتی احادیثی هم در این باره جعل شد...»^{۱۸۳}

در چنین شرایطی نه تنها عدم شرکت امیر المؤمنین علیه السلام در این گونه مراسم، بهانه کافی را برای سرکوب بیشتر ایشان در اختیار حکومت قرار می داد^{۱۸۴}؛ بلکه فراتر از آن، امکان هرگونه مداخله امام علیه السلام در امور حکومتی و تلاش برای حفظ دین اسلام را از وی می ستاند.

در حالی که امام علیه السلام به دنبال چنین انزوایی از جامعه اسلامی نبودند.

بنابراین همان طور که تاکنون به اثبات رسید، هیچ دلیلی وجود ندارد تا در مواردی که برخی همکاری ها صورت پذیرفته است، میان انگیزه های امیر المؤمنین علیه السلام و مقاصد خلفا همگونی و همسانی برقرار سازیم. بلکه برعکس، با دقت نظر در مطالب مطرح شده می توان به تضاد و شکاف عمیقی میان اهداف مورد نظر طرفین این نوع مناسبات سیاسی پی برد.

در سرتاسر این قبیل امور یک اصل اساسی وجود دارد:

امیر المؤمنین علیه السلام هرگز به گونه ای رفتار نمی فرمودند که عملکرد آن حضرت علیه السلام به تأیید خلافت و سیره خلفا بیانجامد و یا آنان امکان هر نوع سوء استفاده از رفتار ایشان را جهت تأمین مقاصد خود به دست آورند.

آنچه امام علیه السلام در این قبیل موارد به دنبال آن بودند با خط مشی نظام خلافت در جلب نظر و کسب همکاری ایشان کاملاً اختلاف داشت.

این در حالی است که همچنان شاهد برخی تفسیرها و تحلیل های بی پایه از سیره علوی در آن دوران می باشیم.

۱۸۳ - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۳۵۴.

۱۸۴ - چنانچه سعد بن عباده تنها به دلیل عدم بیعت با خلیفه و حاضر نشدن در جماعت ایشان (و نه اقدام براندازانه) محکوم به مرگ گردید و پس از تبعید به شام ترور شد.

درباره عملکرد او نوشته اند: «فَكَانَ لَا يُصَلِّي بِصَلَاتِهِمْ وَلَا يَجْمَعُ بِجَمَاعَتِهِمْ وَلَا يَقْضِي بِقَضَائِهِمْ وَلَا وَجَدَ أَعْوَانًا لَضَارِبِهِمْ.» (ابن ابی الحدید:

شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۰)

چنانچه ادّعا شده:

«نمونه بارز دیگری از این همسازگری! علی(ع)، شرکت ایشان در نماز جماعت به امامت ابوبکر می‌باشد.»^{۱۸۵}

«بنا به گفتار اندیشمند شیعی دکتر سید محمد باقر حجّتی، امیرالمؤمنین... در نماز جماعت آنها شرکت می‌فرمود تا مردم خلأ وجود آن

حضرت را در اجتماع احساس نکنند و تصور نمایند که امیرالمؤمنین علی در سوی دیگر ره می‌سپرد! و بیوند! خود را از جامعه‌ای که

خلفا، زمامداری و قدرت اجرایی را در میان مردم این جامعه در دست دارند! گسسته است.»^{۱۸۶}

البته تحلیل دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که هیچ‌گونه انگیزه خاصی از این گونه اقدامات امام علیه‌السلام را بر نمی‌تابد، زیرا معتقد

است:

«در عین حال رفت و شد در مسجد... امری معمول بود.»^{۱۸۷}

این تحلیل نیز در نهایت این اقدامات را مؤید خلافت و سیره خلفا نمی‌انگارد.

«حضور امیرمؤمنان علیه‌السلام در مجالس آنان از سرِ عمد و قصد نبوده است. حضرتش بسیاری از وقت‌های خود را در مسجد

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گذراند و همین حضور، شرکت در مجالس آنان را در پی داشت.

بنابراین آن حضرت در مجالس خاص و ویژه آنان شرکت نداشت.

دیگر آن که اگر از سرِ عمد نیز در مجالس ایشان شرکت می‌جست به انگیزه نهدی از منکر بود، زیرا آنان در بسیاری از کارها به حضرتش

مراجعه می‌کردند.^{۱۸۸}

۱۸۵ - سید احمد موقّعی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۴.

۱۸۶ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۳۰.

۱۸۷ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۲۰.

۱۸۸ - [بررسی‌های گفتار دوم روشن ساخت که این موارد در مقایسه با ۲۵ سال زمامداری خلفا، اندک بوده است].

بنابراین جهتی صحیح و ارتباطی محکم با امور دین، عامل حضور و روایی شرکت ایشان در محافل آنان بود.»^{۱۸۹}

اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد پس از خروج ابوبکر از انزوای سه روزه^{۱۹۰} گفتگوها و درگیری‌هایی رخ داد و سرانجام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام ضمن دعوت یارانش به بازگشت فرمودند:

«فَوَاللَّهِ لَا دَخْلَ الْمَسْجِدِ إِلَّا كَمَا دَخَلَ أَخْوَايَ مُوسَى وَ هَارُونَ، إِذْ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: (فَادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ)^{۱۹۱}

وَ اللَّهُ لَا دَخْلَ لَهُ إِلَّا لِزِيَارَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ لِقَضِيَّةٍ أَقْضِيهَا...»^{۱۹۲}

این نقل به صراحت حکایت از حضور محدود و تعریف‌شده آن حضرت علیه‌السلام در مسجد دارد.

آیا امیرالمؤمنین علیه‌السلام همواره در نماز جماعت خلفا حاضر می‌شدند؟

استاد سید علی حسینی میلانی در این زمینه می‌گویند:

«می‌توان ادعا کرد قضیه حضور امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نماز خلفاء از مصادیق بارز: رَبٌّ مَشْهُورٌ لَا أَصْلَ لَهُ: چه بسیار مطالب و

قضایای مشهوری که اصل و ریشه درستی ندارند، می‌باشد؛ و علیرغم اینکه حتی بعضی از خواص، این قضیه را بعنوان امر مسلمی اتخاذ

کرده‌اند، ولی ما تاکنون مدرک معتبر و قابل اعتنایی برای تثبیت این مطلب نیافته‌ایم، چه سند معتبر و غیر قابل مناقشه‌ای در دست است

که آن حضرت همواره به نماز خلفاء حاضر می‌شده‌اند؟

آنچه موجود است مطلبی است که ابوسعید سمعانی در کتاب (الانساب) آورده که در واقع می‌توان آن را از معجزات

۱۸۹ - سید مرتضی علم‌الهدی: تنزیه الانبیاء (ترجمه امیر سلمانی رحیمی)، ص ۲۲۷.

۱۹۰ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه»، مندرج در دانشنامه امام علی علیه‌السلام، ج ۸، ص ۴۵۸.

۱۹۱ - مائده: ۲۴.

۱۹۲ - طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۰؛ مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ارتباط با رسوا کردن مخالفین محسوب داشت، و ما قضیه را قبلاً نقل کرده‌ایم.

و خود این واقعه شاید حاکی از آن باشد که هنوز امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرده بودند و یا عدم رضایتشان بر همگان

معلوم بوده، و الا وجهی برای این نبود که تصمیم به قتل آن حضرت بگیرند.^{۱۹۳}

ایشان در جای دیگر با اشاره به اصل ماجرا می‌گویند:

«البته ما تاکنون در مصدر معتبری نیافته‌ایم که امیرالمؤمنین علیه السلام مقید بوده‌اند که در نماز ابوبکر یا غیر او از سایر صحابه حاضر

شوند، ولی برطبق آنچه در انساب سمعانی^{۱۹۴} نقل شده است:

آن حضرت در نماز ابوبکر حاضر شده در حالی که ابوبکر فرمان قتل آن سرور را به خالد داده است، و پس از ندامت، قبل از دادن سلام

نمازش، خالد را از انجام این کار نهی می‌کند.

و چه بسا کسی اصلاً بر این موضوع دست نیابد، زیرا کتاب «الانساب» تألیف سمعانی، کتاب روایت و حدیث نیست تا مظان دسترسی

احادیث مورد نظر باشد.

و این خواست خداست که خبری را صاحبان کتب حدیث نخواستند نقل شود به توسط این کتاب به ما برسد.^{۱۹۵}

تحریف در نقل از منابع شیعه

یادآور می‌شویم که در مسیر القای حُسن روابط میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا به دو نقل از کتب علمای امامیه استناد شده و تحت

عنوان «نماز با خلفا» ابراز گردیده:

۱۹۳ - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافضل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۲۳ - ۲۲۴.

۱۹۴ - سمعانی: الانساب، ج ۶، ص ۱۷۰، نشر محمد امین دمج، بیروت، ۱۴۰۰ هـ.ق.

۱۹۵ - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافضل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۱۴۳.

«شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه کتاب الصلوه ص ۵۳۴ از قول امام(ع) نقل می‌کند: پیامبر خدا(ص) با خلفا وصلت کرد و علی(ع) پشت سر آنها نماز خواند.

و مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین عالم بزرگ شیعه در کتاب اجوبه مسائل موسی جارالله می‌نویسد:

أَمَّا صَلَاةُ عَلِيٍّ وَرَاءَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَلَيْسَتْ تَقِيَّةً إِذْ حَاشَى الْإِمَامُ أَنْ يَجْعَلَ عِبَادَتَهُ تَقِيَّةً وَيَجُوزُ لِلشَّيْخِيِّ أَنْ يَقْتَدِيَ بِالسُّنَنِ.

اما نماز علی(ع) پشت سر ابوبکر و عمر، از راه تقیه نبوده چون امام منزه و دور است از اینکه عبادت خود را بطور تقیه انجام دهد و جایز است که شیعی در نمازش به سنی اقتدا کند.^{۱۹۶}

در پاسخ به این شبهه، ابتدا به بررسی روایت مندرج در کتاب وسائل الشیعه می‌پردازیم و در این زمینه به سه نکته اساسی اشاره می‌نماییم:

نکته یکم

عبارت «قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَلَّى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَاءَهُمْ» که ترجمه آن در نقل فوق آمده است، از بیان علت و کیفیت انجام این اعمال ساکت بوده و برای درک فضای حاکم بر تحقق این عملکردها بایستی به عناوین باب‌هایی که توسط محدثین شیعه (همانند شیخ حر عاملی قدس سره) تأسیس گردیده و امثال این حدیث در ذیل آن درج شده است دقت نمود.

شیخ حر عاملی قدس سره روایات کتابش را براساس درایت و فهم محتوای احادیث باب‌بندی فرموده و در واقع عناوین این باب‌ها ناشی از بصیرت وی نسبت به معنای این روایات است.

نکته جالب توجه این است که مرحوم شیخ حر عاملی قدس سره در کتاب وسائل الشیعه این روایت را ذیل عنوان «بَابُ اسْتِحْبَابِ حُضُورِ

۱۹۶ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مقاله نهج البلاغه و وحدت اسلامی، مندرج در کتاب «مشعل اتحاد»، ص ۲۶؛ سید احمد موثقی: استراتژی

الْجَمَاعَةِ خَلْفَ مَنْ لَا يُقْتَدَى بِهِ لِلتَّقِيَّةِ وَالْقِيَامِ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ مَعَهُ.

باب استحباب حاضر شدن در نماز جماعت از روی تقیه، پشت سر کسی که اقتدای به او جایز نیست و ایستادن با او در صف اول. آورده‌اند.

همچنین این روایت در کتاب بحار الانوار^{۱۹۷} و مستدرک الوسائل^{۱۹۸} به ترتیب تحت این عناوین آمده است:

«بَابُ نِكَاحِ الْمُشْرِكِينَ وَالْكَفَّارِ وَالْمُخَالِفِينَ وَالنُّصَابِ.

باب ازدواج با مشرکان و کفار و اهل سنت و دشمنان اهل بیت علیهم السلام.»

«بَابُ جَوَازِ مُنَاكَحَةِ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَالشُّكَّاءِ الْمُظْهَرِينَ لِلْإِسْلَامِ، وَكَرَاهَةِ تَزْوِيجِ الْمُؤْمِنَةِ مِنْهُمْ.

باب جایز بودن ازدواج با مستضعفین و اهل شک که به اسلام تظاهر می‌کنند و مکروه بودن این که زن مؤمنه (شیعه) را به عقد ایشان درآورند.»

نتایجی که از دقت در این عناوین گرفته می‌شود عبارت‌اند از:

اولاً: امام جماعت در این روایت قابل اقتدا کردن نبوده و در واقع از اوصاف و ویژگی‌های شخصیتی و شرایط فقهی مربوط به امام

جماعت برخوردار نمی‌باشد. به عبارت دیگر میان امام و مأموم در این نماز دوگانگی وجود دارد و نماز خواندن به امامت او، تنها به

موجب «تقیه» جایز بوده و ثوابی هم که برای این عمل ذکر گردیده ناظر به ارزشمندی تقیه است و هیچ ارتباطی با امام جماعت ندارد.

ثانیاً: محدثینی که این روایت را با توجه به بخش مربوط به «قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» در مبحث نکاح آورده‌اند، به

صراحت از هویت و شخصیت درونی طرف مقابل (یعنی همسر و امام جماعت) پرده برمی‌دارند و نشان می‌دهند که شرایط نامتعارف و

غیر متداولی بر این فضا حاکم بوده است که از آن به ضرورت و تقیه یاد می‌شود.

۱۹۷ - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۷۵.

۱۹۸ - محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴۰.

نکته دوم

برای فهم فرازی از یک روایت نمی‌توان از عبارتهای قبلی و یا بعدی مرتبط با آن چشم‌پوشی کرده و روایت را تحریف به نقصان نمود.

بدیهی است که چنین نگاهی به حدیث، ما را به درک‌های متضادی نسبت به معنای واقعی آن می‌رساند؛ لذا متن کامل این روایت را از

کتاب وسائل الشیعه نقل می‌نماییم. در کتاب وسائل الشیعه (چاپ آل‌البیت علیهم‌السلام) متن حدیث چنین است:

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، فِي نَوَادِرِهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُنَاكَحَتِهِمْ وَالصَّلَاةِ خَلْفَهُمْ، فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ شَدِيدٌ لَنْ

تَسْتَطِيعُوا ذَاكَ،^{۱۹۹} قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ صَلَّى عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَاءَهُمْ.»^{۲۰۰}

در بخش اول حدیث می‌خوانیم:

«این کار سخت و دشواری است که انجام آن از شما خواسته شده است و شما توان قطع رابطه با آنان را ندارید و ناچار به انجام آن

هستید.»

که به روشنی ثابت می‌کند اجبار و اضطراری در میان است که ما را به عدم ترک رابطه با مخالفین وادار می‌سازد.

گویا اصل بر جدا بودن است؛ ولی از روی ناچاری بایستی با آنان همراه بود.

نکته سوم

در صورتی که از ابتدای این حدیث و دلالت آن صرف‌نظر کرده و تنها به همان فرازی که در متن شبهه درج گردیده اکتفا نماییم، بر این

نکته تأکید می‌گردد که متن حدیث از بیان کیفیت تحقق این رفتارها ساکت بوده و جهت درک فضای حاکم بر آن بایستی به روایات

۱۹۹ - آئی: لَنْ تَسْتَطِيعُوا مُقَاتَعَتَهُمْ. (مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۴۴)

۲۰۰ - شیخ حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۱، ح ۱۰.

مشابهی که به توضیح این اعمال پرداخته‌اند مراجعه کرد.

این حدیث همچون حدیث نهم همین باب از کتاب وسائل الشیعه می‌باشد که عبارت آن چنین است:

«عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: صَلَّى حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَلْفَ مَرْوَانَ وَنَحْنُ نُصَلِّي

مَعَهُمْ.»^{۲۰۱}

دَقَّتْ فرمایید که از متن هیچ‌کدام از این دو روایت (صَلَّى حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَلْفَ مَرْوَانَ - صَلَّى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَاءَهُمْ) نمی‌توان دریافت که آیا این نمازها به اقتدا بوده و یا فُرَادَا خواندنِ نماز همراه با جماعت بوده است؟ و در هر کدام از این دو صورت آیا تَقِيَّه بوده و یا شرایط دیگری وجود داشته است؟

لذا باید در جستجوی روایات مبیّنی بود که می‌توان با دَقَّتْ در ابواب مربوط به «نماز جماعت همراه با مخالفین مذهب» بدان‌ها دست یافت.

تفاوت بارزی که در کیفیت این نمازها با نماز جماعت به امامت شیعه عادل و واجد شرایط امامت جماعت وجود دارد، به وضوح ثابت می‌کند که نماز جماعت با مخالفین مذهب امامیه (که مورد تأکید هم قرار گرفته است) هرگز به معنای پذیرش عقاید امام جماعت و یا تأیید شخصیت او نمی‌باشد؛ زیرا که شرط عدالت در این موارد ساقط است.

همچنین در کنار این دسته از روایات، حدیث راهگشای دیگری در این زمینه وجود دارد که متن آن چنین است:

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقْرَأَانِ خَلْفَ الْإِمَامِ.»^{۲۰۲}

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام در جماعت - با مخالفین - حمد و سوره را خود می‌خواندند.»

این روایت در واقع مبیّن کیفیت نماز معصومین علیهم السلام به امامت مخالفین می‌باشد که نه تنها به تشریح شیوه نماز خواندن

۲۰۱ - همان منبع، ج ۸، ص ۳۰۱، ح ۹.

۲۰۲ - علّامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۴۷، ح ۵؛ به نقل از: قرب الاسناد.

حسنین علیهما السلام در روایت مربوط به نماز جماعت به امامت مروان می پردازد؛ بلکه به درک کیفیت نماز امیرالمؤمنین علیه السلام با

خلفا نیز کمک کرده و کیفیت این نماز را هم معین می نماید.

از سوی دیگر بیان و توضیح علامه مجلسی قدس سره در ذیل این روایت نیز قابل تأمل و توجه است؛ وی می نگارد:

«تَبَيَّنُ: خَلْفَ الْإِمَامِ أَيْ أَيْمَةَ الْجُورِ الَّذِينَ كَانُوا فِي زَمَانِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، كَانَا يُصَلِّيَانِ خَلْفَهُمْ تَقِيَّةً، وَ لَا يَنْوِيَانِ الْإِقْتِدَاءَ بِهِمْ، وَ كَانَا يَقْرَأَنَّ وَ يُصَلِّيَانِ لِأَنْفُسِهِمَا.

وَ يَسْتَحِبُّ حُضُورَ جَمَاعَتِهِمْ اسْتِحْبَاباً مُؤَكِّداً كَمَا ذَكَرَهُ الْأَكْثَرُ، وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ، وَ يَجِبُ عِنْدَ التَّقِيَّةِ، لَكِنْ يَسْتَحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ

يَأْتِي وَ يُصَلِّي مَعَهُمْ إِنْ أَمَكْنَ وَ إِلَّا فَيَجِبُ أَنْ يَقْرَأَ لِنَفْسِهِ، وَ لَا تَسْقُطُ الْقِرَاءَةُ عَنْهُ بِالْإِيْتِمَامِ بِهِمْ عَلَى الْمَشْهُورِ، بَلْ قَالَ فِي الْمُنتَهَى: لَا

نَعْرِفُ فِيهِ خِلَافاً وَ لَا يَجِبُ الْجَهْرُ بِالْقِرَاءَةِ فِي الْجَهْرِيَّةِ، وَ تَجْزِيَةُ الْفَاتِحَةِ وَ حَدَاهَا مَعَ تَعَدُّرِ قِرَاءَةِ السُّورَةِ، وَ إِنْ قُلْنَا بِوَجُوبِهَا، وَ لَا خِلَافَ فِيهَا ظَاهِراً.

وَ لَوْ رَكَعَ الْإِمَامُ قَبْلَ إِكْمَالِ الْفَاتِحَةِ فَقِيلَ إِنَّهُ يَقْرَأُ فِي رُكُوعِهِ وَ قِيلَ تَسْقُطُ الْقِرَاءَةُ لِلضَّرُورَةِ كَمَا قُطِعَ بِهِ فِي التَّهْذِيبِ، حَتَّى قَالَ: إِنْ

الْإِنْسَانُ إِذَا لَمْ يَلْحَقِ الْقِرَاءَةَ مَعَهُمْ جازَ لَهُ تَرْكُ الْقِرَاءَةِ، وَ الْإِعْتِدَادُ بِتِلْكَ الصَّلَاةِ، بَعْدَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَدْرَكَ الرُّكُوعَ وَ الْأَحْوَطُ الْإِعَادَةُ حِينَئِذٍ وَ كَذَا لَوْ قَرَأَ فِي النَّفْسِ تَقِيَّةً.

توضیح: مقصود از «پشت سر امام» پیشوایان ستم پیشه ای است که در زمان آن بزرگواران بودند، و ایشان از سر تقیه پشت سر آنها نماز می خواندند و نیت اقتدای به آنها را نمی کردند و نمازشان را به صورت فرادا می خواندند و حمد و سوره را هم قرائت می نمودند.

و به استحباب مؤکد مستحب است که در جماعت ایشان حاضر شوند، هم چنان که بیشتر فقها فرموده اند و اخبار بر آن دلالت دارد و به هنگام تقیه واجب می شود. اما مستحب است که اگر بتواند در خانه اش نماز بخواند، سپس بیاید و با ایشان بخواند و گرنه واجب است که حمد و سوره را برای خودش بخواند و طبق نظر مشهور با اقتدای به ایشان قرائت ساقط نمی شود، بلکه در کتاب «منتهی» فرموده است: در این مطلب نظر خلافی سراغ نداریم، و در نمازهای جهریه لازم نیست حمد و سوره بلند خوانده شود و اگر نتوانست سوره را بخواند، خواندن سوره حمد به تنهایی کافی است؛ هر چند که نظرمان به وجوب قرائت سوره در نماز باشد و ظاهراً در این مطلب اختلاف نظری

نیست. و اگر امام جماعت قبل از تکمیل شدن فاتحه به رکوع رود، بعضی گفته‌اند: ادامه حمد را در رکوعش بخواند و بعضی گفته‌اند به جهت ناچاری قرائت حمد و سوره ساقط می‌شود، هم‌چنان‌که در کتاب «تهذیب» به طور قطعی این نظر را داده‌اند و همین نماز هم قبول است، تا جایی که فرموده‌اند: اگر نمازگزار به قرائت ایشان نرسید، می‌تواند قرائت را نخواند و چنانچه رکوع را درک کند، نمازش هم صحیح است و احتیاط این است که چنین نمازی را اعاده نماید و نیز اگر حمد و سوره را از سر تقیّه در دل خود بخواند.»

پیام این دیدگاه که در واقع بیانگر نظر عموم فقهای امامیه می‌باشد، از جهات زیادی همانند پاسخ مرحوم علامه شرف‌الدین در کتاب «أَجْوِبَةُ مَسَائِلِ جَارِ اللَّهِ» است که عین عبارت ایشان را خواهیم آورد تا مشخص شود که در نقل از این کتاب نیز ردّ پای تحریف و قربانی کردن حقیقت به پای وحدت از سوی دکتر بی‌آزار شیرازی به وضوح مشاهده می‌شود و نه تنها عبارت‌هایی که به نام مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین در شبهه مذکور آورده شده، در کتاب ایشان مندرج نمی‌باشد، بلکه حتی نقل به مضمون دیدگاه ایشان هم نبوده و نشانگر خیانت آشکاری در نقل از کتب علمای امامیه است.

براساس آنچه مرحوم شرف‌الدین قدس سرّه در کتابش از قول جارالله نقل می‌کند، او معتقد است که:

«أَمَّا التَّقِيَّةُ بِالْعِبَادَةِ بَانَ يَعْمَلُ الْإِمَامُ عَمَلًا لَمْ يَقْصِدْ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، وَإِنَّمَا آتَاهُ خَوْفًا مِنْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ، وَالتَّقِيَّةُ بِالتَّبْلِيغِ بَانَ يُسَيِّدُ الْإِمَامُ إِلَى الشَّارِعِ حُكْمًا لَمْ يَكُنْ مِنَ الشَّارِعِ، فَإِنَّ مِثْلَ هَذِهِ التَّقِيَّةِ لَا تَقَعُ أَبَدًا أَصْلًا مِنْ إِمَامٍ لَهُ دِينٌ، وَ يَمْتَنِعُ صُدُورُهَا مِنْ إِمَامٍ مَعْصُومٍ، وَ حَمْلُ رِوَايَةِ الْإِمَامِ وَ عِبَادَةِ الْإِمَامِ عَلَى التَّقِيَّةِ طَعْنٌ عَنْ عَصْمَتِهِ وَ طَعْنٌ عَلَى دِينِهِ...»^{۲۰۳}

و اما تقیّه در عبادت آن است که امام عملی را انجام دهد بدون آن که در آن عمل عبادی خدا را قصد کند و فقط آن را در ظاهر به جهت ترسی که از سلطان ستمگر دارد انجام دهد.

و تقیّه در تبلیغ دین آن است که امام حکمی را به شارع نسبت دهد که از شارع صادر نشده باشد. البته بر واضح است که مانند این دو نوع تقیّه هرگز از امامی که دیانت داشته باشد، سر نخواهد زد و انجام آن از سوی امام معصوم امکان‌پذیر نیست و حمل نمودن روایت یا

عبادت امام بر تقیّه، طعنی بر عصمت و دینداری وی محسوب می‌شود.»

به عبارت دیگر موسی جارالله در این بیان می‌خواهد در ذهن خوانندگان دیدگاهش چنین القا کند که تقیّه به معنای انجام کاری از سوی امام‌علیه‌السّلام است که ایشان این عمل را نه به جهت رضای خداوند متعال و نه به قصد قربت، بلکه تنها به دلیل ترس از سلطان و حاکم ستمگر انجام می‌دهند و چنین رفتاری برآزنده امام‌علیه‌السّلام نبوده و اگر بخواهیم عبادت امام‌علیه‌السّلام را از روی تقیّه بدانیم، ناگزیریم که ورود خدشه بر عصمت و دین امام‌علیه‌السّلام را قبول کنیم؟!

جارالله پس از این مقدمه‌چینی‌ها و قرار دادن تقیّه و عصمت در مقابل یکدیگر، با آماده کردن ذهن خواننده (جهت اعتراف به تقیّه نبودن اعمال عبادی امام‌علیه‌السّلام) چنین می‌گوید:

«وَعَلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ أَوْلَادِهِ السَّلَامُ كَانَ يُحَافِظُ عَلَى الصَّلَوَاتِ وَيُرَاعِي الْأَوْقَاتِ وَيَحْضُرُ الْجَمَاعَاتِ وَيُصَلِّي الْمَكْتُوبَاتِ وَيُصَلِّي صَلَاةَ الْجُمُعَةِ مُقْتَدِيًا خَلْفَ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي وَالثَّلَاثِ كَانَ يَقْصِدُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ فَقَطُّ، وَلَمْ يَكُنْ يُصَلِّي صَلَاةً إِلَّا تَقَرُّبًا وَ تَقْوَىٰ وَ

أَدَاءً... ٢٠٤

امیرمؤمنان حضرت علی - که درود بر وی و فرزندانش باد - در مورد نمازها دقیق بود و فضیلت اوّل وقت را رعایت می‌نمود و در نمازهای جماعت شرکت می‌فرمود و نماز جمعه را پشت سر خلفای ثلاثه با اقتدای به آنان به جای می‌آورد و از این امر فقط خدا را در نظر داشت و او هیچ نمازی را جز برای تقرب و تقوا و ادای فریضه به پای نمی‌داشت.»

بدین ترتیب موسی جارالله می‌خواهد از این بیان به نفع خلفا استفاده کرده و قائل به مشروعیت خلافت و نیز عدالت و مقبولیت شخصیت خلفا، از سوی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام شود.

موسی جارالله از یک سو با تعریف غلطی که از تقیّه ارائه می‌دهد، آن را در ردیف یک عمل ریاکارانه قرار داده و عبادت امام‌علیه‌السّلام بر اساس تقیّه را عملی خارج از دایره عبودیت و فاقد قصد قربت می‌داند و از سوی دیگر به شرکت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در نمازهایی

که به امامت خلفای ثلاث اقامه شده اشاره نموده و با نفی تقیّه از این حرکت امیرالمؤمنین علیه السلام، به دنبال اثبات اهداف خاصّ خود حرکت می‌کند.

علّامه سیّد عبدالحسین شرف‌الدین قدّس سرّه در مقابل چنین جوسازی‌هایی دست به قلم برده و می‌نگارد:

«قُلْتُ: حَاشَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُصَلِّيَ إِلَّا تَقَرُّبًا لِلَّهِ وَآدَاءً لِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ، وَصَلَاتُهُ خَلْفَهُمْ مَا كَانَتْ إِلَّا لِلَّهِ خَالِصَةً لِرُجْهِهِ الْكَرِيمِ وَقَدْ افْتَدَيْنَا بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَّبْنَا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالصَّلَاةِ خَلْفَ كَثِيرٍ مِنْ أَيْمَةِ جَمَاعَةِ أَهْلِ السُّنَّةِ، مُخْلِصِينَ فِي تِلْكَ الصَّلَوَاتِ لِلَّهِ تَعَالَى وَهَذَا جَائِزٌ فِي مَذْهَبِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَيَثَابُ الْمُصَلِّيُّ مِمَّا خَلَفَ الْإِمَامَ السُّنِّيُّ كَمَا يَثَابُ بِالصَّلَاةِ خَلْفَ الشَّيْعِيِّ، وَالْخَبِيرُ بِمَذْهَبِنَا يَعْلَمُ إِنَّا نَشْتَرِطُ الْعَدَالََةَ فِي إِمَامِ الْجَمَاعَةِ إِذْ كَانَ شَيْعِيًّا، فَلَا يَجُوزُ الْأَيْتِمَامُ بِالْفَاسِقِ مِنَ الشَّيْعَةِ وَلَا بِمَجْهُولِ الْحَالِ، أَمَّا السُّنِّيُّ فَقَدْ يَجُوزُ الْأَيْتِمَامُ بِهِ مُطْلَقًا.»^{۲۰۵}

گفتم: حاشا از این که امیرمؤمنان علیه السلام جز برای تقرب به خدای متعال و به جا آوردن آن چه خداوند به آن مأمورش فرموده است نمازی را بخواند.

و نماز خواندن ایشان پشت سر خلفا فقط برای خدا و خالصانه و به نیت رضای او بود و ما نیز به ایشان علیه السلام اقتدا کردیم. بنابراین ما با نمازگزاردن پشت سر بسیاری از امامان جماعت سنی مذهب در حالی که آن نمازها را خالصانه برای خدای تعالی خوانده‌ایم، به ذات اقدسش تقرب جسته‌ایم. و این مسأله در مذهب اهل بیت علیهم السلام جایز است و فرد نمازگزاری از شیعه که پشت سر امام جماعت سنی مذهب نماز گزارده، همان گونه ثواب می‌برد که اگر به امام جماعت شیعه مذهب اقتدا می‌نمود.

و فردی که از قوانین شرعی مذهب ما اطلاع داشته باشد می‌داند که ما عدالت را در مورد امام جماعتی که شیعه باشد شرط می‌دانیم؛ بنابراین اقتدا به فرد شیعه فاسق و ناشناس جایز نبوده در حالی که این شرط در امام جماعت سنی وجود ندارد و اقتدا به هر فردی از آنان جایز است.»

از کلام علّامه شرف‌الدین به روشنی می‌توان دریافت که وی ابتدا به تصحیح تعریف مطرح شده از سوی جارالله درباره تقیّه پرداخته و با

تبیین موضع اختلاف، به جای آن که تقیّه را عملی بدون قصد قربت بداند، آن را یک عمل «تعبدی» دانسته که عمل بدان در حقیقت امتثال امر خدای متعال بوده و تحت پوشش عمل به تعالیم شریعت قرار دارد.

علّامه شرف‌الدین در پاسخ خود، تقیّه را هم‌راستا و نه متعارض با تقرّب به خدای متعال و انجام دستور پروردگار دانسته و آن را عملی شرعی و خداپسندانه مطرح کرده است و بدین ترتیب با دیدگاه جارالله که تقیّه را نقطه مقابل و متضادّ قرب خدای متعال قرار داده بود، به مخالفت برخاسته و آن را رد نموده است.

از سوی دیگر برای این که بیان وی حمل بر تأیید عقاید و شخصیت امام جماعت (خلفا) در این گونه نمازها نشود و از شرایط و ویژگی‌هایی که برای تقیّه در مکتب اهل بیت **علیهم‌السلام** ذکر گردیده به نفع شخصیت امام جماعت و کسب مقبولیت و مشروعیت برای او (خلفا) سوءاستفاده نگردد، با صراحت تمام به این نکته اشاره کرده است که «عدالت در امام جماعت غیر شیعه شرط نمی‌باشد.» وی در واقع با این بیان ظریف به تفاوت کیفیت نماز جماعت به امامت فرد شیعه با فرد سنی (خلفا) اشاره نموده و عدالت خلفا را به‌طور صریح نفی می‌نماید؛ تا خواننده با توجه به این اختلاف و دوگانگی به یاد داشته باشد که هرگز نمی‌توان از این عملکرد امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** و شیعیان ایشان تأییدی برای مخالفین امامیه به دست آورد.

به هر حال اولاً: باید پاسخ علّامه شرف‌الدین را با توجه به سؤال موسی جارالله و فضای حاکم بر کتاب، و نه بر اساس تمایلات شخصی و گرایش‌های فکری خود فهمید و نقل به مضمون نمود.

و ثانیاً: باید این پاسخ را به دنبال اشاره به سؤال موسی جارالله آورد و نه به دنبال یک فراز تحریف به نقصان شده از یک روایتی که خود مجمل بوده و به مبین نیازمند می‌باشد؟!

چرا که چنین تلفیقی از عبارات، خواننده را در درک کیفیت عملکرد امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** دچار اشتباه کرده و ناخودآگاه وی را به سوی تفسیری سوق می‌دهد که خواست این طیف از وحدت‌طلبان تحریف‌گرا است؛ چنانچه ابراز شده:

«... حضرت علی همواره با سیدنا ابوبکر بوده و در تمام نمازها پشت سر او حضور داشته است.»! ۲۰۶

«و خود علی(ع) نیز در نماز خلفای راشدین شرکت می‌کرد...»! ۲۰۷

گفتار سوم

نقد و بررسی تحلیلی‌های مطرح شده درباره روابط متقابل خلفا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

آخرین دسته از شبهات وحدت‌طلبانه در زمینه روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مربوط به القای حُسن روابط میان سردمداران

حکومت و خاندان عترت علیهم‌السلام می‌باشد.

در یک نگاه ابتدایی، این شبهات را می‌توان به دو گروه تقسیم نمود:

گروه یکم:

شبهاتی که جهت اثبات روابط دوستانه، اقدام به کلی‌گویی کرده و بدون اشاره به موارد معین تاریخی، سعی در اثبات حُسن روابط خلفا با

اهل بیت علیهم‌السلام نموده‌اند.

گروه دوم:

شبهاتی که جهت اثبات روابط دوستانه، به برخی وقایع معین تاریخی استناد کرده و به تحلیل آن اقدام نموده‌اند.

لذا بررسی‌های این گفتار را - به طور مختصر - از گروه یکم آغاز کرده و در ضمن آن به برخی شبهات رایج در گروه دوم نیز پاسخ

۲۰۶ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱.

۲۰۷ - محمدجواد حجّتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۰.

خواهیم داد.

کلی گویی جهت اثبات روابط دوستانه سه خلیفه با خاندان وحی **علیهم السّلام** با چنین بیان‌هایی مطرح می‌شود:

«آن‌چه مسلم است تمام اصحاب پیامبر به ویژه خلفاء راشدین... مانند برادر با یکدیگر رفتار می‌کردند...»^{۲۰۸}

«علی(ع) مدّت ۲۳ سال در حیات پیغمبر(ص) و ۲۵ سال بعد از وفات آن حضرت با ایشان رفت و آمد و برخورد نزدیک داشت، رابطه

خانوادگی و قرابت سببی داشت...»^{۲۰۹}

«علی(ع) چه در دوران حیات پیامبر(ص) و چه بعد از وفات آن حضرت، با خلفای ثلاثه، رفت و آمد و تماس نزدیک و نیز رابطه

خانوادگی و قرابت سببی داشت...»^{۲۱۰}

جهت تجزیه و تحلیل این ادّعاها، نخست باید روابط هر یک از خلفا با خاندان وحی **علیهم السّلام** را به‌طور جداگانه مورد کنکاش قرار

داده و صحّت این نوع روابط را (در دو مقطع قبل و بعد از رحلت پیامبر **صلی الله علیه و آله**) ارزیابی نماییم.

بخش الف) روابط متقابل خلیفه اوّل و خاندان وحی **علیهم السّلام**

در این زمینه شاهد یک ادّعای کلی هستیم:

«ابوبکر صدیق به خاندان و خویشاوندان رسول ارادت خاص و فوق‌العاده‌ای داشت.»^{۲۱۱}

بررسی این شبهه را از تحلیل روابط ابوبکر با اهل بیت **علیهم السّلام** «در زمان حیات پیامبر **صلی الله علیه و آله**» آغاز می‌کنیم:

۲۰۸ - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص ۳۶.

۲۰۹ - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۲.

۲۱۰ - سید احمد موقّعی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲۱۱ - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۵.

«اگر این سخن درست باشد که در حیات رسول خداصلی الله علیه وآله دو جریان سیاسی مختلف در میان مهاجران وجود داشته و کسانی برای به دست آوردن خلافت تلاش می کرده‌اند، باید پذیرفت که میان امام علیه السلام و شیخین از همان زمان مناسبات خوبی نبوده است. در اخبار سیره چیزی که شاهد نزاع اینان باشد دیده نشده، اما هیچ خاطره‌ای نیز که رفاقت اینها را با یکدیگر نشان دهد وجود ندارد. دشمنی‌های عایشه با امام علی علیه السلام که به اعتراف خودش از همان زمان پیامبرصلی الله علیه وآله وجود داشته، می‌تواند شاهی بر اختلاف آل ابی بکر با آل علی علیه السلام تلقی شود.

گفته‌اند زمانی که فاطمه علیها السلام رحلت کرد، همه زنان پیامبرصلی الله علیه وآله در عزای بنی هاشم شرکت کردند، اما عایشه خود را به میزبانی زد و نیامد و حتی برای علی علیه السلام چیزی نقل کردند که گویا عایشه اظهار سرور کرده بود.

هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر و اصرار امام علیه السلام در اثبات حقایق خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد.^{۲۱۲}

شاید تنها خاطره به ظاهر دوستانه‌ای که از دوران حیات پیامبرصلی الله علیه وآله باقی مانده است، این ادعا باشد که:

«ابوبکر، حضرت زهرا(س) را برای علی(ع) خواستگاری می‌کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می‌شود.»^{۲۱۳}

«ابوبکر، حضرت زهرا(س) را برای علی(ع) خواستگاری می‌کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می‌شود... این نوع پیوندها و روابط بین صحابه امری رایج بود و در الفت بین مسلمین و تألیف قلوب و وحدت آنها، نقش مؤثری داشت.»^{۲۱۴}

در پاسخ می‌گوییم:

«اولاً: ازدواج حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه علیها السلام در سال دوم هجری و سالها قبل از ماجرای سقیفه و بروز منازعات

۲۱۲ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۳.

۲۱۳ - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۲.

۲۱۴ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵.

مربوط به خلافت صورت پذیرفته، بنابراین استناد به آن در اثبات این موضوع کاملاً غلط و بی‌مورد است.

ثانیاً: در موضوع ازدواج حضرت علی و فاطمه علیهما السلام بسیاری از بزرگان اهل سنت با سند معتبر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

روایت کرده‌اند که فرمود: همانا خداوند متعال مرا فرمان داد که دخترم فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورم.

این در شرایطی است که آنها هر دو قبلاً برای خویش جداگانه به خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام رفته‌اند و پاسخ منفی گرفته

اند... با این تفصیل در امر این ازدواجی که مستقیماً به دستور خداوند متعال صورت پذیرفته است، و آن هم پس از آن که ابوبکر و عمر

هر دو در تلاش برای خویش در خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام پاسخ منفی گرفته و مأیوس برگشته‌اند، فکر می‌کنید این دو نفر

یا دیگران در تحقق یا عدم تحقق آن چه نقشی داشته‌اند؟^{۲۱۵}

این در حالی است که برخی منابع شیعی ماجرای این خواستگاری را چنین گزارش می‌دهند:

«روزی ابوبکر و عمر و سعدبن معاذ در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودند و سخن مزاجت حضرت فاطمه علیها السلام

در میان آوردند... پس ابوبکر با عمر و سعدبن معاذ گفت که برخیزید که به نزد علی برویم و او را تکلیف نمائیم که خواستگاری فاطمه

بکند و اگر تنگدستی او را مانع شد، ما او را در این باب مدد کنیم... پس ایشان به هرگونه بود آن حضرت را راضی کردند... چون ابوبکر

و عمر آن حضرت را «برای امتحان»^{۲۱۶} فرستاده بودند و انتظار بیرون آمدن آن حضرت

را می‌کشیدند، سر راه بر او گرفتند و پرسیدند: چه خبر داری؟ حضرت فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله دختر خود فاطمه را به من

تزویح کرد و مرا خبر داد که حق تعالی در آسمان او را به من تزویج نموده است... چون ایشان این خبر را شنیدند «به ظاهر» اظهار

۲۱۵ - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۷۱ - ۱۷۳.

۲۱۶ - [زیرا هر کسی که به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام می‌رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله - با استناد به امر الهی - به او پاسخ

خشنودی کردند...»^{۲۱۷}

خاطره دیگری که در این دوران از روابط خلیفه اول با امیرالمؤمنین علیه السلام بر جای مانده است، مربوط به هجرت

پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به یثرب و توقف ایشان در قبا می باشد؛ در آن زمان،

«ابوبکر اصرار داشت زودتر وارد مدینه شوند ولی پیامبر فرمود: هرگز داخل مدینه نمی شوم مگر وقتی که برادرم و پسر مادرم

علی علیه السلام و فاطمه دخترم وارد شوند و ابوبکر به تنهایی به مدینه رفت حسداً لعلی.»^{۲۱۸}

منابع تاریخی نوشته اند:

«پیغمبر حدود پانزده روز در قبا ماند تا علی علیه السلام، برسد.

ابوبکر به پیغمبر گفت: شاید علی تا یک ماه دیگر نیاید! مردم مدینه چشم به راه شمایند!

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نیست. او به زودی خواهد آمد. من نیز حرکت نخواهم کرد تا عموزاده ام، برادرم و محبوب ترین

خاندانم و کسی که با جان خود، جان مرا پاس داشته است، از راه برسد.

ابوبکر رنجید و پیغمبر را در قبا رها کرد و نزد یکی از دوستانش در محله ای به نام سُحُح رفت.»^{۲۱۹}

لذا در یک جمع بندی کلی می توان گفت:

«روابط امام علیه السلام با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره ای باقی نمانده است.»^{۲۲۰}

اکنون با توجه به این که تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ نشانه ای از وجود روابط گرم و صمیمانه میان خلیفه اول با خاندان

۲۱۷ - علامه مجلسی: جلاء العیون، ص ۲۰۲ - ۲۰۸.

۲۱۸ - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۷۹.

۲۱۹ - محمد حسین رجیبی: مقاله «امام علی علیه السلام در عهد پیامبر»، مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۱۶۱ - ۱۶۲؛

به نقل از: رسولی محلاتی: زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۷۶.

۲۲۰ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۶.

وحی علیهم السّلام را در اختیار ما نمی‌نهد، به بررسی این ادّعا می‌پردازیم که می‌گوید:

«... در صدد آنیم تا... دوام! آن روابط گرم و صمیمانه! جان نثاران رسول خدا را در دوران خلافت خلیفه اول صدیق اکبر به اثبات

برسانیم.»^{۲۲۱}

جهت بررسی این شبهه، چاره‌ای نداریم تا با مراجعه به تاریخ، رفتار و عملکرد خلیفه اول با خاندان رسول علیهم السّلام را ترسیم نماییم و

میزان ارادت خاص و فوق‌العاده او به اهل بیت علیهم السّلام را تنها با چند سند تاریخی کوتاه و گویا معین سازیم.^{۲۲۲}

«بلاذری در کتاب انساب الاشراف می‌نویسد:

چون علی علیه السّلام از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را با خشونت هر چه تمامتر بیاورد...

ابن عبد ربه در کتاب العقد الفرید آورده است:

ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه بیرون بیاورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن

خودداری کردند با آنان جنگ کن...»^{۲۲۳}

لذا می‌توان گفت:

«هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر، اصرار امام علیه السّلام در اثبات حقایق خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در

روابط آنان شد.

۲۲۱ - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۰.

۲۲۲ - جهت آشنایی با سایر اسناد و مدارک هجوم، رک: استادان محقق: سید علی حسینی میلانی: محاضرات فی الاعتقادات، ج ۲، مظلومیّه

الزهراء علیها السّلام؛ آیه الله جعفر سبحانی: الحجّة الغراء علی شهادة الزهراء علیها السّلام؛ عبدالزهراء مهدی: الهجوم علی بیت فاطمه علیها السّلام؛

حسین غیب غلامی: احراق بیت فاطمه علیها السّلام (عربی) و نیز: سید محمد حسین سجّاد: آتش به خانه وحی؛ مسعود پور سیدآقایی: حور

در آتش (فارسی).

۲۲۳ - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۰۹ - ۱۱۱.

حمله به خانه امام علیه السلام و حالت قهر حضرت فاطمه علیها السلام و عدم اجازه برای حضور شیخین بر جنازه آن حضرت علیها السلام، اختلاف را عمیق تر کرد.^{۲۲۴}

بنابراین نه تنها در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه وآله نشانه‌ای از وجود روابط گرم و صمیمانه به دست نمی‌آید، بلکه شواهد تاریخی حاکی از اعمال سیاست سرکوب و خشونت در برخورد با خاندان وحی علیهم السلام پس از غصب خلافت توسط ابوبکر می‌باشد؛ حال چگونه می‌توان مدعی شد:

«آیا کسی که چنین ارادت و اعتقادی نسبت به زهرا داشته باشد، حق او را ضایع و تلف می‌نماید؟!»^{۲۲۵}

این شبهه‌ای است که تاریخ پاسخ آن را به روشنی ارائه می‌دهد:

آن گاه که ابوبکر فدک را از تصرف حضرت صدیقه زهرا علیها السلام خارج ساخت و از ایشان که به حکم آیه تطهیر معصوم می‌باشند، جهت اثبات مالکیت فدک شاهد طلب نمود، و سپس با ردّ شهادت شهود و بی‌اعتبار دانستن شهادت شرعی آن‌ها، به طور ضمنی نشان داد که جز شکستن مقام عصمت و پس ندادن فدک هدفی در سر ندارد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام به دفاع از حضرت فاطمه علیها السلام می‌پردازد و بین ایشان و ابوبکر سخنانی ردّ و بدل می‌شود که در پایان،

«امام علیه السلام بعد از گفتن این سخنان با ناراحتی به منزل رفتند. هیاهوی عجیبی بین مردم پیدا شد. می‌گفتند: حق با علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است، علی علیه السلام راست می‌گوید.

در این هنگام ابابکر به منبر رفت و برای خاموش کردن مردم گفت: هان ای مردم! این چه سر و صدایی است که ایجاد کرده‌اید و گوش به سخن هر کس می‌دهید. او روباهی است که شاهد او دُم اوست، ماجراجو و برپا کننده فتنه است و مردم را به آشوب دعوت می‌نماید، کمک از ضعفا و یاری از زنان می‌طلبد، او مانند امّ طحّال است که عزیزترین نزدیکان وی نزد او افراد فاحشه بودند.

۲۲۴ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۱۳.

۲۲۵ - خدا رحم لکزیایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۵.

خلیفه با استفاده از اهرم قدرت چه جسارت‌هایی که به ساحت امام‌علیه‌السَّلَام نکرد. ما می‌توانیم به میزان ادب و وقار خلیفه پی بریم که چگونه به شخصی که خود به نزول آیه تطهیر درباره وی اعتراف نموده است، توهین می‌نماید...

ابن‌ابی‌الحدید که از این همه جسارت‌های خلیفه تعجب نموده است از استاد خود جعفر بن یحیی بصری می‌پرسد آیا این همه تعرضات در مورد علی‌علیه‌السَّلَام است؟ و جواب می‌شود: ... بله فرزندانم، مسئله سلطنت در کار است...

آری خلفا برای تثبیت حکومت خود از هیچ توهینی به اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ابا نداشتند.^{۲۲۶}

حال باید پرسید، چگونه می‌توان با استناد به ارادتی ساختگی و دروغین مدعی شد:

«در عصر صدیق و فاروق حقوق خاندان پیامبر بطور کامل به آنان می‌رسید.»^{۲۲۷}

تذکر تاریخی

در پایان خاطر نشان می‌گردد که:

«برخی از طرفداران ابوبکر خبری با مضمون نماز گزاردن ابوبکر بر جنازه آن حضرت را جعل کرده‌اند»^{۲۲۸} و خوشبختانه شخصیتی چون

ابن حجر عسقلانی تصریح به دروغ بودن آن خبر نموده است.^{۲۲۹}»^{۲۳۰}

۲۲۶ - علی محمد میرجلیلی: امام علی‌علیه‌السَّلَام و زمامداران، ص ۲۰۲ - ۲۰۳؛ به نقل از: شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

۲۲۷ - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۳.

۲۲۸ - [عبدالعزیز نعمانی در مقاله «فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت» مندرج در فصلنامه ندای اسلام (شماره ۳، پاییز ۷۹) این

روایت جعلی را به نقل از کتاب «المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک» (تألیف: ابن‌جوزی)، ج ۴، ص ۹۶، مورد استناد قرار داده است.]

۲۲۹ - به نقل از: لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۳۴.

۲۳۰ - استاد سید علی حسینی میلانی: گفتارهایی پیرامون مظلومیت برترین بانو (ترجمه: مسعود شکوهی)، ص ۱۰۶.

اسناد تاریخی معتبر حاکی از عدم حضور ابوبکر در مراسم تدفین حضرت زهرا علیها السلام می‌باشند؛ چنانچه بخاری و مسلم (دو تن از

حدیث‌نگاران مشهور اهل سنت) در کتاب‌هایشان که به «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» شهرت دارد، تصریح نموده‌اند:

«فَلَمَّا تُوفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذِنْ بِهَا ابَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا.»^{۲۳۱}

«فَلَمَّا تُوفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذِنْ بِهَا ابَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا عَلِيُّ.»^{۲۳۲}

نمونه‌هایی از تصریحات منابع اهل سنت به غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر

سند شماره (۱)

«فَعَصَيْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرْتُ ابَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ.»^{۲۳۳}

فاطمه دختر رسول خدا بر ابوبکر غضب نموده و با او قطع رابطه کرد. این قهر او با ابوبکر پیوسته ادامه داشت تا از دنیا رفت.

سند شماره (۲)

«فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى ابِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرْتَهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ.»^{۲۳۴}

[در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خیبر،] فاطمه بر ابوبکر غضبناک شد و با او قطع رابطه کرد و تا زنده بود با ابوبکر سخن

نگفت.

سند شماره (۳)

۲۳۱ - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره ۳۹۱۳.

۲۳۲ - مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴.

۲۳۳ - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره ۲۸۶۲.

۲۳۴ - همان منبع، حدیث شماره ۳۹۱۳.

«فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَةُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى مَاتَ»^{۲۳۵}

فاطمه با ابوبکر قطع رابطه نموده و تا زنده بود با او سخن نگفت.»

سند شماره (۴)

«فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى ابِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ»^{۲۳۶}

[در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خیبر،] فاطمه بر ابوبکر غضبناک شد و با او قطع رابطه کرد و تا زنده بود با ابوبکر سخن

نگفت.»

سند شماره (۵)

«فَعَضَيْتُ فَاطِمَةَ فَهَجَرَتْ اِبَابَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ»^{۲۳۷}

[در ماجرای مطالبه میراث پیامبر،] فاطمه غضبناک شد و با ابوبکر قطع رابطه کرد و این قهر وی ادامه داشت تا از دنیا رفت.»

سند شماره (۶)

«فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى ابِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ»^{۲۳۸}

[در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خیبر،] فاطمه بر ابوبکر خشم گرفت و بر او غضب نمود.»

هر چند که برخلاف همه اسناد تاریخی اظهار شود:

«به منابع معتبری که اثبات کند حضرت علی(ع) و حضرت زهرا و ائمه اطهار(ع) از خلفای ثلاث تعبیر به دشمن کرده باشند، دست نیافته

۲۳۵ - همان منبع، حدیث شماره ۶۲۳۰.

۲۳۶ - مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴.

۲۳۷ - احمد بن حنبل: مسند احمد، حدیث شماره ۲۵.

۲۳۸ - همان منبع، حدیث شماره ۵۲.

ام و از این رو، برآنم که اختلاف میان صحابه پیامبر(ص) پس از وفات آن حضرت، ماهیتاً یک اختلاف میان صحابه رسول خدا(ص) بوده که عملاً توسط حضرت علی(ع) در دوران حکومت خلفا و پس از آن در زمان زمامداری آن حضرت(ع) و پس از آن در زمان ائمه اطهار(ع) در قول و عمل نادیده گرفته شد.^{۲۳۹}!

هدف امیرالمؤمنین علیه السلام از سرپرستی محمد بن ابی بکر چه بود؟

شبهه دیگری که در راستای روابط متقابل خلیفه اول و امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح گردیده، مربوط به سرپرستی امام علیه السلام از همسر و فرزند ابوبکر پس از مرگ خلیفه می باشد؛ چنانچه ابراز شده:

«آن حضرت نهایت ارادت خویش را به حضرت ابوبکر پس از وفات نشان داد و اسماء بیوه ابوبکر را به زنی گرفت و محمد فرزند ابوبکر را در خانه خویش بزرگ نمود...»^{۲۴۰}!

«محمد فرزند ابوبکر مورد علاقه فراوان حضرت امیر بود و در کنار فرزندان خود، او را بزرگ کرد و هنگام خلافت، وی را به زمامداری مصر نصب فرمودند.»^{۲۴۱}!

جهت بررسی این شبهه ابتدا لازم است تا قدری درباره اسماء بنت عمیس سخن بگوییم:

«این زن گرچه در ظاهر همسر ابوبکر بود، بیشتر اوقات خود را در خانه داماد پیامبر و برادر شوهرش (علی بن ابی طالب علیه السلام) و به خدمت فاطمه علیها السلام می گذراند.»^{۲۴۲}

۲۳۹ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۲۴۰ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۸۰.

۲۴۱ - عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۷.

۲۴۲ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۰۱.

لذا می‌توان گفت:

«در اینکه بانو اسماء بنت عمیس، آغازی خوب و فرجامی خوبتر در زندگی خود داشته است، شکی نیست؛ یعنی ابتدا همسر جعفرین ابی‌طالب و در آخر همسر امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بوده و چند سالی که با ابوبکر می‌زیسته توانسته در دامن پاک خود بذری ناپاک را پاک و پاکیزه تربیت کند و محمد بن ابی‌بکر را از فرزندی ابوبکر به فرزندی علی‌علیه‌السلام منتقل نماید و آن از مسلمیات تاریخ است. چه اشکالی دارد که بگوییم بانویی با چنین شرافت، به هنگام مشاهده انحراف مسیر خلافت و ظهور کارهای ناشایست و نفاق گونه از شوهرش، از خانه او بیرون آمده، همدم و انیس حضرت زهرا علیهاالسلام گشته تا با این کار هم براثت خود را از آنان و هم پیوستگی و ولایت خود را به اینان اثبات کند...»^{۲۴۳}

بنابراین آنچه محل تأمل است، ازدواج اسماء و ابوبکر می‌باشد که:

«سبب و انگیزه این ازدواج - با توجه به اختلاف فکری و اخلاقی آن دو زن و شوهر - از نظر تاریخی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.»^{۲۴۴}

لذا دلایل ازدواج امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام با اسماء و سرپرستی فرزندش محمد را باید در ویژگی‌های شخصیتی و منحصر به فرد خود اسماء جست؛ حمایت او از حریم ولایت و امامت علوی را می‌توان از این اقدام اسماء به خوبی دریافت:

«برخوردهای شدید امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام، اغتشاش عجیبی در افکار ابوبکر و عمر و مشاورینشان پیش آورده بود؛ بطوری که آنان را وادار به تصمیم‌گیریهای شتابزده‌ای نمود. با آنکه غاصبین به شدت از امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام وحشت داشتند ولی بالاخره تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند... اسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر و بانوی صالحه‌ای بود از این توطئه که در خانه ابوبکر صورت گرفت آگاه شد. لذا خدمتکار خود را فرستاد و گفت: نزد فاطمه علیهاالسلام برو و به او سلام برسان و آنگاه که از در وارد می‌شوی این آیه را (به کنایه)

۲۴۳ - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیهاالسلام شادمانی دل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ پاورقی مترجم: دکتر سید حسن افتخار زاده سبزواری،

بخوان، إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَتَمَرُونُ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَأَخْرَجُ أُنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ^{۲۴۵}

یعنی این گروه توطئه می‌کنند که تو را بکشند. خارج شو که من خیرخواه تو هستم. همچنین اسماء به خادمه‌اش گفت: اگر با خواندن آیه

منظور تو را متوجه نشدند، آن را تکرار کن...»^{۲۴۶}

همچنین میزان ارتباط محمد (فرزند اسماء) با خاندان پدرش ابوبکر را می‌توان از موضع‌گیری او در جنگ جمل، علیه خواهرش عایشه

به خوبی مشاهده کرد؛ چرا که در این نبرد، محمد در کنار امام خویش و مقابل خواهرش عایشه دختر ابوبکر شمشیر می‌زد. محمد در

پایان جنگ جمل در جمله‌ای خطاب به عایشه خود را چنین معرفی می‌کند:

«نزدیکترین و در عین حال دشمن‌ترین فامیل و خویشاوند تو.»^{۲۴۷}

لذا ازدواج امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اسماء پس از مرگ ابوبکر و سرپرستی محمد فرزند ابوبکر، هیچ ارتباطی به حسن رابطه آن

حضرت علیه‌السلام با ابوبکر ندارد، بلکه ارتباط مستقیم با ویژگی‌های روحی خود اسماء داشته است که از او زنی حامی ولایت علوی و

دوستدار خاندان وحی علیهم‌السلام ساخته بود، به گونه‌ای که حضرت علی علیه‌السلام نه تنها ایشان را به عنوان همسری شایسته برمی

گزینند، بلکه فرزند او را که از این مادر به دنیا آمده است تربیت نموده و پرورش می‌دهند، تا محمد (فرزند ابوبکر) به عنوان نمونه‌ای از

یک شیعه در تاریخ بدرخشد و در این مقام تا بدان جا رسد که فرزند او قاسم از معتمدان و مخصوصان امام سجاد علیه‌السلام شد^{۲۴۸} و

دخترش (امّ فروه) همسر امام باقر علیه‌السلام و مادر امام صادق علیه‌السلام گردید.^{۲۴۹}

۲۴۵ - قصص: ۲۰.

۲۴۶ - محمد باقر انصاری - سید حسین رجایی: اسرار فدک، ص ۵۹ - ۶۰.

۲۴۷ - سید مرتضی عسکری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲۴۸ - علامه مجلسی: جلاء العیون، ص ۸۷۰.

۲۴۹ - امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «مادرم از آنها بود که ایمان آوردند و پرهیزکار و نیکوکار بودند، و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران

را.» (علامه مجلسی: جلاء العیون، ص ۸۷۰)

حال قضاوت به عهده خوانندگان است که این فضایل و ویژگی‌های فردی اسماء بنت عمیس و فرزندش را به حساب ابوبکر بگذارند و یا آن را امری کاملاً مستقل و بی‌ارتباط با شخص خلیفه بدانند.

هر چند که علیرغم تمام این حقایق ابراز شده:

«مگر امام سجاد(ع) نوه دختری خلیفه اول را به زنی نگرفت و مگر جناب ابوبکر نیای مادری امام باقر(ع) و ائمه اطهار بعدی(ع)

نبود...؟ و مگر بین دشمنان می‌تواند این گونه روابط خویشاوندی پدید آید؟!»^{۲۵۰}

«ائمه ما از امام باقر(ع) به بعد همگی از نوادگان دختری جناب ابوبکر هستند. ائمه ما با خلفا نزدیکی خانوادگی داشتند.»^{۲۵۱}

بنابر آنچه ملاحظه فرمودید، دیگر جایی برای این ادعای ساختگی باقی نمی‌ماند که:

«گذشته از همکاری سیدنا علی با حضرت ابوبکر... این دو شاگرد پیامبر (ابوبکر و علی) با هم همانند اعضای یک خانواده، دوست و

صمیمی بودند.»^{۲۵۲}

بخش ب) روابط متقابل خلیفه دوم و خاندان وحی علیهم‌السلام

در این زمینه شاهد یک ادعای کلی هستیم:

«سیاست حضرت عمر نسبت به اهل بیت ترکیبی بود از محبت و بزرگداشت.»^{۲۵۳}

«عمر به علی نگاه عاشقانه‌ای داشت که با تعظیم و تکریم همراه بود.»^{۲۵۴}

۲۵۰ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

۲۵۱ - همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.

۲۵۲ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۲.

۲۵۳ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۱۰.

۲۵۴ - همو: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۸۷.

جهت بررسی این شبهه بایستی با مراجعه به تاریخ، به ترسیم رفتار و عملکرد خلیفه دوم در رابطه با خاندان رسول **علیهم السّلام** بپردازیم و میزان محبت و بزرگداشت او نسبت به اهل بیت **علیهم السّلام** و نیز تعظیم و تکریم عاشقانه او نسبت به امیرالمؤمنین **علیه السّلام** را تنها با چند سند تاریخی کوتاه و گویا معین کنیم.

نگاهی به اسناد تاریخی

«بلاذری در کتاب انساب الاشراف می نویسد:

... عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه **علیها السّلام** رفت.

فاطمه **علیها السّلام** پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطاب! آیا تویی که می خواهی در خانه را بر من آتش بزنی؟

عمر پاسخ داد: آری! این کار آنچه را که پدرت آورده محکم تر می سازد.

تاریخ طبری نوشته است که:

عمر گفت: به خدا قسم یا خانه را بر شما می سوزانم یا اینکه جهت بیعت خارج می شوید.

ابن عبد ربه در کتاب العقد الفرید آورده است:

... عمر با شعله آتش که همراه داشت و آن را به قصد آتش زدن خانه فاطمه برداشته بود، به سوی آنها حرکت کرد.

فاطمه **علیها السّلام** گفت: ای پسر خطاب! آتش آورده ای خانه مرا بسوزانی؟

گفت: بلی، مگر این که به آنچه امت در آن داخل شده اند (بیعت با ابوبکر) شما هم داخل شوید...»^{۲۵۵}

اسناد تاریخی مربوط به برخورد خشونت آمیز خلیفه دوم با خاندان وحی **علیهم السّلام** (جهت اخذ بیعت از امیرالمؤمنین **علیه السّلام**) را می

توانید در سه کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه **علیها السّلام**»، «احراق بیت فاطمه **علیها السّلام**» و «الحجّة الغراء علی شهادة

الزهراء عليها السلام» دنبال فرمایید و با مطالعه شواهد نقل شده از منابع معتبر اهل سنت، به میزان صحت این ادعاها دست یابید که:

«عمر همیشه حضرت علی را قرّة العین (نور چشمان) می‌نامید.»^{۲۵۶}

همچنین از سوی دیگر شاهد این ادعا هستیم که:

«اصحاب سقیفه و حضرات ابوبکر و عمر و عثمان و هواداران آنها تشکیل دولت دادند و حضرت علی هم تا آخر با آنها همکاری داشت

و با آنها اختلاف نظر هم داشت، اما هیچگاه با آنها دشمنی نداشت.»^{۲۵۷}

«با این که حق خود را غصب شده می‌دانست، همان گونه که در خطبه شششقیه آمده است، صبر پیشه کرد و این صبر تنها در ظاهر نبود.

او قلباً هم هیچ گاه با صحابه پیغمبر دشمن نبود.»^{۲۵۸}

«روابط خود آن بزرگان روابطی برادرانه و اسلامی همراه با حفظ کیان اسلام و عزت اسلامی بوده است، نه دشمنانه و کینه توزانه و

خصمانه.»^{۲۵۹}

«آیا این سکوت پرمعنی، به معنای آن نیست که آن حضرت تمایل نداشته‌اند این واقعه بازگو شود»^{۲۶۰} و آتش دشمنی را پیوسته شعله ور

سازد و روابط آن حضرت و خلفای ثلاث را به خصوص در دوران خلیفه دوم که دوران پر حادثه و پرفتوحاتی بود، تحت تأثیر عواطف

شخصی! قرار دهد؟!»^{۲۶۱}

هر چند بررسی عملکردهای خلیفه دوم پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله جای هیچ‌گونه تردیدی را در دشمنی و کینه‌ورزی گروه

۲۵۶ - فاروق صفی‌زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۱.

۲۵۷ - محمد جواد حجّتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.

۲۵۸ - همو: روزنامه جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

۲۵۹ - همو: روزنامه اطلاعات، مورخ ۳۰ خرداد ۱۳۷۹.

۲۶۰ - [منظور مؤلف به تصریح او در جملات پیشین، حوادث رخ نموده پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.]

۲۶۱ - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

برندگان سقیفه با اهل بیت علیهم السّلام باقی نمی‌گذارد، اما از آن‌جا که سعی شده تا در کنار این شبهات، تصویری دوستانه از سیره و عملکرد امیرالمؤمنین علیه السّلام با خلفا ترسیم گردد، به چند اعتراف تاریخی از خود خلیفه دوم اشاره می‌کنیم تا با نحوه برخورد و مواجهه امیرالمؤمنین علیه السّلام با او نیز آشنا شویم.

نمونه نخست حدیثی است که در کتاب صحیح مسلم و تاریخ مدینه ابن‌شبهه نقل شده؛

«در این احادیث، خلیفه دوم به علی علیه السّلام و عباس نسبت می‌دهد که آنان خلیفه اول و دوم را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خیانتکار [حیله‌گر] و یا ستمگر و فاجر می‌دانسته‌اند.»^{۲۶۲}

در نقل صحیح مسلم آمده:

«خلیفه دوم، عباس و علی علیه السّلام را مخاطب قرار داده چنین می‌گوید:

... هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من بعد از پیامبر ولی مسلمانان می‌باشم؛ شما دو نفر (عباس و علی علیه السّلام) آمدید و میراث خود را طلب کردید. تو (عباس) میراث را از پسربرداری و این (علی علیه السّلام) میراث همسرش را از پدرش. پس ابوبکر گفت: پیامبر خدا فرموده است: ما ارث برده نمی‌شویم؛ آنچه به جا گذاریم صدقه است، ولی شما وی را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خیانتکار [حیله‌گر] دانستید...»^{۲۶۳}

متن کلام خلیفه دوم درباره نوع نگاه حضرت علی علیه السّلام به ابوبکر و خودش چنین است:

«فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا، آثِمًا، غَادِرًا، خَائِنًا... وَ أَنَا... وَ لِيُ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا، آثِمًا، غَادِرًا، خَائِنًا...»

همچنین «ابن‌شبهه در تاریخ مدینه... به جای کاذب، آثم، غادر و خائن؛ ظالم و فاجر را نقل کرده است.»^{۲۶۴}

۲۶۲ - رضا سلمانی: روابط متقابل خلفا با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۴۲.

۲۶۳ - همان منبع، ص ۴۱؛ به نقل از: صحیح مسلم، ج ۴، کتاب الجهاد و السیر، باب حکم الفیء، ص ۲۷، ح ۴۹ (۳۳۰۲)، مؤسسه عزالدین

۲۶۴ - همان منبع، ص ۴۱ - ۴۲؛ به نقل از: تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۰۲ - ۲۰۴، دارالفکر.

متن اصلی عبارت او چنین است:

«تَزَعْمَانِ أَنْ أَبَا بَكْرٍ فِيهَا ظَالِمٌ فَاجِرٌ... فَتَزَعْمَانِ أَنِّي فِيهَا ظَالِمٌ فَاجِرٌ...»

در یک جمع بندی می توان گفت:

آنچه «در حقیقت شاهد اصلی در این مبحث می باشد این است که عمر بن خطاب تصریح می نماید که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس عموی پیامبر که صرف نظر از هاشمی بودن، دو نفر از صحابه خوش نام و نشان می باشند، شیخین را ظالم و خیانتکار می دانسته اند، پس چطور ممکن است کسی تفوه نماید که در بین اهل بیت و خلفا کمال دوستی و مودت بوده است، با وجودی که اهل بیت به اعتراف خود دشمن، چنین اعتقادی در مورد آنها داشته اند؟

این نصوص بیانگر این مطالب است که... علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس، شیخین را ظالم و خیانتکار، کاذب، آثم، غادر، خائن می دانستند.

اینکه می گویند: در بین خلفا و اهل بیت علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله صمیمیت و دوستی بوده است زمانی صحت می یابد که همدیگر را تصدیق نموده باشند.

پس اگر به بهانه بعضی از روایات جعلی و غیر صادر از اهل بیت علیهم السلام در لابه لای کتب حدیثی می خواهند محبت دشمنان اهل بیت را در میان مردم ضعیف انتشار دهند، باید دانسته باشند که صحت این روایات متفرع بر نبودن دلیلی قوی بر خلاف آنها می باشد، که با بودن آن دلیل مافوق، تمامی این روایات مورد ادعای دشمن از اعتبار ساقط می گردد.

به این نصوص توجه فرمائید: ... ترجمه مختصر این روایات این است که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب در زمان

خلافت عمر، اموال رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خیبر و فدک از او مطالبه می نمایند و عمر به آنها می گوید:

شما در زمان خلافت ابوبکر نیز این اموال را مطالبه نمودید و حال آنکه او را دروغگو و معصیت کار و ظالم و خائن می دانستید، و اکنون

که خلافت به من رسیده از من نیز این اموال را مطالبه می نمائید و حال آنکه مرا نیز همانند ابوبکر دروغگو و گنهکار و ظالم و خائن می

دانید.

با این تصریحات و اقرار بی‌شائبه خلیفه، آن هم در معتبرترین کتاب اهل سنت^{۲۶۵} که هیچ‌گونه تردیدی در اعتبار و صحت آن در نزد عامه نمی‌باشد، دیگر گمان نمی‌رود کسی بدور از تعصب بوده و نپذیرد که نظریه بنی‌هاشم و اهل بیت رسول **علیهم‌السلام** درباره خلفا چگونه بوده است.»^{۲۶۶}

هر چند ادعا شود:

«حضرت علی (ع) نه تنها هیچ‌گاه به خلفای قبل از خود جسارت‌هایی از آن قبیل که در میان پاره‌ای عوام ما متداول بوده و هست، نکرده است، بلکه در بسیاری از موارد! لب به مدح آنان گشوده است.»^{۲۶۷}

سند تاریخی دیگری گویای آن است که:

«در جریان سفر عمر به شام، خلیفه از امام **علیه‌السلام** خواست به همراه ایشان حرکت کند، ولی امام **علیه‌السلام** نپذیرفت و به همین جهت خلیفه از حضرت نزد ابن عباس شکوه کرد و گفت: من از پسر عمویت علی گله دارم، از وی خواستم با من به شام بیاید ولی نپذیرفت؛ من دائماً او را ناراحت می‌بینم، به نظر تو از چه ناراحت است؟

ابن عباس پاسخ داد: معلوم است، تو خود هم می‌دانی. عمر گفت:

آری، ناخشنودی او به جهت از دست دادن خلافت است...

پس امام **علیه‌السلام** اعتراض و خشم درونی خود از غصب خلافت را به دیگران نشان می‌داد، تا آنجا که خلیفه و مردم به وضوح به آن پی بردند.»^{۲۶۸}

۲۶۵ - صحیح مسلم، رقم ۳۳۰۲.

۲۶۶ - حسین غیب غلامی: علی بن ابی‌طالب **علیه‌السلام** و رمز حدیث فدک، ص ۵۲ - ۵۹.

۲۶۷ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۹.

۲۶۸ - علی محمد میرجلیلی: امام علی **علیه‌السلام** و زمامداران، ص ۲۲۷؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۷۸ -

متن کلام خلیفه دوم درباره نحوه مواجهه حضرت علی علیه السلام با خودش چنین است:

«وَلَمْ أَزَلْ أَرَاهُ وَاجِدًا، فِيمَ تَنْظُنُّ مُوجِدَتَهُ؟»

وی را پیوسته نسبت به خود در حال غضب می‌یابم، به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست؟»

با توجه به این دو سند معتبر که هر دو از کتب معتبر اهل سنت اخذ گردیده و در هر یک از آنها نیز با اعتراف شخص خلیفه مواجه

هستیم، قضاوت درباره میزان صحّت و اعتبار علمی این ادّعا را به عهده خود شما می‌نهیم که ابراز می‌دارد:

«رفتار و گفتار آن حضرت (ع) مطابق آنچه در کتب معتبر فریقین آمده است!، نه تنها اشاره‌ای [به] عداوت و امثال اینها ندارد...!»^{۲۶۹}

«بنده ادعا و اثبات می‌کنم که حضرت علی (ع) با خلفای ثلاث هیچ گاه دشمن نبوده و با ایشان دشمنی نکرده است.»^{۲۷۰}

«با این خلیفه نیز برخوردی مناسب و گشاده! داشت. وی با این تصمیم، همه اعتراضات خود نسبت به خلیفه جدید را پشت سر

گذاشت.»^{۲۷۱}

«پس شک میان دو طرف از بین رفت و فاصله آنها تا حد به هم پیوستن کم شد و اعتماد عنوان مرحله جدید گشت.»^{۲۷۲}

«اهل بیت رسول خدا در زمان خلفای راشدین برای گسترش اسلام و امنیت و استحکام حکومت اسلامی جان و مالهای خود را فدا می

کردند و این خود دلیل رضایت! و محبت! این بزرگواران است.»^{۲۷۳}

«هنگامی که حضرت عمر وفات کردند، جسد مبارک ایشان با چادری پوشانده شده بود، من در آنجا حضور داشتم. حضرت علی

۲۶۹ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۲۷۰ - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۲۷۱ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمّدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آیینہ تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۰.

۲۷۲ - همو: رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آیینہ تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۲.

۲۷۳ - عبدالحمید اسماعیل زهی: گزارش مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۹، بهار ۸۱، ص ۷۱.

تشریف آورد و چادر را از چهره حضرت عمر کنار زد و گفت: ابو حفص! خدا غریق رحمت کند، قسم به خدا بعد از رسول الله بجز تو

کسی نیست که من دوست داشته باشم که کاش نامه اعمالش مال من می بود و با نامه اعمال وی به ملاقات خدا می رفتم.»! ۲۷۴

«او با حکومت خلفا، با نرمش و مدارا رفتار کرد.»! ۲۷۵

«بنابراین به کسانی که به زعم پیروی از حضرت علی (ع) خود را ملزم به تبری می دانند واجب است ثابت کنند که حضرت علی (ع) از

آنان تبری کرده است که ما هم تبری کنیم.»! ۲۷۶

در پایان این دو بخش، توجه شما را به سند تاریخی دیگری جلب می نمایم:

«إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، لَمَّا انْصَرَفَ إِلَى رَحْلِهِ، قَالَ لِبَنِي أَبِيهِ:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنَّ قَوْمَكُمْ عَادُوكُمْ بَعْدَ وِفَاةِ النَّبِيِّ كَعَادُوا نَبِيَّ فِي حَيَاتِهِ، وَإِنْ يُطَعُ قَوْمُكُمْ لَا تُؤَمَّرُوا أَبَدًا، وَاللَّهِ لَا يُنِيبُ هَؤُلَاءِ إِلَى
الْحَقِّ إِنَّا بِالسَّيْفِ.

قال: وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ دَاخِلُ إِلَيْهِمْ، قَدْ سَمِعَ الْكَلَامَ كُلَّهُ، فَدَخَلَ وَ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَتُرِيدُ أَنْ تَضْرِبَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ!

فَقَالَ: أَسْكُتْ وَيَحْكُ! فَوَاللَّهِ لَوْ لَا أَبُوكَ وَ مَا رَكِبَ مِنِّي قَدِيمًا وَ حَدِيثًا مَا نَزَعَنِي ابْنُ عَفَّانٍ وَ لَأَبْنُ عَوْفٍ فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ فَخَرَجَ. ۲۷۷

زمانی که علی بن ابی طالب [از مجلس شش نفره شورای تعیین خلیفه] به خانه بازگشت به خاندان عبدالمطلب فرمود:

ای خاندان عبدالمطلب! خویشان شما پس از درگذشت پیامبر با شما به دشمنی برخاستند؛ همچنان که با رسول خدا در طول زندگیش

دشمنی ورزیدند و اگر قوم شما به حکومت رسند، هرگز شما را به مشورت هم نخواهند خواست.

۲۷۴ - عبدالله فتوحی: نوشته مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۸۱، ص ۷۸.

۲۷۵ - محمدجواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۲۷۶ - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۲۷۷ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۴.

قسم به خدا که اینان جز با شمشیر به راه حق باز نخواهند گشت.

راوی گفت: عبدالله فرزند عمر نیز در میان ایشان بود و تمام سخنان حضرت را شنید؛ پس داخل شد و گفت: ای ابا الحسن، آیا می

خواهی گروهی [از خویشانت] را با گروهی دیگر به دشمنی واداری؟

در آن لحظه فرمودند: وای بر تو! ساکت باش! قسم به خدا که اگر پدرت [عمر بن خطاب] نبود و با من در طول زندگیش آن گونه رفتار

نمی‌کرد، پسر عَفَّان (عثمان) و پسر عوف (عبدالرحمان) با من منازعه نمی‌کردند.

در این زمان عبدالله بن عمر برخاست و از آن جا خارج شد.»

جمع‌بندی

تیرگی روابط متقابل حضرت علی علیه‌السلام و عمر بن خطاب یکی از حقایق مسلم و آشکاری است که شدتِ وضوح آن موجب گردیده تا مطرح نمودن آن در ضمن یک نقل ساختگی، به عنصری کارآمد جهت راست جلوه دادن آن دروغ تاریخی تبدیل شده و از این رو، به استخدام تحریف‌گران تاریخ درآید.

برای مثال: تاریخ‌نگاران دروغ‌پردازی که به دنبال راست جلوه دادن نقل‌های ساختگی خود درباره بیعت دوم امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر بوده‌اند، تصریح و اعتراف به این روابط تیره را در لابه‌لای جعلیات خود گنجانده‌اند تا از این راه بسترهای پذیرش ادعاهای واهی خود را در ذهن مخاطبین فراهم آورده و چنین وانمود کنند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیها‌السلام با کمال میل و در نهایت صلح و صفا با ابوبکر بیعت نموده‌اند؟!^{۲۷۸}

از این رو شاهد اعتراف بزرگانی از اهل سنت همچون محمد بن اسماعیل بخاری، مبنی بر صحّت «کراهت شدید امیرالمؤمنین علیه‌السلام از ملاقات با عمر بن خطاب» می‌باشیم؛ چنانچه می‌نویسد: آن حضرت علیه‌السلام خطاب به ابوبکر پیغام فرستادند که:

«... أَنْ آتَيْنَا وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ كَرَاهِيَّةً لِمَخْضَرِ عُمَرَ.^{۲۷۹}»

تو نزد ما بیا و فرد دیگری همراه تو نیاید - از آن رو که کراهت داشت عمر نیز به نزدش بیاید - .»

آیا خلیفه دوم خواستار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از خود بود؟

یکی دیگر از شبهاتی که در راستای القای روابط دوستانه خلیفه دوم با امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح گردیده، این ادعا می باشد که:

«عمر در آخرین خطبه اش، در پیچه قلبش را می گشاید و سخنانی بر زبان می آورد که مثل و مانندش در هیچ یک از خطبه هایش وجود

نداشته است. او وصیت می کند: ای مؤمنین، من به شما توصیه می کنم که پس از مرگ، در درجه اول علی بن ابی طالب را به خلافت

انتخاب کنید...!»^{۲۸۰}

قبل از بررسی این شبهه، تذکر به این نکته را لازم می دانیم که ابرازکننده این شبهه سعی دارد تا با کنار هم قرار دادن شبهه فوق با این

ادعا که:

«واقعیت دیگری که باید ذکر شود این است که حضرت علی چه پس از رحلت نبی مکرم و چه پس از شهادت عمر بر اثر یک سلسله

دسیسه و نیرنگ به خلافت منصوب نشد.»^{۲۸۱}

ذهن خوانندگان مقاله اش را از نقش کلیدی خلیفه دوم در غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام منحرف سازد.

در حالی که عملکرد خلیفه دوم، چه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله و ماجرای قلم و دوات؛ و چه در جریان شورای شش نفره،

خلاف این ادعا را نشان می دهد.

۲۷۹ - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۵۳، کتاب المغازی، باب ۱۵۵، غزوه خیبر، ح ۷۰۴ (۳۹۱۳).

۲۸۰ - فاروق صفی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۲.

۲۸۱ - همو: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۰.

«عمر با اعطای حقّ خاص به عبدالرحمان بن عوف در شورا و تصمیم گیرنده نهائی، به نحو مؤثری علی علیه السلام را تضعیف و دست عثمان را در تصاحب خلافت بازگذاشت و تلویحاً انتصاب عثمان را تضمین نمود و آنچه از نزدیک در شخصیت علی علیه السلام دیده و سنجیده بود نادیده گرفت و اگر چه صریحاً دستور نداد، ولی غیر صریح راه را برای وی، (خلافت علی علیه السلام) مسدود کرد.

عمر در ضمن انتخاب شورا اعلام نکرد که علی علیه السلام باید کنار رود ولی با قرین ساختن وی با این اشخاص (شورا) اعلام نمود که علی علیه السلام از نظر او با دیگران یکسان است و برتری ندارد و با این عمل دست علی علیه السلام را از خلافت کوتاه نمود.»^{۲۸۲}

«عمر با انتخاب شورا بدین شکل کینه‌های دیرین قریش بر سلاله هاشم را برانگیخت، آیا بنی تیم با علی علیه السلام کنار می‌آمد؟ در حالیکه علی علیه السلام معارض و مخالف شیخ آنها بود.

مگر کینه‌های اموی از میان رفتنی بود، کینه‌هایی که سالیان دراز ریشه دوانیده و از پدرها به همه اولادها رسیده بود، عمر در بستر مرگ نقشه شورا را چنان طرح کرد که انگیزه‌های نژاد پرستانه قومی را یکسره در برابر علی علیه السلام بسیج کرد و مسلم بود که مظلوم مغلوب خواهد شد؛ عبدالفتاح عبدالمقصود می‌گوید: سیاست ثابت قریش همیشه پایبندی به اصول جاهلیت و پیش بردن تعصب قبیله‌ای تا سر حد تقدس و پرستش بود. اصحاب شورا همان اعراب متعصب قریش بودند، و همیشه آرزوی قریش، شکستن خاندان بنی‌هاشم بود، با این ترتیب عمر وظیفه دور نگهداشتن خلافت از بنی‌هاشم و کوششی که بلافاصله پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تقبل نموده بود را تمام کرد.

دیگر جایی برای این خوش گمانی نباید باشد تا بگوئیم عمر به هیچ یک از این شش نفر نظر نداشته است، هر کس نام اعضای شورا را می‌شنید می‌دانست عثمان انتخاب خواهد شد.»^{۲۸۳}

«چطور عمر اعضای دیگر را با عیب‌هایشان که خود بدان معترف است در کنار علی علیه السلام قرار می‌دهد، این نشان می‌دهد که عمر

۲۸۲ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۹.

۲۸۳ - همان منبع، ص ۵۹ - ۶۰.

چشم بسته کاری نکرده و هدف نهائی قضیه را دیده بوده است، و با آن دید به تشکیل چنین شورایی مبادرت ورزیده، و لذا نتیجه کارش

عدم انتخاب شایسته‌ترین فرد جهت خلافت بوده است.»^{۲۸۴}

همچنین عمر در ضمن گفتگویی با ابن عباس (در سفر شام که در دوران خلافت او صورت گرفت) پرده از ماجرای قلم و دوات افکنده و

اعتراف می‌کند:

«پیامبر می‌خواست علی علیه‌السلام را در ایام بیماریش مطرح سازد، ولی من از آن جلوگیری نمودم.»^{۲۸۵}

خلیفه دوم در جایی دیگر می‌گوید:

«آن حضرت در هنگام بیماری تصمیم داشت در این مورد تصریح نماید ولی من از آن جلوگیری کردم.»^{۲۸۶}

این اعترافات به خوبی نشان می‌دهد که چه نوع دسیسه‌هایی قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مانع از رسیدن حضرت علی علیه‌السلام

به خلافت شده است.

در مجموع می‌توان گفت:

«نه تنها رفتار خلفا با علی علیه‌السلام خوب نبود و علی علیه‌السلام کمتر حاضر به همکاری می‌شد، رفتار ابوبکر بسیار با او سرد بود و

عمر هیچ پستی به بنی هاشم نمی‌داد.

برعکس به بنی امیه پست‌های کلیدی می‌سپرد و گاهگاهی با اعیان سنن و کینه‌های جاهلی به این انزوای علی علیه‌السلام دامن می‌زد.

عمر در محفلی با حضور علی علیه‌السلام به سعید بن عاص اموی گفت: به گونه‌ای نگاهم می‌کنی که گویی من قاتل پدرت هستم، پدرت

۲۸۴ - همان منبع، ص ۶۶.

۲۸۵ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه‌السلام و زمامداران، ص ۵۱؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۷۷ -

۷۸.

۲۸۶ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۴۴؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۹۷.

را علی کشته است!»^{۲۸۷}

علامه عسکری در کتاب «سقیفه» ضمن نقل این گفتگو از طبقات ابن سعد (ج ۵، ص ۲۰ - ۲۲) این واقعه تاریخی را چنین تحلیل می نماید:

«گذشته از این، نقشه تحریک افراد برای ترور و از میان برداشتن امام علیه السلام نیز مطلب مهم دیگری است... آیا با این سخن، عمر

سعی نداشت که سعید را به گرفتن انتقام از کشته پدرش، علی بن ابی طالب، تحریک کند؟»^{۲۸۸}

بررسی شبهه ازدواج خلیفه دوم با ام‌کلثوم

یکی از مسائلی که در جوامع اسلامی سؤال برانگیز شده و عده‌ای را به شک و شبهه انداخته و دسته‌ای را متحیر و سرگردان نموده است،

مسأله ازدواج ام‌کلثوم دختر گرامی امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه دوم می‌باشد.

ناگفته پیداست آن دسته که ادعای این ازدواج را مطرح می‌کنند به دنبال دست‌یابی به اهداف معینی می‌باشند که برخی از آن‌ها عبارت

است از:

الف) سعادت اخروی خلیفه دوم به دلیل این ازدواج

چنانچه ابراز شده:

«مودت اهل بیت در سرنوشت انسان چه در دنیا و چه در آخرت تأثیر بسزایی دارد و به طور کلی نزدیکی به خاندان محمدی، رحمت

ایزدی و غفران و مغفرت ابدی در پی دارد. در سال هفدهم هجری، حضرت عمر تصمیم گرفت از طریق ازدواج با دختر حضرت

۲۸۷ - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳؛ به نقل از: ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۶.

۲۸۸ - علامه عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص ۱۳۵.

علی(ع) روابط خود را با آن حضرت مستحکم سازد، لذا - ام‌کلثوم - را از آن حضرت خواستگاری کرد...!»^{۲۸۹}

ب) تبرئه خلیفه دوم از جنایاتی که در حق اهل بیت علیهم‌السلام روا داشت

چنانچه ابراز شده:

«حضرت علی دخترش (ام‌کلثوم) را به حضرت عمر داده است؛ پس حضرت علی پدر زن و حضرت فاطمه مادر زن عمر بوده‌اند...

بنابراین چیزهایی که نسبت به حضرت عمر گفته شده بنا به عقائد مسلمانان اهل سنت بی‌اساس و جز تفرقه... ثمره دیگری در پی

نخواهد داشت.»^{۲۹۰}

«حضرت علی(ع) دخترش را به همسری عمر درآورد و جناب عمر داماد حضرت علی بود... بنابراین تمام آن دشمنی‌های ساختگی،

همه باطل است...!»^{۲۹۱}

«مگر حضرت علی(ع) با این بزرگان با یکدیگر روابط خانوادگی و خویشاوندی نداشتند؟ مگر حضرت علی(ع) پدر همسر جناب عمر

نبود؟ و جناب عمر داماد حضرت علی نشده بود؟... و مگر بین دشمنان می‌تواند این‌گونه روابط خویشاوندی پدید آید؟»^{۲۹۲}

ج) القای رضایت اهل بیت علیهم‌السلام به‌ویژه حضرت زهرا علیها‌السلام از خلیفه دوم

چنانچه ابراز شده:

۲۸۹ - مصطفی شیرزادی: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۶۴ - ۶۵.

۲۹۰ - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص ۳۷.

۲۹۱ - محمد جواد حجّتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.

۲۹۲ - همو: روزنامه جام‌جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

«امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا در عقد حضرت عمر فاروق بوده است. مسلم است که این کار بدون رضایت حسنین و خواهرش زینب و به‌ویژه مادر ایشان فاطمه انجام نگرفته است.»^{۲۹۳}

(د) زیر سؤال بردن برائت که از ارکان اصلی تشیع می‌باشد

چنانچه ابراز شده:

«اگر حضرت علی سبّ و اهانت خلفا را روا می‌داشتند، چگونه امّ کلثوم را به عقد عمر بن خطاب درمی‌آوردند؟»^{۲۹۴}

(هـ) سرپوش نهادن بر کینه و دشمنی خلیفه دوم نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام

چنانچه ابراز شده:

«حضرت عمر به حضرت علی عشق می‌ورزید و ارادت نشان می‌داد و با پیوند ازدواج با دختر آن حضرت، یعنی ام‌کلثوم، ارادت خویش را به کمال رساند.»^{۲۹۵}

(و) دوستانه جلوه دادن روابط متقابل امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خلیفه دوم

چنانچه ابراز شده:

«حضرت علی دخترش ام‌کلثوم بنت فاطمه را به ازدواج سیدنا عمر درآورد. و این بزرگترین دلیل صمیمیت آنها و احترام عمر در نگاه

۲۹۳ - امین الله کریمی: اهل بیت از دیدگاه اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۸۹.

۲۹۴ - جلال جلالی‌زاده: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۷، پاییز ۸۰، ص ۶۳.

۲۹۵ - محمد برفی: مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه‌السلام (چاپ اول ۱۳۸۱)، ج ۲، ص ۵۷.

حضرت علی می‌باشد.»^{۲۹۶}

«رابطه دوستی و اتحاد بین آن دو به حدی مستحکم بود که حضرت علی دخترش ام‌کلثوم را که از بطن فاطمه زهرا بود به حباله نکاح

فاروق اعظم درآورد.»^{۲۹۷}

ز) خارج نمودن خلافت خلیفه دوم از حصار غضب و مشروعیت بخشیدن به آن

چنانچه ابراز شده:

«اگر عمر خلیفه بر حق نبود و خلافت را از حضرت علی غضب کرده بود و با نص و فرمایش رسول خدا مخالفت نموده بود، درست

نبود که علی دخترش را از فاطمه به نام ام‌کلثوم به عقد او درآورد.»^{۲۹۸}

«فرض کنیم حضرت علی... بر خلاف میل باطنی با ایشان بیعت نموده باشد، دخترش را که از حضرت زهرا می‌باشد چرا به عقد و نکاح

عمر درمی‌آورد؟»^{۲۹۹}

لذاست که اهمیت شفاف‌سازی این ماجرا در اذهان و افکار عمومی اقتضا می‌کند تا به بررسی و تحلیل این واقعه پرداخته و میزان صحّت

و کیفیت وقوع آن را از دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی مشخص نماییم، تا حقیقت ماجرا برای همگان آشکار گردد.

اما قبل از این بررسی، با طرح یک سؤال، توجه شما را به نکته مهمی درباره این ازدواج جلب می‌نماییم.

۲۹۶ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۸.

۲۹۷ - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۱۲.

۲۹۸ - جمال بادروزه: خلافت و امامت از دیدگاه اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۱)، ص ۲۷.

۲۹۹ - همو: خلافت و امامت از دیدگاه اهل سنت، ص ۸۰.

آیا صرف ازدواج با بنی هاشم دلیل دوستی با آنان است؟

یک ازدواج می‌تواند با اهداف و انگیزه‌های مختلفی صورت گیرد و در نتیجه مغرضانه باشد.

«تاریخ از این گونه ازدواجها نمونه‌های متعددی را نشان می‌دهد.

و از همین نمونه است ازدواج غاصبانه حجاج بن یوسف ثقفی^{۳۰۰} با دختر «عبدالله بن جعفر بن ابی طالب» که به منظور توهین به خاندان

بنی هاشم مبادرت به غصب این ناموس هاشمی کرد.

ابن جوزی محدث و فقیه بزرگ اهل سنت در کتاب «اخبار النساء» می‌نویسد:

و تزوج الحجاج ابنة عبدالله بن جعفر، فلما دخلت عليه نظرت اليها و عبرتها تجود على خدها، فقال لها: بابي و أمي، مم تبكين؟

فقلت: من شرف اتضع، و من ضعة شرفت.^{۳۰۱}

حجاج بن یوسف که دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج خود درآورد چون بر او وارد شد دید اشک بر گونه هایش جاری است. گفت:

چرا گریانی؟

گفت: از شرافتی که خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت.

آیا پس از آن همه ظلم و جنایت حجاج بن یوسف نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم که صفحات تاریخ از آن انباشته

۳۰۰ - [مسعودی می‌گوید که بهترین لذت او خونریزی بود... ابن‌کنین می‌گوید در سال (۶۸ هـ) دستور داد عاشورا را عید بگیرند و لباس

نو بپوشند و افسوس می‌خورد چرا در کربلا نبوده است.

سه هزار قبر را در نجف شکافت تا جنازه علی علیه السلام را بیرون بیاورد.

در عصرش سالیان درازی کسی نام علی و حسن و حسین را بر فرزندان ننگداشت...

در عصر او کفر به اندازه تشیع جرم نبود، گفتن کافر بهتر بود تا بگوید شیعه هستیم.

(دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۸۱ - ۸۲)

۳۰۱ - ابن جوزی: اخبار النساء، ص ۶۵.

است، می‌توان به استناد این ازدواج تجاهل کرد که روابط حجّاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دوستانه بوده و او مرتکب

هیچ ظلم و جنایتی نسبت به آنها نشده است؟!»^{۳۰۲}

نقد و بررسی

دیدگاه علمای شیعه درباره این موضوع به دو بخش قابل تقسیم است.

دیدگاه گروه یکم از دانشمندان شیعه

این بزرگان همانند شیخ مفید قدس سره وقوع چنین ازدواجی را از اصل انکار کرده و معتقد به انجام گرفتن آن نمی‌باشند؛ بلکه درج چنین

نقل‌هایی را در تاریخ، ساخته دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌دانند.

مضمون استدلال و برهان عالم بزرگوار شیعه مرحوم شیخ مفید قدس سره که در جواب مسأله دهم از کتاب مسائل سیرویه آمده، چنین

است:

«اولاً: خبری که می‌گوید امیرالمؤمنین علیه السلام دخترش را به عمر تزویج کرده، قابل اثبات نیست و این خبر از طریق زیرین بکار نقل

شده و او نزد اهل تحقیق معروف است که مورد اطمینان و وثوق نیست و در آنچه که نقل می‌کند، متهم است.

او از کسانی است که بغض و کینه امیرالمؤمنین علیه السلام در دل اوست و [به همین دلیل] در آنچه بر بنی‌هاشم ادعا می‌کند، رعایت

امانت داری را نکرده و لذا مورد قبول و پذیرش نیست.

ثانیاً: حدیثی هم که نقل کرده عباراتش مختلف و متضاد است.^{۳۰۳}

۳۰۲ - مهندس سید جواد حسینی طباطبائی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۷۸.

۳۰۳ - [به عبارت دیگر برقرار دارنده‌های این نقل‌ها با یکدیگر در تعارض آشکار می‌باشند].

زیرا گاهی می‌گوید: خود امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** تزویج دخترش با عمر را به عهده گرفت و گاهی می‌گوید: عباس (عموی حضرت) آن را به عهده گرفت در جای دیگر می‌گوید: عقدی واقع نشده مگر با تهدید و تخویف و وعید عمر نسبت به بنی‌هاشم و گاهی می‌گوید: عقد از روی اختیار و ایثار بود. بعضی روایت گفته‌اند: از عمر برای او بچه‌ای به دنیا آمد به نام زید و بعضی گویند: عمر قبل از همبستر شدن با او کشته شد. دسته‌ای دیگر گفته‌اند: زید فرزندی هم دارد و برخی گفته‌اند: زید کشته شد و فرزندی برای او نیست. طایفه‌ای گویند: زید با مادرش کشته شد و بعضی دیگر گویند: مادرش بعد از او زنده ماند.

پس روایتی که راوی آن چنان و روایت آن هم چنین است، باطل و با این همه اختلاف و تعارض بی‌اثر می‌شود و مورد قبول نیست و به طور کلی پیدایش این حدیث از اول و پس از اختلافاتی که در آن پدید آمده، بطلان اصل حدیث را اثبات می‌کند و به هر حال تأثیری ندارد.^{۳۰۴}

«در اصل این ازدواج اختلاف است. مرحوم مفید باب جداگانه‌ای برای آن باز کرده است. در پاسخ مسائل حاجیه مسئله ۱۵ و در

مسائل سرویه مسئله ۱۰؛ و دیگران به بحث درباره‌اش تألیف جدا اختصاص داده‌اند.^{۳۰۵}

مرحوم شیخ مفید، ابوسهل نوبختی و ابن‌شهر آشوب منکر آن هستند و محمد علی دخیل در رساله حیاة امّ کلثوم به بحث در این مورد پرداخته است. شیخ محمد جواد بلاغی **متوفای (۱۳۵۲ هـ)** رساله مفصلی در نفی آن دارد و آیتی در بررسی عاشورا و عبدالرزاق مقرر،

سید ناصر حسین الکنهویی **متوفای (۱۳۶۱ هـ)** شدیداً آن را انکار کرده‌اند.^{۳۰۶}»^{۳۰۷}

و ضوح این آشفتگی‌ها موجب گردیده تا علی محمد دخیل نیز در کتاب «اعلام النساء» چنین بنگارد:

۳۰۴ - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله (ترجمه دکتر افتخارزاده)، ص ۸۷۵ - ۸۷۶.

۳۰۵ - رک: الذریعه، ج ۲، ص ۳۹۶.

۳۰۶ - [ای بسا بتوان نظر این گروه از بزرگان شیعه همانند شیخ مفید قدس سره را با نظر گروه دوم از دانشمندان امامیه جمع کرد و گفت:

نظر امثال شیخ مفید قدس سره این است که: سنی‌ها با استناد به نقل‌های مندرج در کتاب‌هایشان، نمی‌توانند وقوع این ازدواج را ثابت کنند.]

۳۰۷ - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۷.

«از جمله ازدواجهای موهومی - که زیاد هم هست - ازدواج ام‌کلثوم دختر امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام با عمر بن خطاب است.

ابن‌عبدالبرّ و ابن‌حجر و دیگران روایت کرده‌اند که عمر بن خطاب او را از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام خواستگاری کرد.

حضرت فرمود: او هنوز کوچک است.

عمر گفت: ای ابوالحسن، او را به عقد من درآور که من بهتر از دیگران از او نگهداری خواهم کرد!

حضرت فرمود: من او را نزد تو می‌فرستم، اگر از او خوش آمد او را به ازدواج با تو درخواهم آورد. بُردی را به ام‌کلثوم داد و او را نزد

عمر فرستاد و فرمود: به عمر بگو این همان بُردی است که به تو گفتم. وی این مطلب را به عمر گفت.

عمر به او گفت: به پدرت بگو من راضی هستم! و بعد دست بر پای او گذاشته برهنه کرد؟!!

ام‌کلثوم گفت: چرا چنین می‌کنی؟ اگر تو امیرالمؤمنین نبودی بینی تو را می‌شکستم. از نزد او بیرون آمد و نزد پدر رفته داستان را به آن

حضرت گفت و اظهار داشت: مرا نزد پیرمرد بدی فرستادی!

حضرت فرمود: دخترکم! او شوهر تو می‌باشد.

(الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۲؛ الاستیعاب، ص ۴۹۰)»^{۳۰۸}

وی همچنین گفته است:

«تمام کسانی که ازدواج او را با عمر ذکر کرده‌اند، چنین اظهار داشته‌اند که ازدواج عون با او پس از کشته شدن عمر بود، با اینکه عون

در جنگ تستر^{۳۰۹} در سال هفدهم هجری در دوران خلافت عمر کشته شده است و چگونه توان پذیرفت که وی^{۳۱۰} پس از قتل عون با

۳۰۸ - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیهاالسلام شادمانی دل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۸۷۲ - ۸۷۳.

۳۰۹ - شوشتر.

۳۱۰ - [عمر].

او^{۳۱۱} ازدواج کرده است؟...

و عجیب‌ترین چیزی که موجب شده عده‌ای را به هوس اعتقاد به این داستان مسخره بیندازد، گفتار ابن‌عبدالبرّ است که گوید: محمدبن جعفر بن ابی‌طالب همان کسی است که پس از مرگ عمر بن خطاب با امّ‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب ازدواج کرده است. با اینکه خود او در همین کتاب می‌گوید:

عون بن جعفر و برادرش محمدبن جعفر در شوشتر شهید شدند، با اینکه می‌داند که جنگ شوشتر در دوران خلافت عمر و هفت سال پیش از مرگ او بوده است؛ چگونه با توجه به این تاریخ، گفتار او درست از کار درآید؟^{۳۱۲}

لذا می‌توان گفت:

این عده از اهل تسنن که منکر روایات مربوط به این ازدواج شده‌اند، (زیرا آنچه در روایات آنها درباره نحوه مواجهه خلیفه با امّ‌کلثوم ذکر شده را در شأن عمر بن خطاب ندیده‌اند) در واقع مفهوم انکارشان این است که چنین ازدواجی رخ نداده است.

علّت رواج یافتن وقوع این ازدواج در افکار عمومی چیست؟

شاید این سؤال مطرح شود که اگر چنین ازدواجی رخ نداده، پس چرا چنین حادثه‌ای در میان مردم رواج یافته و عده‌ای را به این توهم انداخته که چنین ازدواجی صورت گرفته است؟

«این حدیث از آن جهت منتشر شد که ابو محمد حسن بن یحیی صاحب النسب در کتابش آن را آورده و عده‌ای پنداشته‌اند که چون یک فردی علوی آن را روایت کرده، پس حدیث درستی است، با اینکه وی از زبیر بن بکّار نقل کرده است.»^{۳۱۳}

۳۱۱ - [امّ‌کلثوم].

۳۱۲ - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۸۷۳.

۳۱۳ - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۸۷۶، به نقل از: شیخ مفید قدّس سرّه.

همچنین در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت:

«شاید منشأ این وهم و خیال، این باشد که یکی از زنه‌های عمر، نامش امّ کلثوم بوده و او مادر عبیدالله بن عمر، امّ کلثوم دختر جرجول خزاعیه است، و چون هم نام با دختر مطهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و امّ کلثوم مشهور و معروف هم، همان حضرت است، وقتی می‌گویند امّ کلثوم زن عمر بوده است، ذهن‌ها به سوی حضرت امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب علیه السلام منتقل می‌شود. به همین جهت بعضی خیال کرده‌اند که آن حضرت، زن عمر بوده است.

و از آن سو امّ کلثوم دیگری هم بوده که عمر به خواستگاری او رفت و آن امّ کلثوم دختر ابوبکر است و بعضی به اشتباه خیال کرده‌اند او دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است.

اینک برای روشن شدن مطلب به آن اشاره می‌کنیم:

ابوالفرج اصفهانی (از علماء اهل سنت) در کتاب «أغانی»^{۳۱۴} روایت کرده است که: مردی از قریش به عمر بن خطاب گفت: آیا با امّ کلثوم

- دختر ابوبکر - ازدواج نمی‌کنی تا دوستی خود را بعد از مرگ با ابوبکر حفظ نمایی و در خاندان او جایگزین وی باشی؟

عمر گفت: بله دوست می‌دارم چنین کنم. اکنون تو به سوی عایشه برو و به او بگو، و جواب او را برای من بیاور.

او نزد عایشه رفت و آنچه عمر گفته بود به عایشه اطلاع داد.

عایشه با خوشرویی (البته در ظاهر) از این پیشنهاد استقبال کرد. بعد از آن، مغیره بن شعبه بر عایشه وارد شد و او را غصه‌دار و غمگین

دید. به او گفت: تو را چه شده است؟

او پیغام عمر را برای مغیره بازگو کرد و گفت: این دخترک نوجوان است و من دوست دارم زندگی خوشتر و نرمتری از زندگی با عمر

داشته باشد. (یعنی عمر خشن است و نمی‌خواهم با او زندگی کند).

مغیره گفت: این کار را به عهده من بگذار تا برایت مشکل را حل کنم. سپس نزد عمر رفت و گفت: خوش باشی و پُرسر، شنیده‌ام می

خواهی با خاندان ابوبکر وصلت کنی و دختر او - امّ کلثوم - را خواستگاری کرده‌ای؟ گفت: بله چنین است.

مغیره گفت: این خوب است، لکن تو مردی تندخو نسبت به خانواده‌ات هستی و این دخترکی نارس است. پس تو دائماً بر او ایراد می‌گیری و او را می‌زنی و او فریاد می‌زند ای پدر! پس تو را غمگین می‌کند؛ و عایشه نیز از این کار رنج می‌برد و همگی ابوبکر را یاد می‌کنند و مصیبت او بر آنها تازه می‌شود؛ و هر روز چنین می‌شود.

عمر گفت: چه وقت از پیش عایشه آمدی که چنین می‌گویی؟ او مرا برای خواهرش پذیرفته! مغیره گفت: الان از نزد او می‌آیم. عمر گفت: گواهی می‌دهم که آنها از من خوششان نمی‌آید و تو برای آنها ضمانت کرده‌ای و به آنها قول داده‌ای که مرا از خواسته‌ام منصرف کنی؛ باشد از آن گذشتم.

مغیره نزد عایشه رفت و این خبر را به او رساند و عمر هم دیگر برای این دختر به آنها مراجعه نکرد.

خوانندگان محترم توجه دارند که وجود این دو امّ کلثوم (مادر عبیدالله بن عمر و دختر ابوبکر) و ارتباط آنها با عمر بن خطاب باعث شده که بعضی خیال کنند امّ کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب **علیه‌السلام** همسر عمر بوده است.^{۳۱۵}

دیدگاه گروه دوم از دانشمندان شیعه

عده زیادی از علمای شیعه معتقداند که این ازدواج نه از روی اختیار، بلکه از روی جبر و اضطرار صورت گرفته و این عقد نتیجه تهدیدهای مکرر امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** از سوی عمر بوده است.

این دسته از علما برای گفته‌های خویش دلایلی آورده‌اند که بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

«مرحوم شیخ بزرگوار و محدث نامدار، کلینی **رضوان الله علیه** در کتاب کافی، از هشام بن سالم از لسان به حق ناطق حضرت امام جعفر صادق **علیه‌السلام** روایت کرده که آن حضرت فرمودند:

۳۱۵ - فرید سائل: افسانه ازدواج (بررسی ازدواج حضرت امّ کلثوم با عمر در مدارک شیعه و سنی)، ص ۲۰ - ۲۲.

زمانی که عمر به خواستگاری رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: او (امّ کلثوم) کوچک (و خردسال) است. پس عمر، عباس -

عموی امیرالمؤمنین علیه السلام - را ملاقات کرد و گفت: چیست مرا؟! آیا مشکلی دارم؟

عباس گفت: مگر چه شده؟

گفت: برای خواستگاری پیش پسر برادرت رفتم ولی مرا رد کرد. بدان به خدا قسم، که چاه زمزم را پُر خواهم کرد تا خشک شود،^{۳۱۶} و

هیچ فضیلت و کرامتی برای شما نمی‌گذارم مگر اینکه نابود می‌کنم و دو نفر شاهد علیه علی درست می‌کنم که شهادت (دروغ) بدهند که

او دزدی کرده و حتماً دست او را قطع خواهم کرد.

پس عباس به نزد حضرت آمد و به او خبر داد و از او خواست امر را به دست او بدهد و حضرت چنین کردند.^{۳۱۷}

در خبر دیگری آمده است:

عمر، عباس بن عبدالمطلب را به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و از او خواست که امّ کلثوم را به ازدواج او درآورد. ولی حضرت

امتناع کردند.

عباس برگشت و خبر امتناع حضرت را به عمر داد.

عمر گفت: ای عباس آیا او از اینکه دخترش را به ازدواج من درآورد خودداری می‌کند؟

به خدا قسم اگر او را به ازدواج من در نیاورد، علی را می‌کشم.^{۳۱۸}

عباس برگشت و این خبر را به حضرت رسانید.

۳۱۶ - شاید چون افتخار سقایت مسجدالحرام و آب زمزم به دست عباس بود، عمر می‌خواست این افتخار را از بین ببرد و عباس را

به آن تهدید می‌کرد.

۳۱۷ - ثقة الاسلام کلینی: کافی، ج ۵، ص ۳۴۶، ح ۱؛ حرّ عاملی: وسائل، ج ۱۴، ص ۴۳۳، ح ۲.

۳۱۸ - شریف مرتضی: الشافی، ج ۳، ص ۲۷۲.

باز هم حضرت بر امتناع خود ایستادگی کردند.

پس عباس به عمر خبر داد. عمر به عباس گفت: روز جمعه به مسجد بیا و پای منبر بنشین تا آنچه واقع می‌شود را بشنوی و بدانی که اگر بخواهم او را بکشم، می‌توانم.

روز جمعه عباس در مسجد حاضر شد. هنگامی که عمر از خطبه خود فارغ شد گفت: ای مردم، در این شهر مردی از اصحاب محمد هست که با اینکه محسن است (یعنی زن دارد) زنا کرده است و فقط امیرالمؤمنین عمر از این کار خبر دارد؛ شما در این باره چه می‌گوئید؟

پس مردم از هر طرف با صدای بلند گفتند: اگر امیرالمؤمنین (عمر) از این قضیه مطلع است، نیازی به اطلاع دیگران نیست،^{۳۱۹} باید حکم خدا را در حق او جاری کند (یعنی او را سنگسار کند و بکشد).

هنگامی که سخن عمر پایان یافت، در خلوت رو به عباس کرد و گفت: به نزد علی برو و آنچه شنیدی به او بگو. اگر او را به ازدواج من در نیاورد، فردا در خطبه‌ام خواهم گفت:

مردی که می‌گفتم، علی است و حتماً او را به این اتهام سنگسار خواهم کرد.^{۳۲۰}

پس عباس به سوی امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** رفت و سخنان عمر را به او عرض کرد.

حضرت فرمودند: من می‌دانم این کار از چیزهایی است که بر او سهل و آسان است (یعنی نسبت ناروا دادن و در پی آن بی‌گناه کشتن

۳۱۹ - [توجه به این نکته لازم است که از نظر شریعت اسلام، چنین ادعایی تنها با شهادت چهار شاهد عادل که هم‌زمان شهادت دهند، ثابت می‌گردد و در غیر این صورت بر شهود حدّ قذف (هشتاد ضربه تازیانه) جاری می‌گردد. خود خلیفه دوم نیز در ماجرای مغیره بن شعبه از همین حربه استفاده کرد و با منصرف ساختن چهارمین شاهد، حد را بر مغیره جاری نساخته و برعکس، بر سه شاهد نخست، حد جاری نمود!]

(سید عبدالحسین شرف‌الدین: اجتهاد در مقابل نصّ (ترجمه علی دوانی)، ص ۳۴۰ - ۳۴۵)

۳۲۰ - [همین سند تاریخی دلالت دارد بر این که حضرت امیرعلیه‌السلام پیوسته در نماز جماعت مسجد و مراسم‌های مشابه، حاضر نمی‌شده‌اند.]

برای او آسان است) و من هرگز آن چه او می خواهد، انجام نمی دهم.

عباس عرض کرد: اگر شما انجام نمی دهی، پس من انجام می دهم و شما را قسم می دهم که با گفتار و کردار من مخالفت نکنی. پس به

سوی عمر رفت و به او گفت: من کاری که تو می خواهی انجام می دهم (یعنی امّ کلثوم را به عقد تو درمی آورم).

عمر مردم را جمع کرد و گفت: این عباس عموی علی بن ابی طالب است که اختیار دخترش امّ کلثوم را به عهده او نهاده و او را امر کرده

که مرا به تزویج وی درآورد. و پس از مدّت کمی عباس او را به عقد عمر درآورد. «^{۳۲۱}»^{۳۲۲}

این روایت با عبارت دیگری نیز نقل شده است:

«عمر در آخر خطبه اش گفت: ای مردم اگر خلیفه اطلاع داشته باشد که مردی از شما با زنی زنا کرده و شاهی نداشته باشد چه می

کنید؟

گفتند: قول خلیفه حجّت است، اگر امر کند او را سنگسار می کنیم.

پس عمر ساکت شد و از منبر پایین آمد، پس عباس را در خلوتی پیش کشید و گفت: قضیه را دیدی؟

گفت: آری.

عمر گفت: و الله اگر علی خواستگاری را نپذیرد، فردا در خطبه ام می گویم آن مردی که چنین کرده علی است پس او را سنگسار کنید.^{۳۲۳}

«^{۳۲۴}»

بنابراین باید گفت:

۳۲۱ - بحرانی: عوالم العلوم، ج ۲؛ به نقل از: اللعة البيضاء، ص ۱۳۹.

۳۲۲ - فرید سائل: افسانه ازدواج، ص ۲۳ - ۲۶.

۳۲۳ - بحرانی: عوالم العلوم، ج ۲؛ به نقل از: اللعة البيضاء، ص ۱۳۹.

۳۲۴ - فرید سائل: افسانه ازدواج، ص ۲۸ - ۲۹.

براساس مدارک معتبر شیعی ازدواج عمر با امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب علیه السلام با میل، رغبت و رضایت آن حضرت علیه السلام و دخترشان صورت نپذیرفته و عمر بن خطاب این بار نیز چون همیشه با تکیه بر قدرت، مقام خلافت و روش‌های تهدیدآمیزش، کار خویش را پیش برده است.

جدّیت او در انجام تهدیداتش نشان می‌داد که وی تا رسیدن به مقصود خویش از ارتکاب هیچ عملی فروگذار نیست، زیرا پیوسته بر انجام آن سوگند یاد می‌کرد.

این نوع ستم و تعدّی از غم‌انگیزترین و دردناک‌ترین جفاها بر خاندان وحی علیهم السلام است.

بیهوده نیست که آن حضرت علیه السلام در همین سال‌های رنج، غریبانه سر درون چاه می‌نمودند و دردهای جانکاهشان را این گونه بروز می‌دادند. عمل ایشان حاکی از شدت داغ ظلم‌ها و ستم‌هایی است که بر سینه ایشان سنگینی می‌نمود؛ چنانچه امام صادق علیه السلام فرمودند:

«همانا این ناموسی بود که از ما به غصب و ستم بردند.»^{۳۲۵}

نکته جالب توجه این که مرحوم شیخ حرّ عاملی قدس سرّه، آن‌گاه که می‌خواهد بر اساس درایت حدیث، ماجرای این ازدواج را در کتاب وسائل الشیعه نقل کند، آن را ذیل عنوان «جَوَازُ مُنَاكَحَةِ النَّاصِبِ عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَ التَّقِيَّةِ» درج می‌نماید که معنای این عنوان در درک فضای وقوع این ازدواج بسیار مؤثر می‌باشد.

با توجه به آنچه از تهدیدات خلیفه بیان شد، می‌توان گفت:

«در اینکه عمر بر این کار اصرار زیاد نمود و حضرت را تهدید کرد، میان شیعه و سنی اختلافی نیست؛ چنانچه در کتب اهل سنت، مثل

طبقات ابن سعد و ذریّه طاهره دولابی و مجمع الزوائد^{۳۲۶} به تهدید اشاره شده و در دو کتاب اخیر، اسم از تازیانه عمر^{۳۲۷} در قضیه

۳۲۵ - کلینی: کافی، ج ۵، ص ۳۵۰؛ حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۲۹.

۳۲۶ - طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۲؛ الذریّه الطاهره، ص ۱۶۰، ح ۲۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴۹۹.

خواستگاری به میان آمده است.»^{۳۲۸}

لذا اگر این ازدواج درست بوده و از حقیقت برخوردار باشد، خود گواه بر شدت مظلومیت حضرت علی علیه السلام و بیان کننده جوّ سیاسی حاکم بر مسلمانان آن زمان است؛ به ویژه که برخی از اسناد تاریخی، حاکی از توطئه چینی عایشه و عمروعاص جهت وقوع این ازدواج می باشند:

«تاریخ طبری و بسیاری از منابع دیگر اهل سنت نوشته اند:

عمر بن خطاب ابتدا به خواستگاری امّ کلثوم دختر ابوبکر رفت، عایشه این پیشنهاد را با خواهرش مطرح کرد؛ در پاسخ گفت: مرا با او کاری نیست.

عایشه گفت: آیا امیرالمؤمنین (عمر) را نمی خواهی؟

گفت: آری نمی خواهم، او در زندگی سخت و خشن و با زنان تندخو و بدرفتار است.

عایشه کسی را نزد عمروعاص فرستاد و ماجرا را به او گفت.

عمروعاص گفت: من ماجرا را درست می کنم، آن گاه نزد عمر رفت و گفت: خبری شنیده ام که خدا نکند.

عمر گفت: چیست؟

گفت: امّ کلثوم دختر ابوبکر را به زنی خواسته ای؟

گفت: بله، مرا برای او نمی پسندی یا او را برای من نمی پسندی؟

گفت: هیچ کدام، ولی او نوسال است و در نزد عایشه با ملایمت و مدارا بزرگ شده و تو تندخویی و ما از تو می ترسیم و نمی توانیم هیچ

۳۲۷ - [ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱، ص ۱۸۱)، تازیانه عمر را ترسناک تر از شمشیر حجّاج بن یوسف می داند.]

۳۲۸ - فرید سائل: افسانه ازدواج، ص ۲۶ - ۲۷.

یک از عادات تو را برگردانیم... و من بهتر از او را به تو نشان می‌دهم؛ امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب را...»^{۳۲۹} «^{۳۳۰}

نظر استاد سید علی حسینی میلانی^{۳۳۱}

«اما در مقام بررسی و تحقیق مطلب دوم، یعنی ازدواج امّ کلثوم علیها السلام دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با عمر بن خطاب، باید گفت:

این قضیه از دو جهت باید مورد بررسی و دقت قرار گیرد:

۱ - از جهت روایات شیعه.

۲ - از جهت روایات مخالفین.

اما آنچه از نظر روایات معتبر شیعه به دست می‌آید، که مجموعاً سه روایت است^{۳۳۲} این است که:

عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام، دختر کوچکترشان سیده جلیله امّ کلثوم را خواستگاری نمود، حضرت از راه اینکه این دختر کم سن است و آمادگی ازدواج ندارد به او جواب رد دادند، پس از مدّت زمانی، عمر، عباس عموی رسول خدا را ملاقات نموده و از او پرسید: آیا عیب و عاری در من سراغ داری؟! عباس در جواب گفت: مگر چه اتفاقی افتاده - و مراد از این سؤال چیست؟ - عمر گفت: از فرزند برادرت - یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام - دخترش را خواستگاری نمودم ولی جواب رد به من داده است، پس از آن عمر

۳۲۹ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۱؛ العقد الفرید، ج ۶، ص ۹۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۳؛ البدایة و النهایة ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۵۷.

۳۳۰ - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۷۵.

۳۳۱ - علاقمندان می‌توانند مشروح این مبحث را در دو کتاب ایشان به نام‌های «الرسائل العشر فی الاحادیث الموضوعة فی کتب السنّه»

و «محاضرات فی الاعتقادات» بی‌گیری فرمایند.

۳۳۲ - کلینی: فروع کافی، ج ۵، ص ۳۴۶ و ج ۶، ص ۱۱۵.

در مقام تهدید عباس (بلکه تهدید امیرالمؤمنین علیه السلام و بنی هاشم) اضافه کرد: بخدا قسم چاه زمزم را پر کرده، و آثار جلالت و عظمت بنی هاشم را (در مکه و مدینه) از بین می‌برم، و نیز دو شاهد علیه امیرالمؤمنین علیه السلام مبنی بر اینکه دزدی کرده اقامه می‌نمایم، و به دنبال آن، حدّ سارق را بر او جاری می‌نمایم.

عباس نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و آنچه بین او و عمر گذشته بود به عرض آن حضرت رساند. وی از آن بزرگوار درخواست نمود که تصمیم‌گیری درباره این ازدواج را آن حضرت به او واگذار نماید، امیرالمؤمنین نیز به تقاضای عمویشان پاسخ مثبت دادند، پس از آن عباس، امّ کلثوم را به عقد عمر درآورد، و پس از آنکه عمر مقتول گردید، امیرالمؤمنین علیه السلام آن مخدّره را به خانه خودشان انتقال دادند.

و از امام صادق علیه السلام در ارتباط با این ازدواج سؤال شد، حضرت فرمودند: مخدّره‌ای را از ما غصب کردند!!^{۳۳۳}

آنچه از روایات شیعه - که از نظر سند قابل مناقشه نیست - برمی‌آید، چیزی بیش از اینکه بیان گردید نمی‌باشد.

قبل از ورود در بررسی روایات مخالفین تذکّر یک نکته ضروری است و آن اینکه:

شرح قضیه تزویج امّ کلثوم نه در صحیح بخاری و نه صحیح مسلم و نه سایر صحاح ششگانه موجود است، و نیز در اکثر قریب به اتفاق مسانید و معاجم مشهور و معتبر عامّه، اثری از کیفیت این واقعه یافت نمی‌شود.

و جدّاً جای دقّت و توجّه است که واقعه‌ای که این چنین برای آنها در تنبیت خلافت امامانشان مؤثّر است، چگونه از روایت تفصیل آن

غفلت کرده‌اند، و اساساً آیا غفلت یا تغافل در نقل چنین امری با این همه اهمّیت جا دارد؟

خیر، بلکه معلوم می‌شود اصل واقعه چندان پایه و اساسی ندارد، و الاّ واقعه تزویج حضرت دختر خویش را به عمر - آن هم با کمال میل

۳۳۳ - شایان ذکر است که: عدّه‌ای از قداماء بزرگان شیعه مانند شیخ مفید رحمه الله و سیّد مرتضی رحمه الله اصل واقعه تزویج و حتی مجرد

اجراء عقد را انکار کرده‌اند، و عدّه کثیری از بزرگان شیعه ظهور روایات وارده را در وقوع حتی صیغه عقد با ادله‌ای عقلی و شواهدی

از نقل از کار انداخته‌اند.

و رغبت - واقعه‌ای نیست که اگر آنان بتوانند وقوع آن را اثبات کنند، به این آسانی از آن بگذرند، ولو اینکه در نظر ما شیعیان، اثبات امر امامت و خلافت با آن رفعت و جلالتی که دارد، با چنین اموری حتّی اگر وقوعش مسلّم باشد (تا چه رسد به اینکه اصل وقوع، هنوز مورد ابهام است) آب در هاون کوفتن و خط بر آب نقش کردن است.

پس از تذکّر این نکته، در مقام بررسی روایات وارده در کتب فریقین چنین گفته می‌شود:

اهل خلاف، این واقعه را در کتابهایشان از دو طریق نقل کرده‌اند:

۱ - طریق اهل بیت علیهم السّلام.^{۳۳۴}

۲ - طریق غیر اهل بیت علیهم السّلام.^{۳۳۵}

و آنچه قابل توجّه است اینکه: بزرگان اهل جرح و تعدیل از اعلام و محققین عامّه، روایات وارده از هر دو طریق را تضعیف کرده‌اند و هیچیک را قابل اعتنا ندانسته‌اند!!

علاوه اینکه محتوای این روایات از اضطراب عجیبی برخوردار است که خود این اضطراب متن از اسباب تضعیف حدیث نزد محققین است.

نتیجه سخن اینکه: اولاً؛ در میان کتب اهل سنّت، کتبی که از اعتبار خاصّی برخوردارند (مانند صحاح و اکثر قریب به اتفاق مسانید و معاجم) نام و نشانی از وقوع این تزویج با میل یا رضایت حضرت امیر علیه السّلام در آنها یافت نمی‌شود.

ثانیاً؛ در سایر کتابهایشان که این واقعه را از دو طریق (طریق اهل بیت، و طریق غیر ایشان) نقل کرده‌اند، حدیثی که خودشان اتفاق بر

۳۳۴ - تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۴۴؛ ج ۱۱، ص ۳۸۲؛ ج ۴، ص ۱۰۶.

۳۳۵ - الطبقات الکبری: ج ۸، ص ۴۶۲؛ المستدرک: ج ۳، ص ۱۴۲؛ السنن الکبری: ج ۷، ص ۶۳ و ص ۱۱۴؛ تاریخ بغداد: ج ۶، ص

۱۸۲؛ الاستیعاب: ج ۴، ص ۱۹۵۴؛ اسد الغابه: ج ۵، ص ۶۱۴؛ الذریّة الطاهره: ص ۱۵۷ - ۱۶۵؛ مجمع الزوائد: ج ۴، ص ۴۹۹؛ المصنّف

صنعانی: ص ۱۰۳۵۴.

صحت سند آن داشته باشند موجود نیست.

ثالثاً: متن روایات موجود (صرفنظر از نقاش سندی) از اضطرابی عجیب در ذکر جوانب مختلف واقعه برخوردار است،^{۳۳۶} و محققین

حدیث شناس، روایاتی را که اضطراب متن در آنها به مراتب کمتر از آنست که در روایات این واقعه به چشم می‌خورد، از حیث اعتبار

ساقط کرده و تضعیف می‌نمایند.

مبنی بر آنچه گذشت چنین گفته می‌شود:

پس از آنکه نقل قابل اعتنایی از مخالفین به دست نیامد، بنابر ظاهر روایات شیعه - در صورتی که اصل واقعه را انکار نکنیم، و روایات

وارد را نیز از ظاهرش که دلالت بر وقوع واقعه می‌نماید منصرف ننمائیم، که البته خود این دو مطلب نیز جای بحث و تحقیق عمیقی

دارد - نهایت آنچه که امکان دارد به آن ملتزم شویم این است که:

امیرالمؤمنین **علیه السلام** با مراجعات مکرر و یافشاری و اصرار بسیار زیاد عمر بن خطاب (که در روایات مخالفین نیز کاملاً مشهود است)

و پس از رد و انکارها و اعتذارهای مختلف از جانب آن حضرت، و بالاخره تهدیدهای گوناگون از ناحیه عمر و واسطه قرار دادن عمر،

عقیل و عباس را (که مدارک عامه، با صراحت حاکی از تمام این امور است) در شرایطی ناهنجار و بدون رضایت قلبی، امر تزویج

ام‌کلثوم را به عمویشان عباس واگذار فرمودند، عمو نیز پس از اجراء عقد، آن علویّه جلیله را به خانه عمر برده، و بعد از مدتی کوتاه، قتل

خلیفه واقع گردید و امیرالمؤمنین **علیه السلام**، دخترشان را به منزل خودشان برگرداندند.

کدامین عاقل که از ذره‌ای انصاف بهره‌مند باشد، واقعه‌ای که مشتمل بر چنین خصوصیتی می‌باشد را دلیل بر وجود ارتباطات به اصطلاح

حسنه بین امیرالمؤمنین و عمر بن خطاب می‌داند، که در نتیجه از این راه بخواهد تصحیح خلافت او را بنماید، و همچنانکه مکرر گفته

۳۳۶ - الطبقات الكبرى: ج ۸، ص ۴۶۳، چاپ بیروت؛ الاصابه: ج ۴، جزء ۸، ص ۲۷۵، رقم ۱۴۷۳، دارالکتب العلمیه - بیروت؛ البدایة

و النهایه: ج ۵، ص ۳۳۰، دار احیاء التراث العربی - بیروت؛ انساب الاشراف: ج ۲، ص ۴۱۲، دار الفکر - بیروت؛ المستدرک: ج ۳، ص

۱۴۲، دارالمعرفه - بیروت.

شد، بعد از اثبات مدّعی شیعه با دلائل متقن و غیر قابل خدشه، مبنی بر اینکه حقّ تعیین امام و خلیفه و جانشین رسول

خداصلی الله علیه وآله، حقّ انحصاری خداوند متعال می‌باشد، و بندگان را در این زمینه هیچ‌گونه حقّی نیست، جائی برای استدلال به این

گونه وقایع (بر فرض وقوع، و اینکه حتّی وقوعش با رضایت انجام گرفته باشد) برای اثبات مقام منیع امامت برای غیر امام حقّ و غیر

منتخب خداوند متعال نمی‌ماند.

اما وقوع مضاجعت، ولادت فرزندی از این مخدّره برای عمر، و فرستادن امیرالمؤمنین علیه السلام آن مخدّره را برای عمر در حالیکه

آرایش و زینت کرده باشد!! برانداز کردن خلیفه آن مکرمه را!! و سایر مطالب واهی و بی‌اساس که در متون روایات اهل خلاف موجود

است تمامی کذب و افتراء و جعل و وضع بوده، و فاقد کوچکترین ارزشی می‌باشد.

و ظاهر اظهارات خلیفه حاکی از این است که منشأ اصرار زیادش برای تحقّق این ازدواج، روایتی است که رسول خداصلی الله علیه وآله

فرموده‌اند: هر حسب و نسبی روز قیامت منقطع است الا حسب و نسب من،^{۳۳۷} و بنا به ادّعی خودش می‌خواهد با انتساب به فاطمه

زهرالیه السلام، انتساب به رسول خداصلی الله علیه وآله پیدا کند، تا روز قیامت از این انتساب انتفاع ببرد.

ولکن قضیه‌ای که هم اکنون از نظرتان می‌گذرد، وجود غرضی دیگر را در اصرار جهت انجام این ازدواج تقویت می‌کند:

محمدبن ادریس شافعی می‌گوید: چون حجّاج بن یوسف ثقفی، دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج خود درآورد، خالد بن یزیدبن معاویه به

عبدالملک مروان گفت: آیا در امر این ازدواج، حجّاج را به حال خود گذاشتی؟ عبدالملک در جواب خالد گفت: آری، مگر مشکلی در

میان است؟ خالد گفت: بخدا قسم این کار منشأ بزرگترین مشکلات است، عبدالملک گفت: چگونه و به چه سببی؟ خالد گفت: به خدا

ای خلیفه، از زمانی که رَمْلَه دختر زبیر را به ازدواج درآورده‌ام، تمام کینه‌ها و عداوتی که نسبت به زبیر داشتم از دلم بیرون رفته است،

انگار عبدالملک خواب بود و با این کلام بیدار گشت و فوراً به حجّاج نوشت: دختر عبدالله را طلاق بگو، و حجّاج نیز امتثال امر خلیفه

وقت را نمود.^{۳۳۸}

و البته طبع مصاهرت و ایجاد فامیلی همین است که منشأ از بین بردن عداوتها و کدورت‌های گذشته خواهد شد، و یا لااقل آنها را تعدیل می‌نماید، و این مطلب منافات با اغراض سوء بنی‌امیه داشت که در صدد بودند به هر وسیله ممکن بغض بنی‌هاشم را در دلها (و به خصوص دل‌های عمالشان) پرورانند.

و عمر بن خطاب را جز این در سر نبود که شاید از طریق این فامیلی با بنی‌هاشم و بالخصوص بیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بتواند مسیر فکری جامعه مسلمین را نسبت به قضایای سقیفه و آنچه که از طرف او و هوادارانش بر سر فاطمه زهرا علیهاالسلام آمده بود منحرف سازد.^{۳۳۹}

امیرالمؤمنین علیه‌السلام چند دختر به نام امّ کلثوم داشته‌اند؟

علامه محمد تقی شوشتری در کتاب «قاموس الرجال» گوید:^{۳۴۰}

«امّ کلثوم دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

نقل شده است که امّ کلثوم کنیه زینب صغری است.

این همان موضوعی است که از کتاب «ارشاد»^{۳۴۱} استفاده می‌شود؛ چرا که در تعداد فرزندان حضرت علی علیه‌السلام می‌نویسد:

زینب صغری، کنیه‌اش امّ کلثوم و از فاطمه علیهاالسلام بوده است.

۳۳۸ - مختصر تاریخ دمشق: ج ۶، ص ۲۰۵.

۳۳۹ - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافضل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۲۷ - ۲۳۵.

۳۴۰ - اقتباس از متن عربی مندرج در: فاطمة الزهراء علیهاالسلام بهجة قلب المصطفى، ج ۲، ص ۶۵۵ - ۶۵۶.

۳۴۱ - تألیف شیخ مفید قدس سره.

ولی شیخ مفید **قدس سره** ظاهراً اشتباه کرده است؛ زیرا هم وی و هم دیگران اتفاق نظر دارند بر این که هرچند زینب صغری دختر علی **علیه السلام** می باشد ولی مادرش کنیز بوده است.

اگر دومین دختر حضرت زهرا **علیها السلام** هم اسمش زینب باشد، در این صورت زینب وسطی خواهد بود و نه زینب صغری.

البته از ظاهر عبارات دیگران فهمیده می شود که امّ کلثوم نام او بوده و کسی برای او اسم دیگری نگفته است.

بلکه درباره دختران حضرت علی **علیه السلام** از حضرت فاطمه **علیها السلام** گفته اند:

زینب کبری و امّ کلثوم کبری.

و گفته اند: زینب صغری و امّ کلثوم صغری از کنیز و امّ ولد بوده اند؛ چنان که در کتاب «نسب قریش» نوشته مصعب الزبیری و در تاریخ

طبری و دیگر کتابها آمده است.

خلاصه آن که حضرت علی **علیه السلام** دو دختر به نام امّ کلثوم داشته است.

امّ کلثوم کبری از حضرت زهرا **علیها السلام** و امّ کلثوم صغری از امّ ولد [کنیز] و برای هیچ یک از آن دو اسمی شناخته نشده است^{۳۴۲}

۳۴۲ - [با توجه به دیدگاه مرحوم محقق شوشتری، عبارت مندرج در کتاب ارشاد به صورتهای زیر قابل تغییر می باشد:

الف) زینب وسطی، کنیه اش امّ کلثوم کبری و از فاطمه زهرا **علیها السلام** بوده است.

ب) زینب صغری، کنیه اش امّ کلثوم صغری و از امّ ولد بوده است.

البته با توجه به عدم ذکر نام زینب برای این دو امّ کلثوم بهتر است بگوییم:

الف) امّ کلثوم کبری از فاطمه زهرا **علیها السلام** بوده است.

ب) امّ کلثوم صغری از امّ ولد بوده است.

ج) زینب کبری از فاطمه زهرا **علیها السلام** بوده است.

د) زینب صغری از امّ ولد بوده است.]

شاید بر اثر اشتباهات مورخین، تاریخ زندگانی و ازدواج این دو ام‌کَلثوم در هم آمیخته و موجبات این توهم را فراهم آورده که عمرین خطاب، ام‌کَلثوم کبری دخت گرامی حضرت فاطمه علیها السَّلَام را خواستگاری نموده است.

دیدگاه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره

«تحقیق دیگر آن است که ام‌کَلثوم همسر عمر، دختر ابوبکر از اسماء بنت عمیس بود و وی پس از شهادت جعفر همسر ابوبکر شد. او کودک بود و پس از مرگ ابوبکر، اسماء همسر امیرمؤمنان علی علیه السَّلَام شد.

این کودک هم مانند محمدبن ابوبکر به خانه علی علیه السَّلَام آمد و در واقع ربیبه علی علیه السَّلَام بود و عمر او را به همسری گرفت.

استفتاء و نامه‌ای از آیت‌الله العظمی مرعشی با مهرش در مورخ ربيع الاول ۱۴۰۷ هـ. ق. به همین مضمون آمده است:

ام‌کَلثوم که با عمر ازدواج کرد ربیبه علی علیه السَّلَام بود. دختر اسماء بنت عمیس از ابوبکر. او کودک بود و با ازدواج اسماء با

علی علیه السَّلَام پس از مرگ ابوبکر، به خانه علی علیه السَّلَام آمد و بزرگ شد و با عمر ازدواج کرد. او را همه جا ام‌کَلثوم بنت

علی علیه السَّلَام می‌گفتند...»^{۳۴۴}

تحلیل دیگری از ازدواج عمر با ام‌کَلثوم

با توجه به اسناد تاریخی مربوط به مذاکره دو تن از زیرکان عرب یعنی عمروبن عاص و مغیرهبن شعبه با عمرین خطاب^{۳۴۵}، می‌توان به

۳۴۳ - ر.ک: محقق شوشتری: قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۰۵.

۳۴۴ - دکتر علی اکبر حسنی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۹.

۳۴۵ - ر.ک: علامه جعفر مرتضی عاملی: ظلامت ام‌کَلثوم، ص ۱۲۷ - ۱۳۱.

این دو نکته دست یافت:

الف) تلاش آن دو جهت منصرف ساختن خلیفه دوم از ازدواج با ام‌کلثوم - دختر نوجوان ابوبکر که تحت سرپرستی عایشه بود^{۳۴۶} - نشان می‌دهد که: شرایط زمانی و اوضاع سیاسی - اجتماعی حاکم بر آن مقطع خاص از دوران زمامداری عمر اقتضا می‌کرد تا خلیفه دوم با آل ابی‌بکر وصلت کند.

ب) عایشه که بعد از پدرش هدایت حزب ابوبکر و طرفداران او را بر عهده داشت، به شدت با انجام این وصلت مخالف بود.

این مخالفت هم تا آنجا بود که عایشه برای حل این مشکل از مغیره و عمروعاص یاری خواست.

از کنار هم نهادن این دو نکته مهم با دیدگاه مرحوم آیه‌الله العظمی سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی^{۳۴۷} مبنی بر این که اسماء بنت عمیس

(همسر ابوبکر) فرزند دختری به نام ام‌کلثوم داشته است، می‌توان دریافت: سیاست اصلی عمر، ازدواج با یکی از دختران ابوبکر بود و

عمروعاص که با زیرکی خاص خود از این هدف آگاهی یافت؛ ابتدا خلیفه را از ازدواج با دختری که تحت حمایت عایشه بود منصرف

۳۴۶ - منابع تاریخی نوشته‌اند که: امّ حبیبه دختر خارجه بن زید انصاری - همسر ابوبکر - پس از مرگ او، دختری به دنیا آورد که نامش

امّ کلثوم است. (نویری: نهاية الارب (ترجمه دکتر محمود دامغانی)، ج ۴، ص ۱۱۷)

اسناد تاریخی حاکی‌اند که: عمر بن خطاب نیز از دختر ابوبکر به نام ام‌کلثوم خواستگاری کرد. (ابن قتیبه: المعارف، ص ۱۷۵؛ مقدسی: البدء

و التاريخ، ج ۵، ص ۹۲)

همچنین در هر سه سند فوق تصریح شده است که:

امّ کلثوم مذکور در این اسناد را به عقد طلحه بن عبیدالله (پسرعموی ابوبکر که سخت مورد حمایت عایشه بود) درآوردند.

لذا باید گفت: عمر در ابتدا از ام‌کلثوم - که دختر امّ حبیبه بود - خواستگاری کرده است.

(همین ام‌کلثوم است که طبق تصریح ابن‌سعد در کتاب طبقات الکبری (ج ۸، ص ۲۷۰ - ۲۷۱) عایشه را در عمل به فتوای انحصاری‌اش

مبنی بر رضاع کبیر یاری می‌داد!)

۳۴۷ - ر.ک: دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۹.

ساخت؛ سپس^{۳۴۸} او را به ازدواج با دختر دیگر ابوبکر (که همچون برادرش محمد تحت سرپرستی و تربیت حضرت علی علیه السلام رشد و تکامل معنوی یافته و عایشه نیز هیچ توجهی به او نداشت) ترغیب کرد.^{۳۴۹} بدین ترتیب نه تنها عمر به هدف نخستین خود دست می یافت؛ بلکه با ادعای علاقه به وصلت با بنی هاشم و خاندان نبوی، (ضمن منحرف ساختن آل ابی بکر از کشف هدف اصلی اش) می توانست خاطرات تلخ هجوم به بیت فاطمه علیها السلام را از بین برده و با مجبور ساختن امیرالمؤمنین علیه السلام به قبول این وصلت، وی را بار دیگر تحقیر و تضعیف نماید.^{۳۵۰}

بخش ج) روابط متقابل خلیفه سوم با خاندان وحی علیهم السلام

ادعای روابط دوستانه امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه سوم، بیشتر در میان وقایع تاریخی مربوط به شورش عمومی علیه عثمان عنوان گردیده است.

چنانچه ابراز شده:

«در شکایت از عثمان به نزد امام علی (ع) می آمدند و او نیز با روابط مسالمت آمیز و ارشادی و تفاهم آمیزی که با خلفا! و از جمله عثمان داشت! شکایت مردم را به نزد عثمان برده...»^{۳۵۱}

۳۴۸ - حتی اگر بر مبنای نظر آیه الله مرعشی به این ماجرا نگاه نکنیم؛ دست کم می توان گفت: عمرو بن عاص با طرح پیشنهاد ازدواج خلیفه با دختر امیرالمؤمنین علیه السلام انگیزه جدیدی را برای او پدید آورد.

۳۴۹ - بنابراین به نظر می رسد که ابوبکر دو دختر به نام ام کلثوم داشته است.

۳۵۰ - استاد جعفر مرتضی بر این عقیده است که هدف اصلی عمر از ازدواج با دختر امیرالمؤمنین علیه السلام [خواه این دختر را ام کلثوم

کبری از حضرت زهرا علیها السلام، یا ام کلثوم صغری از ام ولد و یا ربیبه ایشان بدانیم]، خوار کردن آن حضرت علیه السلام بوده است. (ر.ک:

علامه جعفر مرتضی عاملی: ظلامت ام کلثوم، ص ۷۸ و ۱۱۰)

۳۵۱ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۳۳.

نگاهی به اسناد تاریخی

اما تاریخ نشان می‌دهد که روابط عثمان با امیرالمؤمنین علیه‌السلام، آن چنان هم که ادعا شده مسالمت‌آمیز نبوده است؛ چرا که شاهد

هستیم:

«سعید بن مسیب می‌گوید: شاهد منازعه لفظی تند علی علیه‌السلام و عثمان بودم؛ کار به جایی رسید که عثمان برای علی علیه‌السلام

تازیانه بلند کرد و من آنان را مصالحه دادم.»^{۳۵۲}

در جریان تبعید ابوذر توسط عثمان و بدرقه امیرالمؤمنین علیه‌السلام از وی که بر خلاف دستور خلیفه صورت گرفت،

«مردم به حضور امام علیه‌السلام رسیده و گزارش دادند عثمان از بدرقه‌ای که ایشان از اباذر نموده ناراحت و خشمگین شده است.

امام علیه‌السلام آن را بی‌اهمیت تلقی نمود و فرمود: اسب از لجام خود خشمناک می‌شود.

شب هنگام عثمان به امام علیه‌السلام اعتراض کرد چرا با وجود دستور من، اباذر را بدرقه نمودی؟

امام علیه‌السلام با کمال قاطعیت جواب داد: در دستوراتی که بر خلاف حق و رضای الهی صادر نمایی، از تو تبعیت نمی‌کنیم.»^{۳۵۳}

همچنین در همین ماجرا عثمان به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت:

«به خدا که نزد من تو برتر از مروان نیستی!»^{۳۵۴}

در ماجرای حمایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از عمّار یاسر،

۳۵۲ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۲۱؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۳۲

۳۵۳ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه‌السلام و زمامداران، ص ۲۱۹؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۲۵۴ -

۲۵۵ و مروج الذهب، ص ۳۵۹ - ۳۶۰.

۳۵۴ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۳۳۷؛ به نقل از: مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۸۹.

«بین امام‌علیه‌السلام و عثمان بحثی طولانی درگرفت تا آنجا که عثمان گفت: تو خود نیز سزاوار تبعید می‌باشی.»^{۳۵۵}

این درگیری بدان جهت رخ داد که:

«عثمان حمایت امام‌علیه‌السلام از امثال عمّار را جنگ با خود می‌دانست؛ ولی امام‌علیه‌السلام با اطلاع از این برداشت خلیفه، به حمایت

از مظلومین می‌پرداخت.»^{۳۵۶}

این تضاد به حدّی بود که عثمان در همین ماجرا به آن حضرت‌علیه‌السلام گفت:

«نمی‌دانم که آیا دوستدار مرگ تو یا زندگی تو باشم...»^{۳۵۷}

همچنین در جریان شورش‌های عمومی،

«مروان و بنی‌امیه نزد عثمان سعایت می‌کردند و ادّعا می‌کردند علی‌علیه‌السلام مردم را علیه خلیفه شورانده و رهبری مصریان را بر عهده

دارد. از این رو عثمان، امام‌علیه‌السلام را به یُنْبَع تبعید نمود.»^{۳۵۸}

در حالی که این تبعید، علیرغم وجود شواهد تاریخی مؤید آن، چنین تحریف شده است:

«نسبت به عثمان که علی‌بن ابی‌طالب دلسوزی و خیرخواهی بیشتری می‌کند و چون مردم بر او می‌شورند، عثمان پیغام می‌دهد که آن

حضرت از مدینه خارج شود... و علی(ع) می‌پذیرد و از مدینه خارج می‌شود. حتی این عمل چند بار تکرار می‌شود...!»^{۳۵۹}

همچنین نمونه دیگری از این نوع روابط دوستانه را در عکس‌العمل‌های تند خلیفه و اطرافیانش نسبت به امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام می‌توان

۳۵۵ - علی محمد میرجلیلی: امام‌علیه‌السلام و زمامداران، ص ۱۹۵؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴ - ۵۵.

۳۵۶ - همان منبع، ص ۱۹۶.

۳۵۷ - همان منبع، ص ۱۹۶؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۸.

۳۵۸ - همان منبع، ص ۲۴۶؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۲.

۳۵۹ - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص

مشاهده نمود؛ برای مثال:

«بعد از خلیفه دوم، عثمان نیز به پیروی از وی پرداخت و حجّ تمتّع را تحریم نمود. **علی علیه السّلام** که به ناروا بودن این بدعت اعتراض

داشت هم با زبان و هم در عمل به مخالفت با این بدعت پرداخت و تا آنجا پیش رفت که در مقابل عثمان ایستاد، بطوری که احتمال

ترور امام **علیه السّلام** توسط اصحاب خلیفه وجود داشت.

عبدالله بن زبیر می گوید: ... من فراموش نمی‌کنم که مردی از اهل شام گفت: این مرد را بنگر که چگونه به امیرالمؤمنین (عثمان) اعتراض

می‌نماید، به خدا قسم! اگر خلیفه دستور دهد وی را گردن می‌زنم.»^{۳۶۰}

همچنین در جریان خریدن ملک وقفی توسط عثمان و اعتراض امیرالمؤمنین **علیه السّلام** به او، می‌خوانیم:

«بحث بین او و امام **علیه السّلام** درگرفت تا آنجا که خلیفه، امام **علیه السّلام** را با تازیانه تهدید کرد و حضرت نیز عصای خود را بالا برد.

عباس عموی پیامبر به میان آنها آمد و به مشاجره آن دو پایان داد.»^{۳۶۱}

گفتار چهارم

بررسی‌های پراکنده درباره روابط امیرالمؤمنین **علیه السّلام** با خلفا

الف) انتقادات امیرالمؤمنین علیه السّلام از خلفا

خطبه شقشقیّه و سایر برخوردهای انتقادی امام **علیه السّلام** با انحرافات خلفا به روشنی ثابت می‌کند که:

۳۶۰ - علی محمد میرجلیلی: امام **علی علیه السّلام** و زمامداران، ص ۲۸۲؛ به نقل از: تاریخ دمشق ابن‌عساکر، ج ۶، ص ۲۴.

۳۶۱ - همان منبع، ص ۲۹۷؛ به نقل از: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۶.

«امام علی علیه السلام هرگاه خطایی از خلفا و اطرافیان آنها می‌دید با جدیت تمام از آنان انتقاد می‌نمود.»^{۳۶۲}

حال باید پرسید چگونه می‌توان ادعا کرد:

«تاریخ به یاد ندارد حضرت علی جمله یا حرفی علیه دیگر خلفا بر زبان آورده باشد.»^{۳۶۳}

آنچه در این مبحث قابل توجه می‌باشد، شرایط دشوار اجتماعی جهت ایراد نقد بر خلفا است؛ به گونه‌ای که آن حضرت علیه السلام را از اظهار هرگونه نقد تندی علیه خلفا بازمی‌دارد.

این سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام، نه به واسطه بی‌عیب و نقص بودن خلفا و یا پرهیز امام علیه السلام از اظهار این قبیل نقدها، بلکه تنها به واسطه فشار افکار عمومی و جو حاکم بر جامعه بوده است.

ابن ابی‌الحدید در همین زمینه می‌نویسد:

«علی درباره خلافت مسایلی دردآور در دل نهفته داشت که به سبب قدرت و خشونت عمر نمی‌توانست آن را در ایام ابوبکر و عمر

اظهار دارد.»^{۳۶۴}

لذاست که امیرالمؤمنین علیه السلام (در دوره حیات خلفای ثلاث و نیز در دوران خلافتشان) در رابطه با بازگویی انحرافات خلفا و انتقادهای وارد بر آنها، به سکوتی تلخ واداشته شدند.

به هر حال:

«مخالفت با حکومت برای امام علیه السلام کار دشواری بود. امام علیه السلام، به‌ویژه در سالهای نخست کوشید تا با پناه بردن به انزوا خود را از رو در رو شدن با حکومت باز دارد.

۳۶۲ - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۰۱.

۳۶۳ - فاروق صفی‌زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۰.

۳۶۴ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۳؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۵.

سرنوشت سعدبن عباده تجربه تلخی و در عین حال عبرت‌آمیز[ی] بود.

او با ابوبکر بیعت نکرد و ناگهان در زمان خلافت خلیفه اول یا دوم، خبر رسید که جنیان در شام او را کشتند.

برخی از مصادر^{۳۶۵} اشاره دارند که قتل او سیاسی بوده است.^{۳۶۶}

همچنین:

«درباره ارزیابی امام‌علیه‌السّلام از خلافت سه خلیفه، باید گفت: امام‌علیه‌السّلام در هیچ زمانی آزاد نبود تا ارزیابی خود را از شیخین به دست بدهد. برعکس نسبت به عثمان، هر آنچه که به آن اعتقاد داشت، فرصت بازگو کردن آن را داشت.

دلیل این امر این بود که سپاه او در کوفه، کسانی بودند که جز عده محدودی، شیخین را پذیرفته بودند و امام‌علیه‌السّلام نمی‌توانست در

جمع آنان در سخن گفتن درباره آنان آزاد باشد. یکبار که فرصتی بدست آمد، به بیان بخشی از رنج‌های خود پرداخت و بلافاصله از

ادامه سخن بازماند.^{۳۶۷}

چرا که:

«وی در دوره زمامداری خود هواداران سیاسی انبوهی داشت که با اعتقاد به صلاحیت دو خلیفه نخست، پیرو او شده بودند و برای علی

بن ابی‌طالب‌علیه‌السّلام نکوهش رفتار زمامداران گذشته و عمل بر ضدّ شیوه آنان مشکل‌آفرین بود.»^{۳۶۸}

در مجموع می‌توان گفت:

امیرالمؤمنین‌علیه‌السّلام شرایط سختی را مقابل خود می‌دیدند.

۳۶۵ - رک: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۳.

۳۶۶ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی‌بن ابی‌طالب‌علیه‌السّلام، ص ۱۷.

۳۶۷ - همان منبع، ص ۱۸.

۳۶۸ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۳۹.

«علی‌علیه‌السلام در تغییر سیاست پیشینیان باید می‌کوشید تا با چیزی به مخالفت برخیزد که یک ربع قرن، چهره‌ای دیگر پذیرفته است.

در همین دگرگونی، حضرت کسانی را به زیر پرچم داشت که بر خلیفه قبل (عثمان) خرده گرفته بودند که چرا به سیره ابوبکر و عمر رفتار نمی‌کند!»^{۳۶۹}

لذا قبل از ارائه هرگونه تحلیلی از برخی بیانات امام‌علیه‌السلام درباره خلفا (بر فرض صحت آن، که اول کلام است) باید به یاد داشته باشیم که:

«مردم آن روزگار... اکنون نیز که به سراغ امام علی‌علیه‌السلام آمدند، از او انتظار داشتند مانند عمر رفتار کند.»^{۳۷۰}

«برخی از مردم صریحاً به امام‌علیه‌السلام گفتند که به سیره خلفای گذشته رفتار کند.»^{۳۷۱}

«عزالدین ابوحامد معتزلی در همین باره گام را فراتر نهاده، می‌نویسد: عادت مردم به روش عمر بن خطاب سبب اصلی مخالفت اصحاب با علی بن ابی‌طالب بود. این اعتراضات گاهی بالا می‌گرفت و علی را هم به خشم می‌آورد که بگوید: آیا سنت پیامبر به پیروی سزاوارتر است یا سنت عمر؟!^{۳۷۲} ...

(بدعت‌ها چنان پابرجا شده بود که) اگر حکم واقعی را اظهار می‌کردم و تحریف‌ها را کنار می‌زدم، بدون شک از گرد من متفرق می‌شدند. قسم به خدا، به مردم گفتم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب حاضر نشوید و اعلام کردم که جماعت در نمازهای مستحب بدعت است.

بعضی از لشکریانم که همراه می‌جنگیدند، بانگ برداشتند:

۳۶۹ - همان منبع، ص ۲۴۰.

۳۷۰ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام، ص ۲۳۰.

۳۷۱ - همان منبع، ص ۲۳۲.

۳۷۲ - به نقل از: دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۲۲۹.

ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر یافت. علی ما را از نماز مستحب در ماه رمضان بازمی‌دارد.

همانا ترسیدم در گوشه‌ای از لشکر شورش به پا شود^{۳۷۳}.»^{۳۷۴}

وجود چنین فضایی در جامعه، یکی از دلایلی بود که ایشان حتی از بازگرداندن فدک نیز صرف‌نظر نمودند.^{۳۷۵}

در عین حال آن حضرت **علیه‌السلام** هرگز از ابراز مظلومیت خویش امتناع نمی‌ورزیدند؛ به طوری که ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد:

«وَاعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ تَوَاتَرَتِ الْأَخْبَارُ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَحْوِ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، نَحْوَ قَوْلِهِ: مَا زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ

هَذَا...»^{۳۷۶}

و بدان که اخبار رسیده مشابه این قول از آن حضرت **علیه‌السلام** به تواتر رسیده است. مانند این فرموده:

از زمانی که خداوند متعال روح رسولش را قبض فرمود؛ تا به امروز مظلوم بوده‌ام.»

اسناد تاریخی نشان می‌دهند که فشار شدید افکار عمومی بر امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** آن چنان بود که آن حضرت **علیه‌السلام** در هنگام یاد

نمودن از خلفا چاره‌ای جز اتخاذ برخوردی کاملاً محتاطانه نداشت، چه رسد به آن‌که بتواند در برابر مردم و در حضور آنان به ابراز

انتقادات شدید و علنی بپردازد.

جهت آشنایی با ضرورت‌هایی که امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** را به پذیرفتن چنین برخوردی وادار گردانید؛ به بخش مربوط به «تأثیر عظمت

زامداران بر حکومت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام**» مندرج در بخش یکم از کتاب «پژوهش‌هایی در نیم‌قرن نخستین خلافت» مراجعه

فرمایید.

۳۷۳ - به نقل از: روضه کافی، ص ۵۸ - ۶۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۶.

۳۷۴ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۴۰.

۳۷۵ - رک: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۱.

۳۷۶ - ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۶.

دقت در اسناد تاریخی این بخش به روشنی نشان می‌دهد که در زمان خلافت ایشان **علیه‌السلام** چه عواملی مانع از طرح انتقادات آن حضرت **علیه‌السلام** از خلفا - به ویژه انتقاد از عمر - گردید.

ب) آیا روایات منسوب به امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در مدح خلفا صحّت دارد؟

پاسخ به این سؤال را در دو بخش پی خواهیم گرفت:

بخش الف: روایات مندرج در کتب اهل سنت

«در کتابهای اهل خلاف به امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** چنین نسبت داده شده است که: آن بزرگوار با عباراتی مختلف، شیخین را مدح کرده اند، از جمله آنها عبارات زیر می‌باشد:

خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ.^{۳۷۷}

بهترین مردم بعد از رسول خدا **صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ابوبکر** و سپس عمر بن خطاب است.

بلکه ابن تیمیّه در کتاب خودش «منهاج السنّه» نقل می‌کند که همواره این کلام از علی شنیده می‌شد که: اگر مردی را به نزد من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، بر آن مرد، حدّ شخص افتراء زننده را جاری می‌کنم و شلاقش می‌زنم.

ما در گذشته راجع به این موضوع مختصراً صحبت کردیم و کلام ابن عبدالبرّ را آوردیم،^{۳۷۸} در اینجا بطور تفصیل می‌گوئیم:

اولاً: این گونه مطالب که به امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** نسبت داده شده، فقط در کتابهای آنان موجود است، و در هیچ یک از کتابهای شیعه

ولو به ضعیف‌ترین طرق وجود ندارد، و استدلال به امری که مورد ادّعای یک طرف از متخاصمین است خروج از قواعد مقررّه باب

۳۷۷ - شرح المواقف: ج ۸، ص ۳۶۷.

۳۷۸ - [این کلام در ادامه همین متن تکرار خواهد شد.]

مناظره است.

ثانیاً: هیچ یک از کتابهای اهل خلاف، با اسنادی که ولو خودشان صحیح بدانند، این نسبتها را نقل نکرده‌اند، بلکه آنچه از این مقوله نقل

شده نوعاً به لفظ «رُویَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» و روایت شده از علی علیه السلام، یا «وَقَدْ حُكِيَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» به تحقیق حکایت

شده از علی علیه السلام و امثال این الفاظ است، و به اصطلاح، این مطالب از آن حضرت به نحو «اِرسال» نقل شده است نه با سندی

معتبر و قابل توجه، و مسلم است که چنین منقولاتی از درجه اعتبار ساقط است.

ثالثاً: وجود قرائن زیادی در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز روایات متواتر و بلکه فوق حدّ تواتر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله

در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از جمیع افراد نقل شده است، تکذیب می‌کند که چنین مطالبی در مدح و منقبت شیخین از

امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده باشد.

رابعاً: شواهدی در دست است که به ضرس قاطع دلالت بر کذب این نسبتها می‌نماید، که برای نمونه به نقل یک شاهد اکتفا می‌شود:

«ابن عبدالبر» در کتاب «الاستیعاب فی معرفة الاصحاب» که از معتبرترین کتابهای رجالی عامّه است از قول عده‌ای مانند: سلمان، مقداد،

ابوذر، حبّاب، جابرین عبدالله انصاری، ابوسعید خدری و زیدبن ارقم نقل می‌کند که:

علی بن ابی طالب اولین کسی است که اسلام آورده است، و به دنبال آن می‌نویسد: وَ فَضَّلَهُ هُوَ لِأَنَّ عَلِيَّ غَيْرِهِ، یعنی: این جماعت،

علی علیه السلام را برغیرش برتری می‌دادند.^{۳۷۹}

و لازم به تذکر است که افرادی از بزرگان صحابه که دارای این عقیده بودند حدود بیست نفرند، ولی صاحب کتاب «الاستیعاب» چنین

مصلحت دیده که فقط این عده را نامبر کند!!

البته این مطلب، خود عنوانی جداگانه در کتب اهل خلاف دارد که اوّل کسی که اسلام آورد چه کسی بود؟

صاحب کتاب «الاستیعاب» از قول این عده نقل می‌کند که اوّلین کس، امیرالمؤمنین علیه السلام است، و نیز خودشان در روایت صحیح نقل

می‌کنند که ابوبکرین ابی قحافه بعد از پنجاه نفر اسلام آورد،^{۳۸۰} ولی در عین حال، برای اینکه این مقام را هم درباره

امیرالمؤمنین **علیه السلام** انکار کنند، اقوالی را درست کرده‌اند که دلالت دارد بر اینکه اوّل کسی که اسلام آورده است ابوبکر بوده، و ما اکنون در مقام ردّ و نقض این اقوال بی‌اساس و کاذب نیستیم، آنچه مربوط به بحث ماست این است که: شخصی مانند ابن عبدالبرّ قرطبی که از بزرگان حفاظ در بین اهل خلاف است در کتابش به عده‌ای از اصحاب رسول **خداصلی الله علیه و آله** نسبت می‌دهد که آنان امیرالمؤمنین **علیه السلام** را بر ابوبکر تفضیل می‌دادند، و همه می‌دانیم که دیده یا شنیده نشده که امیرالمؤمنین **علیه السلام** با اینکه در زمان خلافت ظاهری نیز دسترسی بر غالب این افراد داشتند، حدّی در ارتباط با این عقیده بر کسی جاری فرموده باشند.

و اینجاست که «ابن حجر عسقلانی» به دست و پا افتاده، از طرفی می‌بیند که به امیرالمؤمنین **علیه السلام** چنین نسبت داده‌اند که بر قائلین به تفضیل حضرتش بر ابوبکر و عمر، حد جاری می‌سازد، از طرفی چنین افرادی قائل به تفضیل شده و حدّی بر آنان جاری نگردیده است، پس چه خوب است که بیاییم و کلام صاحب «الاستیعاب» را ناقص کنیم، تا اعتراف به وجود چنین افرادی با این عقیده که از طرفی حدّی هم بر آنان جاری نگردیده، نکرده باشیم، لذا در مقام نقل کلام ابن عبدالبرّ، قسمت آخر عبارت او را که: **وَفَضَّلَهُ هُوَ لِأَنَّ عَلِيَّ غَيْرَهُ**، نقل نکرده و کلام صاحب «الاستیعاب» را تحریف به نقصان نموده است...

و ما شواهد بسیاری در موضوعات مختلف در دست داریم که بناء این توجیه گران بر این است که هر یک از متأخرینشان که مشاهده می‌کند کلماتی و عباراتی از متقدمین برایشان ایجاد در دست می‌کند و در راه به کرسی نشانند ادعاهای بی‌اساسشان مشکلی را ایجاد می‌نماید، به هر وسیله ممکن، عبارت شخص جلوتر را دست‌کاری کرده، و حتّی الامکان آن را از دلالت ساقط می‌نماید.^{۳۸۱}

در پایان خاطر نشان می‌گردد که اعترافات خلفا به عجز علمی خود در حلّ مسائلی که امیرالمؤمنین **علیه السلام** گره‌گشای آن بوده‌اند و در کتب فریقین ثبت شده است، یکی دیگر از شواهد نقض ادعای ابن تیمیّه می‌باشد.

۳۸۰ - تاریخ طبری: ج ۲، ص ۳۱۶.

۳۸۱ - استاد سیّد علی حسینی میلانی، امامت بلافضل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۳۷ - ۲۴۱.

بخش ب: روایات مندرج در نهج البلاغه و الغارات

چنانچه ابراز شده:

«همانگونه که حضرت عمر به حضرت علی عشق می‌ورزید و ارادت نشان می‌داد... حضرت علی نیز به نیکی از آن مرد یاد می‌کرد و تا می‌توانست آن را یاری می‌کرد تا جایی که بعد از شهادت حضرت عمر، آن حضرت فرمود: خداوند به او (عمر) خیر دهد که کزیه‌ها را راست کرد و...»^{۳۸۲}

«حضرت علی(ع) در بسیاری موارد! لب به مدح آنان گشوده است. از آن جمله در نهج البلاغه در مورد خلیفه دوم می‌فرماید...»^{۳۸۳}
دکتر محمد اسدی گرمارودی در پاسخ به این شبهه می‌نویسد:

«می‌گویند در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه^{۳۸۴} تعریف و تمجید از خلیفه دوم به میان آمده است.

ما، در اینجا می‌خواهیم بدانیم:

اولاً: این خطبه، با آن همه مطالبی که در منابع دیگر و حتی خطبه شقییه و نامه‌های آن حضرت در اعتراض و انتقاد به خلفا آمده است، منافات دارد یا ندارد؟

ثانیاً: با توجه به تعادل و تراجیح و دقت اصولی‌گری و نه اخباری‌گری - که آقای حجتی کرمانی به عنوان یک ضعف استدلالی به آن تأکید دارند - اگر به این خطبه بنگریم، آیا باز هم می‌توان از عبارات آن، تعریف از خلیفه دوم را استنباط کرد؟
و آیا منظور از «فلان» همان خلیفه دوم است؟

۳۸۲ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۱۵.

۳۸۳ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۹.

۳۸۴ - خطبه ۲۱۹، نسخه فیض‌الاسلام.

ثالثاً: آیا اصولاً استناد این خطبه به حضرت امیر علیه السلام مورد تردید محققین نیست؟

در تاریخ طبری که از منابع تاریخ معتبر اهل سنت است آمده است:

لَمَّا مَاتَ عُمَرُ بَكَتَهُ ابْنَةُ أَبِي حَثِيمَةَ فَقَالَتْ: وَاَعْمَرَاهُ، اَقَامَ الْاَوْدَ وَ اَبْرَا الْعَمَدَ...

وَ قَالَ الْمُغِيرَةُ ابْنُ شُعْبَةَ لَمَّا دُفِنَ عُمَرُ اَتَيْتُ عَلِيًّا وَ اَنَا [اُحِبُّ] اَنْ اَسْمَعَ مِنْهُ فِي عُمَرَ شَيْئاً فَخَرَجَ يَنْفِضُ رَاسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ قَدِ اغْتَسَلَ وَ هُوَ مُلْتَحِفٌ بِثَوْبٍ لَا يَشْكُ اَنْ اَلْاَمْرَ يَصِيرُ اِلَيْهِ فَقَالَ: يَرْحَمُ اللهُ ابْنَ خَطَّابٍ لَقَدْ صَدَقَتْ ابْنَةُ أَبِي حَثِيمَةَ لَقَدْ ذَهَبَ بِخَيْرِهَا وَ نَجَا مِنْ شَرِّهَا! اَمَا وَ اللهُ مَا قَالَتْ وَ لَكِنَّ قَوْلَتْ...^{۲۸۵}

وقتی عمر مُرد، دختر ابی حثیمه گفت: واعمراه؛ کجی‌ها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود و...

مغیره بن شعبه می‌گوید: وقتی عمر دفن شد، من نزد علی علیه السلام رفتم و دوست داشتم از او سخنی در خصوص عمر بشنوم. آن

حضرت خارج شد در حالی که تازه خود را شسته بود و آب از سر و رویش می‌ریخت و خود را در جامه‌ای پیچیده بود و گویا شکی

نداشت که امر خلافت به او می‌رسد. سپس فرمود: خدا او را رحمت کند؟! دختر ابی حثیمه راست گفت که همانا خیر دنیا را بُرد و از شر

آن نجات یافت؟! به خدا [که دختر ابی حثیمه، این مطلب را] نگفته است، بلکه به او گفته‌اند که بگو...

این عبارت، با عبارت خطبه ۲۲۸ (۲۱۹ فیض الاسلام) که می‌گوید:

لِلَّهِ بِلَادُ فُلَانٍ فَقَدْ قَوْمَ الْاَوْدَ وَ دَاوَى الْعَمَدَ... اَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا...

خداوند به او خیر دهد که کژیها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود... به خیر دنیا رسید و از شر آن رهایی یافت...

از گونه‌ای به هم شباهت دارند.

اکنون با توجه به این که طبری، واقعه سال ۲۳ (ه. ق.) را بیان می‌کند و این عبارت فرموده مولای متقیان هم در سال ۲۳ (ه. ق.)

است و شأن [صدور] آن نیز مشخص است و حتی آن حضرت می‌فرمایند که این مطالب؛ گفته‌های دختر ابی حثیمه نیست بلکه به او گفته

اند که بگوید!!!^{۳۸۶} از این رو باید گفت که آن حضرت، به عنوان تعجب، گفته آنان را تکرار می‌فرماید.

از طرف دیگر، دقتِ اصولی ایجاب می‌کند که به مغیره بن شعبه توجه کنیم که از نظر نقل روایت قابل اعتماد نیست. بنابراین، چگونه می

توان به نقل او تکیه نموده و این مطالب را به عنوان گفتار امیرالمؤمنین پذیرفت؟!!

از طرف دیگر، از کجای عبارات علی علیه السلام در این خطبه می‌توان استنباط کرد که منظور آن حضرت، خلیفه دوم بوده است؟

ابن ابی الحدید معتزلی در جلد ۱۲ شرح نهج البلاغه خود در شرح خطبه ۲۲۸، به این مطلب اشاره کرده و حاج میرزا حبیب‌الله هاشمی

خوئی شارح معروف نهج البلاغه در جلد ۱۴ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه [ص ۳۷۱ به بعد] شرح مبسوطی دارد که

علی علیه السلام با آن همه اعتراض و ایراد که برخلفاء نموده آیا می‌شود پذیرفت که چنین فرموده باشند؟! بنا براین اگر تکیه بر تحقیق و

بررسی است چرا آن همه مطالب را نادیده می‌گیریم؟!!

مرحوم استاد مطهری در مقالات سیری در نهج البلاغه می‌فرمایند:

ابن ابی الحدید این داستان را مؤید نظر خودش قرار می‌دهد که جمله‌های نهج البلاغه در ستایش عمر گفته شده است.

ولی برخی از متتبعین عصر حاضر از مدارک دیگر غیر از طبری داستان را به شکل دیگر نقل کرده‌اند و آن اینکه علی علیه السلام پس از

آنکه بیرون آمد و چشمش به مغیره افتاد به صورت سؤال و پرسش فرمود: آیا دختر ابی‌حثیمه آن ستایشها را که از عمر می‌کرد، راست

می‌گفت؟

علیهذا جمله‌های بالا نه سخن علی علیه السلام است و نه تأییدی از ایشان است نسبت به گوینده اصلی که زنی بوده است و سید

رضی رحمه الله که این جمله‌ها را ضمن کلمات نهج البلاغه آورده است دچار اشتباه شده است.^{۳۸۷}

۳۸۶ - یعنی کسانی بوده‌اند که این‌گونه مطالب را نشر داده و می‌خواستند خلفا را این‌گونه بشناسانند.

۳۸۷ - سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۴.

البته از نظر دقت در عبارت طبری و گفته‌های دختر ابی‌حثیمه و عبارت خطبه ۲۲۸ کاملاً مطالب فوق مشخص می‌گردد.»^{۳۸۸}

پس از آن که مشخص گردید امیرالمؤمنین علیه‌السلام سخن دختر ابی‌حثیمه را از روی تعجب تکرار فرموده‌اند؛ به نکته جالب توجه

دیگری می‌پردازیم:

آن حضرت علیه‌السلام در جملات پایانی همین عبارات، خود می‌فرماید: «لَا يَهْتَدِي فِيهَا الضَّالُّ وَلَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي.»

مردم را در راه‌های گوناگون انداخت (به طوری که) گمراه در آن‌ها هدایت نمی‌یابد و هدایت‌یافته بر یقین و باور نمی‌ماند.»

دیدگاه محقق شوشتری

شاید در پایان این نقد هنوز هم پذیرش وقوع چنین اشتباهی از سوی سید رضی رحمه‌الله برای شما دشوار باشد، چرا که ابراز شده:

«شیعه... نهج البلاغه را با تمام محتوایش و با تمام روابط نزدیکی که میان علی(ع) و خلفا ثلاثه نقل کردیم! از معتبرترین کتب شیعه می

شمارند و اخ‌القرآنش می‌دانند، لذا هر روایت و حدیثی که در کتب دیگر یافت شود، اگر مخالف با نهج البلاغه باشد، نهج البلاغه را مقدم

می‌دارند.»^{۳۸۹}

ولی باید گفت:

«شارحان پیشین بنا به شهرت فوق‌العاده نهج البلاغه، شیفته کار شریف رضی بودند و آن را از هر نظر کامل می‌دیدند.

همه آن را سراسر سخن امام علیه‌السلام می‌انگاشتند و به همین دلیل هرگز جرأت نقد و بررسی آن را در خود نمی‌دیدند.

اما محقق شوشتری همچنان که بیشتر در آثار دیگرش - مثل قاموس الرجال و الاخبار الدخيلة - نشان داده بود، بیش از آن که عالمی

شارح یا محدثی ناقل و راوی باشد، منتقدی شجاع و پژوهشگری نقاد است. با وجود این که در روزگار ما به ویژه در حوزه علوم

۳۸۸ - دکتر محمد اسدی گرمارودی: حقیقت سوخته، ص ۴۹ - ۵۴.

۳۸۹ - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۴۳؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۸.

انسانی، انتقاد و نقد علمی چندان جا افتاده نیست و هرگز از انتقاد منتقد استقبال نمی‌شود، اما محقق شوشتری دور از این تبلیغات متداول... در شهر شوشتر خود جهانی بود که در گوشه‌ای بنشسته بود. انصاف را که اگر گفته شود او در زمانه ما در میدان نقد و بازبینی، مردی یگانه و بی‌نظیر بود سخن به سزا خواهد بود. به هر حال او در اثر پربارش بهج الصباغه بیش از هر کار به نقد و بررسی دست یازیده است. نخست به تهذیب و تنقید کار شریف رضی در انتخاب و تنظیم نهج البلاغه پرداخته، سپس شرح‌های شارحان را بر رسیده است. ضمن این که آنها را گرمی داشته و یافته‌های علمی و فکری هر یک را با صراحت به نام هر کدام آورده و بسیاری از آنها را - به ویژه گردآورنده نهج البلاغه، شریف رضی را - ستوده است، [اشتباهات]... آنها را نیز نشان داده است و در این کار تعارفات معمول را مجاز ندانسته، علم و حقیقت را فراتر از عالم و محقق نشانده است.

حال گزارشی را از برخی نقدهای عالمانه او ارائه می‌کنیم و تفصیل و تحقیق بیش‌تر را به بهج الصباغه ارجاع می‌دهیم...

یک:

سخنانی که با عنوان «کتاب ۶۲» آورده شده است، نامه‌ای نیست که امام‌علیه‌السلام با مالک اشتر به مصر فرستاده باشد، بلکه مضمین خطبه‌ای است که پس از شهادت محمد بن ابی‌بکر - چه رسد به شهادت مالک اشتر که بی‌گمان پیش از محمد بود - در کوفه خوانده شد. نهایت این که امام‌علیه‌السلام آن را نوشته بود و می‌خواست آن را برای مردم بخواند.^{۳۹۰}

دو:

جمله «لَا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي...» بعید است که از امام‌علیه‌السلام باشد؛ زیرا که مستند سید رضی را در این سخن نیافتیم و اگر امام‌علیه‌السلام چنین دستوری داده بود، لازم می‌نمود که پیروانش به قتالِ خوارج دست نزنند، در حالی که در این کار شیعیان مولا‌علیه‌السلام و در رأس آنها صعصعه بن صوحان، سپس معقل بن قیس و عدی بن حاتم و شریک بن اعور، نیز شیعیان کوفه و بصره،

بسیار کوشا هم بودند.^{۳۹۱}

سه:

خطبه ۱۶۸: (يا إِخْوَتَاهُ إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ وَلَكِنْ كَيْفَ لِي بِقُوَّةٍ وَالْقَوْمُ الْمُجْلِبُونَ عَلَى حَدِّ شَوْكِهِمْ يَمْلِكُونَا وَلَا نَمْلِكُهُمْ...)^{۳۹۲} از

سخنان امام علی علیه السلام نیست، بلکه کلمه‌ها

و جمله‌هایی است که آنها را معاویه به تقلید از امام علی علیه السلام ساخته و سروده است.^{۳۹۳}

چهار:

نامه ۵۸: (وَ كَانَ بَدَأَ أَمْرَنَا أَنَا التَّقِيْنَا وَالْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَالظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ، وَنَبِيْنَا وَاحِدٌ وَدَعْوَتَنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ وَ لَا

نَسْتَزِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَالتَّصْدِيقِ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَسْتَزِيدُونَنَا وَ الْأَمْرُ وَاحِدٌ إِلَّا مَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عُمَانَ...) را نیز از امام علی علیه السلام

نمی‌داند و معتقد است که این نامه را نیز - مثل خطبه پیش گفته - سیف ساخته و پرداخته است، و سید رضی نادانسته آن دو را به نام

امام علی علیه السلام آورده است. قرائن و شواهد گواهی می‌دهند که بی‌گمان هر دو افترا بی است که بر امام علی علیه السلام بسته‌اند.^{۳۹۴}

پنج:

خطبه ۲۲۸: (لِلَّهِ بِلَادٌ فُلَانٌ...) [بنا به تصریحاتی که محقق شوشتری نموده است] هرگز نمی‌تواند از سخنان امام علی علیه السلام باشد. [وی می

نویسد]: کسانی که به پیروی از ابن ابی الحدید آن را از امام علی علیه السلام دانسته و پنداشته‌اند که حضرت علی علیه السلام این خطبه را در

مدح خلیفه دوم و در بزرگداشت وی ایراد کرده است، بی‌گمان خبط و خطا کرده‌اند.

۳۹۱ - همان منبع، ج ۵، ص ۴۷۳.

۳۹۲ - [جهت استفاده بیشتر خوانندگان گرامی متن عربی برخی عبارات مندرج در این مقاله را تکمیل نموده‌ایم.]

۳۹۳ - همان منبع، ج ۹، ص ۴۴۸ - ۴۶۵، به ویژه صفحات ۴۲۸ و ۴۴۹.

۳۹۴ - همان منبع، ج ۹، ص ۴۶۶ - ۴۸۰.

مضمون خطبه خودگواه است که هرگز از مولای متقیان **علیه السلام** نیست؛ بافته‌ای است که بر ساحت حضرتش بسته‌اند.

نسبت دادن آن به امام **علی علیه السلام**، افترا و بهتان است.

تردیدی نیست که ساختگی است.^{۳۹۵} به این خطبه تنها طبری در تاریخ خود اشارتی کرده است که به آن نیز نمی‌توان استناد کرد.

شش:

خطبه ۸: (يَزْعَمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ...) بنا به تصریح شیخ مفید - استاد سید رضی - از امام حسن **علیه السلام** است.^{۳۹۶}

هفت:

خطبه ۹۲: (دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي... وَ إِن تَرَكَتُمُونِي فَاِنَا كَاَحَدِكُمْ وَ اَسْمَعُكُمْ وَ اطُوعُكُمْ لِمَنْ وَاَلَيْتُمُوهُ اَمْرُكُمْ وَ اِنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ

مِنِّي اَمِيْرًا)، از اخبار و روایات ساختگی سیف است و از امام **علیه السلام** نیست.^{۳۹۷، ۳۹۸}

۳۹۵ - همان منبع، ج ۹، ص ۴۸۰ - ۵۰۹.

۳۹۶ - همان منبع، ج ۹، ص ۵۳۶؛ به نقل از: الجمل، ص ۳۲۲ - ۳۲۷.

۳۹۷ - همان منبع، ج ۹، ص ۵۶۴.

۳۹۸ - [لازم به یادآوری می‌باشد که این فراز از نهج البلاغه جهت القای تفکیک میان مقام امامت و خلافت و در نهایت بی‌ارزش جلوه

دادن حکومت از سوی امیرالمؤمنین **علیه السلام** و در نتیجه القای شبهه توجه ایشان به خلافت انتخابی (!) از سوی برخی وحدت‌طلبان

به کار می‌رود.

(ر.ک: عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۱۷) همچنین این فراز از نهج البلاغه که از اخبار ساختگی است، در راستای

انکار خلافت انتصابی امیرالمؤمنین **علیه السلام** نیز مورد استناد قرار گرفته است؛ چنانچه ابراز شده:

«علاوه بر آن، اگر علی از جانب خدا و رسول به خلافت منصوب شده بود، هرگز برای او جایز نبود که بنابر مصالح اجتماعی یا شخصی،

خلاف فرمان خدا عمل کند و از این حق صرف‌نظر نماید، به خصوص هنگامی که مردم به طور اتفاق بعد از شهادت حضرت عثمان نزد

او آمدند به هیچ وجه برایش جایز نبود که بگوید: دعونی و التمسوا غیري... و انا لکم وزیرا خیر لکم منی امیراً!»!

هشت:

خطبه ۱۶۹: (إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا...)، یا همه آن از ساخته‌های سیف است و یا این که وی در آن دست برده و آن را تحریف کرده است.^{۳۹۹}

نه:

در خطبه ۲۷ جمله (أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَغَدَا السَّبَّاقُ) غلط و صحیح آن (أَلَا وَإِنَّ الْمِضْمَارَ الْيَوْمَ وَالسَّبَّاقَ غَدًا) است.^{۴۰۰}

ده:

حکمت ۲۸۹: (كَانَ لِي فِي مَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ...) از سخنان امام علی علیه السلام نیست؛ از خطبه‌های امام حسن علیه السلام است...

یازده:

حکمت ۲۲: (مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ حَسَبُهُ) را سید رضی به همین ترتیب در کتاب دیگرش^{۴۰۱} به رسول خدا صلی الله علیه وآله

نسبت داده و در نهج البلاغه نیز بدون آنکه اشارتی کند و یا توضیحی دهد، به امام علی علیه السلام نسبت داده است.^{۴۰۲}

دوازده:

حکمت ۲۹۶: (إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ...) از سخنانی است که سیف ساخته و پرداخته است.^{۴۰۳}

در این جا به همین ۱۲ موردی که نقل شد، بسنده می‌کنیم و موارد دیگر را با ثبت جلد‌ها و صفحات به متن بهج الصباغه ارجاع می‌دهیم.

به این ترتیب:

(عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۸۱، ص ۲۳)

۳۹۹ - بهج الصباغه: ج ۱۰، ص ۴۰ - ۴۴.

۴۰۰ - همان منبع، ج ۱۲، ص ۹۰ - ۹۱.

۴۰۱ - سید رضی، المَجَازَاتُ النَّبَوِيَّةُ، ص ۴۰۱، ح ۳۱۷.

۴۰۲ - بهج الصباغه، ج ۱۴، ص ۴۷۷.

۴۰۳ - همان منبع، ج ۱۴، ص ۵۷۳.

ج ۴ / ۶۷، ۴۰۱، ۵۱۹

ج ۶ / ۳۶۹، ۳۷۱، ۴۰۱، ۴۴۳

ج ۷ / ۳۳۴، ۵۹۸

ج ۸ / ۸۲

ج ۹ / ۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۴۲۳

ج ۱۰ / ۳۳۹، ۵۶۲، ۵۷۷

ج ۱۱ / ۵۲۶

ج ۱۲ / ۵۹-۶۰، ۹۴-۹۵، ۲۱۷، ۵۴۱، ۵۷۴

ج ۱۳ / ۲۳، ۳۵۵، ۳۶۱

ج ۱۴ / ۳۳۰، ۵۵۲، ۵۹۵.

این‌ها نمونه‌هایی است که ما ضمن تورق بهج الصباغه دیدیم. هریک از آنها ممکن است که در نظر نخست، جزئی به نظر رسد، ولیکن برای شرح و تفسیر، تحقیق و ترجمه، تبیین و تصحیح نهج البلاغه بسیار به کار می‌آیند و پژوهشگران نهج البلاغه را گریزی از آنها نیست. ناگفته پیداست که محقق شوشتری - افزون بر تمجید و تجلیل بسیار از کار شریف رضی - با شرح موضوعی نهج البلاغه، بیش‌ترین عنایت را در عمل به اثر جاودان سید نشان داده‌اند و با تهذیب آن از موارد معدودی که گفته شد، برترین تأکید و تبلیغ را برای نهج البلاغه به کار برده‌اند.

حتی پیش از متن به شرح مقدمه سید پرداخته و بیشترین التفات را به نوشته‌های سید در دیباچه نهج البلاغه روا دیده است که این کار در شرح‌های دیگر دیده نمی‌شود.^{۴۰۴}

همچنین ادعای مدح خلیفه از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام در این جملات نیز به چشم می‌خورد که:

«ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب الغارات: ۳۰۷، از قول علی (ع) درباره عمر نقل می‌کند که فرمود **فَسَمِعْنَا وَاطَّعْنَا وَنَاصَحْنَا وَتَوَلَّى الْأَمْرَ**

وَكَانَ مَرَضِيَّ السَّيْرَةِ، مَيِّمُونَ النَّقِيْبَةِ.»^{۴۰۵}

جهت بررسی و تحلیل این ادعا بایستی در مرحله نخست به چند نکته توجه نمود.

نکته یکم:

فرازی که از کتاب «الغارات» نقل گردید، در واقع بخشی از نامه آن حضرت علیه السلام به پیروانش می‌باشد و در کتاب مذکور نیز ذیل

عنوان «**رِسَالَةٌ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَصْحَابِهِ**» درج گردیده است.

لازم به ذکر است که این نامه علاوه بر کتاب «الغارات» در منابع و مأخذ معتبر دیگری (۱۴ منبع^{۴۰۶}) همچون کتاب «المسترشد فی

الامامة»^{۴۰۷} تألیف محمد بن جریر طبری امامی کبیر (متوفی حدود ۳۱۰ ق.) نیز درج گردیده که رجوع به متن آن‌ها در تشخیص مواضع

اختلاف، بسیار راهگشا است.

نکته دوم:

آن چه امیرالمؤمنین علیه السلام در این نامه درباره عمر فرموده‌اند عطف به فرمایش سابق ایشان درباره ابوبکر است که بایستی در درک و

فهم فضای حاکم بر این جملات مد نظر قرار گیرد.

۴۰۵ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۳۱.

۴۰۶ - ر.ک: علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست (نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به شیعیان درباره خلفا)، ص ۲۹ - ۳۶.

۴۰۷ - تحقیق: احمد محمودی، مؤسسه الثقافة الاسلامیة، ص ۴۰۹ - ۴۲۷.

در همان صفحه از کتاب «الغارات» و در چند سطر قبل، چنین درج شده است که آن حضرت **علیه السلام** درباره خلیفه اول فرمودند:

«وَأَطَعْتُهُ فِيمَا أَطَاعَ اللَّهُ [فِيهِ] جَاهِدًا...»^{۴۰۸} و سپس درباره خلیفه دوم سخن از «فَسَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» به میان آوردند.

بنابراین اطاعت امیرالمؤمنین **علیه السلام** از خلفا، بنا به تصریح خود ایشان تنها در محدوده کارهایی بوده که اطاعت از خداوند در آن

نهفته است و نه هیچ کار دیگر.

نکته سوم:

آن چه درباره نیک‌خواهی آن حضرت **علیه السلام** درباره خلفا آمده است تابع همان شرایط و ضوابط و حاوی همان علل و تحلیل‌هایی

است که در فصل مربوط به مشاوره و مشارکت بدان‌ها پرداختیم.

به علاوه در نسخه «المسترشد، ص ۴۱۵» اختلافی در نقل عبارات وجود دارد و مؤید این دیدگاه است که ارائه راهنمایی به خلفا تنها به

جهت حفظ دین اسلام از خطر بازگشت امت به بت‌پرستی جاهلیت می‌باشد؛ چرا که آن حضرت **علیه السلام** می‌فرمایند: «فَسَمِعْتُ وَ

أَطَعْتُ وَ نَاصَحْتُ لِلدِّينِ...»

نکته چهارم:

عبارت «پسندیده‌سیرت و خجسته‌روان» بر نگاه عمومی مردم آن عصر نسبت به خلیفه دلالت دارد و حضرت امیر **علیه السلام** در این

فراز، در واقع دیدگاه عوام را درباره خلیفه به تصویر کشیده و نظر و دیدگاه آنان را گزارش نموده‌اند.

هر چند دقت در کیفیت و نحوه بیان امیرالمؤمنین **علیه السلام** مؤید این تحلیل است، اما جهت تقویت صحت این تحلیل لازم است تا

۴۰۸ - این فراز در «کشف المحجّه، تألیف: سیدبن طاووس»، «المسترشد، تألیف: طبری امامی کبیر» و «الامامة و السياسة، تألیف: ابن‌قتیبه»

نیز عیناً مندرج می‌باشد.

نخست مراجعه‌ای به کتاب «الغارات» (که با تصحیح و تعلیقات میرجلال‌الدین حسینی معروف به محدث ارموی به چاپ رسیده است) داشته باشیم.

مصحح کتاب در همان صفحه، در پاورقی شماره ۵ از قول علامه مجلسی می‌نگارد:

«قوله عليه السلام: فكان مرضي السيرة؛ أي ظاهراً عند الناس، وكذا ما مر في وصف أبي بكر، وآثار التقيّة والمصلحة في الخطبة ظاهرة؛ بل الظاهر أنّها من إحقاق المخالفين.»

وی همچنین در پاورقی شماره ۶ در همان صفحه به متن مندرج در کتاب «المسترشد، ص ۹۸، طبع نجف» اشاره کرده که متن آن حاوی قید «عندهم» پس از عبارت «مَرْضِيَّ السَّيْرَةِ، مَيْمُونُ النَّقِيَّةِ» می‌باشد و تصریح دارد که آن حضرت علیه‌السلام در حال گزارش نمودن از دیدگاه عمومی جامعه درباره خلیفه می‌باشند.

این قاعده درباره نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب به مردم مصر هم صادق است.^{۴۰۹}

مرحوم میرزا حبیب‌الله هاشمی خوئی در شرح خویش بر نهج البلاغه، درباره فراز مورد نظر در این نامه - که حاکی از مدح خلفا است - می‌نگارند:

«أَيُّ ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ مِنَ إِحْقَاقِ الْمُخَالِفِينَ.»^{۴۱۰}

از جمله قرائنی که بر صحت نظر علامه خوئی دلالت دارد، اختلاف میان متن نامه موجود در کتاب «الغارات»^{۴۱۱} با متن مندرج در کتاب «الدرجات الرفیعه»^{۴۱۲} می‌باشد. هرچند مرحوم سیدعلی‌خان مدنی این نامه را عیناً از کتاب «الغارات» نقل نموده است ولی متن موجود

۴۰۹ - سید ابوالفضل برقی در مقدمه‌اش بر کتاب «شاهراه اتحاد» با استناد به همین نامه، قائل به حُسن روابط امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خلفا شده است.

۴۱۰ - هاشمی خوئی: منهاج البراعه، ج ۶، ص ۱۰۶.

۴۱۱ - ثقفی کوفی: الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰.

۴۱۲ - سید علی خان مدنی: الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۶.

در کتاب وی فاقد برخی عبارات تمجیدآمیز در متن فعلی کتاب «الغارات» می‌باشد! و همین اختلاف جدی میان این دو متن، مؤید آن

است که متن اصلی «الغارات» به تدریج مورد دستبردهای متعددی قرار گرفته و فزاینده‌ای بدان افزوده شده است.^{۴۱۳}

قرینه دیگری که بر صحت نظر علامه مجلسی و علامه خوئی دلالت دارد و به وضوح ثابت می‌کند که آن حضرت **علیه‌السلام** دیدگاه مردم

درباره خلفا را گزارش نموده و آنچه در کلامشان آمده واگویی‌ای از تلقی برخی مردم نسبت به حکومت آن دو بوده است؛ متن نامه

ایشان خطاب به مردم مدائن می‌باشد که در ضمن آن می‌فرمایند:

«**ثُمَّ إِنَّ بَعْضَ الْمُسْلِمِينَ أَقَامُوا بَعْدَهُ رَجُلَيْنِ رَضُوا بِهِمَا وَسَيَّرْتَهُمَا**».^{۴۱۴، ۴۱۵}

در پایان خاطر نشان می‌گردد:

عملکرد امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در شورای شش نفره تعیین خلیفه و پاسخ صریح و کوبنده آن حضرت **علیه‌السلام**^{۴۱۶} در ردّ پیشنهاد

عبدالرحمان بن عوف مبنی بر پذیرش شرط عمل به سیره شیخین، بهترین گواه بر بطلان ادعاهای فوق و نشانه آشکاری بر دروغ بودن

مدح آن حضرت **علیه‌السلام** از خلیفه اول و دوم می‌باشد.

عکس‌العمل امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در مقابل پیشنهاد فرزند عوف به قدری روشن است که جای هیچ تردیدی را در عدم مشروعیت

دینی و عقیدتی آن دو نفر باقی نمی‌گذارد.

۴۱۳ - این احتمال درباره کتاب «الدرجات الرفیعه» و به‌ویژه متن «الغارات» که در اختیار مرحوم سیدعلی خان مدنی قرار داشته نیز

صادق است؛ چرا که نقل وی نیز حاوی مدح خلفا می‌باشد.

۴۱۴ - [جهت آشنایی با بررسی‌های تکمیلی، به بخش دوم این مجموعه مراجعه فرمایید.]

۴۱۵ - محمدباقر محمودی: نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳.

۴۱۶ - رک: ابن‌قتیبه: الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۶؛ ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸؛ یعقوبی: تاریخ الیعقوبی، ج ۲،

ص ۱۶۲؛ بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

ج) آیا امیرالمؤمنین علیه السلام قائل به مشروعیت حکومت خلفا بوده‌اند؟

یکی از شبهاتی که در مسیر القای مشروعیت خلافت سقیفه‌ای و تفکیک آن از مقام امامت انتصابی مطرح می‌شود، تفسیری انحرافی از نامه شماره ششم نهج البلاغه، خطاب به معاویه می‌باشد؛ چنانچه ابراز شده:

«... اگر مردم با مشورت امام و ولی امر^{۴۱۷}، شخص مورد قبولشان را برای امیری برگزینند^{۴۱۸} تا زیر نظر و با راهنمایی آن حضرت به اداره دولت اسلامی بپردازد، مورد رضایت خداوند است و آن حضرت با رهبری معنوی و وزارت الهی و انتصابی بهتر خواهد توانست از بالا مراقب انقلاب اسلامی باشد و آن را از سقوط به ورطه تفرقه جنگ داخلی نجات دهد، همچنانکه امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود...»^{۴۱۹}

استاد شیخ جعفر سبحانی در پاسخ به این شبهه می‌نویسد:

«یگانه خلیفه‌ای که در اسلام با اکثریت قریب به اتفاق مهاجرین و انصار، انتخاب گردید، امام امیرمؤمنان علیه السلام بود. در تاریخ خلافت اسلامی، این امر کاملاً بی‌سابقه بود و دیگر نیز برای آن نظیری پیش نیامد.

۴۱۷ - نکته جالب توجه این که الفاکتنده که حافظه این شبهه فراموش کرده است که خود در جایی دیگر نگاشته: «بعد از رحلت پیامبر

بدون مشورت آن حضرت سقیفه بنی‌ساعده تشکیل و ابوبکر به جانشینی انتخاب شد.» (ر.ک: مشعل اتحاد، ص ۲۰)

«می‌بایست با آن حضرت به جهت مقام ولایت و امامتش مشورتی صورت می‌گرفت و با نظر آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی

انتخاب می‌شد.» (ر.ک: سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۲)

۴۱۸ - [به راستی انتخاب کدام یک از سه خلیفه با گزینش مردم بود؟

ابوبکر که با بیعت پنج نفر از یارانش در سقیفه - که همگی هم‌پیمان دیرین بودند - به خلافت رسید؟!]

و یا عمر که تنها با وصیت ابوبکر خلیفه شد؟ و یا عثمان که از شورایی برخاست که شش‌نفره بوده و عمر همه اعضای آن را تابع فرزند

عوف کرده بود؟!]

۴۱۹ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۱۸.

در این میان وقتی معاویه (که از مدتها قبل اساس حکومت و امپراتوری خود را در شام پی‌ریزی کرده بود، و عداوت دیرینه و ریشه داری با خاندان پیامبر داشت) آگاه شد که مهاجرین و انصار علی‌علیه‌السلام را برای خلافت انتخاب نموده‌اند، سخت ناراحت شد و حاضر به بیعت با امام‌علیه‌السلام نگشت. او نه تنها با امام‌علیه‌السلام بیعت نمود، بلکه حضرت‌علیه‌السلام را متهم به قتل عثمان و حمایت از قاتلان او ساخت!

امام‌علیه‌السلام برای اسکات معاویه، و برای اینکه همه نوع درهای عذر را به روی او ببندد، در یکی از نامه‌های خود یادآور می‌شود که همان افرادی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من نیز بیعت کرده‌اند؛ هرگاه خلافت آنان را از این نظر محترم می‌شماری که مهاجرین و انصار با آنان بیعت کرده بودند، این شرط در خلافت من نیز موجود است.

اینک متن نامه امام‌علیه‌السلام:

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيَّ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمُوهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ (لِللَّهِ) رِضًا. ٤٢٠

همان افرادی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من نیز بیعت نمودند؛ در این صورت برای شخص حاضر در مدینه، حق انتخاب امام دیگر و برای فرد غایب از مرکز شورا نیز، حق ردّ نظریه آنان نیست. عضویت شورا از آن مهاجرین و انصار است، هرگاه آنان بر امامت و پیشوایی فردی اتفاق نظر پیدا کردند و او را امام نامیدند، این کار مورد رضایت (خدا) خواهد بود.

هدف امام‌علیه‌السلام از این نامه چیزی جز اسکات و بستن راه هر نوع بهانه جویی و غرض ورزی، و به اصطلاح قرآن: مجادله به وجه احسن، نیست.

زیرا «معاویه» مدتها استاندار «عمر»، و پس از وی استاندار «عثمان» در منطقه شام بود و آنها را خلیفه رسول خدا، و خویش را نماینده خلفا می‌شمرد.

[امام علیه السلام یاد آور می شود] چنانچه احترام به خلافت آنان برای این جهت بوده که آنان از طرف مهاجرین و انصار انتخاب شده بودند، عین همین انتخاب درباره امام علیه السلام، به طور واضح و کامل انجام گرفته است و دیگر دلیل ندارد یکی را محترم شمرده و دیگری را رد کند.

امام علیه السلام از طریق مجادله که در قرآن مجید به آن امر شده است، [افکار و] مخالفت معاویه با خلافت خویش را، محکوم کرده، و سخن خود را [براساس احتجاج با اصل مسلم در نزد طرف مقابل استوار ساخته و] چنین آغاز نمود:

کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده با من نیز بیعت کرده اند؛ در این صورت چرا خلافت مرا به رسمیت نمی شناسی؟
حقیقت مجادله جز این نیست که آنچه را که طرف مخالف، مقدس و محترم می شمارد پایه استدلال قرار داده و او را با معتقد خودش محکوم ساخت.

بنابراین، این نامه هرگز گواه بر آن نیست که امام علیه السلام [روش حکومت اسلامی را پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله روش شورائی می داند و] انتخاب خلیفه را از طریق شورای مهاجرین و انصار یک امر صد در صد صحیح می داند و عقیده درونی امام علیه السلام نیز همین است که باید خلیفه، به طور مطلق از طریق مشاوره و انتخاب مهاجرین و انصار انجام بگیرد و هرگز مسئله امامت یک مسئله انتصابی نیست، بلکه یک مسئله انتخابی است!

هرگاه هدف امام علیه السلام این بود، نباید نامه خود را با گفتگو از بیعت خلفای سه گانه آغاز کند، بلکه بدون گفتگو از خلافت آن سه نفر، سخن خود را باید چنین آغاز کند:

«مهاجرین و انصار با من بیعت کردند، و هر فردی که آنان با او بیعت نمایند، پیشوای مسلمانان خواهد بود.»

اینکه امام علیه السلام در جمله های بعدی می فرماید: **فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمُوهُ إِمَامًا، كَانَ ذَلِكَ (لِلَّهِ) رِضًا**، آن نیز احتجاج روی

عقیده طرف مخالف است و لفظ «لِلَّهِ» در نسخه های صحیح نهج البلاغه، موجود نیست و در چاپ های مصری [عبده] در میان پرانتز قرار دارد (اشاره به اینکه وجود این لفظ در نامه امام علیه السلام مورد شک و تردید است).

در حقیقت امام علیه السلام می فرماید: هرگاه مسلمانان در قبول پیشوایی فردی اتفاق نظر پیدا کردند، یک چنین کار مورد رضایت است

یعنی مورد رضایت شما [امت کنونی است] و همین کار درباره من انجام گرفته است، دیگر چرا در بیعت با من مخالفت می‌ورزید؟
نخستین کسی که با این خطبه برای اثبات نظریه اهل تسنن استدلال کرده است شارح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، می‌باشد. وی روی
غفلت از قرائنی که در خود نامه و دیگر خطبه‌های نهج البلاغه وجود دارد با این خطبه به استواری نظریه اهل تسنن استدلال نموده و

گفتار امام علیہ السلام را به صورت یک امر جدی که روشن‌گر عقیده امام علیہ السلام است تلقی نموده است.^{۴۲۱}

دانشمندان شیعه هر موقع به شرح این خطبه رسیده‌اند، مطلبی را که ما یادآوری کردیم بازگو نموده‌اند.^{۴۲۲}

متن نامه به معاویه به نقل از کتاب «وقعة صفین»

«گواه دیگر بر اینکه نامه به عنوان احتجاج براساس مسلمات طرف، تنظیم گردیده است، جمله‌هایی است که مرحوم «سید رضی» -
جامع نهج البلاغه - حذف نموده ولی در کتابی که او این نامه را از آن نقل کرده است، موجود است. و شیوه رضی در گردآوری خطبه‌ها
و نامه‌ها و سخن‌های امام علیہ السلام این است که قسمت‌های حساس نامه را نقل کرده، و قسمت‌های دیگر که به نظر او حساس نیست،
حذف می‌نماید. وی بیشتر روی زیبایی جمله توجه دارد، و به اصطلاح آنچه از نظر فصاحت و بلاغت ممتاز می‌باشد، در مدّ نظر می
آورد.

نامه مورد بحث را «نصرین مزاحم منقری» متوفای سال ۳۱۲، که ۴۷ سال قبل از تولد «سید رضی»^{۴۲۳} در گذشته است، در کتاب معروف
خود «وقعة صفین» در صفحه ۲۹ (طبع مصر) آورده است که ما به برخی از این قسمت‌های حذف شده اشاره می‌کنیم:

۴۲۱ - شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۱۴، ص ۳۶.

۴۲۲ - استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص ۶۴ - ۶۶.

[اضافات داخل کروشه برگرفته از نوشته دیگر ایشان به نام «مشاوره در قرآن و نهج البلاغه»، مندرج در کتاب «کاوشی در نهج البلاغه»،
ص ۱۶۳ - ۱۹۷» می‌باشد.]

۴۲۳ - مرحوم «سید رضی» در سال ۳۵۹ دیده به جهان گشوده و در سال ۴۰۶ در گذشته است.

۱ - امام علیه السلام نامه خود را چنین آغاز می‌کند:

أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ بَيْعَتِي بِالْمَدِينَةِ لَزِمَتْكَ وَ أَنْتَ بِالشَّامِ، لِأَنَّهُ بَايَعَنِي الَّذِينَ...

بیعت (مهاجر و انصار) با من در مدینه در حالی که تو در شام بودی بر تو حجت را تمام کرده و الزام آور است (و فرد غائب حق

اعتراض بر تصمیم حاضران ندارد)...

۲ - در ذیل نامه دارد:

وَ إِنَّ طُلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ بَايَعَانِي ثُمَّ نَقَضَا بَيْعَتِي وَ كَانَ نَقْضُهُمَا كَرْدَهُمَا فَجَاهَدْتُهُمَا عَلَى ذَلِكَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ فَادْخُلُ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ.

طلحه و زبیر با من بیعت نمودند، سپس بیعت خود را شکستند و شکستن بیعت آنان بسان ردّ ابتدائی آنهاست (و هرگز نمی‌تواند به

موضوع خلافت من خدشه‌ای برساند) و من با هر دو نبرد کردم تا حق فرا رسید. (و در جای خود قرار گرفت) و امر الهی پیروز گردید،

در حالی که آنان ناراضی بودند، پس در آنچه که مسلمین به آن داخل شده‌اند، داخل شو.

۳ - به این جمله نیز توجه نمایید:

وَ قَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتْلَةِ عَثْمَانَ فَادْخُلُ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَى أَحْمَلِكَ وَ آيَاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَأَمَّا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُهَا فَخُدَعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ.

درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتم، پس در آنچه مسلمانان وارد شده‌اند، وارد شو، سپس موضوع قتل عثمان را مطرح ساز؛ من تو و

آنان را به سوی کتاب آسمانی رهبری می‌کنم و مطابق قرآن داوری می‌نمایم. آنچه تو می‌خواهی مانند خدعه‌ای است که کودک

شیرخواره را با آن فریب می‌دهند.

معاویه از امام علیه السلام چه می‌خواست؟

معاویه از امام علیه السلام به گواهی نامه‌هایی که «سلیم بن قیس» در «اصل» نقل کرده است،^{۴۲۴} می‌خواست که امام علیه السلام قبلاً قاتلان عثمان را به ایشان تحویل دهد و او انتقام خون عثمان را از آنها بگیرد، سپس خود با پیروان شامی خویش با وی بیعت کنند. امام علیه السلام یک چنین درخواستی را که به منظور متوقف ساختن علی علیه السلام از هر نوع تصمیم درباره شامیان پیشنهاد می‌شد، جز خدعه و حيله چیز دیگری نمی‌داند.

آغاز و انجام نامه به روشنی، گواهی می‌دهد که این نامه یک نامه «احتجاجی» در برابر طرف «معاند» است، نه فرد حق بین و هرگز در چنین موقعی لازم نیست که امام علیه السلام براساس معتقدات خود سخن بگوید، بلکه لازم است که روی معتقدات و مسلمات طرف مقابل، احتجاج و استدلال نماید، با توجه به این نکته نمی‌توان گفت که این نامه بیانگر عقیده واقعی امام علیه السلام می‌باشد.^{۴۲۵} هرچند که با چشم‌پوشی از عقاید حقّه شیعه در مبحث «ولایت و امامت» و زیر پا نهادن مفهوم واقعی نصّ و نصب الهی در این موضوع، با استناد به این نامه - و از قول آن حضرت علیه السلام - ادّعا شود:

«آزادی مردم را در انتخاب امام و زمامدار، حکمی الهی و اسلامی می‌شناسد که بر آنها واجب است قبل از هر عملی به آن اقدام نمایند.»^{۴۲۶}

«شورا حقّ مهاجرین و انصار است، پس اگر بر شخصی متفقاً رأی دادند و او را امام نامیدند، این عمل مورد رضایت خداست.»^{۴۲۷}
«در کلام فوق، شورا و اجماع یا رأی اکثریت صاحبان رأی و اندیشه و صلاحیت را، که در آن مقطع زمانی، مهاجرین و انصار بودند، در

۴۲۴ - این نامه‌ها میان امام علیه السلام و معاویه مبادله شده و در کتاب «اصل سلیم بن قیس» طبع نجف، ص ۱۵۹ - ۱۷۶ نقل گشته است.

۴۲۵ - استاد جعفر سبحانی: مقاله مشاوره در قرآن و نهج البلاغه، مندرج در کتاب «کاوشی در نهج البلاغه»، ص ۱۹۵ - ۱۹۷.

۴۲۶ - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۷۱.

۴۲۷ - همو: شورا و بیعت، ص ۸۶.

انتخاب امام و رهبر جامعه مورد رضایت خدا می‌شمارد.»^{۴۲۸}

«در این نامه امام صریحاً اجماع مهاجرین و انصار را بر امامت کسی باعث مشروعیت آن! دانسته، از جمله آن را مصحح خلافت خود!

می‌داند و آن را مورد رضایت خدا! و... می‌داند.»^{۴۲۹}

جمع بندی

بر اساس آنچه بیان شد، تردیدی باقی نمی‌ماند که استناد امیرالمؤمنین علیه السلام به بیعت مهاجر و انصار تنها در مقام اسکات خصم و الزام معاویه به تبعیت از حکومت علوی بوده است؛ لیکن جهت درک عمیق‌تر این فضا به بیان دیگری از آن حضرت علیه السلام خطاب به معاویه اشاره می‌نماییم. علامه مجلسی در جلد ۳۳ از کتاب «بحار الانوار» بابتی را تحت عنوان «كُتِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ اِحْتِجَاجَاتُهُ عَلَيْهِ وَ مُرَاسِلَاتُهُ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَصْحَابِهِ» گشوده است و در ذیل شماره ۴۲۱ نقل می‌کند که معاویه در جنگ صفین ابوالدرداء و ابوهریره را فرا خواند و آن دو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد تا حامل پیغام و نامه او به سوی ایشان باشند. آن حضرت علیه السلام پس از شنیدن سخنان آن‌ها، پاسخ‌هایی را مطرح فرمودند که بخشی از آن چنین است:

«وَ اِنَّ اَوَّلَ مَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِينَ اَنْ يَفْعَلُوهُ اَنْ يُخْتَارُوا اِمَامًا يَجْمَعُ اَمْرَهُمْ اِنْ كَانَتِ الْخَيْرَةُ لَهُمْ وَ يُتَابِعُوهُ وَ يُطِيعُوهُ وَ اِنْ كَانَتِ الْخَيْرَةُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اِلَى رَسُوْلِهِ فَانَ اللّٰهُ قَدْ كَفَاهُمْ النَّظَرَ فِيْ ذٰلِكَ وَ الْاِخْتِيَارَ وَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ قَدْ رَضِيَ لَهُمْ اِمَامًا وَ اَمْرَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِهِ.

وَ قَدْ بَايَعَنِي النَّاسُ بَعْدَ قَتْلِ عَثْمَانَ وَ بَايَعَنِي الْمُهَاجِرُونَ وَ الْاَنْصَارُ بَعْدَ مَا تَشَاوَرُوا بِي ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ وَ هُمُ الَّذِيْنَ بَايَعُوا اَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عَثْمَانَ وَ عَقَدُوا اِمَامَتَهُمْ وَ لِيْ بِذٰلِكَ اَهْلٌ بَدْرٍ وَ السَّابِقَةُ مِنَ الْمُهَاجِرِيْنَ وَ الْاَنْصَارِ غَيْرَ اَنْهُمْ بَايَعُوهُمْ قَبْلَ عَلِيٍّ غَيْرِ مَشُوْرَةٍ مِنَ الْعَامَّةِ وَ اِنْ بِيْعَتِي

۴۲۸ - همو: شورا و بیعت، ص ۸۸.

۴۲۹ - محمد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۷۷.

كَانَتْ بِمَشُورَةٍ مِنَ الْعَامَّةِ.

فَإِنْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ جَعَلَ الْاِخْتِيَارَ إِلَى الْأُمَّةِ وَهُمْ الَّذِينَ يَخْتَارُونَ وَيَنْظُرُونَ لِنَفْسِهِمْ وَاخْتِيَارُهُمْ لِنَفْسِهِمْ وَنَظَرُهُمْ لَهَا خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ اِخْتِيَارِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ لَهُمْ وَكَانَ مِنْ اِخْتَارِهِ وَبَايَعُوهُ، بِيَعْتُهُ بِيَعَةَ هُدًى وَكَانَ اِمَامًا وَاجِبًا عَلَى النَّاسِ طَاعَتُهُ وَنُصْرَتُهُ فَقَدْ تَشَاوَرُوا فِي وَ اِخْتَارُونِي بِاجْمَاعٍ مِنْهُمْ.

وَإِنْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ هُوَ الَّذِي يَخْتَارُ وَ لَهُ الْخَيْرَةُ فَقَدْ اِخْتَارَنِي لِلْأُمَّةِ وَ اسْتَخْلَفَنِي عَلَيْهِمْ وَ اَمَرَهُمْ بِطَاعَتِي وَ نُصْرَتِي فِي كِتَابِهِ الْمُنَزَّلِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَذَلِكَ اَقْوَى بِحُجَّتِي وَ اَوْجَبُ بِحَقِّي.^{۲۳۰}

نخستین چیزی که لازم است مسلمانان انجام دهند، این است که شخصی را به امامت برگزینند تا امورشان را اداره کند و از او پیروی کنند؛ اگر انتخاب امام، حقّ مردم باشد.

ولی اگر انتخاب این امر، حقّ خدا و رسولش باشد، نظر و انتخاب آنان برای مردم کافی است و او خشنودی خود را از امامی [که برای آنها برگزیده] بیان کرده و آنان را به پیروی او دستور داده است.

و مردم پس از قتل عثمان، و مهاجران و انصار بعد از سه روز مشورت، با من بیعت کردند و آنان همان اشخاصی هستند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت، و امامت آنها را اثبات کرده بودند، و اهل بدر و پیشی‌گیرندگان از مهاجران و انصار با من بیعت کردند و آنان پیش از من بدون مشورت عمومی با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند؛ ولی بیعت با من با مشورت عمومی بود.

پس اگر خدای تعالی حقّ انتخاب امام را به امت واگذاشته است و حقّ آنها است که برای خودشان امامی را انتخاب کرده، به او رأی دهند و انتخاب و رأی آنها برای خودشان بهتر از انتخاب خدا و رسولش برای آنها باشد و کسی که او را اختیار کرده و با او بیعت می‌کنند، بیعت هدایت باشد و یا امامی باشد که اطاعت و یاری‌اش بر مردم واجب است، آنان به اجماع مرا بعد از مشورت به امامت برگزیده اند.

و اگر اختیار و انتخاب امام فقط حق خدا باشد، پس او نیز مرا برای امامت امت انتخاب کرده و مرا خلیفه بر آنها قرار داده و آنها را در کتابش که نازل فرموده و سنت پیامبرش امر به اطاعت و یاری من کرده است، و این قوی‌ترین حجّت برای من است و وجوب مراعات حق مرا به روشنی بیان می‌کند.»

این پیام امیرالمؤمنین علیه‌السلام علاوه بر تأکیدی که بر دیدگاه شیعه درباره انتصابی بودن مقام امامت دارد (که به طور ضمنی انتخاب امت را هم زیر سؤال برده و بر نظریه شورا خطّ بطلان می‌کشد) معاویه را بر سر یک دو راهی گریزناپذیر قرار می‌دهد که هر دوی آنها در نهایت به اطاعت معاویه از ایشان ختم می‌گردد، چرا که امام علیه‌السلام می‌فرمایند:

اگر امام و خلیفه را امت تعیین می‌کند، مردم با من بیعت کرده‌اند؛ و اگر خداوند متعال تعیین می‌فرماید، باز هم با توجه به قرآن و سنت من امام و خلیفه بر حق می‌باشم؛ لذا معاویه به هر کدام از این دو دیدگاه که معتقد باشد،^{۴۳۱} چاره‌ای جز قبول بیعت با من ندارد و عذری از او پذیرفته نمی‌باشد.

د) چرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام نام خلفا را بر فرزندان خود نهادند؟

یکی دیگر از شبهاتی که در مسیر القای روابط دوستانه حضرت علی علیه‌السلام با خلفا و با هدف سرپوش نهادن بر ظلم‌هایی که بر اهل بیت علیهم‌السلام روا داشته‌اند، مطرح می‌شود؛ این ادعا است که:

«از دیگر نشانه‌های الفت و مودت و تفاهم و پیوند! میان علی (ع) و خلفای ثلاثه اینکه آن حضرت نام سه تن از فرزندان خود را به

ترتیب ابوبکر بن علی، عمر بن علی و عثمان بن علی، نهاده بود.»^{۴۳۲}

۴۳۱ - معاویه خود را حاکم برگزیده خلفای پیشین در منطقه شام می‌دانست؛ لذا قادر نبود تا صحّت شیوه انعقاد خلافت آنها را انکار

کند.

۴۳۲ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۳۵.

«امام جمعه اهل سنت زاهدان، با بیان اینکه در صحنه‌ی دلخراش کربلا سه تن از برادران حضرت امام حسین بنامهای ابوبکر، عمر و عثمان در کنار برادرشان حضرت امام حسین جنگیدند و... این مسئله را نشان دهنده‌ی محبت خاندان پیامبر و حضرت علی نسبت به خلفا (ابوبکر، عمر و عثمان) دانست.»^{۴۳۳}

به هر حال باید توجه داشت:

«این قبیل دلایل آن هم برای اثبات ادعایی که روند تحولات صدر اسلام و سیر تاریخی حوادث و سرنوشت سیاسی، اجتماعی خاندان پیامبر **صلی الله علیه و آله** و همچنین بسیاری شواهد مسلم تاریخی، خلاف آن را گواهی می‌دهند، چیزی جز «ساده انگاری» مخاطب نیست و با عرض پوزش باید گفت در آن نوعی عوام فریبی احساس می‌شود.

کسانی که اندک اطلاعی از تاریخ و فرهنگ اسلام و عرب دارند به این نکته واقف هستند که نامهایی از قبیل ابوبکر و عمر و عثمان اختصاصی خلیفه اول، دوم و سوم نیست، این نامها قبل از ظهور اسلام و پس از آن^{۴۳۴} رایج و متداول بوده است.

در فرهنگ اجتماعی رایج هر جامعه این گونه نیست که مخالفتها و نزاعها موجب تحریم نامها و کنیه‌ها شود.

کما این که در عرف اجتماعی امروز نیز اگر دو خانواده به اختلاف و نزاع برخیزند و حتی در میان آنها قتلی واقع شود و مشخص گردد که نام قاتل مثلاً «عبدالله» است، خانواده مقتول از شخص قاتل که می‌توانست هر نام دیگری داشته باشد متنفر و رویگردان می‌شوند و چه بسا که در صدد قصاص و احقاق حق برمی‌آیند، اما رویگردانی آنها از کلمه «عبدالله» توجهی ندارد.

بالتر از این باید گفت، چه کسی است که به دشمنی معاویه و بنی امیه نسبت به خاندان پیامبر **صلی الله علیه و آله** و شیعیان آنها اذعان نداشته باشد؟

معذک اندک توجهی به کتب تاریخ و رجال نشان می‌دهد که نامگذاری به نامهای «معاویه» و حتی «یزید» در بین بنی هاشم و

۴۳۳ - عبدالحمید اسماعیل زهی: گزارش مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۹، بهار ۸۱، ص ۷۱.

۴۳۴ - [در سطح جامعه عربستان]

شیعیان^{۴۳۵} تا قرن‌ها متداول بوده است.

به نمونه‌های زیر توجه فرمایید.^{۴۳۶}

تسمیه به نام معاویه:

- معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب از بنی‌هاشم؛

- معاویه بن حارث و معاویه بن صعصعه از شیعیان و اصحاب حضرت علی علیه‌السلام؛

- معاویه بن عمار و معاویه بن وهب از شیعیان و اصحاب امام باقر علیه‌السلام؛

- معاویه بن سعید، معاویه بن سلمه، معاویه بن سواده، معاویه بن صالح، معاویه بن طریف، معاویه بن عبدالله، معاویه بن العلاء، معاویه بن کلیب و

معاویه بن میسره، همگی از شیعیان و اصحاب امام صادق علیه‌السلام؛

- معاویه الجعفری از شیعیان و اصحاب امام موسی کاظم علیه‌السلام؛

- معاویه بن حکیم و معاویه بن یحیی از اصحاب امام رضا علیه‌السلام و ...

تسمیه به نام یزید:

- یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر (مادرش فاطمه بنت حسین بن حسن بن علی علیهما‌السلام)؛^{۴۳۷}

۴۳۵ - [عرب زبان]

۴۳۶ - برای کسب اطلاع بیشتر به کتب رجالی شیعی نظیر: رجال طوسی، رجال برقی، رجال کشی، معجم رجال الحدیث خوبی و... مراجعه کنید.

۴۳۷ - [پدر و فرزند هر دو از بنی‌هاشم و تسمیه به نام یزید پس از فاجعه کربلا بوده است.

یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب دارای دو برادر دیگر به نام‌های حسن و صالح می‌باشد. این سه برادر از یک مادر بوده و

به همراه محمد بن عبدالله نفس زکیه خروج کرده‌اند.

(ر.ک: ابوالفرج اصفهانی: مقاتل الطالبیین.)

- یزیدبن احنف، یزیدبن جبله، یزیدبن طعمه، یزیدبن قیس، یزیدبن نویره، یزیدبن هانی از شیعیان و اصحاب حضرت علی علیه السلام؛

- یزیدبن لهیط، یزیدبن حصین، یزیدبن زیاد از شیعیان و اصحاب امام حسین علیه السلام و هر سه از شهدای کربلا؛

- یزیدبن حاتم از شیعیان و اصحاب امام زین العابدین علیه السلام؛

- یزید الکناسی، یزید البزاز، یزیدبن خبثم، یزیدبن زیاد، یزیدبن عبدالله، یزیدبن عبدالملک جعفی، یزیدبن محمد نیشابوری و یزیدبن

عبدالملک نوفلی از شیعیان و اصحاب امام باقر علیه السلام؛

- یزید الاعور، یزید القماط، یزیدبن اسباط، یزیدبن اسحاق، یزیدبن خالد، یزیدبن خلیل، یزیدبن عمر بن طلحه، یزیدبن فرقد، یزیدبن

هارون واسطی از شیعیان و اصحاب امام صادق علیه السلام؛

- یزیدبن حسن، یزیدبن خلیفه و یزیدبن سلیط از شیعیان و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام؛

- یزیدبن عثمان، یزیدبن عمر از شیعیان و اصحاب امام رضا علیه السلام

ملاحظه می‌کنید که این اسامی حتی در میان شیعیان همچون بسیاری اسامی دیگر رایج و متداول بوده است.

آیا به استناد این نامگذاریها می‌توان نتیجه گرفت روابط «معاویة بن ابی سفیان» با «امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام» و بنی هاشم

و شیعیان آنها بسیار حسنه بوده است و آن‌گاه کدام انسان ساده اندیش است که نتیجه بگیرد «یزیدبن معاویه» هیچ ظلم و جنایتی در حق

خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب نشده و در قتل سیدالشهدا حضرت امام حسین علیه السلام نقشی نداشته است؟!!

آن چه بدیهی و مسلم است این که در عرف اجتماعی آن زمان این نامگذاریها به هیچ وجه بیانگر کیفیت روابط صاحبان این اسامی با

یکدیگر نبوده است.

متروک و منسوخ شدن کاربرد یک اسم در عرف اجتماعی هر جامعه روندی طبیعی دارد و تابع تحولات فرهنگی و سلاطین افراد آن

است، به گونه‌ای که در زمان ما و حتی در میان اهل سنت نامهایی همچون ابوبکر، عمر و عثمان و... کمتر اختیار می‌شوند. به عنوان

نمونه من هر چه در شماره‌های متعدد نشریه ندای اسلام و در میان اسامی نویسندگان مقالات آن جستجو کردم کسی را با این اسامی

نیافتیم. در صورتی که در قرون اولیه اسلامی چنین نیست و این نامها از جمله اسامی رایج آن دوره بوده است.

اما متروک شدن کامل این اسامی در میان شیعیان علاوه بر روند طبیعی و عرفی‌اش می‌تواند ناشی از یک موج و اراده نسبتاً همگانی و عمومی در طی قرون اخیر نیز باشد.

تحت شرایطی که درگیرها و جنگهای سلاطین صفوی و عثمانی از جانب هر دو دولت رنگ مذهبی به خود گرفت، این روند تسریع شد. شیعیان^{۴۳۸} در طی قرون و در حرکتی فرهنگی که سرانجام کاملاً فراگیر شد، در گزینش نامها به عنوان انتخابی احسن، غالباً به اسامی مقدس پیامبران و ائمه معصومین **علیهم‌السلام** روی آوردند و از نامگذاری فرزندان خویش به نامهایی که یادآور مخالفین اهل بیت **علیهم‌السلام** بود اجتناب ورزیدند. اینک و در قرنهای اخیر است که این عمل در میان شیعیان نمادی از «تولی و تبری» محسوب می‌شود؛ در صورتی که در قرون اولیه چنین نبوده است.

بنابراین عرف اجتماعی عصر حاضر به هیچ وجه نمی‌تواند دلیلی بر روابط صمیمانه یا غیر صمیمانه افرادی در ۱۴ قرن قبل باشد، بلکه برای اثبات آن باید شواهد و دلایل دیگری جستجو کرد.^{۴۳۹}

«انتزاعی که ما اکنون از این گونه نامگذاریها می‌نمائیم (یعنی نامگذاری به نامهای مخالفین را، نشانه موافقت شخص نامگذار، با مخالفش می‌دانیم) در آن زمان نبوده است.

توضیح اینکه:

غالب این نامها، نامهای مرسوم و متداولی در بین عرب بوده است، و هر خانواده‌ای به مقتضای ذوق و سلیقه خود این نامها را برای مولودپنشان برمی‌گزیدند، و به تعبیر دیگر، ذاتاً قبحی در این اسماء نبوده است، لذا در هیچ یک از کتابهای مخالفین حتی متأخرین آنان (یعنی تا حدود ۵۰ سال قبل) نمی‌یابید که از این جهت علیه شیعه استفاده‌ای کرده باشند، و این همنامی را دستاویز نفی منازعه بین امامان

۴۳۸ - [به ویژه غیر عرب‌زبانان]

۴۳۹ - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۸۱ - ۱۸۴.

ما و رؤسای خودشان قرار داده باشند.»^{۴۴۰}

در پایان خاطر نشان می‌گردد که «متداول بودن نام‌های "عمر" و "عثمان" در میان مردمان آن روزگار» را به راحتی می‌توان به اثبات رساند؛ چنانچه با مراجعه به کتاب «أسد الغابه» تألیف «ابن اثیر»، با ۲۲ صحابی دیگر به نام «عمر» و ۱۹ صحابی دیگر به نام «عثمان» آشنا می‌شویم.^{۴۴۱}

دیدگاهی دیگر درباره این نامگذاری‌ها^{۴۴۲}

● عمر بن علی علیه السلام، نخستین فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام که مورّخین، نام یکی از خلفا را برای وی بر شمرده‌اند در نامگذاری فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همسرش صهباء (: امّ حبيب بنت ربيعه، از بنی تغلب) به نام «عُمَر»^{۴۴۳}، هیچ اختلافی بین مورّخین مشاهده نمی‌شود و جای تردیدی در این زمینه وجود ندارد؛ اما سؤال اصلی این است که انگیزه نامیده شدن فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام به چنین نامی چه بوده است و دلیل این «تشابه در اسم» چیست؟

اهل سنت، این نامگذاری را نشان‌دهنده محبتّ خاندان پیامبر علیهم السلام و حضرت علی علیه السلام نسبت به خلفا می‌دانند!^{۴۴۴}

۴۴۰ - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافضل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۳۷.

۴۴۱ - أسد الغابه، ج ۴، ص ۵۱ - ۸۲؛ ج ۳، ص ۳۷۱ - ۳۸۷.

۴۴۲ - خاطر نشان می‌گردد که مطالب مندرج در این بخش، پیش از این به صورت جداگانه و با عنوان «معمای نام» به چاپ رسیده است.

۴۴۳ - برخی منابع تاریخی از کنیه او نیز یاد کرده و آن را «ابوالقاسم» ثبت نموده‌اند. رک: العبدلی (ابوالحسن محمد بن ابی جعفر، ۴۳۵

هـ): تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، ص ۳۳؛ ابن عنبه الحسني (جمال‌الدین احمد بن علی، ۸۲۸ هـ): عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب،

ص ۳۶۱؛ قندوزی (سلیمان بن ابراهیم، ۱۲۹۴ هـ): ینابیع المودّه، ج ۳، ص ۱۴۸.

۴۴۴ - مجله ندای اسلام، گزارش خطبه‌های نماز جمعه «مولوی عبدالحمید»، شماره ۹، ص ۷۱.

در حالی که اسناد معتبر تاریخی، وجود چنین رابطه دوستانه‌ای را به شدت انکار می‌نماید.

آیا روابط حضرت علی علیه‌السلام با خلیفه دوم دوستانه بود؟

سند شماره ۱)

اعتراف عمر بن خطاب، مندرج در کتاب «صحیح مسلم»

مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفی ۲۶۱ هـ) در کتاب «صحیح» سخنانی را از عمر بن خطاب نقل می‌کند که در حضور «عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر، سعد ابی وقاص» خطاب به «عباس بن عبدالمطلب» و «علی بن ابی طالب علیه‌السلام» ایراد گردیده است. وی می‌نویسد: خلیفه دوم در حضور افراد مذکور، رو به عباس و حضرت علی علیه‌السلام کرد و خطاب به آنان چنین گفت:

ثُمَّ تَوَفَّى أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ، فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا.^{۴۴۵}

سپس ابوبکر از دنیا رفت و من جانشین پیامبر و ابوبکر [در سرپرستی و زعامت شما] می‌باشم؛ پس شما دو نفر، مرا دروغگو، گناهکار، حيله‌گر و پیمان‌شکن می‌دانید.

سند شماره ۲)

اعتراف عایشه، مندرج در کتاب «صحیح بخاری»

محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۶ هـ) در کتاب «صحیح» از قول عایشه نقل می‌کند که «علی بن ابی طالب علیه‌السلام» از ملاقات با «عمر بن خطاب» کراهت داشته است.

عایشه دلیل امتناع حضرت علی علیه السلام از ملاقات با خلیفه دوم را چنین بازگو می‌کند:

كِرَاهِيَةٌ لِمَحْضَرِ عُمَرَ. ۴۴۶

به دلیل ناخوشایندی از حضور عُمَر.

سند شماره ۳)

اعتراف ابن عباس، مندرج در کتاب «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»

ابوحامد معتزلی (متوفی ۶۵۶ هـ) در کتاب «شرح نهج البلاغه» از قول ابن عباس نقل می‌کند که «علی بن ابی طالب علیه السلام» پیوسته بر «عمر بن خطاب» غضبناک و خشمگین بود.

وی می‌نویسد: خلیفه دوم در سفر شام، رو به ابن عباس کرد و درباره حضرت علی علیه السلام چنین گفت:

أَشْكُو إِلَيْكَ ابْنَ عَمِّكَ، سَأَلْتَهُ أَنْ يَخْرُجَ مَعِيَ فَلَمْ يَفْعَلْ، وَ لَمْ أَزَلْ أَرَاهُ وَاجِدًا. فِيمَ تَتَّظَنُّ مَوْجِدَتَهُ؟ ۴۴۷

من از پسر عمویت به تو گله دارم، از وی خواستم که با من به شام بیاید، ولی نپذیرفت؛ من پیوسته وی را نسبت به خود در حالت غضب می‌یابم. به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست؟

آنچه ملاحظه فرمودید، تنها دورنمایی از «رابطه امیرالمؤمنین علیه السلام با خلیفه دوم» می‌باشد و تدبیر در فرازهای آن، خواننده فرهیخته را به این نتیجه می‌رساند که:

۴۴۶ - صحیح بخاری، حدیث شماره ۳۹۳۱.

این سخن عایشه در کتاب «صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴» چنین ثبت شده است:

كِرَاهِيَةٌ مَحْضَرِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ.

۴۴۷ - شرح نهج البلاغه (چاپ اسماعیلیان)، ج ۱۲، ص ۷۸.

دلیل این نامگذاری و تشابه اسمی را در جای دیگری باید جست.

چه کسی نام فرزند حضرت امیر علیه السلام را به «عُمَر» تغییر داد؟

اسناد و مدارک معتبر تاریخی، قضاوت نهایی درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی علیه السلام به نام «عُمَر» را بسیار سهل و آسان نموده‌اند.

سند شماره (۱)

دیدگاه بلاذری، مورخ مشهور اهل سنت^{۴۴۸}

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ) می‌نویسد:

وَ كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ سَمَّى عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بِاسْمِهِ.^{۴۴۹}

عمر بن خطاب، عمر بن علی را به اسم خود نام نهاده بود.

سند شماره (۲)

تأیید دیدگاه بلاذری از سوی سایر مورخین اهل سنت

– جمال‌الدین مزّی (متوفی ۷۴۲ هـ)

۴۴۸ – اهل سنت، بلاذری را در کتب رجالی خود، در مرتبه بالایی مورد مدح و تمجید قرار داده‌اند.

برای مثال: رک: ذهبی (ابوعبدالله محمد بن احمد، ۷۴۸ هـ): تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۸۹۲.

۴۴۹ – انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۲ (تحقیق: محمد باقر محمودی): جمل من انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۱۳ (تحقیق: سهیل زگار).

در کتاب «تهذیب الکمال»، جلد ۲۱، صفحه ۴۶۷

- شمس الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸ هـ)

در کتاب «سیر أعلام النبلاء»، جلد ۴، صفحه ۱۳۴

- ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ)

در کتاب «تهذیب التهذیب»، جلد ۷، صفحه ۴۱۱

سخن بلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ) را تأیید کرده و تصریح نموده‌اند که:

هنگامی که از «صَهْبَاء بنت ربیعہ» فرزند پسری برای امیرالمؤمنین **علیه السلام** متولد شد، عمر بن خطاب نام این فرزند را «عُمَر» گذارد.

آیا جلوگیری از نتیجه اقدام خلیفه دوم امکان‌پذیر بود؟

شاید تصور نمایم که تغییر نام یک فرد - به گونه‌ای که اسم اصلی او در میان مردم فراموش گردد - چندان هم ساده نمی‌باشد!

حال چطور می‌توان پذیرفت که خلیفه دوم، نام خود را بر فرزند امیرالمؤمنین **علیه السلام** بنهد و نام اصلی او از خاطرها پاک شود؟

در پاسخ می‌گوییم:

از بررسی اسناد تاریخی چنین به دست می‌آید که تغییر نام افراد و شهرت آنان به اسم جدیدشان، چندان هم در میان عرب بی‌سابقه نمی‌باشد.

باشد.

نمونه اول)

جناب عبدالمطلب

همگان، جد بزرگ رسول خدا **صلی الله علیه وآله** را با نام «عبدالمطلب» می‌شناسند؛ در حالی که نام اصلی وی «شَیْبَةَ الحَمْد» می‌باشد.

«پژوهشگران» جریان فراموشی نام وی را چنین نگاه داشته‌اند:

«هاشم» در یکی از سفرهای خود به مدینه با «سَلْمَى» دختر «عَمْرُو خَزْرَجِي» ازدواج کرد و «عبدالْمُطَلِب» از وی تولّد یافت، و در موقع وفات «هاشم»، «عبدالْمُطَلِب» نزد مادر خویش در مدینه ماند و هنوز پسری نابالغ بود، «مُطَلِب بن عبد مناف» بعد از برادرش «هاشم» امر مکه و سقایت و رفادت حاجیان را به عهده گرفت، و چون «عبدالْمُطَلِب» بزرگ شد، «مُطَلِب» خود به مدینه رفت و از مادر وی اجازه گرفت و او را با خود به مکه آورد، و چون او را ردیف خویش سوار [مَرْكَب] کرده بود، مردم بی‌خبر از حقیقت گفتند: «مُطَلِب» بنده‌ای خریده است، اَمّا «مُطَلِب» می‌گفت: وای بر شما! این پسر برادر من «هاشم» است و او را از مدینه می‌آورم. از آن روز برای او نام «عبدالْمُطَلِب» معروف گشت و نام اصلی او که «شَيْبَةَ» یا «شَيْبَةَ الْحَمْد» بود از یاد رفت.^{۴۵۰}

نمونه دوم)

ابوجهل

همگان، یکی از سرسخت‌ترین دشمنان رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را با نام «ابوجهل» می‌شناسند؛ در حالی که کنیه و نام اصلی او «ابوالْحَكَم، عمرو بن هشام» می‌باشد.

شهرت نام «ابوجهل» در میان مسلمانان که آغاز آن، دوران صدر اسلام می‌باشد؛ موجب گردید که حتی در دایرة المعارف‌ها نیز زندگی نامه او را تحت عنوان «ابوجهل» به ثبت برسانند.^{۴۵۱}

آشنایی با سایر قربانیان دخالت‌های خلیفه دوم در نامگذاری افراد

۴۵۰ - دکتر محمد ابراهیم آیتی: تاریخ پیامبر اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۶.

۴۵۱ - رک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۰۵؛ المنجد فی الاعلام، ص ۱۴.

نمونه اول)

ابن اثیر جزری (متوفی ۶۳۰ هـ) نقل می‌کند:

وَنَشَأَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ^{۴۵۲} فِي حِجْرِ عُمَرَ، وَكَانَ اسْمُهُ إِبْرَاهِيمَ. فَغَيَّرَ

عُمَرَ اسْمَهُ لَمَّا غَيَّرَ أَسْمَاءَ مَنْ تَسَمَّى بِالْأَنْبِيَاءِ وَ سَمَّاهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ^{۴۵۳}.

عبدالرحمان در دامان عمر بزرگ شد و اسم او ابراهیم بود.

پس عمر اسم او را تغییر داد، همان زمانی که اسم افرادی که با نام‌های پیامبران خوانده می‌شدند را تغییر می‌داد؛ و او را عبدالرحمان نامید.

نمونه دوم)

ابن سعد بصری (متوفی ۲۳۰ هـ) نقل می‌کند:

كَانَ اسْمُ أَبِي مَسْرُوقٍ الْأَجْدَعِ، فَسَمَّاهُ عُمَرَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ^{۴۵۴}.

اسم ابومسروق «أجدع» بود، پس عمر او را عبدالرحمان نامید.

نمونه سوم)

عبدالرزاق صنعانی (متوفی ۲۱۱ هـ) نقل می‌کند:

۴۵۲ - عبدالرحمن بن الحارث بن هشام بن المغيرة المخزومي.

۴۵۳ - أسدُ الغابه، ج ۳، ص ۲۸۴.

۴۵۴ - الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۷۶.

طحیلُ بنِ رباحٍ اُخو بلالِ بنِ رباحٍ وَقَدْ سَمَّاهُ عُمَرُ خَالِدِ بْنِ رِبَاحٍ.^{۴۵۵}

طحیل برادر بلال است و عُمَر او را خالد نام نهاده است.

نمونه چهارم)

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ) نقل می‌کند:

كَانَ اسْمُ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ قَلِيلًا، فَسَمَّاهُ عُمَرَ كَثِيرًا.^{۴۵۶}

نام کثیر بن صلت «قلیل» بود، پس عُمَر او را کثیر نامید.

از اسناد تاریخی فوق می‌توان نتیجه گرفت:

دخالت خلیفه دوم در تغییر نام اصلی افراد، چندان هم بی‌سابقه و دور از انتظار نبوده است.

آیا مخالفت با دخالت‌های خلیفه دوم در تغییر نام افراد، برای قربانیان آن امکان‌پذیر بود؟

پاسخ به این سؤال، نیازمند رفتارشناسی دقیقی از خلیفه دوم می‌باشد که تنها از طریق تدبیر در اسناد معتبر تاریخی می‌توان بدان دست

یافت.

رفتارشناسی خلیفه دوم

«پژوهشگران» در تحلیل شخصیت خلیفه دوم به موارد ذیل استناد جسته‌اند:

۴۵۵ - المصنّف، ج ۱، ص ۶۱.

۴۵۶ - فتح الباری، ج ۲، ص ۳۷۴.

نمونه اوّل)

او نخستین کسی بود که شلّاق (دِرّه) در دست گرفت.^{۴۵۷}

نمونه دوم)

شخصی به عُمر گفت:

مردم از تو خشمگین اند! مردم از تو خشمگین اند!

مردم از تو متفردند!

عُمر پرسید: برای چه؟

آن مرد گفت: از زبان و عصای تو!^{۴۵۸}

نمونه سوم)

عایشه فرزند عثمان بر این اعتقاد بود که تندی عُمر، دیگران را از انتقاد به او بازداشته است.^{۴۵۹}

نمونه چهارم)

۴۵۷ - رسول جعفریان: تاریخ خلفا، ص ۶۵؛ به نقل از: طبری (محمّد بن جریر بن یزید، ۳۱۰ هـ): تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۰۹.

۴۵۸ - همان منبع، ص ۶۶؛ به نقل از: نُمیری (ابوزید عمر بن شبّه، ۲۶۲ هـ): تاریخ المدینة المنورة، ج ۲، ص ۸۵۸.

۴۵۹ - همان منبع، ص ۶۹؛ به نقل از: آبی (ابوسعید منصور بن الحسین، ۴۲۱ هـ): نثر الدرّ، ج ۴، ص ۳۴.

یک بار غلام زُبیر بعد از نماز عصر، به نماز ایستاد؛ در همان لحظه متوجه شد که عُمَر با درّه خود به طرف او می‌آید. بلافاصله از آنجا

فرار کرد.^{۴۶۰}

نمونه پنجم)

ابن عَبَّاس می‌گوید: من برای پرسیدن یک سؤال از عُمَر، دو سال صبر کردم. مانع من از پرسش، ترس از عُمَر بود.^{۴۶۱}

نمونه ششم)

خسونت عُمَر به حدی رسید که ابن عَبَّاس در عصر وی، جرأت ابراز حکم شرعی ارث را نداشت.

وقتی بعد از مرگ عُمَر، بر خلاف نظر وی در زمینه ارث سخن گفت و به او اعتراض شد که چرا در زمان عُمَر نمی‌گفتی؛ جواب داد: به

خدا قسم از او می‌ترسیدم.^{۴۶۲}

جمع‌بندی

همین برخوردها را می‌توان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراضات مردم نسبت به عملکرد خلیفه دوم - در زمینه تغییر نام افراد - به شمار

آورد.

۴۶۰ - همان منبع، ص ۶۶؛ به نقل از: فَسْوَى (ابویوسف یعقوب بن سفیان، ۲۷۷ هـ): المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۳۶۴ - ۳۶۵.

۴۶۱ - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۱۰؛ به نقل از: ابن جوزی (ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ۵۹۷ هـ):

تاریخ عمر بن الخطاب، ص ۱۲۶.

۴۶۲ - همان منبع، ص ۱۱۰؛ به نقل از: ابن حزم اندلسی (ابومحمد علی بن احمد، ۴۵۶ هـ): المحلی، ج ۸، ص ۲۷۹ - ۲۸۰.

حضرت علی علیه السلام نیز از این قاعده مستثنا نبود؛ چرا که برای همگان آشکار بود که مخالفت با خلیفه در این خصوص، به طور حتم، منجر به بروز مزاحمت‌های شدیدتری از سوی او می‌گردید و عمر را به اتخاذ تصمیم‌های ظالمانه‌تری - که می‌توانست نتایج سوء و عواقب جبران‌ناپذیری به همراه خود بیاورد - وامی‌داشت.

به عبارت دیگر، مخالفت حضرت علی علیه السلام با تغییر نام فرزندش توسط خلیفه دوم، آن حضرت علیه السلام را از دست‌یابی به هدف برتر (= افشاگری بدعت‌های خلیفه) و ابراز مخالفت‌های اساسی‌تر - که پایه‌های نظام خلافت را نشانه می‌گرفت -، باز می‌داشت.

● ابوبکرین علی علیه السلام، دومین فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام که مورّخین، کنیه یکی از خلفا را برای وی برشمرده‌اند

همان طور که می‌دانید «ابوبکر» کنیه است و نام محسوب نمی‌گردد.

همین نکته، قضاوت «شبهه‌افکنان» درباره روابط امیرالمؤمنین علی علیه السلام با ابوبکر - آن هم بر اساس کنیه یکی از فرزندان ایشان - را با ابهام مواجه می‌سازد.

دلیل این ابهام نیز در این نکته نهفته است که در میان عرب، دلایل متعددی برای کنیه‌گذاری بر روی یک فرد وجود دارد که از مشهورترین این دلایل «رایج بودن همراهی یک کنیه با یک اسم در یک مقطع خاص زمانی» یا «مطلوب بودن این همراهی در نظر اطرافیان فرد» می‌باشد.

از این رو، شناسایی «نام» ابوبکرین علی علیه السلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

دیدگاه مورّخین درباره «نام» ابوبکرین علی علیه السلام

دیدگاه یکم)

نام وی «عبدالله» می‌باشد

ابوالمؤید الموفق بن احمد خوارزمی (متوفی ۵۶۸ هـ) در کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» و نجم‌الدین ابوالحسن علی بن محمد علوی

(متوفی قرن ۵ هـ) در کتاب «المجدی» می‌نویسند:

أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ وَ اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ. ٤٦٣

ابوبکر فرزند علی و نامش عبدالله است.

دیدگاه دوم)

نام وی «محمد» می‌باشد

ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ هـ) در کتاب «التنبيه و الإشراف»، ابن‌بطریق (متوفی ۶۰۰ هـ) در کتاب «عمدة عيون» و

ابن صباغ مالکی (متوفی ۸۵۵ هـ) در کتاب «الفصول المهمة» می‌نویسند:

وَ مُحَمَّدٌ الْأَصْغَرُ الْمَكْنَى أَبُو بَكْرٍ. ٤٦٤

کنیه محمد کوچکتر، ابوبکر می‌باشد.

دیدگاه سوم)

نام وی «عبدالرحمان» می‌باشد

احمد بن علی مقریزی (متوفی ۸۳۴ هـ) در کتاب «أتعاظ الحنفاء» می‌نویسد:

وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الَّذِي يُكْنَى أَبُو بَكْرٍ. ٤٦٥

٤٦٣ - مقتل الحسین علیه السلام، ج ٢، ص ٢٨؛ المجدی، ص ١٧.

٤٦٤ - التنبيه و الاشراف، ص ٢٩٧؛ عمدة عيون، ص ٢٩؛ الفصول المهمة، ص ١٤١.

کنیه عبدالرحمان، ابوبکر می باشد.

دیدگاه چهارم)

نام وی ناشناخته می باشد

ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هـ) در کتاب «مقاتل الطالبیین» می نویسد:

وَأَبُوبَكْرٍ بَنُ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَمْ يُعْرَفِ اسْمُهُ.^{۴۶۶}

و ابوبکر بن علی بن ابی طالب علیه السلام، نامش شناخته نشد.

جمع بندی و قضاوت میان دیدگاه‌ها

به دو قرینه، احتمال بسیار زیادی وجود دارد که دیدگاه یکم درست بوده و در نتیجه، «نام» ابوبکر بن علی علیه السلام همان «عبدالله» باشد.

قرینه اول)

برخی مورّخین «ابوبکر بن علی علیه السلام» را به جای «عبدالله بن علی علیه السلام» در شمار فرزندان «أمّ البنین» ذکر کرده‌اند^{۴۶۷} و این

۴۶۵ - اتعاظ الحنفاء، ص ۵.

۴۶۶ - مقاتل الطالبیین، ص ۵۶.

۴۶۷ - ابن قتیبه (ابومحمّد عبدالله بن مسلم، ۲۷۶ هـ): الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۶؛ ابن عبد ربّه (ابوعمر و یوسف بن عبدالله، ۴۶۳ هـ):

العقد الفريد، ج ۴، ص ۳۸۵؛ باعونی (شمس‌الدین ابوالبرکات محمد بن احمد، ۸۷۱ هـ): جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۷۷.

اشتباه - به احتمال زیاد - ناشی از آن بوده است که از نظر آنان، «نام» ابوبکر بن علی علیه السلام نیز «عبدالله» می باشد.

قرینه دوم)

جمع کثیری از مورخین «محمد الأصغر» را فرزندی غیر از «ابوبکر بن علی علیه السلام» و حتی از مادری غیر از «مادر ابوبکر بن

علی علیه السلام: لیلی بنت مسعود» دانسته اند.^{۴۶۸}

نتیجه گیری

همان طور که گفتیم، یکی از رایج ترین دلایل انتخاب یک کنیه، همراهی عرفی آن با یک اسم معین و یا مطلوبیت این همراهی نزد مردمان در یک عصر خاص، می باشد.

برای مثال، در عرف عرب - به ویژه شیعیان -، کنیه «ابوالحسن» با نام «علی» همراهی و مطلوبیت دارد.

همچنین مشاهده می شود که اگر نام فردی «یاسر» باشد، عرب زبان او را «ابوعمار» صدا می زند.

لذا این احتمال به طور جدی وجود دارد که نام «عبدالله» نیز پس از به خلافت رسیدن خلیفه اول^{۴۶۹}، با کنیه «ابوبکر» قرین گردیده و به

همین دلیل، این کنیه از سوی «اطرافیان و لشکریان حضرت علی علیه السلام که این همراهی مورد پسندشان بوده»، بر فرزند آن حضرت

که «عبدالله» نام داشت، اطلاق گردیده است.

۴۶۸ - کلیبی (ابومنذر هشام بن محمد، ۲۰۴ هـ): جمهرة النسب، ص ۳۱؛ ابن سعد (محمد بن سعد، ۲۳۰ هـ): الطبقات الکبری، ج ۳ - ۱،

ص ۱۱؛ طبری (محمد بن جریر بن یزید، ۳۱۰ هـ): تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۱۵۴؛ ابن جوزی (ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ۵۹۷

هـ): المنتظم، ج ۵، ص ۶۹؛ ابن قدامه (ابومحمد عبدالله بن احمد، ۶۲۰ هـ): التبيين، ص ۱۳۷؛ سبط بن جوزی (یوسف بن عبدالرحمن، ۶۵۴

هـ): تذكرة الخواص، ص ۵۴؛ ابن کثیر (ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، ۷۷۴ هـ): البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۷.

۴۶۹ - خلیفه اول، ابوبکر، عبدالله بن عثمان می باشد.

یادآوری

در میان عرب، انتخاب کُنیه برای فرزند، در انحصار پدرش نمی‌باشد و دیگران نیز - به جهات گوناگونی - می‌توانند بر روی یک فرد کُنیه بگذارند.

به عبارت دیگر، در بسیاری موارد، پدر در کُنیه‌گذاری فرزندش هیچ دخالتی نداشته و رسم عرب، به دیگران این اجازه را می‌دهد که در کُنیه‌گذاری بر روی یک فرزند، دخالت نمایند.

احتمال این دخالت نیز، به ویژه در مواردی که «نام و کُنیه‌ای در کنار هم، متعارف شده‌اند یا این همراهی، مطلوب اطرافیان می‌باشد» بسیار زیاد است.

در نتیجه:

نمی‌توان به طور قاطع ابراز کرد که حضرت علی علیه‌السلام کُنیه «ابوبکر» را برای فرزند خویش برگزیده‌اند؛ بلکه برعکس، ریشه این کُنیه‌گذاری را باید در تمایلات اطرافیان آن حضرت علیه‌السلام جستجو نمود.

چه کسانی کُنیه «ابوبکر» را بر فرزند حضرت امیر علیه‌السلام نهادند؟

جهت شناخت «اطرافیان» امیر المؤمنین علیه‌السلام که به احتمال زیاد کُنیه فرزند ایشان را «ابوبکر» نهاده‌اند، نخست باید سال تولد «ابوبکر بن علی علیه‌السلام» را بیابیم.

سپس باید به رفتارشناسی دقیقی از «اطرافیان» حضرت علی علیه‌السلام در سال‌های نزدیک به تولد «ابوبکر بن علی علیه‌السلام» دست پیدا کنیم.

الف) سال تولد «ابوبکر بن علی علیه‌السلام»

از جمع‌بندی میان دو سند تاریخی ذیل می‌توان گفت:

«ابوبکرین علی علیه‌السلام» در سال ۳۵ هجری، یعنی در نخستین سال خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه‌السلام، به دنیا آمده است.

سند شماره (۱)

هُوَ ابْنُ خُمْسٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً.^{۴۷۰}

وی [در هنگام مرگ] بیست و پنج سال داشت.

سند شماره (۲)

وَأَبُوبَكْرٍ ابْنُ عَلِيٍّ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ.^{۴۷۱}

و ابوبکرین علی [علیه‌السلام] به همراه حسین [علیه‌السلام] به قتل رسید.

ب) رفتارشناسی «اطرافیان» حضرت امیر علیه‌السلام در سال ۳۵ هجری

یکی از گویاترین سندهای معتبر تاریخی که «پژوهشگران» بدان استناد جسته‌اند، ماجرای ذیل می‌باشد:

۴۷۰ - ابن‌فندق (ابوالحسن علی بن ابی‌القاسم، ۵۶۵ هـ): لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۹۹.

۴۷۱ - ابن سعد (محمد بن سعد، ۲۳۰ هـ): الطبقات الکبری، ج ۳ - ۱، ص ۱۱.

و نیز، رک: ابن‌عبد ربّه (احمد بن محمد بن عبد ربّه، ۳۲۸ هـ): العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۵؛ ابن‌حزم (ابومحمد علی بن احمد، ۴۵۶ هـ):

الجمهره، ج ۱، ص ۳۸؛ هبشی (ابوالحسن بن ابی‌بکر، ۸۰۷ هـ): مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷.

نمونه اول)

چون خوارج از کوفه بیرون رفتند، یاران علی علیه السلام نزدش آمدند و با او بیعت کردند و گفتند: ما دوستان دوست تو و دشمنان دشمن تو هستیم.

حضرت با آنان شرط کرد که بر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کند.

ربیعہ بن ابی شداد خثعمی که در جنگهای جمل و صفین در رکابش جنگیده و پرچمدار قبیله خثعم بود، نزد حضرت علیه السلام آمد.

حضرت علیه السلام به او گفت: بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کن.

ربیعہ گفت: بر اساس سنت ابوبکر و عمر.

حضرت علیه السلام به او فرمود: وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرده باشند،

از حق به دور بوده‌اند.

سپس ربیعہ با حضرت بیعت کرد.^{۴۷۲}

آنچه ملاحظه شد، دورنمایی از رفتارشناسی «اطرافیان» حضرت علی علیه السلام پس از جدا شدن گروه خوارج از جمع سپاهیان

حضرت امیر علیه السلام می‌باشد.

همچنین «پژوهشگران» در مسیر دست‌یابی به رفتارهای «اطرافیان» حضرت علی علیه السلام قبل از فتنه خوارج، به سند تاریخی ذیل

استناد جسته‌اند:

نمونه دوم)

۴۷۲ - علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی (ترجمه محمد سیهری - چاپ اول)، ص ۱۷۵ - ۱۷۶؛ به نقل از: ابن قتیبه (ابومحمد عبدالله

بن مسلم، ۲۷۶ هـ): الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۴۶.

أشعث بن قيس در ارتباط با انتخاب ابوموسی اشعری برای حکمیت، به حضرت علی علیه السلام گفت:

این ابوموسی است، فرستاده مردم یمن به نزد رسول خدا و متولی غنایم ابوبکر و کارگزار عمر بن خطاب.^{۴۷۳}

نتیجه گیری

اسناد تاریخی فوق، به روشنی از گرایش و علاقه جمع کثیری از اطرافیان حضرت علی علیه السلام به خلیفه اول و دوم در زمان تولد «عبدالله» حکایت دارد؛ اطرافیانی که سربازان سپاه او را تشکیل می دادند و حضرت علی علیه السلام با آنها به نیروی نظامی آنان به جنگ با معاویه (= هدف برتر) برخاسته بود.

جمع بندی

همین برخوردها را می توان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراض امیرالمؤمنین علیه السلام به دخالت «لشکریان» - در زمینه کُتبه گذاری بر فرزندش - به شمار آورد؛ چرا که ابراز کوچک ترین مخالفتی در این زمینه، می توانست انسجام سپاه آن حضرت علیه السلام را از هم بگسلد و زمینه را برای پیروزی سپاه معاویه فراهم آورد.

● عثمان بن علی علیه السلام، سومین فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام که مورّخین، نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده اند

یکی از نام های متداول در میان عرب، «عثمان» می باشد، چنانچه با مراجعه به کتاب «أسد الغابه» تألیف «ابن اثیر» با ۲۰ صحابی که

همگی عثمان نام داشته اند، آشنا می شویم؛ لذا، این نام به خلیفه سوم اختصاص نداشت.

از سوی دیگر، اسناد و مدارک معتبر تاریخی، سخن گفتن درباره علّت نامگذاری فرزند حضرت علی علیه السلام به نام «عثمان» را بسیار

۴۷۳ - همان منبع، ص ۱۷۶؛ به نقل از: ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳۰.

سهل و آسان نموده‌اند؛ به گونه‌ای که باید گفت:

هیچ ارتباطی میان نام خلیفه سوم (عثمان بن عفان) و نامگذاری فرزند حضرت امیر علیه السلام به «عثمان» وجود ندارد.

شاهد اول)

ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هـ) از قول امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌نویسد:

إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ بِاسْمِ أَخِي عُثْمَانَ بْنِ مَطْعُونٍ.^{۴۷۴}

همانا او را به اسم برادرم عثمان بن مطعون نامگذاری نمودم.

شاهد دوم)

العبدلی، ابوالحسن محمد بن ابی جعفر (متوفی ۴۳۵ هـ) درباره مجاهدین جنگ بدر می‌نویسد:

مِنْهُمْ عُثْمَانُ بْنُ مَطْعُونٍ الَّذِي سَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ بِاسْمِهِ.^{۴۷۵}

از جمله آنان عثمان بن مطعون می‌باشد؛ همو که امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرزندش را به اسم او نامگذاری نمود.

نتیجه پایانی

شهادت حضرت زهرا علیها السلام افسانه نیست

برخی با دست یازیدن به همین شبهاتی که به نقد و بررسی آن‌ها پرداختیم، سعی در زیر سؤال بردن شهادت مظلومانه حضرت فاطمه

۴۷۴ - مقاتل الطالبیین، ص ۵۵.

۴۷۵ - تهذیب الانساب، ص ۲۷.

زهر اعلیها السلام دارند، چنانچه ابراز شده:

«افسانه شهادت حضرت فاطمه زهرا:

برخی آگاهانه یا ناآگاهانه شهادت حضرت فاطمه را عنوان می‌نمایند، تا از این رهگذر مظلومیت اهل بیت پیامبر را به اثبات برسانند...

در صورتی که بررسی روابط دوستانه حضرت علی و حضرت عمر و ازدواج حضرت عمر با ام‌کلثوم دختر گرامی حضرت علی و

نامگذاری حضرت علی تعدادی از فرزندان خویش را به نامهای ابوبکر، عمر و عثمان و مشورت‌های مهم حضرت عمر با حضرت علی در

مورد امور خلافت، قضاوتها، احکام و... نشانه همکاری صمیمانه و ارتباط دوستانه میان آن بزرگواران و بیانگر خلاف این ادعا

است.»^{۴۷۶}

* * *

بخش دوم

دسته‌بندی شبهات بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خلفا

یکی از روش‌هایی که جهت خارج ساختن خلافت ابوبکر از حصار غضب، مورد توجه قرار گرفته و با بیان‌های متنوعی تکرار می‌شود؛

ادعای بیعت نمودن امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر است.

چنانچه اظهار شده:

«البته آن علی را نمی‌شناسم که می‌گویند طناب بر گردنش آویختند و خانه‌اش را ویران کردند تا به بیعت تن داد که علی مرد چنین ذلت

۴۷۶ - عبدالعزیز نعمانی: مقاله «حضرت فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت»، مندرج در مجله ندای اسلام (زیر نظر حوزه علمیه

هایی نبود. علی خردمندانه بیعت کرد و بر بیعتش استوار ماند...»^{۴۷۷}!

«رضایت! و بیعت! آن حضرت با خلفا نیز دلالت دارد بر این که حکومت ایشان از دیدگاه علی(ع) نامشروع تلقی نشده است.»^{۴۷۸}

«... پس از مدتی با بیعت! خویش نقایص و کمبودهای کارشان را مرتفع ساخته و مشروعیت! خلیفه را تکمیل فرمود.»^{۴۷۹}

«علی(ع) بنا بر مصالحی با حکومت شیخین موافقت! و بیعت! نموده است.»^{۴۸۰}

«رفتار علی(ع) و اولاد گرامی آنحضرت با خلفاء راشدین بنحوی بوده که با بیعت! و موافقت! قرین شده است.»^{۴۸۱}

از آن جایی که مطرح‌کنندگان این ادّعا (یعنی: وقوع بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر!)^{۴۸۲} قصد دارند:

الف) در پوشش بیعت حضرت امیر علیه‌السلام با ابوبکر، رضایت و موافقت آن حضرت علیه‌السلام از خلافت او را به کرسی بنشانند.

ب) به پشتوانه همین ادّعا، غاصبانه بودن خلافت ابوبکر را از اذهان عمومی پاک نموده و آن را مشروع (یعنی مورد رضایت خدای

متعال) جلوه دهند.

لذا بر آن شدیم تا به بررسی تاریخی این ادّعا پردازیم.

همچنین در ضمن این بررسی‌ها به ارزیابی دو ادّعای دیگر خواهیم پرداخت که عبارت‌اند از:

۴۷۷ - مژگان ایلاتلو: نوشتار مندرج در روزنامه شرق، مورّخ ۱۴ آبان ۱۳۸۳ (مصادف با ۲۰ رمضان ۱۴۲۵).

۴۷۸ - مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۷۶.

۴۷۹ - همو: پاورقی بر کتاب «شاهراه اتحاد»، ص ۲۸ - ۲۹.

۴۸۰ - همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۷.

۴۸۱ - همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳.

۴۸۲ - هر چند که نحوه سوءاستفاده از این ادّعا، به نوع کژاندیشی مطرح‌کننده آن درباره رابطه میان «امامت و خلافت» بستگی دارد؛

ولی هر کدام از این شیوه‌ها (اعمّ از نگاه سنّیان که از دیرباز مطرح بوده، یا تفسیر سنّی‌مآبانه از عقاید شیعه - که پس از دوران مشروطه

رواج بیشتری یافته - (در نهایت،) به نوعی) خلافت ابوبکر را از حصار غضب بیرون آورده و نفی نامشروع بودن آن را به دنبال می‌آورد.

۱) ادّعاهایی که منشأ بیعت امیرالمؤمنین **علیه السلام** را مقبولیت مردمی حکومت ابوبکر می‌دانند!

۲) ادّعاهایی که پذیرش موجودیت حکومت ابوبکر (منهای پذیرش مشروعیت و مقبولیت آن) را دلیل بیعت آن حضرت **علیه السلام** با

ابوبکر جلوه می‌دهند!

لذا در این تحقیق، به‌طور هم‌زمان و موازی با هم، به ارزیابی همه زیربناها و منشأهای مطرح شده برای بیعت امیرالمؤمنین **علیه السلام** با

ابوبکر می‌پردازیم؛ که به ترتیب عبارت‌اند از:

منشأ یکم: مشروعیت الهی (حقانیت الهی).

منشأ دوم: مقبولیت مردمی (حقانیت عرفی).

منشأ سوم: موجودیت (امر واقع).

در این راه، بار دیگر اسناد تاریخی مربوط به این ادّعا را مرور می‌نماییم تا با دقت بیشتر، «میزان رضایت و موافقت حضرت

علی **علیه السلام** از حکومت ابوبکر» را بیابیم.

چرا که موضوع فوق (در همه این قبیل ادّعاها) علت اصلی انجام بیعت با ابوبکر تلقی شده است.

بدین ترتیب می‌توانیم میزان اعتقاد امیرالمؤمنین **علیه السلام** به مشروعیت، مقبولیت و موجودیت خلافت ابوبکر را مورد ارزیابی قرار داده

و اعتبار علمی آن‌ها را با توجه به مدارک تاریخی بیازماییم.

گفتار یکم

عدم رضایت امیرالمؤمنین **علیه السلام** از خلافت ابوبکر

شکی نیست که اگر خلافت ابوبکر (تحت هر یک از عناوین سه‌گانه مشروعیت، مقبولیت یا موجودیت) مورد رضایت و موافقت حضرت

علی **علیه السلام** بود، آن حضرت **علیه السلام** نه تنها از بیعت نمودن با ابوبکر به شدت امتناع نمی‌ورزید؛ بلکه فراتر از آن، هرگز در مسیر

«قیام به سیف» جهت براندازی حکومت او قدم برداشته و با عزمی راسخ به دنبال سرنگونی او از مسند خلافت نبود.^{۴۸۳}

اسناد تاریخی

موسی بن عقبه (متوفی ۱۴۱) از ابن شهاب زُهری نقل می‌کند:

«إِنَّ رَجَالًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَضِبُوا فِي بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ، مِنْهُمْ عَلِيُّ وَالزُّبَيْرُ... وَمَعَهُمَا السَّلَاحُ...»^{۴۸۴}

در بیعت با ابوبکر، تعدادی از مهاجرین از جمله علی و زبیر، در حالی که سلاح به همراه داشتند به خشم آمدند.»

ابن میثم بحرانی (متوفی ۶۷۹) از کتاب «وقعة صفین»، تألیف نصر بن مزاحم منقری (متوفی ۲۱۲) نقل می‌کند که حضرت امیرعلیه‌السلام

فرمودند:

«لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذُو عَزْمٍ لَقَاتَلْتُ.»^{۴۸۵}

اگر چهل نفر یار ثابت‌قدم می‌داشتم، می‌جنگیدم.»

۴۸۳ - استنصارهای شبانه حضرت علی‌علیه‌السلام که با حضور حضرت زهراعلیها‌السلام صورت می‌پذیرفت، از نمونه‌های این تلاش گسترده می‌باشد.

رک: ابن‌قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۹؛ ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۳ و ج ۲، ص ۴۷.

۴۸۴ - [کتاب مغازی او به دست ما نرسیده است؛ ولی برخی راویان این نقل عبارت‌اند از:

کلاعی اندلسی (متوفی ۶۳۴): الاکتفاء، ج ۲، ص ۴۴۶.

محب طبری (متوفی ۶۹۴): الرياض النضرة، ج ۱، ص ۲۴۱.

دیار بکری (متوفی ۹۸۲): تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۱۶۹.]

۴۸۵ - ابن‌میثم بحرانی: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶ - ۲۷.

ابن ابی‌الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) این عبارت را بدین‌گونه از آن حضرت علیه‌السلام نقل کرده است:

«لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ!»^{۴۸۶}

اگر چهل یار ثابت‌قدم می‌داشتم!

وی پس از اشاره به ثبت این عبارت در کتاب «وقعة صفین» می‌نویسد:

«وَذَكَرَهُ كَثِيرٌ مِنْ أَرْبَابِ السَّيْرَةِ.»

تعداد زیادی از سیره‌نویسان [این جمله] را نقل کرده‌اند.^{۴۸۷}

۴۸۶ - ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲.

۴۸۷ - متن نوشتار ابن‌ابی‌الحدید چنین است:

«فَأَمَّا قَوْلُهُ: (لَمْ يَكُنْ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي فَظَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ) فَقَوْلٌ مَا زَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُهُ، وَ لَقَدْ قَالَهُ عَقِيبَ وَفَاةِ رَسُولِ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ!

ذَكَرَ ذَلِكَ نَصْرُبِينَ مُزَاحِمٍ فِي كِتَابِ صِفِّينَ وَ ذَكَرَهُ كَثِيرٌ مِنْ أَرْبَابِ السَّيْرَةِ.

اما این سخن را که: هیچ یآوری جز اهل بیتم نداشتم، لذا گمان مرگ ایشان را داشتم؛

علی‌علیه‌السلام هم‌اره می‌فرمود.

و نیز پس از وفات پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای کاش چهل یار ثابت‌قدم می‌داشتم.

این قول را نصرین مزاحم در کتاب صفین و تعداد زیادی از سیره‌نویسان نقل نموده‌اند.»

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید عبارتی که ابن‌ابی‌الحدید نقل کرده و به ثبت آن توسط بسیاری از تاریخ‌نگاران اذعان دارد، ناقص بوده

و انتهای آن حذف شده است.

او همچنین در کتاب خود، متن نامه‌ای را آورده که معاویه در آن، این عبارت را از زبان حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند:

«لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عِزْمٍ مِنْهُمْ لَنَاهَضْتُ الْقَوْمَ»^{۴۸۸}

اگر چهل یار ثابت‌قدم از ایشان می‌داشتم، با آنان به جنگ برمی‌خاستم.»

عزم راسخ امیرالمؤمنین علیه السلام در مسیر «قیام به سیف» چنان بود که وقتی - بنا به مصالحتی که خود بر شمردند^{۴۸۹} - نامیدانه خانه

نشینی را برگزیدند، فرمودند:

«وَأَيْمُ اللَّهِ، لَوْ لَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ يَعُودَ الْكُفْرُ وَ يَبُورَ الدِّينُ لَكُنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ»^{۴۹۰}

لذا معلوم نمی‌باشد که در صورت فراهم بودن یاران ثابت‌قدم، حضرت امیرعلیه السلام تصمیم به انجام چه کاری داشتند؟

جالب است که عبارت مندرج در چاپ موجود از کتاب «وقعة صفین» که با تحقیق عبدالسلام محمد هارون چاپ شده، چنین می‌باشد:

«لَوْ اسْتَمَكَنْتُ مِنْ أَرْبَعِينَ رَجُلًا. فَذَكَرَ أَمْرًا... ای کاش چهل مرد در اختیارم بود؛ سپس مطلبی را فرمود.»

(مِثْقَى: وقعة صفین، ص ۱۶۳)

۴۸۸ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷.

[این نامه، از سوی معاویه و خطاب به حضرت علی علیه السلام نگاشته شده است.]

۴۸۹ - امام باقر علیه السلام در تشریح این مصالح فرمودند:

«إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَنَعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ، لَمْ يَمْنَعُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرًا لِلنَّاسِ وَ تَخَوُّفًا عَلَيْهِمْ

أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ، فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ وَ لَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... زمانی که مردم با ابوبکر

بیعت کردند، چیزی مانع نشد که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را به سوی خود فرا بخواند مگر دلسوزی به حال مردم و ترس از ارتدادشان

از اسلام که به پرستش بت‌ها بپردازند و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را منکر شوند.»

(ثقة الاسلام کلینی: کافی، ج ۸، ص ۲۹۵؛ شیخ طوسی: امالی، ص ۲۳۰)

۴۹۰ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۷.

اگر ترس از تفرقه بین مسلمانان و بازگشت آنان به سوی کفر و بيم از نابودی دين اسلام نبود؛ با آنان به گونه‌ای ديگر از آنچه که با آنان رفتار نموديم، رفتار می‌کرديم.»

«وَ اَيُّمُ اللّٰهِ، فَلَوْ لَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ اَنْ يَعُوْذُوْا اِلَى الْكُفْرِ لَكُنَّا غَيْرِنَا ذٰلِكَ مَا اسْتَطَعْنَا.»^{۴۹۱}

و قسم به خدا! اگر ترس از تفرقه بين مسلمانان نبود که به دليل آن به کفر بازگردند، ما با هر آنچه می‌توانستيم [حکومت] را تغيير می‌داديم.»

منابع شيعی حاکی از آن‌اند که عدم موافقت و نارضایتی اميرالمؤمنين عليه السلام از حکومت ابوبکر به حدی بود که حتی برای لحظه‌ای برپا بودنش را بر نمی‌تافتند؛ چه رسد به آن که بخواهند به دليل رضایت از آن، با ابوبکر بيعت نمایند.
چنانچه فرمودند:

«... اَمَا وَ اللّٰهِ لَوْ كَانَ لِيْ عِدَّةٌ اَصْحَابِ طَالُوْتُ اَوْ عِدَّةٌ اَهْلِ بَدْرٍ - وَ هُمْ اَعْدَاؤُكُمْ - لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تَوَلُّوْا اِلَى الْحَقِّ وَ تُنَبِّئُوْا لِلصِّدْقِ، فَكَانَ اَرْتَقَ لِلْفَتْحِ وَ اَخَذَ بِالرِّفْقِ، اَللّٰهُمَّ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ.»

قال: ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَرَّ بِصِيْرَةٍ^{۴۹۲} فِيْهَا نَحْوُ مِنْ ثَلَاثِيْنَ شَاةً، فَقَالَ: وَ اللّٰهِ لَوْ اَنَّ لِيْ رِجَالًا يَنْصَحُوْنَ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لِرَسُوْلِهِ بَعْدَ هَذِهِ الشِّيَاةِ، لَأَزَلْتُ ابْنَ اَكَلَةِ الذُّبَابِ^{۴۹۳} عَنْ مَلِكِهِ.

۴۹۱ - شيخ مفيد: الجمل، ص ۴۳۷.

۴۹۲ - [حَظِيْرَةٌ تُتَخَذُ مِنَ الْحِجَارَةِ وَ اَغْصَانِ الشَّجَرَةِ لِلْغَنَمِ وَ النَّبَقِ.

حظيره مکانی از سنگ و شاخه‌های درختان است که برای نگهداری گاو و گوسفند استفاده می‌شود.]

۴۹۳ - [جَمْعُ ذُبَابٍ وَ كَنِيٌّ بِاَيِّنِ اَكَلَتِهَا عَنْ سُلْطَانِ الْوَقْتِ فَانْتَهَمُ كَانُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَأْكُلُوْنَ مِنْ كُلِّ حَبِيْثٍ نَالُوْهُ.

جمع ذباب و مقصودش از کنیه پسر مگس‌خور، پادشاه وقت بود؛ چرا که آنان در جاهلیت هر چیز ناپسند و کنیفی را که به دست می‌آوردند، می‌خوردند.

ر.ک: عبدالامير فاطمی نجفی: الاسرار فيما كنى و عرف به الاشرار، ج ۱، ص ۱۰، حرف الألف.]

قال: فَلَمَّا أَمْسَى بَايَعَهُ ثَلَاثُ مِئَةٍ وَ سِتُّونَ رَجُلًا عَلَى الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اأَعْدُوا بِنَا إِلَى احْجَارِ الزَّيْتِ ٤٩٤ مُحَلِّقِينَ. وَ حَلَّقَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا وَافَى مِنْ الْقَوْمِ مُحَلِّقًا إِلَّا أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ حَذِيفَةَ بَنُ الْيَمَانِ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ جَاءَ سَلْمَانُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ.

فَرَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ:

... لَوْلَا عَهْدُ عَهْدِهِ إِلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأُورِدْتُ الْمُخَالِفِينَ خَلِيجَ الْمُنِيَّةِ وَ لَأَرْسَلْتُ عَلَيْهِمْ شَأْبِيبَ صَوَاعِقِ الْمَوْتِ وَ عَنْ قَلِيلٍ سَيَعْلَمُونَ. ٤٩٥

قسم به خدا! اگر به تعداد یاران طالوت یا اصحاب پیامبر در جنگ بدر - که با شما دشمن می‌بودند - یار می‌داشتم، با شمشیر با شما می‌جنگیدم تا رو به سوی حق کرده و به راستی به آن باز گردید که در این صورت گسستگی [شما] بهتر به هم می‌آمد و پیوسته می‌شد و [برای شما] ملایم‌تر و با رأفت بیشتری همراه می‌بود.

خدایا! به حق و راستی بین ما حکم فرما که تو بهترین حکم‌کنندگانی.

راوی گفت: سپس از مسجد خارج شد و از کنار آغلی عبور کرد که در آن حدود سی عدد گوسفند بود؛ فرمود: قسم به خدا! اگر به تعداد این گوسفندان مردانی داشتم که در دوستی با خدا و رسولش صادق و خالص بودند، پسر مگس‌خور را از حکومتش ساقط می‌کردم.

راوی گفت: شب که شد سیصد و شصت نفر تا پای مرگ با او بیعت کردند.

آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ایشان فرمود: فردا صبح با سرهای تراشیده در [محلّه] احجارالزیت حاضر شوید و

امیرالمؤمنین علیه‌السلام سر خود را تراشید؛ اما از آن قوم جز ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمّار بن یاسر و سپس سلمان، به عهد

٤٩٤ - [محلّی در شهر مدینه].

خود وفا نمودند.

آن‌گاه [حضرت علی علیه السلام] دستاش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود:

اگر نبود پیمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از من گرفته بود، مخالفان را در دریای آرزوهایشان منحرف می‌کردم و باران‌هایی از

صاعقه‌های مرگ بر سرشان نازل می‌نمودم و البته به زودی خواهند دانست.»

جمع بندی

ابن میثم بحرانی (متوفی ۶۷۹) در این باره می‌نویسد:

«فَإِنَّ أَمْرَ السَّقِيفَةِ وَمَا جَرَى بَيْنَ الصَّحَابَةِ مِنَ الْاِخْتِلَافِ وَتَخَلُّفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ أَمْرٌ ظَاهِرٌ لَا يُدْفَعُ وَ مَكْشُوفٌ لَا يَتَّقَعُ... وَ كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا تَقْضِي الضَّرُورَةَ مَعَهُ بِوُقُوعِ الْاِخْتِلَافِ وَ الْمُنَافَسَةِ بَيْنَهُمْ. وَ الْحَقُّ أَنَّ الْمُنَافَسَةَ كَانَتْ ثَابِتَةً بَيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَيْنَ مَنْ تَوَلَّى أَمْرَ الْاِخْلَافَةِ فِي زَمَانِهِ وَ الشُّكَايَةِ وَ التَّظَلُّمِ الصَّادِرِ عَنْهُ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ مَعْلُومٌ بِالتَّوَاتُرِ الْمَعْنَوِيِّ...»^{۴۹۶}

داستان سقیفه و اختلافاتی که بین صحابه رخ داد و روی گرداندن علی علیه السلام از بیعت، مطلبی واضح است که نمی‌توان آن را رد نمود و پوشیده ساخت... و این امور از اموری است که لاجرم به اختلاف و رقابت بین آنان منجر می‌شد.

حق آن است که این چشم‌داشت به خلافت، بین علی علیه السلام و کسی که متولی امر خلافت در زمان او شد، وجود داشت و شکوه و دادخواهی او [حضرت علی علیه السلام] در این باب موضوعی است که به تواتر معنوی، روشن و ثابت شده است.»

بنابراین می‌توان گفت:

سخنان و اقدامات آن حضرت علیه السلام در مواجهه با خلافت ابوبکر، در تعارض آشکار و شدیدی با ادعای «موافقت وی با خلافت ابوبکر» قرار دارد.

امتناع شدید ایشان **علیه‌السلام** از قبول انجام بیعت با ابوبکر که در نهایت، هجوم نظامی به خانه وحی، ورود مهاجمان به خانه

فاطمه **علیها‌السلام**، ایراد ضرب و جرح به حضرت زهرا **علیها‌السلام** و شهادت فرزندش حضرت محسن **علیه‌السلام** را در پی داشت، نشان دهنده آن است که:

امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** حتی پس از ناامیدی از امکان «قیام به سیف» و دست کشیدن از اقدام عملی جهت سرنگون ساختن آن؛ همچنان موجودیت خلافت ابوبکر را نپذیرفته بودند.

بدیهی است که چنین امتناعی، هرگز با ادعای موافقت ایشان با خلافت ابوبکر و پذیرفتن آن - تحت هر عنوانی - قابل جمع نمی‌باشد. بنابراین می‌توان گفت:

امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** هیچ گونه رضایتی از خلافت ابوبکر نداشته و به هیچ وجه با آن موافق نبوده‌اند.

در نتیجه:

خلافت ابوبکر از نظر ایشان نامشروع و غاصبانه بوده و نه تنها فاقد هرگونه مشروعیت می‌باشد؛ بلکه فاقد مقبولیت و حتی موجودیت نیز هست.

معنای سکوت چیست؟

همان طور که در فصل یکم از بخش یکم این مجموعه ملاحظه فرمودید، امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** بنا بر مصالح و حکمت‌هایی که برخی از آن‌ها را بر شمردیم، به ناچار «سکوت» را جایگزین «قیام به سیف» نمودند.

به این معنا که ایشان، مجبور به تحمل شرایط حاکم و پذیرش تلخ و ناخواسته امور زیر گردیدند:

الف) عدم اقدام به قیام مسلحانه علیه خلافت ابوبکر و عدم تدارک مقدمات آن.

ب) صرفنظر از مقاومت سرسختانه و اقدامات افشاگرانه در برخی امور.

ج) عدم مخالفت همه جانبه با هر آنچه به نحوی با خلافت ابوبکر مرتبط بود. (عدم مخالفت صریح و آشکار با برخی امور؛ عدم موضع

گیری علنی علیه برخی امور)

در عین حال تحمل موارد فوق، همراه با «اظهار بر حق بودن و مظلوم واقع شدن ایشان» صورت می‌پذیرفت و بنا به فرموده خودشان، همچون «خاری در چشم و استخوانی در گلو»^{۴۹۷} تلخ و رنج‌آور بود.

بنابراین التزام به رعایت موارد فوق، یعنی: «عدم تنازع و کشمکش با متولیان امور» که از آن به «سکوت» تعبیر می‌شود؛ هرگز به معنای موافقت با خلافت ابوبکر - تحت هیچ یک از عناوین مشروعیت، مقبولیت و موجودیت - نمی‌باشد.

همچنین «پذیرش سکوت و ترک قیام به سیف» هیچ‌گونه پیوستگی و ملازمه‌ای با اقدام به انجام بیعت ندارد؛ هر چند که با تفسیرهای غلط از سکوت آن حضرت علیه‌السلام ادعا شود:

«علی خود را برای حکومت حق می‌دانست اما با ابوبکر به خاطر مصالح مسلمین و یک امر واقع بیعت کرد.»^{۴۹۸}

حال آن که باید پرسید:

این «امر واقع» در چه زمانی، به چه دلایلی و تحت چه شرایطی پذیرفته شد؟

و آیا چنین پذیرشی مستلزم بیعت نمودن با حاکم است؟

یا به دلیل تفاوتی که میان معنای سکوت و بیعت وجود دارد، ملازمه‌ای میان این دو نیست و کاربرد واژه بیعت در این قبیل اظهارات خطا می‌باشد.

معنای بیعت چیست؟

۴۹۷ - «فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَاً. پس در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم صبر نمودم.» (سید رضی:

نهج البلاغه، خطبه شیشمیه.)

۴۹۸ - محمد هادی معرفت: روزنامه زاهدان، مورخ ۱۲ مهر ۱۳۸۲.

جهت آشنایی شما با مفهوم بیعت (یعنی آنچه که ادعا می‌شود میان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ابوبکر رخ داده است) و دریافتن پاسخ به این سؤال که «چرا نظام خلافت در تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود»، توجه شما را به تعریف جامعی در این زمینه جلب می‌نماییم:

ابن خلدون (متوفی ۸۰۸) در کتاب «مقدمه» اش می‌نویسد:

«بیعت عبارت از پیمان بستن بفرمانبری و طاعت است.

بیعت کننده با امیر خویش پیمان می‌بست که در امور مربوط بخود و مسلمانان تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او بستیز برنخیزد و تکالیفی را که بر عهده وی میگذارد و وی را بانجام دادن آنها مکلف می‌سازد، اطاعت کند؛ خواه آن تکالیف بدلخواه او باشد و خواه مخالف میلش.

و چنین مرسوم بود که هرگاه با امیر بیعت میکردند و بر آن پیمان می‌بستند، دست خود را بمنظور استواری و تأکید پیمان در دست امیر می‌گذاشتند...

مفهوم آن در عرف لغت و تداولِ شرع همین است.^{۴۹۹}

با توجه به تعریف فوق و نیز تعریف‌های مشابهی که در این زمینه ارائه شده است، می‌توان گفت:

(الف)

هر عمل و رفتاری را که افراد به وسیله آن، فرمانبرداری خود را از شخصی دیگر ابراز کرده و سرسپردگی خود را در برابر امر و سلطه او نشان می‌دهند، بیعت گویند.

بنابراین بیعت با خلیفه به معنای «پذیرفتن سِمَت او و نیز اعلام طاعت و آمادگی برای اجرای اوامر او است» و این عمل به نشانه قبول خلافت و حکومت او صورت می‌گیرد.

(ب)

مردم با بیعت خود، اموال و امکانات و تعیین مصالح اجتماعی خود را در اختیار رهبرشان می‌گذارند و مطیع فرمان‌های او می‌شوند. بدین ترتیب، ریاست و فرماندهی خلیفه تثبیت می‌گردد و آنان که بیعت کرده‌اند، متعهد می‌شوند که طبق رأی و نظر بیعت‌شونده عمل کنند.

(ج)

مردم با بیعت خود، ضمن تأکید بر وفاداری خویش، متعهد به فراهم ساختن امکانات لازم برای تحکیم و تثبیت پایه‌های حکومت خلیفه می‌گردند و آن را به وسیله بیعت اعلام می‌دارند.

نتیجه‌گیری

بیعت عملی است که نشانه «ابراز حمایت، پذیرش اطاعت، تعهد به وفاداری و قبول سلطه بیعت‌شونده» می‌باشد. مردم به وسیله بیعت، قبول موارد فوق و التزام به رعایت آن‌ها را «به‌طور رسمی اعلام و اعلان» می‌دارند.

تذکر

الف) قائلین به بیعت نمودن امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** با ابوبکر، یا عالمانه سخن نمی‌گویند و یا اگر لغات را در معانی صحیح خود به کار می‌برند، به‌طور حتم، القای معنای فوق را مدنظر دارند.

ب) معنای بیعت، تفاوت بسیار زیادی با معنای «سکوت و ترک قیام به سیف» دارد و هرگز نمی‌توان جهت اشاره به این معنا، از واژه «بیعت» استفاده نمود.

به عبارت دیگر، به جهت آن که واژه «بیعت» از بار معنایی خاص خود برخوردار می‌باشد، هرگز نمی‌توان با تسامح از آن استفاده کرد و به بهانه گفتگو درباره سکوت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** یا با ارائه تفسیر غلط از معنای این سکوت، به ایشان نسبت داد که با ابوبکر بیعت نموده‌اند.

تباین سکوت با بیعت

از دقت در سه موضوع:

الف) تلاش خستگی‌ناپذیر حضرت امیرعلیه‌السلام برای سرنگونی خلافت ابوبکر و اعتقاد به لزوم برچیده شدن آن، حتی پس از ناامیدی از ثمربخشی اقدام عملی و مسلحانه (قیام به سیف)؛

ب) امتناع شدید حضرت امیرعلیه‌السلام از پذیرش انجام بیعت با ابوبکر (که بنابر اعتراف اهل سنت) هجوم به بیت فاطمه‌علیها‌السلام و آوردن هیزم و آتش - جهت احراق آن - را در پی داشت.

ج) تفسیر صحیح و دقیق از موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی حضرت امیرعلیه‌السلام که از آن به «سکوت» تعبیر می‌شود؛

می‌توان آن‌چه پذیرفتنش به اجبار به حضرت علی‌علیه‌السلام تحمیل شد را بدین صورت ترسیم نمود:

۱ - عدم ثمربخشی اقدام به قیام مسلحانه علیه خلافت ابوبکر و صرفنظر از انجام آن، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن امکانات لازم.

۲ - صرفنظر نمودن از مقاومت سرسختانه و اقدامات افشاگرانه در برخی از امور، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن شرایط مناسب.

۳ - عدم مخالفت همه جانبه و فراگیر با هرگونه فرامین خلیفه و هر نوع اقدامات حکومت، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن بسترهای عمومی حمایت از آن در جامعه.

(عدم مخالفت صریح و آشکار با برخی امور؛ عدم موضع‌گیری علنی علیه برخی امور)

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید، پذیرش تلخ و ناگوار موارد فوق^{۵۰۰} - که از آن به «سکوت» تعبیر می‌نماییم - مربوط به موضع‌گیری

۵۰۰ - مصادیق ردیف ۲ و ۳ را نمی‌توان به صورت پیشینی تعیین نمود.

های سیاسی و اجتماعی حضرت علی علیه السلام بوده و اتخاذ چنین روش و برنامه‌ای از سوی ایشان، هیچ ملازمه‌ای با انجام بیعت با ابوبکر - حتی به نشانه قبول این سکوت و التزام به اجرای آن در مواجهه با حکومت ابوبکر - ندارد. آن حضرت علیه السلام چندی قبل از هجوم اصلی و مطالبه بیعت اجباری از ایشان، به ناچار امور فوق را پذیرفته و پس از ناامیدی از هر نوع ثمربخشی «قیام به سیف» - که در پی نافرجامی استنصارهای شبانه رخ داد -، در خانه خود نشسته بودند.

بدیهی است که پذیرش این شرایط نامساعد و تنظیم موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی بر اساس آن، به هیچ وجه به معنای پذیرش رضایت‌مندانانه وقوع خلافت (قبول موجودیت) و نیازمند به انجام بیعت با خلیفه نبوده است.

لذا نمی‌توانیم به دلیل موجودیت یافتن حکومت ابوبکر و تحقق آن به عنوان یک امر واقع، از بیعت آن حضرت علیه السلام سخن به میان آوریم. زیرا اگر امر واقع را به‌طور دقیق تعریف کرده، زمان و شرایط قبول آن را به‌طور شفاف ترسیم نماییم، در خواهیم یافت که: «پذیرش امر واقع» در معنای صحیح آن، منحصر به معنای «سکوت و ترک قیام به سیف» است و هیچ ملازمه‌ای با بیعت ندارد.

شرایط تحقق بیعت چیست؟

«بیعت یا دست به دست زدن، در واژه عرب به معنای قبول معامله و انجام آن است.

اما در اسلام، این واژه نشانه پیمانی است که بیعت کننده، متعهد می‌شود تا مقررات ویژه‌ای را، که برای هر دو طرف مشخص است، نسبت به بیعت گیرنده رعایت کند و از او فرمانبرداری داشته باشد...

با بررسی کلمه بیعت در سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درمی‌یابیم که بیعت بر سه پایه اصلی و به شرح زیر استوار است:

۱ - بیعت کننده (مبايع)

۲ - بیعت گیرنده (مبايع له)

۳ - تعهد به فرمانبرداری و انجام مواد و مقررات بیعت .

پس به این ترتیب باید نخست، مورد بیعت که انجام آن خواسته شده، کاملاً روشن و مفهوم باشد.

آنگاه، همان گونه که در سنت آمده است، بیعت کننده به عنوان قبولی، دست خود را به دست بیعت گیرنده می زند و بیعت انجام می پذیرد. بنابراین بیعت مصطلح شرعی^{۵۰۱} خواهد بود.

ولی امروز شروط تحقق بیعت شرعی در اسلام برای اغلب مسلمانان روشن نیست، پس لازم است خاطر نشان سازیم:

بیعت در اسلام هنگامی تحقق می پذیرد که شرایط سه گانه زیر در آن مراعات شده باشد:

۱ - بیعت کننده شایستگی بیعت کردن را داشته و در انجام آن کاملاً آزاد و مختار باشد.

۲ - بیعت گیرنده شایستگی و لیاقت آن را داشته باشد که با او بیعت شود.

۳ - بیعت برای موضوعی باشد که اقدام به انجام آن درست و روا باشد.

بنابراین:

بیعت باید بر اساس میل و رضای بیعت کننده صورت بگیرد.

بیعت آدمی که مجبور شده باشد، درست نیست...

پس بیعت گرفتن با اعمال زور و زیر سایه شمشیر صحیح و مشروع نخواهد بود.

و نیز بیعت با آن کس که آشکارا گناه می کند و بیعتی که برای انجام گناه و سرپیچی از فرامین خداوند صورت گیرد، صحیح نیست.

بنابراین بیعت، مصطلح اسلامی است و احکامی برای آن در شرع مقرر شده است.

فشرده مطالبی که گذشت:

۵۰۱ - [اصطلاح شرعی عبارت است از لفظی که شارع و قانونگذار، آن را در معنا و مفهومی خاص به کار برده و رسول خداصلی الله

علیه و آله نیز آن را به امت اسلامی ابلاغ کرده باشد.]»

(علامة عسکری: ویژگی‌ها و دیدگاه‌های دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۵)

بیعت در لغت عرب به معنی دست زدن متعاملین به نشانه قبول و انجام معامله است و در اسلام نشانه به کار بردن سعی و کوشش بیعت کننده در انجام مقرراتی برای بیعت گیرنده است و تا شروط آن حاصل نشود، بیعت اسلامی محقق نمی‌شود.

شروط بیعت عبارت است از:

۱ - بیعت نابالغ و دیوانه درست نیست.

۲ - بیعت به اجبار و زور و با کسی که آشکارا مرتکب گناه می‌شود، صحیح نخواهد بود.

۳ - بیعت برای انجام گناه و معصیت باطل است.

... از آن چه درباره بیعت گفته شد، دانستیم که بیعت همانند معامله و داد و ستد، با رضایت منعقد می‌شود نه با اعمال زور و فشار و زیر تیغ جلد.

همچنین روشن شد که بیعت در گناه و انجام امری بر خلاف فرمان خدا، و یا بیعت با کسی که خدای را گناهکار باشد، بیعت نیست.^{۵۰۲}
امیرالمؤمنین علیه‌السلام با توجه به همین مبنا فرمودند:

«وَبِيعَتِي لَهُمْ لَمَّا لَاحَقَّ لَهُمْ فِيهِ لَا تُوجِبُ لَهُمْ حَقًّا وَلَا يَلْزِمُنِي لَهُمْ رِضًا.»^{۵۰۳}

بیعت کردن من با ایشان، زمانی که هیچ حقی در آن [خلافت] نداشتند، برای آنان حقی به وجود نمی‌آورد و بیانگر رضایت و خشنودی من نخواهد بود.»

لذا تعبیر «بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر» از اساس ناصواب می‌باشد.

جهت درک عمیق‌تر عبارت فوق، نخست اسناد تاریخی مرتبط با مطالبه بیعت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بر خواهیم رسید و پس از آن، به مقابله نتایج به دست آمده از آنها با شرایط تحقق بیعت می‌پردازیم.

۵۰۲ - علامه عسکری: ویژگی‌ها و دیدگاه‌های دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۵؛ ص ۲۶۱ - ۲۶۳؛ ص ۳۱۰.

۵۰۳ - دیلمی: ارشاد القلوب، ص ۳۹۶.

گفتار دوم

چگونگی تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین **علیه السلام** پس از رحلت پیامبر **صلی الله علیه وآله**

نقل‌های تاریخی اهل سنت در موضوع «بیعت امیرالمؤمنین **علیه السلام** با ابوبکر» را می‌توان به سه دسته تقسیم‌بندی نمود:

دسته یکم)

نقل‌هایی که از بیعت آزادانه و مختارانه امیرالمؤمنین **علیه السلام**، آن هم بلافاصله پس از به‌خلافت رسیدن ابوبکر، سخن به میان آورده‌اند.

دسته دوم)

نقل‌هایی که از بیعت آزادانه و مختارانه امیرالمؤمنین **علیه السلام**، پس از شش ماه امتناع از انجام بیعت با ابوبکر، سخن به میان آورده‌اند.

دسته سوم)

نقل‌هایی که از تلاش نافرجام هواداران خلیفه برای اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین **علیه السلام** سخن به میان آورده‌اند.

اولین و دومین دسته از نقل‌های اهل سنت در تعارض شدید با یکدیگر بوده و محتوای یکدیگر را نفی می‌کنند؛ لذا از اعتبار ساقط می‌گردند.

۵۰۴

بنابراین تنها نقل‌های دسته سوم باقی می‌مانند که هم‌راستا با نقل‌های امامیه بوده و در این بخش از کتاب، به فرازهایی از این نقل‌ها

۵۰۴ - به عبارت دقیق‌تر باید گفت: هر سه دسته فوق به دلیل تعارض شدید با یکدیگر از اعتبار ساقط گردیده و سپس نقل‌های دسته

سوم با اقامه قرینه معتبر بیرونی - که در این مورد، هماهنگی با محتوای نقل‌های امامیه می‌باشد - از نو، واجد اعتبار شده و هویت خود

را بازمی‌یابند.

اشاره می‌کنیم.^{۵۰۵}

در این بخش با مراجعه به کتاب «الهیجوم علی بیت فاطمه علیها السلام» تألیف استاد محقق شیخ عبدالزهره مهدی، از نحوه و چگونگی تلاش خلیفه و هوادارانش برای اخذ بیعت اجباری از حضرت امیرعلیه السلام و شدت امتناع آن حضرت علیه السلام از قبول درخواست مهاجمان، سخن می‌گوییم؛ تا تفسیرهای ارائه شده از این بیعت را با استناد به مدارک تاریخی معتبر، مورد بررسی و ارزیابی قرار داده و نقد علمی نماییم.

انگیزه دستگاه خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام

هر چند که حضرت امیرعلیه السلام پس از یاری خواستن‌های مکرر و اتمام حجت، از سرنگون ساختن خلافت موجود مایوس گردیده و با دلی پُر خون در خانه نشستند؛ ولی نظام خلافت به همین اندازه از انزوا و کناره‌گیری ایشان اکتفا نکرده و با اقدام تهاجمی جهت اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام، سعی در تثبیت این پذیرش تحمیلی و اخذ التزام از آن حضرت علیه السلام (به منظور تحمّل همیشگی این سکوت و ترک قیام به سیف) داشتند.

از این رو، به هر نحو ممکن، ایشان را به مسجد آورده تا (جهت مشروع جلوه دادن پایه‌های حاکمیت خود) از وی برای ابوبکر بیعت

بستانند^{۵۰۶} و بدین وسیله به پذیرفتن این سکوت دردآور توسط آن

حضرت علیه السلام «رسمیت» ببخشند.

شاید هم می‌خواستند تا به بهانه امتناع ایشان از قبول بیعت، امیرالمؤمنین علیه السلام را به قتل برسانند.

۵۰۵ - هر چند که این اسناد به‌طور مختصر و فشرده از ماجرا یاد کرده‌اند، ولی چون هم‌راستا با باورهای تاریخی شیعه می‌باشند؛ تفصیل

آنها را می‌توان در منابع امامیه مطالعه کرد.

۵۰۶ - با بیعت، شخص به گونه مشخص اعتراف می‌کند و مطلب برای همگان از ابهام خارج می‌شود.

نگاهی به اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت

واقدی (متوفی ۲۰۷)

سند شماره ۱)

«غَضِبَ عَلَيَّ وَالزُّبَيْرُ... وَتَخَلَّفَا عَنِ الْبَيْعَةِ... فَصَاحَ عُمَرُ: أَخْرُجُوا أَوْ لَنُحْرِقَنَّهَا عَلَيْكُمْ.

فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا... ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا يَسُوقُهُمَا حَتَّى بَايَعَا. ۵۰۷

علی و زبیر خشمگین گشتند... و بیعت نمودند...

عمر فریاد کشید: [از خانه] خارج شوید یا آن را با شما به آتش خواهم کشید.

آنان خارج نشده و امتناع کردند... سپس آن دو را [به زور] بیرون آورد و نزد ابوبکر برد تا بیعت کنند.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

طبری امامی (قرن ۴): المسترشد، ص ۳۷۸.

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۴۱۹.

ابن طاووس (متوفی ۶۶۴): الطرائف، ص ۲۳۸-۲۳۹.

نصرین مُزاحِم (متوفی ۲۱۲)

سند شماره ۲)

«وَعَلَىٰ كُلِّهِمْ بَعْثَةٌ، عَرَفْنَا ذَلِكَ فِي نَظَرِكَ الشَّرِّ وَقَوْلِكَ الْهُجْرِ وَ [فِي] تَنَفُّسِكَ الصُّعْدَاءِ وَ [فِي] إِطَائِكَ عَنِ الْخُلَفَاءِ،

تُقَادُ إِلَىٰ كُلِّ مِنْهُمْ كَمَا يُقَادُ الْفَحْلُ الْمَخْشُوشُ^{٥٠٨} حَتَّىٰ تَبَايَعَ وَ أَنْتَ كَارَهُ^{٥٠٩}.

[معاویه در نامه‌ای خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نوشت:] تو نسبت به همه آنان [خلفای پیشین] ستم کردی [سرپیچیدی] و این را از

نگاه غضب‌آلود و سخنان تند و تیز و آه سینه و عدم همراهی‌ات با آنان دریافتیم؛ تو را به‌سوی هریک از آنان بردند، چنان‌که شتر را با

افسار می‌کشند؛ تا آن‌که با اکراه بیعت کنی.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن‌اعثم کوفی (متوفی ۳۱۴): الفتوح، ج ۲، ص ۵۷۸.

ابن‌عبدربه (متوفی ۳۲۸): العقد الفريد، ج ۴، ص ۳۰۸ - ۳۰۹.

شیخ مفید (متوفی ۴۱۳): الفصول المختاره، ص ۲۸۷.

خطیب خوارزمی (متوفی ۵۶۸): المناقب، ص ۱۷۵.

ابن‌ابی‌الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۴ و ص ۱۸۶.

قلقشندی (متوفی ۸۲۱): صبح الأعشى، ج ۱، ص ۲۷۳.

سند شماره ۳

۵۰۸ - [لغت‌شناسان در معنای کلمه خشاش گفته‌اند:

«خشاش چوب کوچکی است که در بینی شتر قرار می‌دهند و افسار را به‌وسیله آن می‌کشند تا شتر زودتر و بهتر فرمان برد.» (ابن‌اثیر:

النهاية في غريب الحديث، ج ۲، ص ۳۳)]

۵۰۹ - منقري: وقعة صفين، ص ۸۷.

«إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أَبَايعَ.

[حضرت علی علیه السلام در جواب معاویه نوشت: تو نوشتی که] من را همانند شتری که زمام خورده می بردند تا بیعت کنم.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید رضی (متوفی ۴۰۶): نهج البلاغه، کتاب ۲۸.

ابن حمدون (متوفی ۵۶۲): التذكرة الحمدونية، ج ۷، ص ۱۶۶.

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۸۳.

نویری (متوفی ۷۳۷): نهاية الارب، ج ۷، ص ۲۳۶.

فلقشندی (متوفی ۸۲۱): صبح الأعشى، ج ۱، ص ۲۷۶.

باعونی شافعی (متوفی ۸۷۱): جواهر المطالب، ج ۱، ص ۳۷۴.

سند شماره ۴)

«ثُمَّ إِنَّهُمَا دَعَاهُ إِلَى بَيْعَتِهِمَا، فَأَبْطَأَ عَنْهُمَا وَتَلَكَّأَ عَلَيْهِمَا، فَهَمَّا بِهِ الْهُمُومَ وَارَادَا بِهِ الْعَظِيمَ.^{۵۱۰}

[معاویه در جواب نامه محمد بن ابی بکر نوشت:]

سپس آن دو [ابوبکر و عمر] از او [علی علیه السلام] خواستند که بیعت کند؛ اما او اعتنا نمود و خودداری ورزید. لذا برای او نقشه‌های

۵۱۰ - همان منبع، ص ۱۲۰.

[نکته جالب در اینجا است که معاویه در ادامه همین نامه درباره روابط خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می نویسد: «لَا يُشْرِكُهُ فِي

أَمْرِهِمَا وَلَا يُطْلِعَانِهِ عَلَى سَرِّهِمَا.

ابوبکر و عمر او را در کارهای حکومتی خود مشارکت نداده و از اسرار خویش با خبر نمی ساختند.»]

مهمی کشیدند.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

مسعودی (متوفی ۳۴۶): مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲ - ۱۳.

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۰.

ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶)

سند شماره ۵)

«بَايَةُ عَلِيٍّ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ»

... فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِنَّكَ لَسْتَ مَتْرُوكًا حَتَّى تُبَايِعَ...

فَاخْرَجُوا عَلِيًّا، فَمَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ: بَايِعْ.

فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟

قَالُوا: إِذَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ.^{۵۱۱}

خودداری علی از بیعت با ابوبکر:

آن‌گاه عمر به او گفت: تو را رها نخواهیم کرد تا بیعت کنی. سپس علی را بیرون آوردند و به نزد ابوبکر بردند.

سپس به او گفت: بیعت کن. فرمود: اگر نکنم چه می‌شود؟

گفت: قسم به خدایی که پروردگاری جز او نیست! گردنت را خواهیم زد.

آشنایی با برخی راویان این نقل:

۵۱۱ - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۸ - ۲۹.

ابن اَعْتَم كوفى (متوفى ۳۱۴): الفتوح، ج ۱، ص ۱۳ - ۱۴.

ابن شهر آشوب (متوفى ۵۸۸): مثالب، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.

ابن ابى الحديد (متوفى ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱ - ۱۲.

بلاذرى (متوفى ۲۷۹)

سند شماره ۶

«بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ حِينَ قَعَدَ عَنْ بَيْعَتِهِ وَقَالَ: ائْتِنِي بِهِ بِأَعْنَفِ الْعُنْفِ.»^{۵۱۲}

ابوبکر در زمانی که علی از بیعت خودداری نمود، عمر را نزد وی فرستاد و گفت: او را به سخت‌ترین وضعیّت نزد من آورید.

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید مرتضی (متوفى ۴۳۶): الشافى، ج ۳، ص ۲۴۰.

شیخ طوسى (متوفى ۴۶۰): تلخیص الشافى، ج ۳، ص ۷۶.

سند شماره ۷

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ يُرِيدُ الْبَيْعَةَ، فَلَمْ يُبَايِعْ، فَجَاءَ عُمَرُ وَمَعَهُ فَتِيلَةٌ (قَبَسٌ).»^{۵۱۳}

ابوبکر عده‌ای را برای گرفتن بیعت نزد علی فرستاد. اما وی بیعت نکرد. سپس عمر در حالی که آتش به همراه داشت نزد او

[علی علیه السلام] آمد.

۵۱۲ - بلاذرى: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷ (ج ۲، ص ۲۶۹ دارالفکر).

۵۱۳ - همان منبع، ج ۱، ص ۵۶۷ (ج ۲، ص ۲۶۸ دارالفکر).

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید مرتضی (متوفی ۴۳۶): الشافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰): تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶.

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۴۱۹.

محمد بن جریر بن یزید طبری شافعی (متوفی ۳۱۰)

سند شماره ۸

«تَخَلَّفَ عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ... فَانْطَلَقَ إِلَيْهِمْ عُمَرُ فُجَاءَ بِهِمَا تَعِبًا.^{۵۱۴}

علی و زبیر از بیعت خودداری کردند. آن گاه عمر نزد آنان رفت و ایشان را به زور برای بیعت آورد.»

سند شماره ۹

«أَتَى عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ مَنْزِلَ عَلِيٍّ... فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ.^{۵۱۵}

عمر به منزل علی رفت و گفت: قسم به خدا! یا برای بیعت بیرون می آید و یا خانه را با شما به آتش می کشم.»

آشنایی با برخی راویان این دو نقل:

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۴۱۹.

۵۱۴ - طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۰۳.

۵۱۵ - همان منبع، ج ۲، ص ۲۰۳.

ابن عبد ربّه (متوفی ۳۲۸)

سند شماره ۱۰

«الَّذِينَ تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ عَلِيٌّ وَ... حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ (لِيُخْرِجُوا) مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ وَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَا

فَقَاتَلَهُمْ فَأَقْبَلَ بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يُضْرَمَ عَلَيْهِمُ الدَّارُ.^{۵۱۶}

کسانی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، علی و... بودند؛ تا این که ابوبکر، عمر را نزد آنان فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و گفت:

اگر خودداری کردند با آنان بجنگ.

آن گاه عمر با خود آتش برداشت تا خانه را با آنان به آتش بکشد.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن طاووس (متوفی ۶۶۴): الطرائف، ص ۲۳۹.

ابی الفداء (متوفی ۷۳۲): المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶.

ابن اثیر (متوفی ۶۳۰)

سند شماره ۱۱

«وَتَخَلَّفَ عَلِيٌّ وَبَنُو هَاشِمٍ... عَنِ الْبَيْعَةِ... ثُمَّ آتَاهُمْ عُمَرُ فَأَخَذَهُمْ لِلْبَيْعَةِ.^{۵۱۷}

علی و بنی هاشم و... از بیعت امتناع کردند؛ سپس عمر به نزد آنان رفت و آنان را به زور برای بیعت برد.»

۵۱۶ - ابن عبد ربّه: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۲ (بیروت).

۵۱۷ - ابن اثیر: الكامل، ج ۲، ص ۳۲۵.

ابن ابی‌الحدید (متوفی ۶۵۶) به نقل از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳)

سند شماره ۱۲)

«ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ لِعَلِيِّ: قُمْ فَبَايِعْ فَتَلَكَّا وَاحْتَبَسَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ وَقَالَ: قُمْ، فَأَبَى أَنْ يَقُومَ، فَحَمَلَهُ وَدَفَعَهُ كَمَا دَفَعَ الزُّبَيْرُ، ثُمَّ أَمْسَكَهُمَا خَالِدٌ
وَسَاقَهُمَا عُمَرُ وَمَنْ مَعَهُ سَوْقًا عَنيفًا.^{۵۱۸}

سپس عمر وارد شد و به علی گفت: برخیز و بیعت کن.

اما او اعتنایی نکرد و از خانه خارج نشد. عمر دستش را گرفت و گفت: برخیز! اما او از برخاستن امتناع کرد. پس او را به زور گرفت و

پرتاب نمود، هم‌چنان که با زبیر رفتار نموده بود. سپس خالد آن دو را گرفت و عمر و همراهانش آنان را با وضعی بدی نزد ابوبکر

بردند.»

سند شماره ۱۳)

«غَضِبَ رِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ... وَغَضِبَ عَلِيُّ وَالزُّبَيْرُ فَدَخَلَا بَيْتَ فَاطِمَةَ... فَجَاءَ عُمَرُ فِي عِصَابَتِهِ... ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا عُمَرُ يَسُوقُهُمَا حَتَّى
بَايَعَا...^{۵۱۹}

تعدادی از مهاجرین خشمگین شدند. علی و زبیر نیز خشمگین شده به خانه فاطمه رفتند. عمر با گروهی نزد آنان آمد و آنان را به زور

از خانه بیرون آورد و برای بیعت نزد ابوبکر بُرد.»

۵۱۸ - ابن ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۸ - ۴۹.

۵۱۹ - همان منبع، ج ۲، ص ۵۰ و ج ۶، ص ۴۷.

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید بارزترین ویژگی حاکم بر شرایط مطالبه بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام «امتناع حضرت علی علیه السلام از پذیرش بیعت با ابوبکر» و «اعمال خشونت از سوی هواداران خلیفه» می‌باشد که منابع اهل سنت به صراحت از این دو سخن گفته‌اند.

این دو ویژگی، شرایط صحّت انعقاد بیعت با ابوبکر را زیر سؤال برده و حاکی از:

نامشروع بودن موضوع بیعت،

غاصب بودن بیعت گیرنده

و نارضایتی بیعت‌کننده است.

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) می‌نویسد:

«اِخْتَلَفَتِ الرَّوَايَاتُ فِي قِصَّةِ السَّقِيفَةِ فَالَّذِي تَقُولُهُ الشَّيْعَةُ وَقَدْ قَالَ قَوْمٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ بَعْضُهُمْ وَرَوَاهُ كَثِيرًا مِنْهُ:

إِنَّ عَلِيًّا اِمْتَنَعَ مِنَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أُخْرِجَ كُرْهًا.^{۵۲۰}

روایات در مورد سقیفه مختلف و متفاوت‌اند. اما آنچه که شیعه می‌گوید و گروهی از محدثین نیز بخشی از آن را نقل نموده‌اند و دیگران

نیز از آنان نقل کرده‌اند، چنین است:

علی از بیعت امتناع نمود تا آن که به زور برای بیعت برده شد.»

«فَأَمَّا اِمْتِنَاعُ عَلِيٍّ مِنَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أُخْرِجَ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي أُخْرِجَ عَلَيْهِ، فَقَدْ ذَكَرَهُ الْمُحَدِّثُونَ وَرَوَاهُ أَهْلُ السَّيْرِ.

وَقَدْ ذَكَرْنَا مَا قَالَهُ الْجُوَهْرِيُّ فِي هَذَا الْبَابِ؛ وَهُوَ مِنْ رِجَالِ الْحَدِيثِ وَمِنَ الثَّقَاتِ الْمَأْمُونِينَ، وَقَدْ ذَكَرَ غَيْرُهُ مِنْ هَذَا النَّحْوِ مَا لَا

اما امتناع علی از بیعت با ابوبکر (تا آنجا که وی را به آن نحوی که از خانه بیرون آورده شد، بیرون آوردند) را محدثین و سیره‌نویسان نقل نموده‌اند.

و ما قول جوهری را (که از رجال حدیث و افراد مورد وثوق و اطمینان می‌باشد) در این مورد نقل کردیم و البته افراد فراوان و بی‌شمار دیگری نیز این واقعه را نقل نموده‌اند.»

«وَقَدْ رَوَى كَثِيرٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ أَنَّهُ عَقِيبَ يَوْمِ السَّقِيفَةِ تَأَلَّمَ وَتَظَلَّمَ وَاسْتَجَدَّ وَاسْتَصْرَخَ، حَيْثُ سَأَمُوهُ الْحُضُورَ وَالْبَيْعَةَ، وَأَنَّهُ قَالَ وَهُوَ يُشِيرُ إِلَى الْقَبْرِ:

يَا بَنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي.^{٥٢٢}

محدثین زیادی نقل کرده‌اند که: پس از روز سقیفه، در آن موقعی که [علی علیه السلام] را به زور برای بیعت نزد ابوبکر حاضر می‌کردند، [علی علیه السلام] رنج و سختی دید و به تظلم برخاست و یاری خواست و در حالی که به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کرد فرمود: ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.»

جالب است که با وجود این اسناد معتبر تاریخی اظهار شده است:

«آن چه در صدر اسلام میان مسلمانان گذشت، بخصوص آن چه پس از وفات پیامبر(ص) میان حضرت علی(ع) و صحابه نامدار

پیامبر(ص) گذشت، قطعاً! از نوع اختلافات دوستانه! بوده است...»^{٥٢٣}

٥٢١ - همان منبع، ج ٢، ص ٥٩ - ٦٠.

٥٢٢ - همان منبع، ج ١١، ص ١١١.

٥٢٣ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ ١٠ بهمن ١٣٧٩.

«اختلافاتی که بین اصحاب پیامبر(ص) بوده، اختلافات داخلی بوده، اما دوستانه! بوده...»^{۵۲۴}

همچنین جای بسی شگفتی است که برخی نویسندگان معاصر در مواجهه با این اسناد و مدارک تاریخی مدعی شده‌اند که:

«این روایتها قابل تردید و تعمق بیشتری هستند. بعضی ساده‌لوحان! کوشیده‌اند برای نشان دادن مظلومیت علی(ع)، به این مسایل متوسل

شوند... شاید بتوان گفت که چون علی(ع) در مقابل جان حامیانش در منزل فاطمه(س) احساس مسؤولیت می‌کرده... با مأمورین خلیفه

همراه شده، به نزد او رفته است.»^{۵۲۵، ۵۲۶}

۵۲۴ - همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۱.

۵۲۵ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۸۶.

۵۲۶ - این نوشتار که با تأیید دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر صادق آئینه‌وند به چاپ رسیده است، علیرغم تحلیل‌های ارزنده‌ای که ارائه

نموده، حاوی استبعادهایی است که فاقد ارزش علمی بوده و نوعی فرار از اعتراف صریح به رفتارهای ناروای خلفا می‌باشد.

متأسفانه مؤلف مذکور، پس از نفی اعمال خشونت علیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ترسیم شرایطی آرام در مطالبه بیعت از آن حضرت علیه‌السلام،

جهت سرپوش نهادن بر بخش دیگری از رفتارهای خلفا که مربوط به برخوردهای آنان با حضرت زهرا علیهاالسلام می‌شود، می‌نویسد:

«از طرفی، خلیفه و یارانش نیز نمی‌توانستند در مقابل تلاشها و فعالیتها و مخالفتهای وی، همان حالت خصمانه‌ای را که نسبت به علی(ع)

و بنی‌هاشم داشتند، نسبت به او نیز اتخاذ کنند.»!

(اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۸۷)

باید از نویسنده این ادعا پرسید:

مگر شما در نوشته‌تان وجود حالت خصمانه نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام را قبول نموده‌اید که حال می‌خواهید اعمال آن را نسبت به

حضرت زهرا علیهاالسلام نفی کنید؟!

آیا چنین اظهار نظری به معنای انکار ضرب و جرح حضرت فاطمه علیهاالسلام از سوی مهاجمان و نفی یورش دژخیمانه به بیت وحی

که به شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام و حضرت محسن علیه‌السلام انجامید، نمی‌باشد؟

جالب آن که این کلی‌گویی‌ها در حالی مطرح می‌شود که اهل سنت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌کنند که فرمودند:

«... وَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا، ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي، كَأَنِّي بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ الذُّلُّ بَيْتَهَا وَ انْتَهَكَتْ حُرْمَتُهَا وَ غَضِبَتْ حَقَّهَا وَ مُبِعَتْ إِرْتَهَا

وَ كُسِرَتْ جَنْبُهَا وَ أَسْقَطَتْ جَنْبَيْهَا...

ثُمَّ تَرَى نَفْسَهَا ذَلِيلَةً بَعْدَ أَنْ كَانَتْ فِي أَيَّامِ أَبِيهَا عَزِيزَةً...

فَتَقَدَّمَ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْضُوبَةً مَقْتُولَةً.

فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ:

اللَّهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبَ مَنْ غَضَبَهَا وَ ذَلَّلَ مَنْ أَدْلَاهَا وَ خَلَدَ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَيْهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَكَلَاهَا، فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ

ذَلِكَ: آمِينَ.

وقتی او را دیدم، آنچه که پس از من بر وی خواهد گذشت را به یاد آوردم. گویی او را می‌بینم که خواری در منزلش لانه کرده و

حرمتش نادیده گرفته شده؛ حش پامال گردیده و از ارث محروم گشته است؛ پهلوی شکسته و فرزندش را سقط نموده است. او خود

را در ذلت می‌بیند حال آنکه در زمان حیات پدرش عزیز بود.

آن‌گاه غمگین، مصیبت‌زده، به قتل رسیده و به یغما رفته نزد من خواهد آمد.

من آن‌گاه خواهم گفت: خدایا! اویی را که به فاطمه ظلم نموده از رحمت محروم نما و هرکه حق او را غضب کرده مجازاتش کن. خوارکننده

اش را خوار فرما و آن کسی را که بر دو پهلویش کوبید تا فرزندش را سقط نمود، در آتش عذابت جاودانه بدار. در این هنگام فرشتگان

آمین خواهند گفت.»

(جوینی شافعی: فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۵، طبع محمودی.)

شاید بهتر بود که نویسنده کتاب «تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام» نیز همچون مؤلف کتاب «میراث ربوده»، موضع‌گیری

شفافی در این مورد از خود نشان نداده و با کلی‌گویی از کنار اسناد و مدارک این حادثه تلخ و دردآور می‌گذشت و با تظاهر به انجام

بحث علمی، خواننده را (همچون بسیاری از وحدت‌طلبان) به وادی «انکار و تردید نسبت به هجوم به بیت فاطمه علیها‌السلام» وارد نمی‌ساخت.

تلاش مهاجمان جهت اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام به کجا انجامید؟

سند شماره ۱)

علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۶) سندی را نقل می‌کند که حاکی از رساندن دست امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر می‌باشد.

او می‌نویسد:

«... فَوَجَّهُوا إِلَى مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَأَحْرَقُوا بَابَهُ وَاسْتَخْرَجُوهُ مِنْهُ كُرْهًا وَضَغَطُوا سَيِّدَةَ النَّسَاءِ بِالْبَابِ حَتَّى اسْقَطَتْ مُحْسِنًا وَأَخَذُوهُ

بِالْبَيْعَةِ فَاُمْتَنَعَ وَقَالَ: لَا أَفْعَلُ.

فَقَالُوا: نَقْتُلُكَ.

فَقَالَ: إِنْ تَقْتُلُونِي فَإِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ وَبَسَطُوا يَدَهُ فَقَبَضَهَا وَعَسَرَ عَلَيْهِمْ فَتَحَهَا فَمَسَحُوا عَلَيْهِ وَهِيَ مَضْمُومَةٌ.^{۵۲۷}

به سمت منزل شتافتند و به او یورش بردند و در خانه‌اش را به آتش کشیدند و او را به زور از خانه بیرون آوردند.

حضرت زهرا را پشت در کوبیدند و فشردند به طوری که فرزندش محسن را سقط نمود.

او [علی علیه السلام] را برای بیعت بردند، اما امتناع نموده و گفت: بیعت نمی‌کنم.

گفتند: تو را خواهیم کشت.

گفت: اگر مرا به قتل برسانید، بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید.

دستش را کشیدند، اما دستش را مشت نموده و نتوانستند مشتش را باز کنند.

پس دست وی را بر دستش [خلیفه] کشیدند، در حالی که مشتش بسته بود.»

سند شماره ۲)

سید ابوالعباس احمد بن ابراهیم حسنی زیدی (متوفی ۳۵۲) سندی را به این مضمون نقل می‌کند:

«... فَقِيلَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَايِعْ، قَالَ: إِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟»

قَالَ: يُضْرَبُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ، وَ مَدُّوا يَدَهُ فَقَبِضَ أَصَابِعَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَمَسَحُوا يَدَهُ عَلَى يَدِ أَبِي بَكْرٍ.^{۵۲۸}

به علی علیه السلام گفته شد: بیعت کن!

گفت: اگر نکنم چه می‌شود؟

گفت: گردنت را خواهیم زد و دستش را به زور کشیدند. اما انگشتانش را بست و سرش را به سوی آسمان بلند نمود و فرمود: خدایا! تو گواه و شاهد باش.

آن‌گاه دستش را بر دست ابوبکر کشیدند.»

سند شماره ۳)

محمد بن مسعود عیاشی (متوفی ۳۲۰) پس از نقل ماجرای هجوم به خانه حضرت زهرا علیها السلام و بیرون کشاندن

امیرالمؤمنین علیه السلام برای انجام بیعت با ابوبکر^{۵۲۹} و تصریح به تهدید ایشان علیه السلام به قتل^{۵۳۰}، می‌نویسد:

۵۲۸ - حسنی زیدی: المصاییح، نسخه موجود در کتابخانه بزرگ عمومی واقع در شهر صنعای یمن، شماره ۲۱۸۵؛ ابن حمزه زیدی (متوفی

۶۱۴) در کتاب خود به نام «الشافی» (ج ۴، ص ۱۷۱ - ۱۷۲) این سند را از کتاب «المصاییح» نقل نموده است.

همچنین حسینی زیدی (متوفی ۶۷۰) در کتاب خود به نام «انوار الیقین» (ص ۹) این سند را از کتاب «المصاییح» به ثبت رسانده است.

نسخه عکسی این سند در مرکز عقائد قم موجود می‌باشد.

۵۲۹ - عبارت مندرج در کتاب وی چنین است:

«فَضْرَبَ عُمَرُ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَكَسَرَهُ وَ كَانَ مِنْ سَعْفٍ ثُمَّ دَخَلُوا فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مُلْبِئًا.

«فَبَلَغَ ذَلِكَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَاقْبَلَ مُسْرِعًا يَهْرُولُ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: ارْفُقُوا بَابِنِ أَخِي وَ لَكُمْ عَلِيٌّ أَنْ يُبَايِعَكُمْ، فَاقْبَلَ الْعَبَّاسُ وَ أَخَذَ بِيَدِ

عَلِيٍّ فَمَسَحَهَا عَلِيٌّ بِدِيَابِ بَكْرِ ثُمَّ خَلَّوهُ مُغْضِبًا... ۵۳۱

خبر به عباس رسید، در حالی که به سرعت می‌دوید، آمد و شنیدم که می‌گفت: برادر زاده‌ام را رها کنید و من متعهد می‌شوم که بیعتش را برای شما بگیرم.

آن‌گاه عباس جلو آمد و دست علی را گرفت و بر دست ابی‌بکر زد و آن‌گاه او [حضرت علی علیه‌السلام] را که خشمگین بود، رها نمودند.»

بنابر این نقل، عباس جهت نجات امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست آن حضرت علیه‌السلام را گرفته و بر دست ابوبکر می‌کشد.

نقل فوق می‌تواند حلقه اتصالی برای جمع میان اسناد قبلی با نقل‌هایی باشد که ماجرا را چنین روایت کرده‌اند:

سند شماره ۴)

عمر با پایش به در کوبید و در را (که از شاخ و برگ درخت خرما بود) شکست. سپس وارد منزل شدند و در حالی که ریسمان به گردن حضرت علی علیه‌السلام انداخته بودند، او را بیرون آوردند.»

۵۳۰ - عبارت مندرج در کتاب وی چنین است:

«فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: بَايِعْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: فَإِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِذَا أُضْرِبُ وَ اللَّهُ عُنُقَكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: إِذَا وَ اللَّهُ أَكُونُ عَبْدَ اللَّهِ الْمُقْتُولِ وَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ عُمَرُ: أَمَا عَبْدَ اللَّهِ الْمُقْتُولِ فَتَنَعْمُ، وَ أَمَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا، حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا.

پس عمر به او گفت: بیعت کن! علی به او فرمود: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ عمر گفت: قسم به خدا! در این صورت، گردنت را خواهم زد. پس علی فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر رسول او را می‌کشید. عمر گفت: بنده کشته‌شده خدا، آری! اما برادر رسول خدا، هرگز! و سه بار این جملات تکرار شد.»

۵۳۱ - عیاشی سمرقندی: تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۶ - ۶۸.

عَلَّامَه مَجْلِسِي (مَتَوَفَّى ١١١١) در ضمن نقلی مشابه با آنچه طبرسی در کتاب احتجاج آورده است^{۵۳۲}، می نویسد:

«... ثُمَّ قَالَ: قُمْ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ فَبَايِعْ.»

فَقَالَ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟

قَالَ: إِذَا وَاللَّهِ نَضْرِبُ عُنُقَكَ.

فَاخْتَجَّ عَلَيْهِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتَحَ كَفَّهُ فَضْرَبَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَرَضِيَ بِذَلِكَ مِنْهُ.

فَنَادَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَبْلَ أَنْ يُبَايَعَ وَالْحَبْلُ فِي عُنُقِهِ - يَا بَنَ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي...^{۵۳۳}

سپس گفت: ای پسر ابوطالب! برخیز و بیعت کن!

فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: قسم به خدا! در این صورت، گردنت را خواهیم زد.

سه بار بر ایشان اتمام حجت نمود، سپس بدون آن که کف دستش را باز نماید دستش را دراز نمود و ابوبکر بر دستش زد و ابوبکر به همین مقدار از او راضی گشت.

اما علی علیه السلام پیش از بیعت و در حالی که ریسمان بر گردنش بود صدا زد:

ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.

و در ضمن سندی دیگر که شباهت زیادی با نقل فوق دارد، می نویسد:

«... ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتَحَ كَفَّهُ، فَضْرَبَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَرَضِيَ بِذَلِكَ، ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى مَنْزِلِهِ...^{۵۳۴}»

۵۳۲ - به این نقل در ادامه همین اسناد اشاره خواهیم نمود.

۵۳۳ - عَلَّامَه مَجْلِسِي: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۶.

۵۳۴ - همان منبع، ج ۲۸، ص ۳۰۱.

سپس بدون آن که کف دست را باز کند، دستش را دراز نمود و ابوبکر بر دستش زد و ابوبکر به همین مقدار راضی گشت.

سپس به سوی خانه اش بازگشت.»

سند شماره ۵)

سید مرتضی (متوفی ۴۳۶) می نویسد:

«رَوَى عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ أَيْضاً أَنَّهُ قَالَ: إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ إِذْ جَاءَ بَعْلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: بَايِعْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فَإِنَّا أَنَا لَمْ أَبَايِعْ؟

قَالَ: أَضْرِبُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: االلَّهُمَّ اشْهَدْ، ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ فَبَايَعَهُ.^{۵۳۵}

از عدی بن حاتم نیز روایت شود که گفت: من نزد ابوبکر نشسته بودم که علی علیه السلام را آوردند.

ابوبکر به او گفت: بیعت کن!

علی علیه السلام به او فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: سرت را از تن جدا خواهیم نمود.

پس سرش را به سمت آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا! تو شاهد باش. سپس دستش را دراز کرد و بیعت نمود.»

سند شماره ۶)

شیخ احمد طبرسی (قرن ششم) نیز سندی را به این مضمون نقل می کند:

«...ثُمَّ قَالَ [أَبُو بَكْرٍ] لِقُنْفُذٍ: إِنَّ خَرَجَ وَإِلَّا فَاقْتَحِمْ عَلَيْهِ، فَإِنِ امْتَنَعَ فَأَضْرِبْ عَلَيْهِمُ بَيْنَهُمْ نَارًا.

فَانْطَلَقَ قَنْفِذٌ فَاقْتَحَمَ هُوَ وَاصْحَابُهُ بَغَيْرِ اِذْنٍ... وَالْقَوْمُ فِي عُنُقِهِ حَبَلًا اَسْوَدًا... ثُمَّ اَنْطَلَقُوا بِعَلِيِّ مُلَبِّبًا بِحَبْلِ، حَتَّى اَنْتَهَى بِهِ اِلَى اَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ

قَائِمٌ بِالسَّيْفِ عَلَي رَاسِهِ... وَ سَائِرِ النَّاسِ قُعُودٌ حَوْلَ اَبِي بَكْرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَاحُ...

فَانْتَهَرَهُ عُمَرُ فَقَالَ: بَايِعْ. فَقَالَ: وَ اِنْ لَمْ اَفْعَلْ؟

قَالَ: اِذَا نَقُتِلَكَ دُلًّا وَ صِغَارًا...

ثُمَّ نَادَى قَبْلَ اَنْ يُبَايِعَ^{۵۳۶}: يَا اِبْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُوْنَنِي. ثُمَّ تَنَاوَلَ يَدَ اَبِي بَكْرٍ فَبَايَعَهُ...^{۵۳۷}

ابوبکر به قنفذ گفت: اگر خارج شد که شد و آلا به او حمله کن و اگر امتناع ورزید، خانه را با اهلش به آتش بکش.

قنفذ و همراهانش رفتند و بدون اجازه به خانه حمله کردند و طنابی سیاه بر گردنش افکندند.

سپس علی را با طناب نزد ابوبکر آوردند؛ در حالی که عمر با شمشیر بالای سرش ایستاده بود و مردم با سلاح دور ابوبکر نشسته بودند.

آن گاه عمر او را شکنجه داد و گفت: بیعت کن!

پاسخ داد: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: تو را به خواری و پستی می کشیم.

آن گاه پیش از بیعت کردن صدا زد: ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.

سپس دستش را دراز نمود و با ابوبکر بیعت نمود.»

سند شماره (۷)

طبری امامی (قرن ۴) می نویسد:

۵۳۶ - [منظور، رسیدن دست ابوبکر به دست گره خورده امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.]

«... بَعَثَا إِلَى عَلِيٍّ فَجِيءَ بِهِ مُلَبَّأً فَلَمَّا حَضَرَ قَالَا لَهُ: بَايِعْ.»

قَالَ عَلِيٌّ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَا: إِذَا تُقْتَلُ.

قَالَ: إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَآخَا رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَا: أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَنَعْمُ وَ أَمَّا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا.

قَالَ: فَارْجِعْ يَوْمَئِذٍ وَ لَمْ يُبَايِعْ.^{۵۳۸}

گروهی را به دنبال علی فرستادند و آنان علی را در حالی که طناب به گردنش انداخته بودند، آوردند.

آن‌گاه به او گفتند: بیعت کن!

علی فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفتند: تو را خواهیم کشت [کشته خواهی شد].

فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت.

گفتند: بنده خدا، آری! اما برادر رسول خدا، هرگز!

راوی گفت: آن روز بازگشت و بیعت نمود.»

اهل سنت این ماجرا را چگونه نقل می‌کنند؟

سند شماره ۸

ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶) ذیل عنوان «إِبَايَةُ عَلِيٍّ بِيَعَةِ أَبِي بَكْرٍ»^{۵۳۹} می‌نویسد:

«ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا أَتَى بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ.

فَقِيلَ لَهُ: بَايِعْ أَبَا بَكْرٍ.

فَقَالَ: أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، لَا أُبَايِعُكُمْ وَانْتُمْ أَوْلَى بِالْبَيْعَةِ لِي...

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِنَّكَ لَسْتَ مَتْرُوكًا حَتَّى تُبَايِعَ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ: ... وَاللَّهِ يَا عُمَرُ! لَا أَقْبَلُ قَوْلَكَ وَلَا أُبَايِعُهُ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: فَإِنْ لَمْ تُبَايِعْ فَلَا أُكْرِهُكَ...

علی را نزد ابوبکر آوردند در حالی که می‌گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدایم. به او گفته شد: با ابوبکر بیعت کن!

فرمود: تنها من برای بیعت کردن سزاوارم، با شما بیعت نمی‌کنم و بایستی که شما با من بیعت کنید.

عمر گفت: تا بیعت نکنی تو را رها نخواهیم کرد.

علی فرمود: ای عمر! قسم به خدا که سخت را نخواهم پذیرفت و بیعت نخواهم کرد.

ابوبکر گفت: اگر بیعت نکنی تو را مجبور نخواهم کرد.»

وی همچنین ذیل عنوان «كَيْفَ كَانَتْ بَيْعَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^{۵۴۰}» می‌نویسد:

«فَاخْرَجُوا عَلِيًّا، فَمَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ.

فَقَالُوا لَهُ: بَايِعْ، فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟

قَالُوا: إِذَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ...

وَ أَبُو بَكْرٍ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَلَا تَأْمُرُ فِيهِ بِأَمْرِكَ؟

۵۳۹ - خودداری علی از بیعت با ابوبکر.

۵۴۰ - بیعت علی بن ابی‌طالب چگونه بود؟

فَقَالَ: لَا أُكْرِهُهُ عَلَى شَيْءٍ مَا كَانَتْ فَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ...^{۵۴۱}

علی را بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند و به او گفتند: بیعت کن!

گفت: اگر بیعت نکنم چطور؟

گفتند: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست! در این صورت، گردنت را خواهیم زد.

و ابوبکر ساکت بود و هیچ نمی‌گفت. آن‌گاه عمر گفت: آیا دستوری راجع به او صادر نمی‌کنی؟

[ابوبکر] گفت: تا زمانی که فاطمه در کنار اوست، او را به چیزی مجبور نمی‌کنم.»

این سند تاریخی تصریح دارد که پس از هجوم آتش‌افروزانه به بیت فاطمه علیها السلام، به اجبار کشاندن حضرت امیرعلیه السلام به سوی

مسجد و تهدید ایشان به قتل، امیرالمؤمنین علیها السلام به دلیل حضور حضرت زهرا علیها السلام در مسجد و دفاع غیورانه حضرت

فاطمه علیها السلام از ایشان، به خانه بازگشته و بدون دست دادن با ابوبکر^{۵۴۲} و حتی تظاهر به انجام بیعت^{۵۴۳}، از چنگال دژخیمان

حکومتی آزاد شده‌اند.

به عبارت دیگر، بنا به تصریح سند تاریخی فوق - که از منابع معتبر نزد اهل سنت^{۵۴۴} محسوب می‌شود^{۵۴۵} - هیچ‌گونه دست‌دانی میان

۵۴۱ - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۸ - ۳۱.

۵۴۲ - اهل سنت نمی‌توانند از پذیرش این فراز شانه خالی کنند.

۵۴۳ - خواهیم گفت که عبارت «تظاهر به انجام بیعتی که از اساس باطل است» تنها در جایی کاربرد دارد که نشانه‌های اجبار در انجام بیعت نمایان و آشکار نباشد.

لذا به دلیل ظهور نشانه‌های «اجبار و اکراه» در ماجرای فوق، به کار بردن این عبارت جایز نبوده و تنها می‌توان از عبارت «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است» استفاده نمود.

۵۴۴ - رک: ابن عربی: العواصم من القواصم، ص ۲۴۸.

۵۴۵ - اهل سنت بایستی به محتوای این نقل ملتزم باشند.

امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر واقع نگردیده و آن حضرت علیه السلام به دلیل حضور حضرت زهرا علیها السلام در مسجد، آزاد گردیده اند.

جمع بندی اسناد هشت گانه

با توجه به این که:

۱ - عیاشی نیز در ابتدای سندی که از وی نقل کردیم، به حاضر شدن حضرت زهرا علیها السلام در مسجد و تهدید نمودن خلیفه و هوادارانش مبنی بر انجام نفرین تصریح کرده است.

۲ - مجلسی نیز قبل از سندی که از وی نقل کردیم، به ماجرای فوق اشاره نموده که در آن بر آزاد شدن امیرالمؤمنین علیه السلام توسط حضرت زهرا علیها السلام تصریح و تأکید شده است.

متن سند مذکور چنین است: «ثُمَّ أَخَذَتْ بِيَدِهِ فَأَنْطَلَقَتْ بِهِ»^{۵۴۶} سپس دست وی را گرفت و او را با خود برد...»

۳ - طبرسی نیز پس از اتمام سندی که از وی نقل کردیم، به ماجرای فوق اشاره نموده است.^{۵۴۷}

نتیجه می گیریم:

هیچ تعارضی میان نقل ابن قتیبه و سایر اسناد تاریخی وجود نداشته و می توان تمامی این اسناد را با یکدیگر جمع نموده و چنین گفت:

الف) ابوبکر با مشاهده ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد، به همین اندازه از اعمال خشونت نظامی^{۵۴۸} علیه خاندان

۵۴۶ - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۵۲.

۵۴۷ - رک: طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۶ - ۸۷.

۵۴۸ - تفصیل این شرایط را می توان در نقل های عیاشی، مسعودی، طبرسی و مجلسی مشاهده نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده کرده و آن را برای اخذ التزام از حضرت علی علیه السلام مبنی بر عدم قیام مسلحانه علیه نظام خلافت، کافی دانسته است.

(ب) رسیدن دست گره خورده امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر، با تلاش هم‌زمان و دو سویه مهاجمین و عباس عموی

پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفته است، نه با میل و اختیار خود ایشان علیه السلام.

(ج) رسیدن دست امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر - که به دنبال اعمال شدیدترین خشونت‌ها صورت گرفت - هم‌زمان با ورود

حضرت زهرا علیها السلام به مسجد و تهدید نمودن خلیفه و هوادارانش از سوی ایشان علیها السلام رخ نموده است.

لذا ابوبکر به همین اندازه اکتفا نمود و به دلیل ترس از وقوع نفرین از سوی حضرت زهرا علیها السلام، حضرت علی علیه السلام را آزاد

ساخت.

(د) برخی ناظرین - به ویژه اطرافیان خلیفه - حادثه را به گونه‌ای نقل کرده‌اند که شنونده گمان می‌کند خود آن حضرت علیه السلام دست

خویش را به دست ابوبکر زده‌اند.

(ه) ابن قتیبه جهت بی‌تقصیر جلوه دادن ابوبکر در ماجرای هجوم و القای عدم تمایل ابوبکر به اخذ بیعت اجباری از

امیرالمؤمنین علیه السلام، از ذکر وقایعی که هم‌زمان با ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد رخ داده است، اجتناب ورزیده و ماجرا را

به گونه‌ای ثبت کرده است که گویا ابوبکر برای رها ساختن امیرالمؤمنین علیه السلام منتظر ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد بود و

هیچ رضایتی از رفتارهای اطرافیانش نداشت!؟

تذکر

در پایان، خاطر نشان می‌گردد:

برخی از مورخین اهل سنت که خواسته‌اند در این ماجرا، بر رفتارهای خلیفه سرپوش بنهند، تنها به ذکر عباراتی به این مضمون اکتفا

کرده‌اند که:

«ابابکر از علی نخواست با او بیعت کند و او را مجبور به بیعت نمود.»^{۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱}

در حالی که اسناد تاریخی مندرج در منابع اهل سنت، اعمال خشونت و حمله نظامی، آوردن آتش و هیزم برای سوزاندن خانه، یورش و ورود به داخل بیت، بیرون کشاندن امیرالمؤمنین علیه السلام و تهدید ایشان به قتل را به روشنی به اثبات می‌رسانند.^{۵۵۲}

جمع‌بندی نهایی از ماجرای هجوم به بیت فاطمه علیها السلام و تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام با توجه به این که:

۱ - امتناع شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از قبول انجام بیعت، در تمامی اسناد تاریخی این ماجرا به وضوح قابل مشاهده است.

۲ - این امتناع، خود دلیلی بر نارضایتی امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر و نامشروع بودن آن است.

۳ - نامشروع بودن خلافت دو نتیجه در پی دارد:

الف) ابوبکر بدون صلاحیت، عهده‌دار خلافت شده است.

ب) موضوع بیعت غیر شرعی و ناروا است.

۴ - فشار شدید مهاجمان بر امیرالمؤمنین علیه السلام و اعمال زور و تهدید جهت وادار ساختن حضرت علی علیه السلام به انجام بیعت -

که دلالت بر اکراه و اجبار بیعت‌کننده دارد - در تمامی اسناد تاریخی این ماجرا به وضوح قابل مشاهده است.

در مجموع می‌توان گفت:

۵۴۹ - فشردگی نقل ابن قتیبه در مقایسه با نقل عیاشی، مسعودی، طبرسی و دیگران، در راستای همین هدف صورت گرفته است.

۵۵۰ - متأسفانه اصغر قائدان نیز در صفحه ۸۷ از کتاب خود، در راه القای همین دیدگاه گام برداشته است.

۵۵۱ - ر.ک: ابن حزم: الفصل فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۲۳۵.

۵۵۲ - ر.ک: شیخ حسین غیب غلامی: احراق بیت فاطمه علیها السلام.

امتناع شدید امیرالمؤمنین **علیه السلام** از بیعت نمودن با ابوبکر که به هجوم نظامی به خانه ایشان انجامید، به وضوح حاکی از آن است که: آن حضرت **علیه السلام** خلافت ابوبکر را ناحق و ناروا می‌دانستند.

لذا در این ماجرا، ابوبکر به عنوان فردی ناشایست برای خلافت در مسند مباحثه قرار گرفته و آنچه برای آن بیعت می‌طلبید (موضوع بیعت) نامشروع، ناحق و ناروا می‌باشد.

از سوی دیگر، تلاش هواداران خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین **علیه السلام** حاکی از وجود اجبار، تهدید و اکراه در ماجرای مطالبه این بیعت بوده و در نهایت، وقوع عقد بیعت با ابوبکر را به دلیل فراهم نبودن همه شرایط انعقاد آن، مُحال می‌سازد. از این رو می‌توان گفت:

در این ماجرا، نه تنها هیچ‌گونه بیعتی واقع نگردیده، بلکه استفاده از واژه «بیعت صوری و ظاهری» هم درباره آن غلط می‌باشد؛ زیرا این واژه تنها در جایی کاربرد دارد که نشانه‌های فقدان شرایط صحت انعقاد بیعت، نمایان نبوده و به وضوح قابل مشاهده نباشد. بنابراین در این ماجرا، تنها می‌توان از واژه «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است» استفاده نمود.

نتیجه‌گیری نهایی

مهم‌ترین نتیجه‌ای که از دقت و تأمل در اسناد و مدارک تاریخی فوق می‌توان دریافت «عدم رضایت امیرالمؤمنین **علیه السلام** از خلافت ابوبکر و عدم موافقت با آن است.»

این نارضایتی را به وضوح می‌توان در تلاش‌های ایشان جهت قیام به سیف و نیز امتناع شدید از قبول انجام بیعت با ابوبکر مشاهده نمود.

همه این موارد به وضوح ثابت می‌کنند:

این خلافت از سوی حضرت علی **علیه السلام** ناحق و ناروا قلمداد می‌شده است.

همچنین دقت در اسناد و مدارک هجوم به بیت فاطمه **علیها السلام**، به روشنی ثابت می‌کند که فضای حاکم بر مطالبه بیعت از آن

حضرت علیه السلام، مملو از اعمال فشار و تهدید نظامی، اجبار و اکراه بوده است.

به همین دلایل نیز تحقق بیعت با ابوبکر - آن هم به عنوان خلیفه - غیر ممکن است.

لذا می توان نتیجه گرفت:

انعقاد بیعت با ابوبکر محال است و تظاهر به آن^{۵۵۳} منشأ اثر نمی باشد.

گفتار سوم

عدم رضایت عمومی از خلافت ابوبکر

اسناد تاریخی

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳) چنین نقل می کند:

«لَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ فِي تَخْلُفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ وَاشْتَدَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ خَرَجَتْ أُمُّ مِسْطَحِ بْنِ أُنَاثَةَ فَوَقَفَتْ عِنْدَ

الْقَبْرِ وَ قَالَتْ:

كَانَتْ أُمُورٌ وَأَنْبَاءٌ وَهَنْبِئَةٌ

لَوْ كُنْتُ شَاهِدَهَا لَمْ تُكْثِرِ الْخُطْبَ

إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَإِبِلَهَا

وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدَهُمْ وَلَا تَغِبْ^{۵۵۴}

۵۵۳ - منظور دست دادن صوری می باشد.

۵۵۴ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۰ و ج ۶، ص ۴۳.

زمانی که سخنان مردم راجع به امتناع علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر زیاد شد و ابوبکر و عمر درباره بیعت بر وی سخت گرفتند، امّ مسطح بن اثاثه بیرون آمد و نزد قبر [پیامبر صلی الله علیه و آله] ایستاد و گفت:

اخبار و حوادث ناگواری رخ داد که اگر تو شاهد آن‌ها می‌بودی، [برای این مردم] کمتر سخن می‌گفتی.

ما تو را از دست دادیم، به‌سان زمینی که باران بر آن نبارد.

و اُمّت تو به هرج و مرج گرفتار شدند؛ پس تو شاهد ایشان باش و پنهان و غائب مشو.»

امیرالمؤمنین علیه السلام جهت اثبات عدم رضایت مردم از خلافت ابوبکر و اثبات عدم مقبولیت آن، بر حکومت او چنین ایراد گرفته‌اند:

«فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلِكْتَ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَ الْمُشِيرُونَ غُيِّبَ»^{۵۵۵}

اگر حکومت را با شورا به دست گرفتی، پس چگونه است که مشورت‌کنندگان غایب بودند.»

یعنی قاعده مقبولیت عمومی این است که باید پیش از تصدی حکومت، مردم آن را پذیرفته باشند.

در حالی که با پذیرش خلافت ابوبکر توسط تعداد انگشت‌شماری^{۵۵۶} در سقیفه، حکومت به‌طور رسمی اعلام شد و پس از تصدی

خلافت (و نه قبل از آن) از دیگران بیعت ستانده شد.

همان‌طور که می‌دانید:

اگر کسی بر منصب قدرت تکیه زد، بیعت گرفتن برای او - چون برخاسته از قدرت او است - شرایط بیعت (همانند آزادی و اختیار) را

سلب می‌کند و چه بسا «ترس، تهدید، تطمیع، ناچاری و...» موجب بیعت مردم با او بشود؛ لذا چنین بیعتی هیچ‌گونه ارزشی ندارد.

۵۵۵ - سید رضی: نهج البلاغه، حکمت ۱۹۰.

۵۵۶ - ماوردی (متوفی ۴۵۰) به این تعداد انگشت‌شمار تصریح کرده و می‌نویسد:

«إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ انْعَقَدَتْ بِخَمْسَةِ اجْتَمَعُوا عَلَيْهَا. بیعت ابوبکر با اتفاق نظر پنج نفر منعقد شد.»

(ماوردی: الاحکام السلطانیة، ص ۶)

«از مباحث بنیادین درباره سقیفه، بازساختن مخالفان انتخاب ابوبکر است، و از مهم‌ترین ثمره‌های آن، بطان ادعای اجماع در انتخاب او است.

در خور توجه است که نام بسیاری از مخالفان، در تاریخ ثبت نشده است؛ زیرا معمولاً شخصیت‌های برجسته و سرشناس مورد توجه بوده‌اند و آنان نیز مریدانی داشته‌اند که نظریه‌های آنان را می‌پذیرفته‌اند.

همچنین از بسیاری به صورت گروهی نام برده شده است؛ مثلاً براساس نقل‌های متعدد، در آغاز بنی‌هاشم از بیعت خودداری کردند.^{۵۵۷} می‌توان دریافت که عامل اصلی نپرداختن زکات توسط قبیله کِنده نیز مخالفت با انتخاب ابوبکر بوده است.

بنابراین مخالفان انتخاب ابوبکر بسیار بیش‌تر از کسانی‌اند که از آنان در این نوشته نام می‌بریم.

گفتنی است که بیش‌تر مخالفان انتخاب ابوبکر، پس از مدتی به دلیل‌هایی مانند اجبار، تطمیع و ترور، بیعت کردند که این بحثی جدا می‌طلبید.

پنجاه تن از مخالفانی که ما به نام آنان دست یافته‌ایم عبارت‌اند از...»^{۵۵۸}

وی سپس بر اساس حروف الفبا به اسامی این پنجاه نفر اشاره نموده است.

نگاهی دیگر به اسناد تاریخی بیعت عمومی با ابوبکر

سند شماره (۱)

۵۵۷ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۸؛ ابن‌اثیر: الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۱۰ و ص ۱۴؛ ابن‌ابی‌الحدید: شرح

نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱.

۵۵۸ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه»، مندرج در دانشنامه امام علی‌علیه‌السلام، ج ۸، ص ۴۴۳.

در صحیح بخاری - از مهم‌ترین کتاب‌های روایی اهل سنت - اشاره‌ای از عایشه به تهدید مردم جهت اخذ بیعت آمده است.

این سند بهترین گواه بر عدم ارزش و اعتبار بیعت مردم با ابوبکر و خط بطلانی بر موافقت عمومی با خلافت او می‌باشد.

عایشه پس از بیان حکایت سقیفه می‌گوید:

«لَقَدْ خَوَّفَ عُمَرُ النَّاسَ. ۵۵۹»

عمر مردم را تهدید کرده و ترسانید.»

سند شماره ۲)

ابن‌ابی‌الحدید (متوفی ۶۵۶) از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳) نقل می‌کند که عمر در مواجهه با متحصنین در بیت فاطمه علیها السلام چنین

رفتار کرد:

«فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ أَوْ لَأُحْرَقَنَّ الْبَيْتَ عَلَيْكُمْ... ثُمَّ أَخْرَجَهُمْ بِتَلَابِيهِمْ يُسَاقُونَ سَوْقًا عَنيفًا حَتَّى بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ. ۵۶۰»

پس گفت: قسم به خدایی که جانم در دست اوست! یا شما برای بیعت خارج می‌شوید یا خانه را با شما به آتش خواهم کشید... سپس

ایشان را (با طنابی که در گردن‌هایشان آویخته بود) بیرون آورد در حالی که [او و یارانش] آنان را با بدرفتاری و خشونت می‌بردند تا با

ابوبکر بیعت کنند.»

سند شماره ۳)

او همچنین درباره نقش خشونت‌های عمر در تثبیت پایه‌های خلافت ابوبکر می‌نویسد:

۵۵۹ - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۵.

۵۶۰ - ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۸.

«عُمَرُ هُوَ الَّذِي شَيَّدَ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ وَرَقَمَ الْمُخَالَفِينَ فِيهَا؛ فَكَسَرَ سَيْفَ الزُّبَيْرِ لَمَّا جَرَّدَهُ، وَدَفَعَ فِي صَدْرِ الْمُقْدَادِ، وَوَطِئَ فِي السَّقِيفَةِ سَعْدَ

بْنَ عَبَادَةَ وَقَالَ: أُقْتُلُوا سَعْدًا، قَتَلَ اللَّهُ سَعْدًا!

وَ حَطَّمَ أَنْفَ الْحُبَابِ بْنِ الْمُنْذَرِ... وَ تَوَعَّدَ مَنْ لَجَأَ إِلَى دَارِ فَاطِمَةَ مِنَ الْأَهَاشِمِيِّينَ وَأَخْرَجَهُمْ مِنْهَا.

وَ لَوْلَاهُ لَمْ يَثْبُتْ لِأَبِي بَكْرٍ أَمْرٌ، وَ لَا قَامَتْ لَهُ قَائِمَةٌ.^{۵۶۱}

عمر همان کسی است که بیعت با ابوبکر را استوار ساخت و مخالفین آن [بیعت] را منکوب کرد. وقتی که زبیر شمشیر کشید، آن را شکست و بر سینه مقداد کوبید و در سقیفه علیه سعدین عباده توطئه نمود و گفت: سعد را بکشید! خدا سعد را بکشد! و بینی حباب بن منذر را شکست... و کسانی از بنی هاشم که به خانه فاطمه پناه برده بودند را تهدید نمود و آنان را از خانه بیرون کشید.

و اگر او [عمر] نبود، پایه‌های حکومت ابوبکر تثبیت نمی‌شد.»

سند شماره ۴)

کثرت اسناد و مدارک تاریخی در این زمینه به قدری است که شیخ مفید (متوفی ۴۱۳) در این باره می‌نویسد:

«وَ أَمْثَالُ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي قَهْرِ النَّاسِ عَلَى بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ وَ حَمْلِهِمْ عَلَيْهَا بِالْأَضْطِرَارِ كَثِيرَةٌ وَ لَوْ رُمْنَا إِيْرَادَهَا لَمْ يَتَّسِعْ لِهَذَا

الْكِتَابِ.^{۵۶۲}

و اخبار مشابه با آنچه ما (درباره مجبور کردن مردم به بیعت با ابوبکر و به زور بردن مردم به نزد او برای بیعت) نقل کردیم فراوان است که اگر می‌خواستیم آن‌ها را ذکر کنیم در این کتاب نمی‌گنجید.»

۵۶۱ - همان منبع، ج ۱، ص ۱۷۴.

۵۶۲ - شیخ مفید: الجمل، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

سند شماره ۵)

برای مثال شیخ احمد طبرسی (قرن ۶) نقل می‌کند که:

«إِنَّ عُمَرَ اخْتَزَمَ بِإِزَارِهِ وَجَعَلَ يَطُوفُ بِالْمَدِينَةِ وَيُنَادِي: أَلَا إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ بُوِيعَ لَهُ فَهَلُمُّوا إِلَى الْبَيْعَةِ، فَيَنْتَالُ النَّاسُ يُبَايِعُونَ، فَعَرَفَ أَنَّ

جَمَاعَةً فِي بُيُوتِ مُسْتَتْرُونَ، فَكَانَ يَقْضِدُهُمْ فِي جَمْعٍ كَثِيرٍ وَيَكْبِسُهُمْ وَيُخْضِرُهُمُ الْمَسْجِدَ فَيُبَايِعُونَ...»^{۵۶۳}

عمر کمرش را محکم بست و در شهر می‌گشت و فریاد می‌کشید: آگاه باشید که با ابوبکر بیعت شد؛ پس بشتابید برای بیعت با او. پس مردم برای بیعت با او ازدحام کردند.

[عمر] فهمید که عده‌ای در خانه‌هایشان پنهان گشته‌اند؛ پس با گروهی فراوان نزد آنان می‌رفت و ناگهان به آنان حمله می‌کرد و ایشان را به مسجد می‌آورد تا بیعت کنند.»

پشتوانه و حامی مسلح باند کودتا، قبیله وحشی و بدوی بنی‌اسلم است که به اقرار خود عمر، در پیروزی کودتاگران نقش به‌سزایی داشت.

سند شماره ۶)

«طبری نقل می‌کند که قبیله اسلم پس از ورود به مدینه چنان در کوچه‌ها تجمع کردند که کوچه‌ها گنجایش آنان را نداشت و عمر می‌

گفت: همین که قبیله اسلم را دیدم به پیروزی یقین پیدا کردم.^{۵۶۴}

۵۶۳ - طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۰.

۵۶۴ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۵۹؛ قلقشندی: نهاية الارب، ج ۴، ص ۳۵.

«إِنَّ أَسْلَمَ أَقْبَلَتْ بِجَمَاعَتِهَا حَتَّى تَضَاقَ بِهِمُ السُّكُكُ فَيَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ عُمَرُ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَأَيْتُ أَسْلَمَ فَأَيَقَنْتُ بِالنَّصْرِ

[تمامی قبیله اسلم آمدند؛ به طوری که تمام گذرگاه‌های شهر شلوغ شد. آنان با ابوبکر بیعت کردند. آن‌گاه عمر گفت: وقتی قبیله اسلم را

دیدم یقین کردم که پیروز خواهیم شد.]

سند شماره ۷)

ابن اثیر در کامل می نویسد:

قبیله بنی اسلم آمدند و بیعت کردند. پس ابوبکر قوی شد و آن گاه مردم با ابوبکر بیعت کردند.^{۵۶۵}

سند شماره ۸)

گویاتر از این دو، بیان شیخ مفید در کتاب جمل است. او از قول ابومخنف نقل می کند که: گروهی از اعراب بادیه بودند که برای تهیه

آذوقه و خواربار به مدینه داخل شدند، اما مردم مدینه، به علت فوت پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان اعتنایی نکردند.

آنان نیز با خلیفه جدید بیعت کردند و امر او را گردن نهادند.

آن گاه عمر آنان را طلبید و به ایشان گفت:

در ازای بیعت با خلیفه رسول خدا آن چه نیاز دارید از خواربار و آذوقه - بی هیچ عوضی - برگزید و به سوی مردم درآیید و آنان را

گرد آرید و وادار به بیعت کنید و هرکه امتناع کرد بر سر و پیشانی اش بکوبید!

راوی می گوید: به خدا قسم دیدم که آن قبیله ی بدوی در دم، کمربندها را محکم کردند و دستارها بر گردن حمایل نمودند و با چوب

دستی به مردم حمله کردند و با آن محکم به مردم می زدند و آنان را به زور وادار به بیعت می کردند.^{۵۶۶}

۵۶۵ - به نقل از: ابن اثیر: الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۱ (وَ جَاءَتْ أَسْلَمُ فَبَايَعَتْ فَقَوِيَ أَبُو بَكْرٍ بِهِمْ وَبَايَعَ النَّاسُ بَعْدُ)

۵۶۶ - به نقل از: شیخ مفید: الجمل، ص ۱۱۹ (و روی ابومخنف لوط بن یحیی الازدی عن محمد بن سائب الكلبي و ابی صالح، و رواه

ایضاً عن رجاله عن زائدة بن قدامة قال: كان جماعة من الأعراب قد دخلوا المدينة ليمتادوا منها، فشغل الناس عنهم بموت رسول الله صلى

الله عليه وآله فشهدوا البيعة و حضروا الأمر، فانفذ إليهم عمر و استدعاهم و قال لهم: خذوا بالخط و المعونة على بيعة خليفة رسول

الله و اخرجوا إلى الناس و احشروهم ليبيعوا، فمن امتنع فاضربوا رأسه و جبينه!

از این رو بعدها برای جبران این اقدام بزرگ کوشیدند اینان را از ننگ اعرابی بودن (جاهلیت و بدویت) استثنا کنند.

عایشه به پاس خدماتی که به پدرش کردند، از قول پیامبر در فضیلت آنها روایتی ساخت که آثار کذب آن بر خواننده آگاه پوشیده

نیست. ۵۶۷، ۵۶۸»

سند شماره ۱۰)

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) نیز از براء بن عازب نقل می‌کند که:

«... وَ إِذَا أَنَا بِأَبِي بَكْرٍ قَدْ أَقْبَلَ وَ مَعَهُ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ السَّقِيفَةِ وَ هُمْ مُحْتَجِزُونَ بِالْأُزْرِ الصَّنَاعِيَّةِ لَا يَمْرُونَ بِأَحَدٍ إِلَّا

قال: فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الْأَعْرَابَ قَدْ تَحَزَّمُوا وَ اتَّشَحُّوا بِالْأُزْرِ الصَّنَاعِيَّةِ وَ أَخَذُوا بِأَيْدِيهِمُ الْخَشَبَ وَ خَرَجُوا حَتَّى حَبَطُوا النَّاسَ حَبْطًا وَ
جَاؤُوا بِهِمْ مُكْرَهِينَ إِلَى الْبَيْعَةِ)

سند شماره ۹)

همچنین مسعودی در اثبات الوصیه، ص ۱۱۶ می‌گوید:

(وَ بَايَعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَبَا بَكْرٍ وَ صَفَّقَ عَلَى يَدَيْهِ، ثُمَّ بَايَعَهُ قَوْمُهُ مِنْ قَدَمِ الْمَدِينَةِ ذَلِكَ الْوَقْتَ مِنَ الْأَعْرَابِ وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ
تَابَعَهُمْ عَلَى ذَلِكَ غَيْرُهُمْ)

[عمر بن خطاب با ابوبکر بیعت نمود و دستانش را بر هم زد. آن‌گاه اعراب بادیه‌نشین (که آن موقع در مدینه بودند) و غیر مسلمانانی که

مورد لطف مسلمانان قرار گرفته بودند، با او بیعت کردند. پس از آن، دیگران نیز بیعت نمودند.]

۵۶۷ - ر.ک: ابن سعد: الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۹۴.

۵۶۸ - مسعود پور سید آقایی: چشمه در بستر، ص ۷۶ - ۷۸.

خَبَطُوهُ وَقَدَمُوهُ فَمَدُّوا يَدَهُ فَمَسَحُوهَا عَلَى يَدِ أَبِي بَكْرٍ يُبَايِعُهُ؛ شَاءَ ذَلِكَ أَوْ أَبِي...^{۵۶۹}

ابوبکر و به همراه وی، عمر و ابو عبیده و گروهی از اصحاب سقیفه را دیدم که کمرندهایشان را محکم نموده و پیش می‌آمدند. هرکس را که می‌دیدند، می‌زدند و به زور دستش را پیش می‌آوردند و چه موافق بود یا مخالف، او را به بیعت با ابوبکر مجبور می‌نمودند.»

سند شماره (۱۱)

«زیربن بکار نیز در کتاب موفقیات خود، به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۶ / ۲۸۷، آورده است که:

فَقَوَى بِهِمْ - بَنَى اسْلَمَ - أَبُو بَكْرٍ وَ لَمْ يُعَيِّنَا مَتَى حَادَتْ اسْلَمٌ.^{۵۷۰}

ابوبکر به واسطه بیعت بنی اسلم قوی گردید و مشخص نکردند قبیله اسلم چه موقع روی گرداندند.»

جالب تر آن که با چشم پوشی از همه این شواهد تاریخی، ضمن بررسی رفتارهای امیرالمؤمنین علیه السلام، ادعا شده است:

«علت این بیعت ... احترام به رأی مردم! می‌باشد.»^{۵۷۱}

«وقتی که اکثریت! مردم به سوی فرد دیگری توجه کرده‌اند... لازم است... وحدت جامعه را با بیعت حفظ کرد.»^{۵۷۲}

در پایان خاطر نشان می‌گردد:

۵۶۹ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۹.

۵۷۰ - علامه عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص ۵۰.

۵۷۱ - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۹۰.

۵۷۲ - همو: شورا و بیعت، ص ۸۸.

«اندیشه انتخاب خلیفه از طریق مراجعه به افکار عمومی، از قبیل علل پس از وقوع است که خیالبافان تاریخ آن را از پیش خود

تراشیده‌اند، در صورتی که یک چنین توجیهی، نه با خود واقع تطبیق می‌کند و نه دانشمندان اهل تسنن مدعی چنین چیزی هستند و نه در انتخابات امام یک چنین اتفاق و اتحاد را شرط امامت می‌دانند.

گاهی یک پدیده اجتماعی به‌گونه‌ای و تحت شرایطی لباس وجود به خود می‌پوشد و برخی که پایه داوریه‌های آنها را یک مشت حدس و پندار تشکیل می‌دهد، روی خوش‌بینی‌های بی‌جهت، آن را با یک رشته عللی توجیه می‌کنند که روح پدید آورنده پدیده از آن بی‌خبر است.

توجیه حکومت خلفا از طریق مراجعه به افکار عمومی و حکومت مردم بر مردم یا حکومت اکثریت بر اقلیت، مصداق روشن این قاعده است.

زیرا اصولاً آن‌چه که در انتخاب خلفا مطرح نبود، موضوع انتخاب آنان از طریق توده‌ها بود...

مع الوصف برخی از نویسندگان برای موجّه جلوه دادن خلافت خلفا، موضوع حکومت مردم بر مردم و قاطعیت رأی اکثریت بر اقلیت را پیش کشیده و خواسته‌اند که حکومت خلفا را از این راه توجیه کنند، در حالی که یک چنین توجیه، به‌سان علل پس از وقوع است که

فقط در عالم تخیل مستند بوده است.^{۵۷۳}

هر چند که ادّعا شده است:

«به خاطر حفظ اسلام و وحدت و آرامش، پس از مدتی خودداری، با خلفای منتخب! بیعت! فرمود.»^{۵۷۴}

گفتار چهارم

۵۷۳ - استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص ۲۸۵ - ۲۸۶.

۵۷۴ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی علیه‌السلام»، ج ۱، ص ۷۰.

تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام

تبیین شبهه

منابع اهل سنت از بیعتی مختارانه با ابوبکر سخن به میان آورده‌اند؛

ابن ابی‌الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) در این باره می‌نویسد:

«وَأَمَّا الَّذِي يَقُولُهُ جُمْهُورُ الْمُحَدِّثِينَ وَ أَغْيَانُهُمْ فَإِنَّهُ اِمْتَنَعَ مِنَ الْبَيْعَةِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ لَزِمَ بَيْتَهُ، فَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى مَاتَتْ فَاطِمَةُ، فَلَمَّا مَاتَتْ بَايَعَ طَوْعاً.»^{۵۷۵}

اما نظر عموم محدثین و بزرگان ایشان این است که او [علی علیه السلام] شش ماه از بیعت خودداری نمود و خانه‌نشین گردید و تا درگذشت فاطمه بیعت نکرد. اما پس از درگذشت وی با اختیار خود بیعت نمود.»!

نقش این شبهه در هدم غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید براساس این قبیل ادعاهای سنّیان، حضرت علی علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام، از

روی میل و اختیار با ابوبکر بیعت کرده‌اند!!

گویا که تنها مانع برای انجام این بیعت رضایتمندانه، زنده بودن دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و اگر هم تأخیری چند

ماهه در انجام این بیعت مشاهده می‌شود، تنها به وجود همین مانع باز می‌گردد و هیچ علت دیگری ندارد!!

چنین ادعاهایی در واقع به این معنا است که امیرالمؤمنین علیه السلام از همان ابتدا، خواستار انجام بیعت با ابوبکر بوده و علیرغم میل

باطنی خود (تنها به دلیل رعایت احترام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله) در انجام آن کوتاهی نمودند!!

لذا به محض از دنیا رفتن ایشان، به سوی ابوبکر شتافتند تا با او بیعت کنند!!

بدیهی است، آنچه با طرح زیرکانه این شبهه به اثبات می‌رسد «مشروعیت خلافت ابوبکر» و آنچه در هاله‌ای از ابهام و تردید قرار می‌گیرد «الهی بودن خشم و غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر» و تقلیل آن در حد احساسات زنانه و معمولی است.^{۵۷۶}

اهمیت نقد و بررسی ادعای «وقوع بیعتی مختارانه با ابوبکر پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام» آن‌گاه هویدا می‌گردد که به‌خاطر داشته باشیم:

در کتاب‌هایی همچون «صحیح بخاری^{۵۷۷} و مسلم^{۵۷۸}» ادعای فوق پس از عبارات حاکی از «غضب حضرت زهرا علیها السلام» بر ابوبکر درج شده است.

در واقع می‌توان گفت:

امثال محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری که عبارات: «فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ.»^{۵۷۹}

«فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ.»^{۵۸۰}

را در کتاب‌های خود به ثبت رسانده‌اند؛ در واقع می‌خواسته‌اند تا پس از نقل‌های فوق، آن‌ها را از اعتبار ساقط کنند.

۵۷۶ - چنانچه ابن‌کثیر گستاخانه بدان تصریح می‌کند و بدین وسیله سعی دارد تا با زیر پا نهادن آیه تطهیر، عصمت حضرت زهرا علیها السلام را زیر سؤال ببرد.

(ابن‌کثیر: البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۴۹ و ص ۲۸۶)

۵۷۷ - حدیث شماره ۳۹۱۳.

۵۷۸ - حدیث شماره ۳۳۰۴.

۵۷۹ - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره ۲۸۶۲.

۵۸۰ - همان منبع، حدیث شماره ۳۹۱۳؛ مسلم بن حجاج: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴.

لذا با ادّعی واهی «بیعت مختارانه پس از شهادت حضرت زهرا علیها السّلام» خشم و غضب خدایی صدّیقه طاهره علیها السّلام بر ابوبکر و منزلت والای ایشان علیها السّلام را - به طور غیر مستقیم - در هاله‌ای از ابهام قرار داده‌اند.^{۵۸۱}

بدین ترتیب، استناد به نقل‌های این قبیل کتاب‌ها مبنی بر «غضب فاطمه زهرا علیها السّلام بر ابوبکر» تنها زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که ابتدا، ادّعی مطرح شده درباره «بیعت مختارانه» را مورد نقد قرار دهیم.

بنابراین، اثبات جعلی بودن ادّعی «بیعت مختارانه» مترادف با دفاع از خدایی بودن «غضب حضرت زهرا علیها السّلام بر ابوبکر» می‌باشد که رسواکننده خطّ انحراف پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و جداکننده حق و باطل از یکدیگر، به ویژه در مبحث سرنوشت‌ساز «امامت و خلافت» است.

انگیزه اهل سنت برای اثبات وقوع این بیعت چیست؟

با توجه به تردید موجود در صحت وقوع بیعت امیرالمؤمنین علیه السّلام با ابوبکر در روزهای نخست غضب خلافت، اکثر مدافعان خلفا ترجیح داده‌اند تا با چنین نقل‌هایی، راه را برای پذیرش وقوع بیعتی دیگر - که خالی از مشکلات بیعت نخست باشد - هموار نموده و بدین وسیله (ضمن سرپوش نهادن بر حوادث تلخ مربوط به تلاش هواداران ابوبکر برای اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السّلام و پاک نمودن آن حوادث شرم‌آور از صفحه تاریخ) پایه‌های خلافت ابوبکر را با طرح بیعتی جدید مستحکم سازند.

برای آشنایی با اقوال فوق، به منابع زیر مراجعه نمایید:

ابن حزم: الفِصل فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۲۳۵.

ابن اثیر: الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰.

۵۸۱ - همان‌طور که ملاحظه خواهید فرمود، نقل ابن قتیبه دینوری در کتاب «الامامة و السیاسة» درباره عیادت آن دو از حضرت زهرا علیها السّلام

نیز به همین سرنوشت دچار شده است.

ابی‌الفداء: المختصر، ج ۱، ص ۱۶۵.

ابن جوزی: تذکرة الخواص، ص ۶۰ - ۶۱.

ابن اَثم کوفی: الفتوح، ص ۸.

جالب است که عده‌ای نیز تحت تأثیر همین نقل‌های اهل سنت قرار گرفته و گفته‌اند:

«اینکه بعضی می‌گویند که علی (ع) هیچ‌گاه بیعت نکرد، امری خلاف واقعیت‌های تاریخی است... آن‌چه عده‌ای می‌گویند، از روی تعصبی

است که بر حقایق تاریخی پرده می‌افکند.»^{۵۸۲}

و جالب‌تر آن که برخی دیگر از مدافعان متعصبِ مکتب خلافت، مدعی شده‌اند که حضرت علی علیه‌السلام در همان روزهای آغازین

خلافت ابوبکر، مشتاقانه و بی‌درنگ با او بیعت کردند.

برخی مورّخینی که در لابه‌لای آثارشان چنین جعلیاتی را گنجانده‌اند، عبارت‌اند از:

ابن عبد ربّه: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷.

طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۷.

ابن کثیر: السیرة النبویّه، ج ۴، ص ۴۹۵.

نویری: نهاية الارب، ج ۴، ص ۳۷.

لازم به ذکر است که این ادعا، علاوه بر تعارض شدید با سایر اسناد تاریخی، با دیدگاه سایر پیروان خلفا مبنی بر «عدم وقوع هرگونه

بیعتی با ابوبکر در زمان حیات حضرت زهرا علیها السلام» در تضادی آشکار قرار دارد.^{۵۸۳}

۵۸۲ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۸۹.

۵۸۳ - هرچند که این تصریحات سدّ محکمی را در مقابل این قبیل دروغ‌پردازی‌ها تشکیل می‌دهند؛ ولی در عین حال نباید از انگیزه

اعتراف‌کنندگان به آن نیز غفلت نمود.

اهل سنت ماجرای این بیعت را چند گونه نقل می‌کنند؟

نقل‌های اهل سنت در این موضوع به سه گونه مختلف قابل تقسیم می‌باشند:

گونه اول) ماجرای ارتداد عرب.

گونه دوم) ماجرای نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

گونه سوم) ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر.

لازم به ذکر است که برخی خواسته‌اند تا با استناد به همین نقل‌ها، «خلافت ابوبکر» را مقبول و مشروع جلوه دهند؛ چنانچه اظهار شده:

«علی(ع) پس از رحلت رسول خدا(ص) مدّت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود، ولی سرانجام با وی موافقت! و بیعت!

کرد.»^{۵۸۴}

«حضرت امیر مدّت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود ولی سرانجام با نظر بلندی که داشت با وی بیعت! کرد.»^{۵۸۵}

«علی(ع) و جماعتی از بزرگان اصحاب و یاران پیغمبر(ص) از بیعت با خلیفه‌ای که از طرف آنها انتخاب! شده بود خودداری نمودند، اما

بعد از مدتی چون ملاحظه کردند این خودداری از بیعت ممکن است در آن شرایط خاصّ ضرر عظیمی برای عالم اسلام به بار آورد... لذا

تن به بیعت در دادند... از طرف دیگر او می‌دید کسی که بر مسند خلافت تکیه کرده از کوشش برای تقویت و عظمت اسلام در جهان

مضایقه نمی‌کند و این آخرین آرزو و هدف علی(ع) از خلافت و حکومت بود.

روی این جهات تسلیم! شد و بیعت! کرد.»^{۵۸۶}

۵۸۴ - مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳.

۵۸۵ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۰.

۵۸۶ - همو: پاره پیامبر، ج ۶، ص ۱۴ - ۱۵.

نقد نقل‌های سه‌گانه اهل سنت درباره بیعت مختارانه

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به ماجرای ارتداد عرب (گونه اول)

بلاذری (متوفی ۲۷۹) می‌نویسد:

«لَمَّا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ، مَشَى عُثْمَانُ إِلَى عَلِيٍّ. فَقَالَ يَا بَنَ عَمِّ، إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ إِلَى قِتَالِ هَذَا الْعَدُوِّ وَ أَنْتَ لَمْ تُبَايِعْ، فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى مَشَى إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعَهُ؛ فَسَرَّ الْمُسْلِمِينَ وَ جَدَّ النَّاسُ فِي الْقِتَالِ وَ قَطَعَتِ الْبُعُوثُ.»^{۵۸۷}

هنگامی که مسأله ارتداد عرب پیش آمد، عثمان به نزد علی رفت و گفت:

ای پسر عمو! تا وقتی تو بیعت نکنی، کسی به جنگ این دشمنان بیرون نخواهد شد و آن قدر از این مطالب در گوش او زمزمه کرد تا او را به نزد ابوبکر برد و علی با ابوبکر بیعت کرد.

پس از بیعت علی با ابوبکر، مسلمانان خوشحال شدند و کمر به جنگ با مرتدین بستند و از هر سو سپاه به حرکت در آمد.»!

با توجه به سند فوق، ماجرای این بیعت را می‌توان بر سه محور اصلی تقسیم‌بندی نمود؛ که به ترتیب عبارت‌اند از:

۱- ارتداد عرب و خطر آن برای اسلام و مسلمین.

۲- ادعای عثمان مبنی بر عدم امکان سرکوب مرتدین در صورت عدم بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خلیفه.

۳- تجهیز گسترده سپاه جهت سرکوب مرتدین، به دلیل انجام این بیعت.

نقل اهل سنت درباره وقوع بیعت به دلیل ارتداد عرب، قابل اعتماد نمی‌باشد

الف) بررسی اعتبار این نقل

از آن جایی که محور اصلی و تکیه‌گاه وقوع این بیعت «ارتداد عرب» در زمان خلافت ابوبکر می‌باشد؛ ابتدا لازم است تا درباره میزان درستی این واقعه، به بررسی و تحقیق پردازیم.

سیری در منابع تاریخی اهل سنت، وقوع ارتدادهای وسیع و گسترده‌ای در دوران خلافت ابوبکر را در معرض دید قرار می‌دهد که وجود خطری جدی و احتمال حمله‌ای گسترده به مدینه را در اذهان القا می‌نماید:

«در روایاتی که طبری از سیف و او از سهل بن یوسف نقل می‌کند، چنین آمده است که قبائل مختلف ثعلبه بن سعد و قبائل دیگری که با آنان هم پیمان بودند، مانند قبیله مُرّه و عَبَس در محلی بنام اَبْرُق که از نقاط سرزمین رَ بَدَه می‌باشد اجتماع نمودند و گروهی از بنی‌کنانه نیز به آنان پیوستند و جمعیت آنان به قدری زیاد شد که آن سرزمین گنجایش آنان را نداشت.

این بود که به دو گروه تقسیم شدند. گروهی در همان سرزمین اَبْرُق ماندند و گروه دیگر به محل دیگری بنام ذی‌القَصَه حرکت نمودند و طُلُیحَه اسدی هم که ادعای پیامبری می‌نمود به سرکردگی برادرش حِبَال به آنان کمک و نیرو فرستاد.

قبائل دئل و لیث و مدلیج هم در میان سپاه حِبَال بودند و عوف فرزند فلان بن سنان هم در اَبْرُق سرکردگی قبیله مُرّه را بعهدہ گرفت و سرکردگی قبیله ثعلبه و عَبَس بعهدہ حارث بن فلان که یکی از افراد قبیله بنی سبیع بود واگذاشته شد.

بدین گونه جمعیت آنان و تعدادشان فراوان و بیش از پیش گردید.

آنگاه این قبیله‌ها عده‌ای را بعنوان نمایندگی به مدینه فرستادند... نمایندگان گروه‌های مرتدّین که از مدینه برگشتند، ضعف و قَلت

مسلمانان مدینه را به افراد قبائل خویش گوشزد نمودند و آنان را به جنگ مسلمانان تحریک و تطمیع کردند و برای حمله نمودن به

مرکز اسلامی آماده‌شان ساختند...

سه روز از این جریان نگذشته بود که لشکر انبوه مرتدین حمله خویش را شبانگاه به مدینه آغاز نمودند...»^{۵۸۸}

این حوادث که در واقع به عنوان مقدمات وقوع جنگ «أبرق» (یعنی نخستین سرکوب مرتدین توسط سپاه ابوبکر) نقل گردیده است،

همان ارتداد عرب است که خطر ناشی از آن، به عنوان یکی از محورهای اصلی ماجرای این بیعت در نقل بلاذری منعکس می‌باشد.

به‌ویژه آن که در ادامه ادعاهای (طبری درباره همین حوادث مقدماتی که قبل از جنگ أبرق رخ داده) می‌خوانیم:

«ابوبکر از جریان (حمله مرتدین) اطلاع یافت. علی، طلحه، زبیر، ابن مسعود را به گذرگاههای مدینه گماشت.»^{۵۸۹}

با توجه به این ادعاها، ماجرای این بیعت، در همان روزهای ابتدایی اعزام نمایندگان مرتدین به مدینه و اطلاع یافتن ابوبکر از تصمیم آن

ها مبنی بر حمله به شهر، صورت گرفته است.

زیرا ابوبکر توانست قبل از وقوع حمله آنها، مردم مدینه را تجهیز نموده و حتی - براساس این ادعاها - حضرت علی علیه السلام را هم

به فرماندهی مدافعان از گذرگاههای اصلی مدینه بگمارد.

لذا میان صحت نقل بلاذری درباره این بیعت و اعتبار تاریخی حوادث مربوط به جنگ أبرق، ارتباطی ناگسستگی برقرار بوده و قبول نقل

بلاذری منوط به درستی این حوادث می‌گردد.

حوادثی که باید گفت: از حیث اعتبار، در هاله‌ای از ابهام قرار دارند.

بررسی صحت وقوع جنگ أبرق و حوادث پس از آن

علامه عسکری در جلد دوم از کتاب «عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی» به بررسی جنگ‌ها و فتوحات دوران خلافت ابوبکر

۵۸۸ - علامه سید مرتضی عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۲، ص ۲۹ - ۳۰؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۱، ص

۱۸۷۱ - ۱۸۷۵.

۵۸۹ - همان منبع، ج ۲، ص ۳۰.

پرداخته و جعلیات سیف بن عمر در این موارد را آشکار نموده است.

وی درباره صحت گزارش‌هایی که درباره جنگ ابرق و حوادث منجر به آن نقل نمودیم، می‌نویسد:

«طبق تحقیقات عمیق و ارزیابی پیگیری که در این مورد به عمل آمده است، به قاطعیت باید گفت:

مطالبی که با آن طول و تفصیل درباره جنگ ابرق و داستان ذی‌القصة^{۵۹۰} نقل گردیده است، همه آنها از مختصات سیف است و هیچ

مورّخی جز سیف آن را نقل نکرده است و جز دروغ و افسانه سرائی چیز دیگر نیست.

نه ارتداد اکثر این قبیله‌ها - که سیف آنان را به ارتداد متهم کرده است - صحت دارد و نه اجتماع آنان در ابرق و ذی‌القصة درست است و

نه جریان فرستادن مرتدین، عده‌ای را به مدینه پایه و اساسی دارد و نه انتخاب نمودن ابوبکر، عده‌ای را برای گذرگاههای مدینه راست

۵۹۰ - [تفصیل این جعلیات چنین است:

طبری پس از ذکر حوادث جنگ ابرق می‌نویسد: «لشکر ابوبکر آنان را تا ذی‌القصة تعقیب نمود و این اولین فتح و پیروزی بود که نصیب

ابوبکر گردید.»!

(همان منبع، ج ۲، ص ۳۲؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۸۰ - ۱۸۸۵)

آن گاه می‌نویسد: «چون ابوبکر پیروان طلیحه را که در ابرق رَ بده جمع شده بودند از آنجا براند [تا ذی‌القصة تعقیب کرد]، طلیحه به جدیله

و غوث که دو تیره از قبیله طی بودند پیغام داد که به وی بپیوندند و او را یاری کنند. عده‌ای از آنان با عجله به سوی طلیحه حرکت

کردند و دستور دادند که دیگران نیز به تدریج به سوی طلیحه بشتابند.»!

(همان منبع، ج ۲، ص ۵۲؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۳)

«چون ابوبکر جریان را بدین منوال دید به سرزمین ذی‌القصة حرکت نمود و در آنجا لشکرهای عظیم و انبوهی از مسلمانان تجهیز و

تنظیم و آنها را به یازده لشکر تقسیم نمود و برای هر لشکری فرماندهی معین کرد و به دست هر فرماندهی پرچمی داد و به سوی

یکی از قبیله‌های مرتد گسیل داشت.»!

(همان منبع، ج ۲، ص ۳۵ - ۳۶؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۸۰ - ۱۸۸۵)

است و نه لشکر کشی‌های وی... و نه جنگ‌های چهارگانه‌ای^{۵۹۱} که سیف برای ابوبکر نقل نموده است، اساس و صحّت دارد...»^{۵۹۲}

در دروغ‌گویی سیف بن عمر همین بس که در کتب رجال از او این‌گونه یاد شده است:

«۱ - یحیی بن معین (متوفی سال ۲۳۳ هـ) درباره او گفته:

حدیث او ضعیف و سست است.

۲ - نسائی صاحب صحیح (متوفی سال ۳۰۳ هـ) گفته:

ضعیف است؛ حدیثش را ترک کرده‌اند. نه مورد اعتماد است و نه امین...

۳ - ابوداود (متوفی سال ۲۷۵ هـ) گفته:

بی‌ارزش است. بسیار دروغگو است.

۴ - ابن ابی حاتم (متوفی سال ۳۲۷ هـ) گفته:

حدیثش را ترک کرده‌اند.

۵ - ابن السکن (متوفی سال ۳۵۳ هـ) گفته:

ضعیف است.

۶ - ابن حبان (متوفی سال ۳۵۴ هـ) گفته:

حدیث‌هایی را که خود جعل می‌کرده، آن‌ها را از زبان شخص موثقی نقل می‌کرده است و نیز می‌گوید: سیف متهم به زندقه است و گفته

اند حدیث جعل می‌کرده است.

۵۹۱ - [جنگ اول و دوم مربوط به نبرد ابرق و مقدمات آن بوده و جنگ چهارم مربوط به لشکرکشی به ذی‌القصد در یازده گروه می

باشد. (رک: همان منبع، ج ۲، ص ۴۵ - ۴۶)]

۵۹۲ - همان منبع، ج ۲، ص ۴۶ - ۴۷.

۷ - دارقطنی (متوفی سال ۳۸۵ هـ) گفته:

ضعیف است. حدیثش را ترک کرده‌اند.

۸ - حاکم (متوفی سال ۴۰۵ هـ) گفته:

حدیث او را ترک کرده‌اند. متهم به زندقه است.

۹ - فیروز آبادی صاحب قاموس (متوفی سال ۸۱۷ هـ) گفته:

ضعیف است.

۱۰ - ابن حجر (متوفی سال ۸۲۵ هـ) گفته:

ضعیف است.

۱۱ - سیوطی (متوفی سال ۹۱۱ هـ) گفته:

بسیار ضعیف است.

۱۲ - صفی‌الدین (متوفی سال ۹۲۳ هـ) گفته:

او را ضعیف شمرده‌اند.^{۵۹۳}»

نتیجه

به نظر می‌رسد که نقل‌های اهل سنت درباره ماجرای این بیعت که مبتنی بر پذیرش نقل‌های سیف در زمینه ارتداد عرب و جنگ ابرق می

باشد، قابل دفاع علمی نبوده و از صحت تاریخی برخوردار نمی‌باشند.

(ب) بررسی دلالت این نقل

همان طور که ملاحظه فرمودید، ماجرای این بیعت با ماجرای ارتداد عرب و جنگ اُبرق در ارتباط کامل بوده و صحّت آن منوط به واقعی بودن این ارتدادها است.

در کتب اهل سنت - مانند تاریخ طبری - ماجرای این ارتدادها و داستان تهدید مدینه توسط مرتدین، از جنگ اُبرق آغاز گردیده و به ارتداد امّزمل ختم می‌گردد.

ادامه بررسی صحّت وقوع جنگ اُبرق و حوادث پس از آن

مطابق نقل اهل سنت، مرتدین پس از شکست در جنگ اُبرق، از قبایل طیّ دعوت به همکاری نموده و لشکری را تشکیل می‌دهند که بار دیگر در نبرد ذی القَصّه و در محلی به نام بُزَاخَه، توسط یازده لشکری که ابوبکر تدارک دیده بود، شکست می‌خورند. این شکست خوردگان برای بار سوم، اطراف زنی مرتدّ به نام امّزمل جمع می‌شوند و بار دیگر خطری جدی برای اسلام ایجاد می‌کنند که در نهایت، این سپاه نیز توسط نظام خلافت سرکوب می‌گردد.^{۵۹۴}

بنابراین، صحّت ماجرای این بیعت که بلاذری از راویان آن است، در ارتباط با صحّت چهار واقعه زیر می‌باشد:

۱ - جنگ اُبرق.

۵۹۴ - ر.ک:

تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۲ (مقدمت جنگ‌های مرتدین).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۷۳ - ۱۸۸۵ (جنگ اُبرق).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۸۰ - ۱۸۸۵ (جنگ ذی القَصّه و نبرد در بزَاخَه).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۳ (ارتداد قبیلہ طیّ).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۹۰۲ (پیوستن فراریان به امّزمل).

۲ - لشکرکشی به ذی‌القَصَّه و جنگ در بُزَاخَه.

۳ - ارتداد قبیله طَی.

۴ - ارتداد امّزمل.

نکته جالب توجه این که برخی پژوهش‌گران، تمام نقل‌های مربوط به حوادث فوق را جعلی دانسته و تنها به صحّت و اعتبار بخش بسیار اندکی از حوادث ذی‌القَصَّه رأی داده‌اند که بدین قرار می‌باشد:

«اسامه با لشکریانش از جنگ شام به مدینه مراجعت نمودند، آنگاه ابوبکر به جنگ مرتدّین قیام کرد و با گروه مسلمانان از مدینه خارج گردید تا به منزل ذی‌القَصَّه که از طرف نجد در دوازده میلی مدینه قرار گرفته است رسید و در آنجا لشکر خود را آراست.

خالد بن ولید را به سوی قبائل مرتدّین فرستاد و ریاست انصار را به ثابت بن قیس سپرد و خالد را فرمانده کل قرار داد و به وی دستور داد که به سوی طَلْحَه و عُیَیْنَه بن حِصْن که در یکی از سرزمینهای قبیله بنی‌اسد به نام بُزَاخَه فرود آمده بودند حرکت کند. ضمناً بدو گفت که ملاقات من و لشکریانم با تو در نزدیکی خیبر خواهد بود.

البته این جمله را ابوبکر از راه سیاست و تاکتیک جنگی به زبان راند که این گفتار به گوش دشمن برسد و در دل آنان ایجاد رعب و وحشت نماید و گرنه او همه مردان جنگی را با خالد به سوی دشمن اعزام داشته بود و کسی نمانده بود که لشکر دیگری فراهم سازد و به یاری خالد به بُزَاخَه یا خیبر برود.^{۵۹۵}

جریان حرکت ابوبکر را به ذی‌القَصَّه و امیر لشکر نمودن خالد را در این محل، یعقوبی هم در تاریخ خود آورده است ولی وی اضافه می‌کند که امیر نمودن ثابت بر انصار پس از آن بوده است که آنان به ابوبکر پرخاش نمودند که چرا کسی از انصار را امیر قرار نداده

است.^{۵۹۶}

۵۹۵ - [در ادامه این نوشتار و با استناد به همین فراز، تحلیلی درباره ماجرای «بیعت مختارانه» تقدیم خواهد شد.]

۵۹۶ - علامه عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱.

«ما که روایت سیف را - درباره جنگ ابرق و داستان ذی‌القَصَّة - با روایات مورخان دیگر برابر هم می‌گذاریم و آنها را با هم تطبیق و مقایسه می‌کنیم، افسانه سازی سیف به خوبی آشکار می‌شود زیرا تاریخ‌نگاران دیگر متفقاً گفته‌اند ابوبکر برای جنگ و لشکرکشی یکبار از مدینه بیرون شد و گفته‌اند پس از مراجعت اسامه از موته^{۵۹۷} به سوی ذی‌القَصَّة حرکت کرد و در آنجا لشکری مجهز و آماده نمود و فرماندهی این لشکر را به عهده خالد بن ولید گذاشت و ریاست گروه انصار را تحت امارت خالد به ثابت بن قیس محول نمود، آنگاه به آنان دستور داد که برای سرکوبی طُلَیحَه و کسانی که از قبیله اَسَد و فَزَارَه به دور وی گرد آمده‌اند، سوی بُزَاخَه حرکت کنند...»^{۵۹۸}

«تاریخ نویسان دیگر در این باره می‌نویسند که از عشایر اطراف مدینه تنها دو قبیله به یاری طُلَیحَه برخاستند و برضد اسلام و مسلمانان فعالیت نمودند؛ یکی قبیله خود طُلَیحَه که قبیله اَسَد است و دیگری گروه فَزَارَه که شعبه‌ای از قبیله غَطَفان است و غَطَفان هم تیره‌ای از قبائل قیس‌عیلان است و به جز این دو قبیله نام قبیله دیگری که به دور طُلَیحَه جمع شده و با مسلمانان جنگیده باشند، نیامده است.»^{۵۹۹}

«در میان لشکر طُلَیحَه - بجز عده معدودی از افراد قبیله اَسَد که قبیله خود وی بود و عده دیگری از قبیله فَزَارَه به سرپرستی رئیسشان عُبَیْنَةُ بن حِصْن، از قبائل دیگر، کسی وجود نداشت.»^{۶۰۰}

«و باز تاریخ نویسان می‌گویند که اجتماع سپاه طُلَیحَه در بُزَاخَه که یکی از آبادی‌های قبیله اَسَد است واقع گردید و خالد بن ولید از ذی القَصَّة با دو هزار و هفتصد تن از قبیله فَزَارَه در میان لشکر در همان بُزَاخَه روبه رو گردیدند و جنگ سختی در میانشان شروع شد.»^{۶۰۱}

جالب‌تر آن که یکی از حلقه‌های اتصال ماجرای ارتداد عرب به «بیعت مختارانه»! مربوط به ارتداد قبیله طی می‌باشد؛ در حالی که:

«طی همان قبیله است که نه تنها طرفدار طُلَیحَه نبوده بلکه در برابر لشکریان طُلَیحَه قرار می‌گرفتند و می‌گفتند که ابوبکر با شما آن‌چنان

۵۹۷ - [در ادامه این نوشتار و با استناد به همین فراز، تحلیلی درباره ماجرای «بیعت مختارانه» تقدیم خواهد شد.]

۵۹۸ - همان منبع، ج ۲، ص ۴۳.

۵۹۹ - همان منبع، ج ۲، ص ۵۸.

۶۰۰ - همان منبع، ج ۲، ص ۶۱.

۶۰۱ - همان منبع، ج ۲، ص ۵۸.

بجنگد که ابالفحل الاکبرش بنامید و این همان قبیله‌ای است که... خالدبن ولید به آنان پناه برد و در جنگ با طُلیحه از آنان استمداد

نمود.» ۶۰۲

بنابراین، خطر ارتداد عرب برای نخستین بار در شرایطی مطرح گردید که:

۱ - سپاه اسامه با لشکریانش از موته بازگشته بود و ابوبکر به هیچ روی با کمبود نیروی نظامی مواجه نبود.

لذا نیازی هم به بسیج نیروهای مردمی نداشت تا بخواهد جهت تحقق این هدف، از حضرت امیر علیه السلام مطالبه بیعت نماید.

۲ - طُلیحه و اطرافیان او تعداد قابل توجهی نبودند و این ارتداد آن قدر گسترده نبود که سپاهیان خلیفه قادر به دفع خطر آن‌ها نباشند.

بنابراین خطر مرتدّین و امکان تهدید شهری همانند مدینه، آن قدر جدّی نبود تا جهت دفع آن، نیازی به بیعت نمودن حضرت

امیر علیه السلام با ابوبکر باشد.

نتیجه

ماجرای «بیعت مختارانه امیر المؤمنین علیه السلام!» با کمک گرفتن از بزرگ‌نمایی حوادث ارتداد عرب، به اسناد تاریخی افزوده گردیده و

شهرت دروغین حوادث ارتداد عرب در تاریخ موجب شده تا به راحتی وقوع چنین بیعتی مورد قبول و پذیرش قرار گیرد.

نگاهی دیگر به ماجرای ارتداد عرب

محدود بودن گستره انسانی ارتداد عرب، مورد تأکید محققینی که (در پژوهش‌های تاریخی خود درباره جنگ‌های ارتداد) به نتایج

تحقیقات علامه عسکری، توجه ویژه‌ای نشان نداده‌اند نیز واقع شده است.

این پژوهش‌گران، هرچند از کنار تحریف‌های صورت گرفته در ماجرای ارتداد عرب به سادگی عبور کرده و دروغ‌نوشته‌های طبری در

این ماجرا را به شیوه علامه عسکری پی نگرفته‌اند^{۶۰۳}؛ اما پس از بررسی

همه اسناد ثبت شده در کتب اهل سنت، به این باور علمی رسیده‌اند که:

«گسترده‌گی جغرافیایی ارتداد در جزیره العرب باعث شده تا مورخان، آن را به گسترده‌گی انسانی نیز تعمیم دهند، در حالی که عده قابل

توجهی از مردم - که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام را پذیرفته بودند - به دین اسلام وفادار ماندند.»^{۶۰۴}

«بیش‌تر مورخان در مورد گستره ارتداد در جزیره العرب، مبالغه کرده و با عبارت **ارتدت العرب**^{۶۰۵} این گونه القا نموده‌اند که اکثر مردمی

که در زمان پیامبر، اسلام را پذیرفته بودند، از دین برگشتند و در این میان تنها سه شهر مدینه، مکه و طائف را استثناء کرده‌اند، در حالی

که تحقیق خلاف این را نشان می‌دهد، چرا که بسیاری از قبایل به اسلام و حکومت مدینه وفادار ماندند و چه بسا در سرکوب مرتدان نیز

با حکومت مرکزی همکاری کردند...

با ارائه شواهد و مدارک حاکی از این که قبایل و افراد زیادی دین خود را حفظ کردند، مبالغه‌آمیز بودن این گزارش‌ها را اثبات می‌کنیم...

گزارش‌هایی که نشانه ثبات عده زیادی در جزیره العرب بر اسلام و تبری آن‌ها از ارتدادها است عبارت‌اند از:

۱ - اکثر مورخان اتفاق دارند مکه، مدینه و ثقیف مرتد نشدند و در سرکوب فتنه مرتدان قبایل **أسد**، **ذبیان**، و **غطفان** همکاری داشتند.^{۶۰۶}

۲ - وفاداری قبایل مقیم بین مکه، مدینه و طائف، مثل **مُزَیْنَه**، **غِفَار**، **جُهَیْنَه**، **بَلِی** و... به اسلام.^{۶۰۷}

۶۰۳ - ر.ک: علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۳۴ (قبول گزارش واقعی و طبری درباره

گستره جغرافیایی ارتدادها)؛ ص ۴۱ (فرماندهان جنگ‌های رده)؛ ص ۳۹ و ۱۱۷ (دستور ابوبکر به امیرالمؤمنین علیه السلام برای دفاع

از مدینه).

۶۰۴ - علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۱۲۰.

۶۰۵ - ر.ک: واقعی: کتاب الرده، ص ۴۸؛ ابن‌کثیر: البداية و النهايه، ج ۶، ص ۳۱۲؛ طبری: تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۲۴۲.

۶۰۶ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۲۴۲.

۶۰۷ - به نقل از: مهدی رزق‌الله احمد، الثابتون علی الاسلام ایام فتنه الرده، ص ۲۰؛ به نقل از: کلاعی بَلَنَسِي: حروب الرده، ص ۴۱.

بعضی از این قبایل بعد از وفات پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ**، زکات مال خود را نزد ابوبکر آورده و خلیفه از آن‌ها برای جنگ با اهل رده یاری جست؛^{۶۰۸} و حتی قبایل اَسَد و غَطَفَان هم تماماً مرتدّ نشدند، بلکه عده‌ای بر اسلام باقی ماندند.

قرینه نشان می‌دهد که بعضی افراد عامر و هَوازَن نیز به اسلام وفادار مانده بودند، چرا که در خبر فُجاءة آمده است که به هر مسلمانی از قبایل سُلَیم، عامر و هَوازَن حمله می‌کرد.^{۶۰۹}

جماعتی نیز، از بنی کَلَب به رهبری امرؤ القیس بن الأصبغ و هم چنین جماعتی از بنی القین به رهبری عمرو بن الحکم، کارگزار پیامبر در بنی القین، مسلمان باقی ماندند.^{۶۱۰}

علاوه بر این قبایل زیادی از یمن، مثل: نَخَع، جُعْفی، مراد و مذحج، از گرد اَسود عَنسی پراکنده شدند و خود را از آلودن به ارتداد پاک نگه داشتند.

قبایل زیادی از بنی تمیم نیز، مسلمان ماندند و در مقابل سَجاح مدعی نبوت استقامت کردند، بنابراین می‌توان گفت مسلمانان بنی تمیم بیش از متحیران و مرتدّان آن‌ها بودند...

مُقَدّسی علاوه بر مدینه و مکه، بحرین و عده‌ای از نَخَع و کنده را نیز، از ارتداد استثنا کرده است.^{۶۱۱}

واقعیت این است که اطلاق واژه ارتداد به عرب، به این گستردگی خطاست و درست این است که گفته شود عده‌ای از مدعیان نبوت و پیروان آن‌ها و نیز کسانی که علیه حکومت مرکزی مدینه شورش کرده بودند مرتدّ شدند؛ هر چند خود مدعیان نبوت را نمی‌توان مرتدّ خواند، چون آن‌ها اسلام را نپذیرفته بودند تا از آن بازگردند.

۶۰۸ - به نقل از: ابن سعد: طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۹۳؛ ابن هشام: السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۰۹؛ دیار بکری: تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۱ - ۲۲؛ واقدی: کتاب الردّه، ص ۵۴ - ۶۷.

۶۰۹ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۶۴؛ دیار بکری: تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۰۲.

۶۱۰ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۴۳.

۶۱۱ - به نقل از: مُقَدّسی: البَدْءُ و التَّارِیخ، ج ۶، ص ۱۵۱.

شاید بتوان علت تعمیم عنوان ارتداد به وسیله مورخان را در این یافت که مرتدان، در تمام نواحی شبه جزیره العرب پراکنده بودند...

در کتاب تاریخ الردّه نیز ضمن برشمردن برخی قبایل که مرتدّ شده بودند، قبایلی مثل عَبَس، عده‌ای از أَشْجَع، غِفَار، جُهَيْنَه، مُزَيْنَه، كَعْب،

تَقِيف، طَي، هُذَيْل، اهل السَّرَاة، بَجِيلَه، خَثْعَم، هَوَازن، نَصْر، جُشَم، سَعْدِبن بَكْر، عِدَالْقَيْس، دُوس، شَجِيب، هَمْدَان و انباء در صنعا را از

ارتداد استثناء کرده است.^{۶۱۲}

... نتیجه این که گستره ارتداد در جزیره العرب به این وسعتی که برخی مورخان گزارش کرده‌اند نبوده است و بسیاری مسلمان باقی مانده

و به آن وفادار بودند.^{۶۱۳}

نتیجه گیری

همان طور که ملاحظه فرمودید، هرچند در این تحقیق، گستره جغرافیایی ارتداد - مطابق با همه آنچه واقعی و طبری نقل کرده‌اند -

مورد پذیرش واقع شده و پژوهشگر در مسیر دیدگاه‌های علامه عسکری راه خود را نپیموده است؛ با این حال بر مبالغه آمیز بودن گستره

انسانی ارتداد عرب تأکید ویژه‌ای ورزیده و جستجوهای خود را در این نقطه به پایان رسانده است.

بنابراین، از هر زاویه‌ای که به ماجرای ارتداد عرب نگاه کرده و با هر مبنایی که آن را تحلیل نماییم، به یک نتیجه مشترک دست خواهیم

یافت:

ماجرای ارتداد عرب چندان هم جدی، گسترده و خطر آفرین نبوده است.

لذا سرکوب آن نیز به هیچ روی، منوط به بیعت نمودن امیرالمؤمنین **علیه السلام** با ابوبکر نبود.^{۶۱۴}

۶۱۲ - به نقل از: خورشید احمد فاروق: تاریخ الردّه، ص ۵ - ۸

۶۱۳ - علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۳۳ - ۳۷

۶۱۴ - متأسفانه مؤلف کتاب «جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله» از این نکته غفلت ورزیده و غائله ارتداد را عاملی

سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره ماجرای ارتداد عرب

نتیجه ۱ - ماجرای ارتداد عرب، ساختگی بوده و در نتیجه، بیعت مورد ادعای اهل سنت فاقد خاستگاه واقعی است.

نتیجه ۲ - بر فرض که ماجرای ارتداد عرب را - در حدّ اجمال و کلیّات آن - بپذیریم؛ در این ماجرا هیچ بیعتی رخ نداده است و عبارت

«فَبَايَعَهُ» در نقل بلاذری «جعلی» بوده و یا «ظنّ راوی» می‌باشد.

نتیجه ۳ - بر فرض که نقل بلاذری را هم بپذیریم، عمل انجام شده فاقد اعتبار بوده و منشأ اثر نمی‌باشد؛ بلکه تنها بیعتی صوری و

ظاهری است.

به عبارت دیگر، عمل صورت گرفته «تظاهر به انجام بیعتی می‌باشد که از اصل باطل است.»

در حاشیه بررسی ماجرای ارتداد عرب

بر فرض که ماجرای این بیعت صحّت داشته باشد^{۶۱۵}، باید به دنبال اهداف پنهان نظام خلافت گردید و فضای وقوع این بیعت را از نو

تحلیل نمود.

چرا که در این ماجرا، احتمال صحنه‌سازی و راه انداختن یک جنگ سرد و روانی در مدینه - که ظاهراً عثمان با رفت و آمدهایش نزد

حضرت علی علیه‌السلام گرداننده آن بود - وجود دارد.

برای بیعت حضرت علی علیه‌السلام دانسته است.

البته ایشان با ارائه اسناد تاریخی، ضمن تأکید بر ناراضی بودن امیرالمؤمنین علیه‌السلام از نحوه برخورد ابوبکر با مرتدّین، به عدم دخالت

مستقیم آن حضرت علیه‌السلام در ماجرای ارتداد نیز تصریح نموده‌اند.

(ر.ک: همان منبع، ص ۱۱۵ - ۱۱۸ و ص ۱۲۰)

۶۱۵ - که بسیار محلّ تأمل است و احتمال جعلی بودن آن از قوّت زیادی برخوردار می‌باشد.

به‌ویژه آن که در ماجرای طُلَیحَه و نبرد بُزَاخَه، از ارتداد قبیله‌ای به نام طَی سخن به میان آمده است که بنا بر شواهد تاریخی از هواداران ابوبکر بوده‌اند.^{۶۱۶}

لذا این احتمال جدی است که ماجرای ارتداد آن‌ها - که طبری از قول سیف نقل می‌کند^{۶۱۷} - از اساس جعلی نبوده، بلکه قبیله طَی به نفع ابوبکر و به‌صورت نمایشی ابراز ارتداد کردند تا با فرستادن نمایندگان به مدینه، در ساختن یک فضای کاذب و ایجاد رعب و وحشتی دروغین، به خلیفه کمک کرده باشند.

لذا می‌توان گفت:

با شهادت حضرت زهرا **علیها السلام**، تمام توجه نظام خلافت به سرکوب مخالفین ساکن در خارج از مدینه، معطوف شد.^{۶۱۸}

در این میان، آنچه هنوز برای خلیفه مایه نگرانی و دلواپسی بود، احتمال تلاش دوباره امیرالمؤمنین **علیه السلام** جهت سرنگونی حکومت ابوبکر، آن هم در شرایطی بود که او می‌خواست همه قوای هوادارش را به خارج از مدینه اعزام کند و خود نیز به همراه آنان تا ذی القَصَّه برود.

لذا باید تدبیری می‌اندیشیدند تا این بار، نه تنها به طور رسمی و علنی، بلکه خالی از هرگونه اعمال تهدید آشکار و خشونت ظاهری، از آن حضرت **علیه السلام** تعهد به سکوت و التزام به عدم قیام به سیف بگیرند.

در چنین فضایی، نظام خلافت فشار تبلیغاتی را جایگزین فشار نظامی نمود.

نخست، فضای رعب و وحشت از حمله مرتدین به مدینه را بر مردم حاکم ساختند.

سپس، عثمان آن حضرت **علیه السلام** را تحت فشار قرار داد که عضوگیری لشکر اسلام برای دفع خطر مرتدین، منوط به بیعت ایشان با

۶۱۶ - رک: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۱، ص ۱۹۶؛ ج ۲، ص ۵۶ - ۵۷.

۶۱۷ - رک: همان منبع، ج ۲، ص ۵۱ - ۵۲.

۶۱۸ - ر ک: علی لبّاف: پژوهش‌هایی در نیم‌قرن نخستین خلافت، بخش یکم، ص ۱۴۰ - ۱۷۳؛ ص ۱۸۳ - ۱۹۰.

ابوبکر بوده و در غیر این صورت، امکان هیچ‌گونه دفاعی از اسلام و مسلمین وجود ندارد.

تبلیغات صورت گرفته در سطح جامعه مدینه و تهدیدهای مرتدین به گونه‌ای تدارک شده بود که در صورت امتناع آن حضرت **علیه‌السلام**

از قبول انجام بیعت با ابوبکر، نظام خلافت به راحتی می‌توانست به تخریب شخصیت ایشان همت گمارده و حقانیت حضرت

علی **علیه‌السلام** را زیر سؤال ببرد.

از این رو بیعت با خلیفه، تحت فشار شدید افکار عمومی و تبلیغات وسیع دستگاه خلافت، بر آن حضرت **علیه‌السلام** تحمیل شد.

علامه عسکری در تحلیل این ماجرا می‌نویسد:

«بیعت صحیح آن است که از سر اختیار و با رضایت باشد، و آلا بیعت نیست و تنها دست به دست مالیدن است و به عبارتی، بیعتی است

ظاهری...

لذا بیعت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** نیز، که پس از شش ماه از سر اکراه و به جهت حفظ اسلام و بدون هیچ رضایتی انجام گرفت، تنها بیعتی

ظاهری و دست به دست مالیدنی بود و بس.»^{۶۱۹}

تذکر پایانی

نکته جالب‌تر این که برخی نقل‌های مربوط به ماجرای ارتداد عرب، هیچ اشاره‌ای به وقوع «بیعت» ندارند و تنها از استمرار «سکوت»

سخن می‌گویند.

این اسناد به روشنی ثابت می‌کنند که عبارت «فَبَايَعَهُ» در نقل بلاذری «جعلی» یا «ظنّ راوی» است و کاشف از حقیقت ماجرا نمی‌باشد.

طبری امامی (قرن ۴) از واقدی (متوفی ۲۰۷) چنین نقل می‌کند:

«لَمَّا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ، مَشَى عُثْمَانُ إِلَى عَلِيٍّ، فَقَالَ: يَا بَنَ عَمِّ [رَسُولِ اللَّهِ] إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ فِي قِتَالِ هَذَا الْعَدُوِّ وَ أَنْتَ لَمْ تُبَايِعْ وَ قَدْ تُرَاقِبُ

الْأُمُورَ كَمَا تَرَى، وَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ فِيمَا تَرَى خَيْرًا وَإِنِّي أَخْشَى مِنَ الْأَمْرِ أَنْ يَعْظُمَ فَيَأْتِيَ بِمَا فِيهِ الزَّوَالُ، فَلَمْ يَزَلْ عُثْمَانُ بَعْلِي حَتَّى مَشَى بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، وَسَرَّ بِذَلِكَ مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَخَرَجَتْ بِهِ الرُّكْبَانُ فِي كُلِّ وَجْهِ وَجَدَّ النَّاسُ فِي الْقِتَالِ، وَكَانَ مَعَ ذَلِكَ مَذْهَبُهُ الْكُفَّ عَنْ تَحْرِيكِ الْأَمْرِ بِالسَّيْفِ إِذْ أَبْصَرَ أَسْيَافَ الْفِتَنِ مَسْلُوءَةً (شَارِعَةً) وَ شَوَاهِدَ الْفَسَادِ بَادِيَةً، وَ أَرْمَاحَ الْقَوْمِ تَوَجَّهَتْ لِأَكْبَادِ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ، فَأَمْسَكَ عَنْ طَلَبِ حَقِّهِ...^{۶۲۰}

زمانی که عرب‌ها مرتد گشتند، عثمان به نزد علی رفت و گفت: ای پسرعموی [رسول خدا]! تا تو بیعت نکنی، کسی به جنگ دشمن نخواهد رفت. تو خود به امور واقفی و چه بسا خدا با نظر تو خیر قرار دهد. و من می‌ترسم که این مطلب به مشکلی بزرگ تبدیل شود و سبب نابودی [ما] گردد.

عثمان مداوم با علی این‌گونه سخن می‌گفت تا این‌که علی را نزد ابوبکر آورد.

مسلمانان از این موضوع بسیار خوشحال شدند و سواران در هر سو به حرکت درآمدند و مردم برای جنگ به جنب و جوش افتادند. با این وجود، شیوه او [تنها] جلوگیری از تحریک و شورش با شمشیر بود؛ چرا که شمشیرهای فتنه از نیام درآمده و شعله‌های فساد و تباهی آشکار گشته و نیزه‌های عرب جگر اسلام و مسلمانان را هدف گرفته بود. لذا از باز پس گرفتن حق خود^{۶۲۱} دست کشید.»

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام (گونه دوم)

یکی دیگر از اسنادی که (به نوعی) حاکی از بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر می‌باشد، نامه آن حضرت علیه‌السلام خطاب به اصحاب خویش است که با استناد به آن، ادعا می‌شود:

«آن حضرت ابتداءً تا مدتی از بیعت خودداری فرموده تا اینکه حرکت منافقان و مرتدان پیش آمده، لهذا به خاطر حفظ اسلام، بدون

۶۲۰ - طبری امامی: المسترشد، ص ۳۸۳ - ۳۸۴ (طبع محمودی).

اجبار! و با اختیار! خود با ابوبکر بیعت! کرده و...»^{۶۲۲}

الف) نگاهی به فرازهای مورد استناد در این نامه

۱- متن نامه براساس کتاب «الامامة و السياسة» بدین صورت است:

«فَأَمْسَكْتُ يَدِي، وَرَأَيْتُ أَنْيَّ أَحَقُّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ فِي النَّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الْأُمُورَ عَلَيَّ، فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ

رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَى مَحْوِ دِينِ مُحَمَّدٍ وَ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمًا وَ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمُ مِنْ فُوتِ وَايَةِ أَمْرِكُمْ...

فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ...^{۶۲۳}

دست نگه داشتیم در حالی که خود را برای جانشینی پیامبر در میان مردم از کسی که متولی این امر شده بود، شایسته‌تر و سزاوارتر می

دانستم. پس به امر الهی صبر کردم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به بازگشت از دین پیامبر و ابراهیم دعوت

می‌کنند.

پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی و رخنه‌ای به بار آید که مصیبت آن سخت‌تر از مصیبت از دست

دادن خلافت پیامبر است. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت کردم.»!

۲- متن نامه در کتاب «انساب الاشراف» ثبت نشده و تنها به ماجرای نگارش آن اشاره گردیده است.^{۶۲۴}

۳- متن نامه براساس کتاب «الغارات» بدین صورت است:

۶۲۲ - محمد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۱.

۶۲۳ - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۷۵.

۶۲۴ - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۳.

«فَأَمَسْتُ يَدِي وَرَأَيْتُ أُنْسِي أَحَقَّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَلَيْتُ بِذَاكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى

رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ اللَّهِ وَ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا وَ هَذَا مَا يَكُونُ مُصِيبَتُهُ أَعْظَمُ عَلَيَّ مِنْ فَوَاتِ وَايَةِ أُمُورِكُمْ...

فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ...^{۶۲۵}

دست نگه داشتیم در حالی که خود را برای جانشینی پیامبر در میان مردم از کسی که متولّی این امر شده بود، شایسته‌تر و سزاوارتر می دانستم. پس به امر الهی صبر کردم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به بازگشت از دین پیامبر و ابراهیم دعوت می‌کنند.

پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی و رخنه‌ای به بار آید که مصیبت آن سخت‌تر از مصیبت از دست

دادن خلافت پیامبر است. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت کردم.»!

الف - ۱) تذکری درباره کتاب الغارات

هر چند که مؤلف کتاب «الغارات» یعنی ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (متوفی ۲۸۳) از علمای امامیه می‌باشد، ولی از آن جایی که نسخه

الغارات تنها از طریق اهل سنت به دست ما رسیده است، آن را در میان منابع سنی آورده‌ایم.^{۶۲۶}

الف - ۲) تذکری درباره وجوه مشترک نقل‌های ابن قتیبه و ثقفی کوفی

اگر در متن‌های فوق دقت فرمایید، به روشنی مشاهده خواهید نمود که این نقل‌ها در دو محور اساسی مشترک می‌باشند.

۶۲۵ - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال‌الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۳۰۵ - ۳۰۶.

۶۲۶ - ر.ک: علی اکبر ذاکری: سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۲۴.

محور الف)

ارتداد مردم در زمان وقوع این بیعت که با عبارت «رَاجِعَةٌ مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ» بدان اشاره شده است.

محور ب)

رفتن امیرالمؤمنین علیه السلام به نزد ابوبکر جهت انجام این بیعت که با عبارت «فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ» بدان اشاره شده است.

ب) نگاهی به ماجرای نگارش این نامه

۱ - ابن قتیبه درباره علت نگارش این نامه می نویسد:

«حجر بن عدی، عمرو بن حمق و عبدالله بن وهب راسبی بر علی وارد شدند و دیدگاه علی را درباره ابوبکر و عمر جویا شدند...»^{۶۲۷}

۲ - بلاذری می نویسد:

«حجر بن عدی کندی، عمرو بن حمق خزاعی، حبه بن جوین بجلی عُرَنی و عبدالله بن وهب همدانی - و او این سبا است - نزد علی آمدند

و...»^{۶۲۸}

۳ - تقفی کوفی می نویسد:

«عمرو بن حمق، حجر بن عدی، حبه عُرَنی، حارث اعور و عبدالله بن سبا بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند و...»^{۶۲۹}

۶۲۷ - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۴.

۶۲۸ - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۳.

۶۲۹ - تقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۳۰۲.

ب - ۱) جمع‌بندی

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید در اسناد این نامه از عبدالله بن وهب راسبی همدانی سبائی که بلاذری او را ابن سبا و ثقفی کوفی او را عبدالله بن سبا نامیده است - به عنوان یکی از سؤال‌کنندگان - یاد شده که خود محلّ تأمل فراوان می‌باشد.^{۶۳۰}

عبدالله بن وهب راسبی همدانی از گروه خوارج بوده و فرمانده آنان در جنگ نهروان می‌باشد.

عبدالله بن سبا نیز نزد شیعه و سنی به عنوان فردی منحرف شناخته شده و بر اساس تحقیقات اخیر علامه عسکری از ساخته‌های سیف‌بن عمر و یکی از دسیسه‌های او برای اعمال تحریف در حقایق تاریخی می‌باشد.

از سوی دیگر، طبری امامی کبیر^{۶۳۱} (قرن ۴) این نامه را در کتاب خود به نام «المسترشّد فی الامامه»^{۶۳۲} از شعبی (عامر بن شراحیل ابوعمر و کوفی) نقل می‌کند که تنها مورد اعتماد اهل سنت بوده و مخالفت‌هایی با شیعه داشته است.^{۶۳۳}

ج) نگاهی به اعتبار منابعی که این نامه را نقل کرده‌اند

همان‌طور که ملاحظه فرمودید متن این نامه در دو منبع قدیمی به نام‌های «الامامة و السياسة»، تألیف: ابن قتیبه دینوری و «الغارات»، تألیف: ثقفی کوفی ثبت گردیده است.

از آن جایی که تنها ثقفی کوفی دارای مذهب شیعه می‌باشد و ابن قتیبه از بیروان مکتب خلفا است، نقل‌های ابن قتیبه در این مورد خاص،

۶۳۰ - برخی پژوهشگران وجود او را در ماجرای نگارش این نامه، ساختگی دانسته‌اند.

(ر.ک: علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست، ص ۶۱، احتمال ب)

این دیدگاه نیز مؤید آن است که نامه مذکور مورد اعتماد نبوده و احتمال درج جعلیات در این نامه زیاد است.

۶۳۱ - محمد بن جریر بن رستم.

۶۳۲ - طبع محمودی، ص ۴۰۸.

۶۳۳ - ر.ک: علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست، ص ۳۲.

چندان مورد اعتماد و واجد اعتبار نمی‌باشد.

در صفحات بعد، خواهید دید که ابن قتیبه تمایل شدیدی به ثبت نقل‌هایی دارد که حاکی از بیعت مختارانه و آزادانه

امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر است؛ آن هم بیعتی توأم با حُسن روابط؟!!

لذا ابن قتیبه در نقل مطالبی که حاکی از بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر است، متهم به هواداری از خلفا بوده و لذا از

موضع بی‌طرفی خارج می‌باشد؛ چنانچه در این مسیر به ثبت اسناد دروغینی دست یازیده که نشانه‌های جعل و تحریف در آن به شدت

نمایان است.^{۶۳۴}

از این رو، احتمال گزینش نسخه‌های تحریف‌شده این نامه توسط ابن قتیبه، بسیار جدی بوده و فرازی که او درباره «بیعت مختارانه» نقل

کرده است، از اعتبار ساقط می‌باشد.

اما درباره «الغارات» (اصلی‌ترین و مشهورترین منبع این نامه) باید گفت:

۱ - نسخه الغارات تنها از طریق اهل سنت به ما رسیده است.^{۶۳۵}

۲ - مؤلف آن، آثار خود را در شهر اصفهان نشر داده است که در زمان وی، ناصیبان زیادی در آن زندگی می‌کردند.^{۶۳۶}

محدث ارموی در مقدمه خود بر کتاب «الغارات» درباره علت سکونت ثقفی کوفی در شهر اصفهان چنین نقل می‌کند:

«... اصلش کوفی بود لیکن به اصفهان انتقال نمود و سببش آن بود که چون کتاب معرفت را تألیف کرد که مشتمل بود آن کتاب بر مناقب

ائمّه اطهار علیهم‌السلام و مثالب اعداء ایشان، کوفیین تألیف آن کتاب را عظیم شمردند چه وضعش بر خلاف تقیه بوده و با وی گفتند:

۶۳۴ - در فرازهای بعدی از این کتاب، به نقد این نقل‌ها خواهیم پرداخت. در آن‌جا به گرایش‌های فکری و تمایلات مذهبی ابن قتیبه

بی خواهید بُرد.

۶۳۵ - علی اکبر ذاکری: سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۲۴.

۶۳۶ - رسول جعفریان: منابع تاریخ اسلام، ص ۱۵۰.

مصلحت آن است که این کتاب را نقل نکنی و بیرون نیاوری... پرسید که کدام بلد است که شیعه او کمتر و از شیعه دورتر است؟ گفتند:

اصفهان. پس ابراهیم قسم یاد کرد که آن کتاب را نقل نکند و روایت ننماید مگر در اصفهان.

پس، از کوفه منتقل شد به شهر اصفهان و آن کتاب را که بر خلاف تقیّه بود در اصفهان روایت کرد...»^{۶۳۷}

بنابراین، به نظر می‌رسد که استنساخ‌کنندگان آثار ثقفی کوفی - که از اهالی اصفهان و در آن زمان متعصب در هواداری از خلفا و مذهب

اهل سنت بوده‌اند - در آثار او دست برده و عقاید خود را در میان نوشته‌های ثقفی کوفی جای داده باشند.

ج - ۱) شواهد وقوع تحریف در کتاب «الغارات»

شاهد ۱ - در نسخه چاپی الغارات مشاهده می‌شود که احکام وضو بر طبق مذاق اهل سنت ذکر گردیده و از شستن پاها به جای مسح

آن سخن به میان آمده است.^{۶۳۸}

این تحریف صورت گرفته، مربوط به نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد بن ابی بکر در مصر می‌باشد و تحریف مذکور در متن چاپی

الغارات موجود است.

نشانه‌های وقوع تحریف در شاهد ۱

شیخ مفید همین نامه را در کتاب خود به نام «امالی» از کتاب «الغارات» نقل کرده و عبارات آن چنین است:

«ثُمَّ امْسَحْ رَأْسَكَ وَرِجْلَيْكَ.»^{۶۳۹} سپس سر و پاهایت را مسح کن.»

۶۳۷ - به نقل از: محدث قمی: تنمّة المنتهی، ص ۲۷۰.

۶۳۸ - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات میر جلال‌الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۲۴۵.

۶۳۹ - شیخ مفید: امالی، ص ۲۶۷.

نکته قابل تأمل این که حتی ابن ابی الحدید معتزلی هم این فراز موجود در الغارات چایی را در شرح نهج البلاغه خود نیاورده است.^{۶۴۰}
لذا می توان گفت:

این تحریف به وسیله استنساخ کنندگان کتاب الغارات پدید آمده و آن ها به این وسیله، عقیده خود را در میان سخنان حضرت

امیر علیه السلام جای داده اند.

محدث ارموی در پاورقی الغارات به نقل از محدث نوری می نویسد:

«... فَظَهَرَ أَنَّ مَا فِي الْغَارَاتِ مِنْ تَصْحِيفِ الْعَامَّةِ فَإِنَّهُمْ يَنْقُلُونَ عَنْهُ.»^{۶۴۱}

روشن گردید که آنچه در «الغارات» آمده است، توسط عامه (اهل سنت) تحریف گردیده است؛ چرا که آنان از آن (الغارات) نقل می کنند.»

شاهد ۲ - در نسخه چایی الغارات مشاهده می شود که از فضایل خلفا سخن به میان آمده است؛ در حالی که عملکرد

امیر المؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره تعیین خلیفه و پاسخ صریح و کوبنده ایشان^{۶۴۲} در ردّ شرط عبدالرحمان بن عوف مبنی بر

عمل به سیره شیخین، گواه آشکاری بر جعلی بودن فرازهای فوق می باشد؛ به گونه ای که جای هیچ تردیدی را در دروغ بودن این

عبارات باقی نمی نهد.

این تحریف صورت گرفته، مربوط به دو نامه از امیر المؤمنین علیه السلام می باشد که نامه اول خطاب به قیس بن سعد بن عباده در مصر و

۶۴۰ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۷۱.

۶۴۱ - تقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۲۴۵؛ به نقل از: محدث نوری: مستدرک

الوسائل، ج ۱، ص ۴۴.

۶۴۲ - رک: ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۶؛ ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸؛ یعقوبی: تاریخ الیعقوبی، ج ۲،

ص ۱۶۲؛ بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

نامه دوم خطاب به اصحاب آن حضرت علیه السلام است.

نشانه‌های وقوع تحریف در شاهد ۲ (شامل دو نامه)

شاهد ۲ - نامه اول

فرازی از متن این نامه^{۶۴۳} در الغارات چاپی چنین است:

«ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ اسْتَخْلَفُوا أَمْرًا مِنْهُمْ صَالِحِينَ عَمِلًا بِالْكِتَابِ وَ أَحْسَنًا السَّيْرَةَ وَ لَمْ يَتَعَدَّيَا السُّنَّةَ ثُمَّ تَوَقَّاهُمْ اللَّهُ
فَرَحِمَهُمَا اللَّهُ...»^{۶۴۴}

پس از پیامبر خدا، مسلمانان دو نفر صالح از میان خودشان را خلیفه و امیر ساختند که به کتاب خدا عمل نمودند و به بهترین وجه امور را اداره کردند و از سنت رسول خدا تجاوز نکردند. سپس خدا آنان را قبض روح نمود و خدا رحمتشان نماید!

علامه میرزا حبیب الله هاشمی خوئی در شرح خود بر نهج البلاغه درباره این فراز می‌نویسد:

«أَيُّ ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْإِحْقَاقِ الْمُخَالِفِينَ.»^{۶۴۵}

یعنی به ظاهر و در برابر مردم این‌گونه بودند و البته ممکن است که این فراز را مخالفان شیعه تحریف نموده و در متن وارد کرده باشند.

شاهد صدق نظر علامه هاشمی خوئی، مبنی بر این‌که:

آن‌چه در کلام حضرت امیر علیه السلام آمده است تلقی مردم از حکومت آن دو می‌باشد، نه نظر خود حضرت علی علیه السلام؛ نامه

۶۴۳ - سید ابوالفضل برقی در مقدمه خود بر کتاب «شاهراه اتحاد» به این فراز استناد نموده است.

۶۴۴ - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال‌الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۲۱۰.

۶۴۵ - هاشمی خوئی: منهاج البراعه، ج ۶، ص ۱۰۶.

دیگری از ایشان خطاب به حذیفه بن یمان در شهر مدائن می‌باشد. عبارت حضرت امیر علیه السلام در این نامه چنین است^{۶۴۶}:

«ثُمَّ إِنَّ بَعْضَ الْمُسْلِمِينَ أَقَامُوا بَعْدَهُ رَجُلَيْنِ رَضُوا بِهِدْيِهِمَا وَ سِيرَتَيْهِمَا»^{۶۴۷}.

پس از رسول خدا، بعضی از مسلمانان دو نفر را به خلافت رساندند و از روش و سیره آنان راضی و خوشنود بودند.»

از دیگر نشانه‌های وقوع تحریف در این نامه، اختلاف الفاظ این فراز از نسخه چاپی الغارات با نقل سید علی خان مدنی از نسخه موجود در نزد وی است.

او در کتاب خود به نام «الدرجات الرفیعه» این نامه را از کتاب «الغارات» نقل می‌کند، ولی عبارات آن درباره خلفا چنین است:

«ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ، اسْتَخْلَفُوا أَمِيرَيْنِ مِنْهُمْ، أَحْسَنًا السَّيْرَةَ، ثُمَّ تَوَقَّيَا»^{۶۴۸}.

پس از پیامبر خدا، مسلمانان دو نفر را از میان خود به خلافت رساندند که آن دو به خوبی عمل نمودند تا از دنیا رفتند.»!

اختلاف متن فوق با متن چاپ شده الغارات، حاکی از آن است که نسخه‌های الغارات به تدریج و به گونه‌های متفاوت، مورد دستبردهای متعدّد قرار گرفته و هیچ نسخه‌ای از آن، - ولو اندک - خالی از این قبیل تحریفات نمی‌باشد.

شاهد ۲ - نامه دوم

فرازی از متن این نامه^{۶۴۹} در الغارات چاپی چنین است:

«تَوَلَّى عَمْرُ الْأَمْرَ وَ كَانَ مَرْضِيَّ السَّيْرَةِ مَيْمُونِ النَّقِيبَةِ»^{۶۵۰}.

۶۴۶ - [حضرت علی علیه السلام با این عبارت، مقبولیت مردمی و عمومی خلفا را زیر سؤال برده‌اند].

۶۴۷ - محمد باقر محمودی: نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳.

۶۴۸ - سید علی خان مدنی: الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۶.

۶۴۹ - محمد واعظ زاده خراسانی در مقاله‌ای که به کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام ارائه نموده، به این فراز استناد جسته است.

(ر.ک: مجموعه مقالات «کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام و عدالت، وحدت و امنیت»، ج ۲، ص ۳۸)

عمر زمام امور را به دست گرفت و آن را به بهترین وجه اداره نمود و دارای روح مبارکی بود.»!

محدث ارموی در پاورقی این متن، به نقل از علامه محمد باقر مجلسی درباره این فراز می‌نویسد:

«أَيُّ ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ، وَ كَذَا مَا مَرَّ فِي وَصْفِ أَبِي بَكْرٍ وَ آثَارِ التَّقِيَّةِ وَ الْمَصْلَحَةِ فِي الْخُطْبَةِ ظَاهِرَةٌ؛ بَلِ الظَّاهِرُ أَنَّهَا مِنْ إِحْقَاتِ الْمُخَالِفِينَ.»

یعنی: به ظاهر و در مقابل مردم این‌گونه بود؛ همان‌گونه که در توصیف ابوبکر نیز ذکر گردید و البته آثار تقیّه و مصلحت‌اندیشی در این خطبه کاملاً آشکار است؛ گرچه به نظر می‌رسد احتمال تحریف خطبه توسط مخالفین بیشتر است.»

جهت تأیید نظر علامه مجلسی، مبنی بر این که آن‌چه در کلام حضرت امیر علیه السلام درباره خلیفه دوم آمده است، تلقی مردم از او می‌باشد؛ نه نظر خود حضرت علی علیه السلام؛ به نقل دیگری از همین نامه اشاره می‌کنیم.

طبری امامی کبیر (قرن ۴) از جمله کسانی است که متن نامه دوم را در کتاب خود به نام «المسترشد فی الامامه» به ثبت رسانده و عبارت آن درباره خلیفه دوم چنین است:

«وَ كَانَ مَرَضِيَّ السَّيْرَةِ مَيْمُونِ النَّقِيَّةِ عِنْدَهُمْ.»^{۶۵۱}

[عمر] نزد آنان خوش‌سیرت و دارای روح مبارکی بود.»

اختلاف متن فوق با متن الغارات چایی، حاکی از تحریف برخی فرازهای مندرج در کتاب الغارات و وقوع دستبرد در نسخه‌های آن می‌باشد.

ج - ۲) نتیجه حاصل از بررسی شواهد فوق

۶۵۰ - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال‌الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۳۰۷.

۶۵۱ - طبری امامی: المسترشد، ص ۴۱۵ (طبع محمودی).

نسخه چاپی کتاب «الغارات» نیز همانند کتاب «الامامة و السياسة» در موضوع «بیعت مختارانہ امیر المؤمنین علیہ السلام» مورد اعتماد نمی باشد.

د) نگاهی به عدم توجه بلاذری به متن نامه امیر المؤمنین علیہ السلام

اگر بار دیگر به وجوه اشتراک میان نقل‌های این نامه (ردیف الف - ۲) توجه نموده و آن را در کنار نقل بلاذری قرار دهید، درخواهید یافت که نقل بلاذری با متن موجود از نامه امیر المؤمنین علیہ السلام، به طور کامل هم‌راستا بوده و از یک ماجرا حکایت می‌کنند. به‌ویژه که در متن نامه مندرج در کتاب «المسترشد» فرازی ثبت شده است که تطابق این نامه با نقل بلاذری را کامل‌تر می‌سازد. عبارت مندرج در کتاب «المسترشد» چنین است:

«وَرَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ اَمْتَنَعُوا بِقُعُودِي عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِمْ»^{۶۵۲}

و دیدم که مردم به‌خاطر کناره‌گیری و عدم مشارکت من، علیه دشمنان خدا به حرکت در نمی‌آیند.»
با توجه به نکات فوق، این سؤالات مطرح است:

۱) چرا بلاذری - که خود از روایان ماجرای ارتداد عرب و بیعت مختارانہ امیر المؤمنین علیہ السلام با ابوبکر است - از آوردن متن این نامه خودداری کرده و تنها به نقل مقدمات منجر به نگارش این نامه اکتفا نموده است؟^{۶۵۳}

۲) چه توجیهی برای صرفنظر بلاذری از نقل متن این نامه وجود دارد؟

۳) آیا نسخه نامه‌ای که در اختیار بلاذری بوده، بر وقوع چنین بیعتی دلالت نداشته است؟ آن هم نامه‌ای که نسخه‌های فعلی آن حاکی از وقوع بیعت مختارانہ امیر المؤمنین علیہ السلام با ابوبکر است و با گرایش‌های مذهبی بلاذری و سلیقه‌های تاریخ‌نگاری او مطابقت کامل

۶۵۲ - همان منبع، ص ۴۱۲ (طبع محمودی).

۶۵۳ - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۸۲ - ۲۸۳.

دارد.

پاسخ:

پاسخ این سؤال‌ها را در نقل محمد بن جریر بن رستم طبری امامی (قرن ۴) می‌توان دریافت؛ چرا که در این نقل، هیچ سخنی از بیعت به میان نیامده است؛ لذا چنین نامه‌ای در راستای اهداف بلاذری، هیچ کاربردی ندارد.

متن نامه بر اساس کتاب «المسترشد» بدین صورت می‌باشد:

«... أَمْسَكْتُ يَدِي وَرَأَيْتُ أَنِّي أَحَقُّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ فِي النَّاسِ مِمَّنْ قَدْ رَفَضَ نَفْسَهُ، فَلَبِثْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ وَأُظْهِرَتْ ذَلِكَ يَدْعُونَ إِلَى مَخَوِّ دِينِ اللَّهِ وَتَغْيِيرِ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ.

فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَوَقَعْتُ، أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا وَهَذَا تَكُونُ مُصِيبَتُهُ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وَلَايَةِ أُمُورِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ...»

وَ رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ ائْتَنَعُوا بِقُعُودِي عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِمْ، فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَتَسَالَفْتُهُ وَ لَوْ لَا أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ لَبَادَ الْإِسْلَامُ...^{۶۵۴}

دست نگه داشتن در حالی که (از کسی که خود را رها کرده و به کاری که شایسته او نبود پرداخته است) خود را برای جانشینی پیامبر، سزاوارتر می‌دیدم.

پس به امر خدا صبر نمودم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام بازگشته و ارتداد خود را آشکار نموده و مردم را به ترک دین خدا و بر هم زدن امت پیامبر دعوت می‌نمایند.

پس ترسیدم که اگر اسلام را یاری نکنم و بنشینم، در اسلام ویرانی و شکافی وارد شود که در این صورت مصیبت آن بر من، از مصیبت از دست دادن خلافت (که البته چند روزی بیشتر نیست) سخت‌تر می‌بود.

و دیدم که مردم به خاطر کناره‌گیری و عدم مشارکت من، از جنگ علیه دشمنان خدا خودداری می‌کنند.

در این هنگام نزد ابوبکر رفته و با او همراهی نمودم و اگر این چنین نمی‌کردم اسلام از بین می‌رفت.»

تذکر

عبارت «وَلَوْ لَا أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ لَبَادَ الْإِسْلَامُ» اگر چنین نمی‌کردم اسلام به یقین از بین می‌رفت» قرینه محکمی است که معنای

«فَتَأَلَّفْتُهُ؛ با او همراهی نمودم» را به «آتش بس مصلحتی» منحصر می‌گرداند.

سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

نتیجه ۱

ماجرای دروغین ارتداد عرب که طبری به آن دامن زده و شهرتی تردیدناپذیر برای آن به وجود آورده است؛ موجب سوء استفاده از این نامه گردیده و این نامه با انجام تحریفاتی، در تأیید ادعای اهل سنت به کار رفته است.

توجه به این نکته ضروری است که دلیلی ندارد تا ارتداد مورد اشاره در این نامه را همان ارتداد عرب بدانیم؛ چنانچه محدث ارموی در

پاورقی الغارات، در توضیح عبارت «رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ» به نقل از علامه مجلسی می‌نویسد:

«... وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِمُ الْمُنَافِقِينَ الْمُجْتَمِعِينَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَإِنَّهُمْ كَانُوا يَغْتَمُونَ فِتْنَةً تَصِيرُ سَبَبًا لِارْتِدَادِهِمْ عَنِ الدِّينِ رَأْسًا.^{۶۵۵}»

ممکن است مقصود از آنان که از دین اسلام بازگشتند، همان منافقانی باشند که نزد ابوبکر جمع شده بودند؛ چرا که ایشان مترصد فتنه‌ای

بودند که بهانه ارتداد و بازگشتشان از دین باشد.»

بنابراین اشاره امیرالمؤمنین علیه السلام، به مقطع زمانی پس از سقیفه و روزهای نخستین خلافت می‌باشد.

همان روزهایی که آن حضرت علیه السلام در تلاش برای «قیام به سیف» بوده و هنوز خانه‌نشینی اختیار نفرموده بودند.

در همین روزها بود که حضرت امیر علیه السلام با مشاهده خطر ارتداد و نابودی اسلام - به همان معنایی که در کلام علامه مجلسی

گذشت - «سکوت» اختیار نموده و با عبارت «فَخَشِيتُ... أَنْ أَرَى فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمًا وَ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَكْثَمَ مِنْ قُوَّةِ وَلايَةِ

أَمْرِكُمْ... پس ترسیدم که در اسلام ویرانی و شکافی به وجود آید که مصیبت آن بر من، بزرگ‌تر از مصیبت از دست دادن خلافت و

حکومت شما باشد.» به آن اشاره نمودند.

لذا:

بیعت مذکور در این نامه که مبتنی بر ماجرای ارتداد عرب است، جعلی می‌باشد.

تمایل شدید تاریخ‌نگاران اهل سنت به القای وجود «بیعتی مختارانه» موجب گردیده تا آن را به ماجرای دروغین ارتداد عرب پیوند زده

و با انجام تحریفاتی در این نامه، از آن به نفع خود بهره برند.

این تحریفات عبارت‌اند از:

فرض الف) عبارت «فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ» در این هنگام نزد ابوبکر رفته و با وی بیعت نمودم.» به اصل برخی نامه‌ها

افزوده شده تا تأییدی بر نقل‌های دروغین اهل سنت در این زمینه محسوب شود.

فرض ب) عبارت «وَرَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ امْتَنَعُوا بِقُعُودِي عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِمْ فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ» و دیدم مردم به سبب بیعت نکردن

من از خروج و نبرد علیه مرتدین امتناع کردند و در این هنگام بود که نزد ابوبکر رفتم.»

به اصل برخی نامه‌ها افزوده شده تا ذهن خواننده را به «بیعت مختارانه» و مورد ادعای مورخانی چون بلاذری سوق دهد.

این افزوده‌ها می‌تواند معنای عبارت «فَتَأَلَّفْتُهُ» (که در نقل طبری امامی آمده و تنها حاکی از وقوع «آتش‌بس مصلحتی» می‌باشد) را به

معنای «فَبَايَعْتُهُ» تأویل و دگروار سازد.

لذا فرازهای این نامه هیچ اشاره‌ای به ارتداد عرب و بیعت مورد ادعای اهل سنت ندارند و «آتش‌بس مصلحتی» نیز ناظر به روزهای

تلخ و ناگوار آغاز خلافت و شروع دوران «سکوت» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

نتیجه ۲

بر فرض که این نامه را ناظر به ماجرای ارتداد عرب بدانیم، عبارت «فَبَايَعْتُهُ»، «ظَنُّ رَاوِي»^{۶۵۶} بوده یا به اصل برخی نامه‌ها اضافه شده و «جعلی» می‌باشد.

نتیجه ۳

بر فرض که صحت تمامی عبارات مندرج در این نامه و از جمله صحت عبارت «فَبَايَعْتُهُ» را بپذیریم؛ عبارات «فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ...»

پس ترسیدم که اگر دین اسلام را یاری نکنم...» (که در همه نقل‌ها مشترک می‌باشد)^{۶۵۷} آن را به «تظاهر به انجام بیعتی که باطل است» تبدیل می‌گرداند؛ هرچند که ادعا می‌شود:

«حضرت با کمال آزادی! عمل، بیعت! نموده است.»^{۶۵۸}

در حاشیه بررسی نامه امیرالمؤمنین علیه السلام

۶۵۶ - منظور، ورود کلمه‌ای از حاشیه نسخه خطی به متن حدیث می‌باشد.

۶۵۷ - در نقل «المسترشد» این فراز نیز قابل توجه است: «وَلَوْ لَا أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ لَبَادَ الْإِسْلَامُ.»

و اگر این چنین نمی‌کردم اسلام از بین رفته بود.»

۶۵۸ - محمد برفی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام»، ج ۲، ص ۴۹.

بر فرض که این نامه را هم‌راستا با نقل بلاذری بدانیم، همان تحلیل‌ها در این‌جا نیز صادق بوده و در نتیجه:

بیعت مورد اشاره در این نامه، ظاهری است و بیش از دست به دست هم زدنی صوری نمی‌باشد که فاقد هرگونه اثر و اعتبار است.^{۶۵۹}

در واقع بر طبق این نامه، باید حادثه رخ داده را «تظاهر به انجام بیعتی که از اصل باطل است» نامید.

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر (گونه سوم)

نقل شماره ۱)

«در تاریخ طبری^{۶۶۰} آمده که مردی به زهری گفت مگر نه این است که علی تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد. زهری گفت نه او نه احدی

از بنی هاشم بیعت نکردند تا علی(ع) بیعت نمود^{۶۶۱} زیرا علی همینکه دید مردم به او روی نیاوردند ناگزیر با ابوبکر مصالحه کرد، لذا به

نزد ابوبکر کس فرستاد که به نزد ما بیا اما کسی با تو نباشد، چون دوست نداشت عمر با او بیاید زیرا شدت و غلظت عمر را می‌دانست.

عمر به ابوبکر گفت تو خود به تنهایی مرو، اما وی پاسخ داد به خدا سوگند تنها نزدشان می‌روم، تصور می‌کنی که آنان چه خواهند کرد؟

و بر علی وارد شد در حالی که بنی هاشم همگی در نزد آن حضرت بودند، پس علی(ع) برپا خاست و خدای را به آنچه سزاوار اوست

حمد و ثنا گفت آن‌گاه فرمود: ای ابوبکر ما را انکار فضل تو مانع بیعت نشد و نیز به چیزی^{۶۶۲} که خدا به سوی تو سوق داد رشک نبردیم

۶۵۹ - تنها در همین مورد است که می‌توان از واژه «بیعت صوری و ظاهری» استفاده نمود، زیرا نشانه‌های اجبار در آن نمایان نمی‌باشد.

۶۶۰ - طبری شافعی: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۴۷.

۶۶۱ - [عین عبارت چنین است: «وَ فِي حَدِيثِ عُرْوَةَ فَلَمَّا رَأَى عَلِيًّا أَنْصَرَفَ وَجْهُ النَّاسِ عَنْهُ ضَرَعَ إِلَى مَصَالِحَةِ أَبِي بَكْرٍ...»]

۶۶۲ - [عین عبارت چنین است: «وَ لَا نَفَاسَةَ عَلَيْكَ بِخَيْرٍ سَأَلَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ...»]

البته در ترجمه روایت، کلمه «بِخَيْرٍ» به «چیزی که» ترجمه شده که در واقع نوعی فرار از ترجمه صحیح عبارتی می‌باشد که نقش حساسی

در بطلان حدیث و نقد دلالت آن ایفا می‌نماید.]

و لیکن ما چنان می بینیم که در این امر ما را نیز حقی است که شما مستبدانه بدان دست بردید. آن گاه آن حضرت قرابت خود را نسبت به رسول خدا و حقی که از آن ایشان است، یادآور شد و پیوسته آنها را می گفت تا ابوبکر به گریه درآمد و چون علی(ع) خاموش شد، ابوبکر تشهد گفت و خدا را حمد و ثنا کرد آن گاه گفت: سوگند به خدا قرابت رسول خدا در نزد من محبوبتر از آن است که من خویشاوندان خود را صلّه کنم و من به خدا سوگند می خورم که این اموالی را که بین من و شما است آن را جز به خیر حیازت نکردم زیرا از رسول خدا شنیدم می فرمود: ما ارث نمی گذاریم و آنچه از ما باقی ماند، صدقه است و همانا آل محمد نیز از این مال می خوردند و من به خدا پناه می برم و یادآور امری نمی شوم که محمد(ص) آن را انجام داده باشد جز اینکه من نیز آن را ان شاء الله انجام دهم. آن گاه علی(ع) فرمود وعده گاه تو برای بیعت بعد از ظهر است و چون ابوبکر نماز ظهر را خواند روی بر مردم کرد آنگاه عذر علی از بیعت را آن چنان که خود آن حضرت فرموده بود برای مردم بیان کرد. سپس علی(ع) برخاست و حق ابوبکر را عظیم شمرد و فضیلت او و سابقیت او را ذکر کرد و آنگاه سوی ابوبکر رفته با او بیعت کرد.

پس از آن مردم روی به علی(ع) کرده و گفتند کاری صواب و نیکو کردی.

این روایت را طبری از عایشه نقل کرده است.^{۶۶۳}

نقل شماره ۲)

ابن قتیبه دینوری در کتاب خود به نام «الامامه و السیاسه» نقل دیگری را درباره ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر آورده است.

«ثُمَّ خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى الْمَسْجِدِ الشَّرِيفِ، فَأَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فَعَدَرَ عَلِيًّا بِمِثْلِ مَا اعْتَدَرَ عَنْهُ، ثُمَّ قَامَ عَلِيٌّ فَعَظَّمَ حَقَّ أَبِي بَكْرٍ، وَ ذَكَرَ فَضِيلَتَهُ وَ سَابِقَتَهُ، ثُمَّ مَضَى فَبَايَعَهُ، فَأَقْبَلَ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ، فَقَالُوا: أَصَبْتَ يَا أَبَا حَسَنٍ وَ أَحْسَنْتَ. قَالَ: فَلَمَّا تَمَّتِ الْبَيْعَةُ لِأَبِي بَكْرٍ أَقَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يُقِيلُ

النَّاسَ وَ يَسْتَقْبِلُهُمْ، يَقُولُ قَدْ أَقَلْتُكُمْ فِي بَيْعَتِي، هَلْ مِنْ كَارِهِ؟ هَلْ مِنْ مُبْغِضٍ؟

فَيَقُومُ عَلِيُّ فِي أَوَّلِ النَّاسِ فَيَقُولُ: وَاللَّهِ لَا نُقِيلُكَ وَلَا نَسْتَقِيلُكَ أَبَدًا، قَدْ قَدَّمَكَ رَسُولُ اللَّهِ لِتَوْحِيدِ دِينِنَا، مَنْ ذَا الَّذِي يُؤَخِّرُكَ لِتَوْجِيهِ

دُنْيَانَا؟^{۶۶۴}

سپس ابوبکر به سوی مسجد پیامبر رفت و رو به سوی مردم کرد و علی را از این که با او بیعت نکرده است معذور داشت.

سپس علی برخاست و مقام وی را بزرگ داشت و فضیلت و سابقه او را یادآور شد. سپس با او بیعت کرد. مردم نیز به علی گفتند: کاری

درست و پسندیده انجام دادی. پس از آن که کار بیعت با ابوبکر به پایان رسید، او سه روز با مردم چنین سخن گفت: شما را در بیعت با

خود آزاد گذاشته‌ام، آیا کسی این بیعت را ناخوشایند می‌داند؟

علی پیش از همه مردم برمی‌خاست و می‌گفت: سوگند به خدا! ما هرگز تو را سرور و پیشوای خود قرار نداده‌ایم، بلکه این رسول خدا

بود که تو را بر ما مقدم داشت^{۶۶۵} تا دینمان بر جا ماند؛ حال چه کسی می‌خواهد تو را به خاطر دنیای ما مؤخر گرداند؟!«

نکات شگفتی‌آفرین در این ماجرا که هریک به تنهایی نشانه بطلان این دو نقل می‌باشد

الف) کرنش برای آشتی با ابوبکر!

به این مطلب با عبارت «ضَرَعَ إِلَى مُصَالِحَةِ أَبِي بَكْرٍ» اشاره شده است.

۶۶۴ - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۳.

۶۶۵ - [این ادعای واهی در تعارض آشکار با نظریه اهل سنت در مبحث «خلافت انتخابی»! می‌باشد که در بخش دوم از کتاب «درسنامه

قرائت‌های وحدت اسلامی» به شرح آن پرداخته‌ایم.

به هر حال، جای تعجب است که چرا ابوبکر در بحران سقیفه و اوج جدال با انصار بر سر تصاحب قدرت، هرگز به این قبیل نصوص

اشاره‌ای نکرد؟! و حتی به هیچ یک از فضائلی که برای او نقل کرده‌اند، استناد نجست؟!]

ضَرَعَ به معنای خَضَعَ و ذَلَّ می‌باشد که حاکی از پذیرش خواری و زبونی برای آشتی با ابوبکر است(!؟)

جالب‌تر آن که در نقل‌های دو کتاب «صحیح بخاری و مسلم» عبارت «فَالْتَمَسَ مُصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَ مُبَايَعَتَهُ»^{۶۶۶} آمده است که مفهومی همانند با نقل پیشین دارد.

ب) تصدیق فضیلت برای ابوبکر!

به این مطلب با عبارت «فَلَمْ يَمْنَعْنَا أَنْ نُبَايِعَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ إِنْكَاراً لِفَضِيلَتِكَ» اشاره شده است.

ج) خلافت خیری بود که خداوند به ابوبکر عطا فرمود!

به این مطلب با عبارت «و لَا تَفَاسَةً عَلَيْكَ بِخَيْرٍ سَأَقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ» اشاره شده است.^{۶۶۷}

د) پذیرش صدقه بودن میراث پیامبر صلی الله علیه و آله!

به این مطلب با عبارت «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً» اشاره شده است.

ه) پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را بر دیگران مقدم داشتند!

به این مطلب با عبارت «قَدْ قَدَّمَكَ رَسُولُ اللَّهِ لِتَوْحِيدِ دِينِنَا، مَنْ ذَا الَّذِي يُؤَخِّرُكَ لِتَوْجِيهِ دُنْيَانَا» اشاره شده است.

۶۶۶ - بخاری: صحیح بخاری، ج ۴، حدیث شماره ۳۹۱۳؛ مسلم: صحیح مسلم، ج ۳، حدیث شماره ۳۳۰۴.

۶۶۷ - آیا با وجود این عقیده، درنگ شش‌ماهه امیرالمؤمنین علیه‌السلام از انجام بیعت با ابوبکر و غضب الهی حضرت زهرا علیهاالسلام

بر ابوبکر، در هاله‌ای از سؤال و ابهام قرار نمی‌گیرد؟!

تبعات و نتایج انحرافی استناد به این نقل‌های دروغین

۱- تأویل و دگروارسازی منصوص بودن خلافت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** به حقّ اولویّت و ترسیم نظام امامت اکتسابی به جای امامت

انتصابی!

۲- تحریف در معنای حقانیت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** و تغییر در معنای احتجاجات حضرت **علی‌علیه‌السلام** در این زمینه!

۳- تفکیک و جداسازی مقام امامت از مقام خلافت و جداسازی میان متصدیان این دو مقام از یکدیگر!

۴- قائل شدن به انتخابی بودن خلافت و تأکید ویژه بر آن!

۵- تفسیر به رأی از امتناع امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در ماجرای مطالبه بیعت برای ابوبکر و ایجاد تحریف در تحلیل مقصود ایشان از عدم

انجام بیعت با خلیفه!

۶- رضایت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** به انجام بیعت با ابوبکر و عدم اجبار و اکراه ایشان!

۷- قائل شدن به مشروعیت خلافت ابوبکر و بیرون آوردن آن از حصار غضب!

۸- عدم انحراف ابوبکر از مجرای شریعت!

۹- اجرای مقرّرات اسلام در حکومت ابوبکر!

۱۰- تعهد و پای‌بندی ابوبکر به پیروی از سیره پیامبر **صلی‌الله‌علیه‌وآله**!

۱۱- اعتقاد امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** به شایستگی‌های ابوبکر! ^{۶۶۸}

۱۲- مشارکت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** با خلفا در اداره حکومت!

۱۳- جبران نقاط ضعف حکومت ابوبکر توسط امیرالمؤمنین **علیه‌السلام**!

۱۴ - القای وجود روابط حسنه از سوی ابوبکر با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله!

۱۵ - القای وجود صلح، دوستی و آشتی از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر!

چنانچه ابراز شده:

«نظر دیگر مولای متقیان(ع) در امتناع از بیعت ابوبکر آن بود که میترسید با سپردن کار بدست مفضول و نااهل، خرابی و فساد ی بار آورد که رخنه و خلل در ارکان شریعت افتد... اما همینکه دید ابوبکر از مجرای شریعت چندان انحرافی ندارد! و مقررات دین تا حدودی اجرا می شود! ... دیگر امتناع را جایز ندید و بهر صورت تن به بیعت داد.»^{۶۶۹}

«لذا با اینکه حضرتش بدان مقام اولی بود! اما بدون هیچ اکراه و اجباری! پس از اینکه آنان را نسبت به معایب کارشان متنبه فرمود، با

ایشان بیعت کرده! و نواقص کار آنان را رفع و مشروعتیشان را تکمیل نموده! و آنان را در اداره بهتر حکومت نیز یاری فرمود.»^{۶۷۰}

«این برخورد والای اسلامی نشان دهنده آن است که حضرت علی(ع) چه در واقع و چه در ظاهر، از موقعیت والایی، برتر از مقام

خلافت انتخابی! برخوردار بود و لذا ابوبکر را که مدتی به عنوان خلیفه انتخابی! زمام امور را به دست داشت به حضور طلبید و ابوبکر

شخصاً به منزل حضرت می رود و عملاً و شفاهاً به برتری آن حضرت اعتراف می کند و حضرت علی(ع) صریحاً بیان می دارد که:

▪ ما منکر فضیلت! و سوابق! تو نیستیم.

▪ با تو رقابت و همچشمی در خلافت انتخابی! نداشته و نداریم...

▪ خودداری از بیعت بدان جهت بود که می بایست (با آن حضرت به جهت مقام ولایت و امامتش) مشورتی صورت می گرفت (و با نظر

آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی انتخاب! می شد).

▪ و چون ابوبکر سوگند یاد می کند که اهل بیت نسبی پیامبر را بیشتر از بستگان خود دوست دارد و متعهد می شود که کارهای پیامبر را

۶۶۹ - حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۶۹.

۶۷۰ - همو: شاهراه اتحاد، ص ۲۹۲.

دنبال می‌کند، حضرت علی(ع) می‌فرماید: محل وعده بیعت با تو فردا در مسجد خواهد بود.^{۶۷۱}!

«جنایتی از این بالاتر نیست که میان امام و خلیفه صلح! باشد و در این مورد میان مردم تفرقه بیفکنند.»^{۶۷۲}!

تاریخ چه می‌گوید؟

از آنجایی که ساختگی بودن این دو نقل (نقل‌های طبری و ابن قتیبه) واضح‌تر از آن است که به دلیل و برهان نیازمند باشد؛ در این باره

تنها به ارائه سندی از زبان خلیفه دوم، خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اکتفا می‌کنیم.

چرا که این اعتراف صریح خلیفه دوم - آن هم در حضور عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر و سعد ابی وقاص^{۶۷۳} - دروغ بودن محورهای

مذکور در این قبیل نقل‌ها را «یک‌جا و هم‌زمان» به اثبات می‌رساند.

سند شماره (۱)

این سند تاریخی در یکی از معتبرترین منابع اهل سنت یعنی کتاب «صحیح مسلم» ثبت گردیده و در ضمن آن عمر بن خطاب می‌گوید:

«... فَلَمَّا تُوْفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَ يَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ

أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا نُورِثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً.

فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا...^{۶۷۴}

۶۷۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۱ - ۲۲.

۶۷۲ - همو: همبستگی مذاهب اسلامی (چاپ سوم)، ص ۲۵۵.

۶۷۳ - در ابتدای سندی که ملاحظه می‌فرمایید، به حضور این افراد تصریح شده است.

۶۷۴ - مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۲.

هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من جانشین^{۶۷۵} رسول خدا در سرپرستی و زعامت شما می‌باشم.

شما دو نفر [عبّاس و علی علیه‌السلام] آمدید و میراث خود را طلب کردید.

تو [عبّاس] میراث را از پسر برادرت و این [علی علیه‌السلام] میراث همسرش را از پدرش.

پس ابوبکر گفت: رسول خدا فرموده است: ما ارث برده نمی‌شویم، آنچه به جا بگذاریم صدقه است.

ولی شما او را دروغگو، گناهکار، خُده‌گر و خیانتکار دانستید...»

آیا اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام حتی یکی از محورهای مندرج در نقل‌های بخاری، طبری یا ابن‌قتیبّه را قبول می‌داشتند، روا بود که این

چنین درباره شخصیت ابوبکر و ویژگی‌های او سخن بگویند و او را «کاذب»، «آثم»، «غادر» و «خائن» بدانند؟!

سند شماره ۲)

و به‌راستی اگر فرازهای مورد ادّعای امثال بخاری، طبری و ابن‌قتیبّه دروغ‌پردازی نبوده و ماجرای «بیعت مختارانه» و گفتگوهای

امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر و سخنان ایشان درباره او، ساخته قلم‌های خائن تحریف‌گران تاریخ نمی‌باشد، چرا آن

حضرت علیه‌السلام در شورای شش نفره‌ای که جهت تعیین خلیفه سوم تشکیل یافته بود، با صراحت آشکار از پذیرش شرط فرزند عوف

مبنی بر عمل به سیره شیخین امتناع ورزیده و با این استنکاف خود، هرگونه مشروعیت دینی و عقیدتی خلیفه اول و دوم را زیر سؤال

برده و عملکردهای آن دو را ناحق و باطل اعلام می‌دارند؟^{۶۷۶}

همچنین برخی دیگر از اسناد تاریخی قرینه آن است که پس از شهادت حضرت زهرا علیها‌السلام، امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر بیعت

۶۷۵ - [جالب است که ابوبکر برای اشاره به خلافت خود از واژه «ولی» بهره گرفته است؛ ولی سنّیان آن را به دوست معنی می‌کنند!]

۶۷۶ - رک: ابن‌قتیبّه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۶؛ ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸؛ یعقوبی: تاریخ الیعقوبی، ج ۲،

ص ۱۶۲؛ بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

نکرده‌اند؛ زیرا همان‌طور که گفته شد:

بیعت در اسلام دارای معنای مشخص و لوازم معینی می‌باشد که بیعت‌کننده خود را به انجام آن‌ها ملتزم می‌گرداند.

بنابراین، پیش‌بینی‌های عمر بن خطاب و عمرو عاص از واکنش‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاکی از آن است که حداکثر یک «آتش بس

مصلحتی» میان آن حضرت علیه‌السلام و ابوبکر رخ داده است و امیرالمؤمنین علیه‌السلام (به‌ویژه با فرض صحت غائله ارتداد) تنها به

ترک مخاصمه با ابوبکر تن داده‌اند.^{۶۷۷}

سند شماره ۳)

خلیفه اول در مشورت با عمر می‌گوید:

«من بر آنم تا علی علیه‌السلام را به جنگ با قبایل کِنْدَه و حَضْرَمَوْت (در یمن) بفرستم، زیرا او را به کمال، فضل، شجاعت و... می‌شناسم

و او فرد عادل است که اکثر مردم به او رضایت خواهند داد.

عمر (ضمن تأیید سخنان ابوبکر در برخورداری علی علیه‌السلام از این کمالات) می‌گوید: من فقط از یک چیز هراس دارم، می‌ترسم که

او از جنگ با آن‌ها خودداری کند^{۶۷۸} و اگر او نجنگد، دیگر احدی به جنگ رغبت نخواهد داشت، مگر با اکراه^{۶۷۹}.

پس بهتر است علی علیه‌السلام در مدینه بماند و خلیفه از مشورت او بهره‌گیرد و عِکْرَمَة بن ابی‌جهل به جنگ آنان برود.

۶۷۷ - منابع اهل سنت، حداکثر نقشی که در این ماجرا برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام ترسیم نموده‌اند، نصیحت ابوبکر در نبرد ذی‌القصة می

باشد. (رهک: ابن‌کثیر: البداية و النهاية، ج ۶، ص ۳۱۵)

قابل توجه است که این نقل نیز با عنایت به تحقیقات علامه عسکری در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد.

۶۷۸ - [انگیزه دستگاه خلافت در فرستادن عثمان به نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام را باید در همین نکته جستجو کرد.]

۶۷۹ - [چنین استنکاف‌هایی از قبول فرمان خلیفه، بهترین گواه بر عدم وقوع بیعت است.]

ابوبکر نظر عمر را تأیید کرد^{۶۸۰}. «علی علیه السلام به جنگ آنها نمی‌رفت (چون نه دستگاه خلافت را مشروع می‌دانست، نه قبایل کنده را مرتد) ولی خلیفه و مشاورانش حتی قبل از نظرخواهی از علی علیه السلام از این مسئله ترسیده و فوراً عکرمه را اعزام کردند.»^{۶۸۱}

سند شماره ۴)

ابوبکر، عمروعاص را طلبید و از او در مورد به‌کارگیری علی علیه السلام در دفع فتنه طُلَیحَه سؤال کرد.

«عمروعاص در جواب او گفت: علی علیه السلام فرمان تو را نمی‌برد.»^{۶۸۲}

در مجموع می‌توان گفت:

این دو سند به وضوح حاکی از عدم وقوع «بیعت مختارانه» در ماجرای ارتداد عرب است؛ زیرا اگر بیعتی واقع شده بود، پای‌بندی به لوازم آن ایجاب می‌کرد که آن حضرت علیه السلام فرماندهی سپاه خلیفه را پذیرفته و از فرمان او اطاعت نمایند.

جمع‌بندی نهایی درباره ادعای اهل سنت مبنی بر وقوع بیعتی مختارانه

(الف)

از مجموع بررسی‌های صورت گرفته در این تحقیق، چنین برمی‌آید که جز اقدامی «نافرجام» برای اخذ بیعت اجباری که با هجوم به بیت

۶۸۰ - علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۱۱۶؛ به نقل از: واقدی: کتاب الردّه، ص ۱۹۷

- ۱۹۸؛ ابن اعثم: الفتنوح، ج ۱، ص ۵۷.

۶۸۱ - همان منبع، ص ۱۱۷.

۶۸۲ - همان منبع، ص ۱۱۷؛ به نقل از: یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.

فاطمه علیها السلام توأم بود، هیچ‌گونه اقدام دیگری برای انعقاد بیعت با ابوبکر صورت نگرفته و با نهایتِ تسامح می‌توان گفت:

آن حضرت علیها السلام برای حفظ اسلام، رفتاری «شبیهِ به بیعت‌کنندگان^{۶۸۳} با ابوبکر» - و البته در چارچوبه‌ای محدودتر - در پیش گرفتند.

امیرالمؤمنین علیها السلام درباره این روش خویش می‌فرمایند:

«بَايَعَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ وَ أَنَا وَاللَّهِ أَوْلَى بِالْأَمْرِ وَ أَحَقُّ بِهِ، فَسَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ مَخَافَةَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ رِقَابَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ، ثُمَّ بَايَعَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ وَ أَنَا وَاللَّهِ أَوْلَى بِالْأَمْرِ مِنْهُ، فَسَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ مَخَافَةَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ كُفَّارًا.»^{۶۸۴}

مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که (قسم به خدا) من از او به آن، شایسته‌تر و سزاوارتر بودم^{۶۸۵}؛ اما من نیز اطاعت^{۶۸۶} کردم، از ترس آن‌که مردم کافر شوند و گروهی با شمشیر گردن گروهی دیگر را بزنند. سپس ابوبکر با عمر بیعت نمود [و او را خلیفه ساخت] در حالی

۶۸۳ - شیخ طوسی قدس سره در این باره می‌نویسد: «وَ أَىُّ اخْتِيَارٍ لِمَنْ يُحْرِقُ عَلَيْهِ بَابُهُ حَتَّى يُبَايِعَ؟»

مگر کسی که در خانه‌اش بر رویش آتش زده می‌شود، راهی جز بیعت دارد؟»

(شیخ طوسی: تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶)

۶۸۴ - خوارزمی: مناقب، فصل ۱۹، ص ۳۱۳؛ جوینی: فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۲۰، رقم ۲۵۱؛ ابن‌عساکر: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲،

ص ۴۳۴؛ ذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۲؛ عسقلانی: لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۶؛ متقی هندی: کنز العمال، ج ۵، ص ۷۲۴.

۶۸۵ - [خلافت حقّ انحصاری من بود.]

۶۸۶ - [منظور، طاعت به عنوان ثانوی است.]

طاعت ثانوی به معنای اطاعت از سلاطین و امرایی است که فرامین و دستورهای آنان به خداوند متعال مستند نبوده و به ناحق و با زور بر مسند حکومت اسلامی تکیه زده‌اند. خداوند متعال اطاعت از فرامین آنان را (در چارچوبه‌ای که برای حفظ دین و جلوگیری از

ارتداد امت اسلام لازم بود) به امیرالمؤمنین علیها السلام اجازه فرمودند. (ره‌ک: محمد بیابانی اسکوئی: معرفت امام، ص ۲۲ - ۲۳)

که (قسم به خدا) من از او سزاوارتر بودم^{۶۸۷}؛ اما من نیز اطاعت کردم، از ترس آن که مردم کافر شوند.^{۶۸۸}

(ب)

سایر نقل‌های موجود در این باره - که در منابع مختلف مندرج است - همگی در هاله‌ای از ابهام و تردید قرار داشته و نشانه‌های دروغ

پردازی و تحریف در آن‌ها به وضوح مشاهده می‌شود؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت:

هدف از نقل و طرح آن‌ها، سرپوش نهادن بر حوادث تلخ و ناگوار مربوط به هجوم به بیت فاطمه علیها السلام، جهت اخذ بیعت از آن

حضرت علیه السلام در روزهای نخستین خلافت غاصبانه ابوبکر می‌باشد.

(ج)

با توجه به معنای بیعت و شرایط تحقق آن، تعبیر «بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر» از اساس غلط بوده و تحقق شرعی چنین

بیعتی - به دلیل فراهم نبودن شرایط آن - مُحال می‌باشد.

(د)

در تحلیل حوادث رخ داده پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، به کار بردن واژه «بیعت» هر چند با قید ظاهری و صوری همراه باشد؛

غلط بوده و تنها باید از واژه «سکوت و عدم قیام به سیف» (که معنایی متفاوت با بیعت دارد) بهره برد.

همچنین هنگام سخن گفتن درباره حوادث هجوم، بایستی از واژه «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است» استفاده نمود.

(ه)

در تحلیل حوادث رخ داده پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام - با فرض قبول اسناد تاریخی آن - تنها می‌توان از واژه بیعت با قید

۶۸۷ - [خلافت حق انحصاری من بود.]

۶۸۸ - امیرالمؤمنین علیه السلام مجبور شدند که عدم قیام به سیف علیه خلافت را برگزیده و بدین وسیله از بروز جنگ داخلی و ارتداد

امت - که در نهایت به نابودی اسلام و اهل بیت علیهم السلام می‌انجامید - ممانعت به عمل آورند.

صوری و ظاهری (دست به دست زدن غیر واقعی) که منشأ اثر نمی باشد، استفاده کرد و گفت: «تظاهر به انجام بیعتی که از اساس باطل

است.»